

پرنده نو پرواز

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در
مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

تابستان ۱۳۸۳

پرنده نو پرواز

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در
مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

تابستان ۱۳۸۳

پرنده نوپرواز

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

تارنما: www.sarbedaran.org

پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

آدرس پستی: Postfach 900211, 51112 Köln, Germany

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۳، آلمان

بها: معادل ۱۵ یورو

رها شدن بر گرده باد است و
با بی ثباتی سیماب وار هوا بر آمدن
به اعتماد استقامت بال های خویش،
ورنه مساله ئی نیست:

پرنده نو پرواز
بر آسمان بلند

سرانجام

پر باز می کند.

شاملو



فهرست مطالب

توضیح

فصل اول - گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در
مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

۱۳ مقدمه

۱۷ تدارک

۴۵ آغاز

۹۷ نبرد شهر

۱۴۹ تلاشهای بعد

۱۹۹ آنچه درباره سربداران می پرسند

فصل دوم - اسناد و ضمائیم تاریخی

اعلامیه ها و مقالات تحلیلی اتحادیه کمونیستهای ایران

۲۲۳

۱ - اعلامیه هشدار

- ۲۲۶ - ۲ - پیام به همه کمونیستهای ایران
- ۲۲۸ - ۳ - ای رفقا! بیائید متحد شویم!
- ۲۲۹ - ۴ - حکومت کودتای حزبی پوشالی است و باید سرنگون شود!
- ۲۳۱ - ۵ - یادداشت سیاسی روز
- ۲۳۶ - ۶ - آیا هیچگاه نیروئی کوچک می تواند
- ۲۳۶ - وظیفه ای بزرگ را بر دوش بگیرد؟
- ۲۳۸ - ۷ - طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی
- ۲۴۵ - ۸ - پیام اتحادیه کمونیستهای ایران خطاب به همه کمونیستهای ایران

بیانیه های سیاسی و اطلاعیه های نظامی سربداران

- ۲۴۹ - ۱ - بیانیه قیام سربداران
- ۲۵۱ - ۲ - اهداف فوری قیام سربداران
- ۲۵۳ - ۳ - بیانیه قیام پنج بهمن آمل
- ۲۵۹ - ۴ - سربداران و سلطنت سیاه خمینی
- ۲۶۴ - ۵ - اطلاعیه نظامی شماره یک
- ۲۶۷ - ۶ - اطلاعیه نظامی شماره دو
- ۲۷۰ - ۷ - اطلاعیه نظامی شماره پنج
- ۲۷۲ - ۸ - اطلاعیه نظامی شماره شش
- ۲۷۳ - ۹ - اطلاعیه نظامی شماره هفت

فصل سوم - آنانی که در زندگی مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ بدر آن!

- اسامی، تصاویر و زندگینامه برخی رفقای شرکت کننده
- ۲۸۵ - در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل
- ۳۲۳ - اسامی کلیه رفقای جانباخته اتحادیه کمونیستهای ایران
- ۳۳۳ - آلبوم عکس

توضیح

بخشهای عمده «گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل» به مناسبت بیستمین سالگرد این قیام تاریخی، برای نخستین بار در شماره های ۳، ۴، ۵، ۷ و ۸ نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) طی سالهای ۱۳۸۲ - ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. اینک مجموعه کامل آن با برخی تغییرات و اضافات جزئی همراه با اسناد و ضمام سیاسی و نظامی و اسامی و تصاویر رفقای جانباخته در اختیار علاقمندان به تاریخ جنبش انقلابی و کمونیستی ایران قرار می گیرد. با سپاس از کلیه رفقا و دوستانی که به اشکال مختلف به انتشار این کتاب باری رسانده اند.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

تابستان ۱۳۸۳

فصل اول

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده
در مبارزه مسلمانان سربداران و قیام آمل

مقدمه

پنجم بهمن ماه سال ۱۳۶۰ : خبر رسید که شب هنگام در شهر آمل نبرد مسلحانه گسترده ای آغاز شده، بخشهای مهمی از شهر آمل توسط قوای سربداران آزاد شده است. هنوز هیچکس از چند و چون ماجرا خبری نداشت. هیجان انقلابی همه جا را فراگرفته بود. راههای ورود و خروج به آمل بسته بود. رژیم تا چند روز از پخش هر خبری در این مورد جلوگیری کرد. هرکس تلاش می کرد بفهمد چه می گذرد.

آمل، یک شبانه روز شاهد درگیری های نظامی شدیدی بود. وصف بی باکی و قهرمانی سربداران بر زبانها جاری بود. بیم و امید همه را فراگرفته بود. همه بی صبرانه منتظر نتیجه این نبرد دلاورانه بودند. سرانجام رژیم با تمرکز قوای بسیار، این قیام را به شکست کشاند. پس از آن به مدت یک هفته موضوع اصلی تمام روزنامه های کشور به وقایع آمل اختصاص داشت. اما هیچکس به اخبار رژیم باور نداشت.

سئوالات زیادی در اذهان بوجود آمده بود. همه می خواستند بدانند دقیقا چه گذشت و چرا اتحادیه کمونیستهای ایران به پای سازماندهی این قیام رفت؟ می

خواستند بدانند چگونه قیام را تدارک دید و چه حوادثی رخ داد؟ چرا قیام قهرمانانه ای که سراسر کشور را لرزاند و بارقه امید بر دل اکثریت ستمدیدگان تاباند، شکست خورد؟ بیستمین سالگرد قیام پنج بهمن سربداران در آمل فرصت مناسبی است که پای صحبت یکی از رفقای شرکت کننده در این مبارزه بنشینیم، سیر وقایع را از زبانش بشنویم و پاسخ سئوالات فوق را بیابیم.

هیئت تحریریه نشریه حقیقت

بهمن ماه ۱۳۸۰

به هزار زبان
ولوله بود.

بیداری از افق به افق می گذشت
و هم چنان که آواز دور دست گردونه آفتاب

نزدیک می شد
ولوله پراکنده
شکل می گرفت
تا یکپارچه
به سرودی روشن بدل شود.

شاملو

تداری



تداری

□ پنج بهمن ۱۳۸۰ مصادف با بیستمین سالگرد قیام سرداران در آمل است. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در گذشته جمعبندهائی در این زمینه ارائه داده و به اشکال مختلف بر اهمیت حرکت سربداران و درسهای آن انگشت گذاشته است. اهمیت این قیام را از برخورد دشمن نیز می توان فهمید. هر ساله با رفتن یکی از نمایندگان ارتجاع به آمل و جمع و جور کردن یکسری حزب الهی ها مراسمی برگزار می شود. چند سال پیش هم رژیم سمیناری در این مورد برگزار کرد. در واقع رژیم هم این روز را به خاطر ضربه ای که خورده به نوعی زنده نگه می دارد و با اینکارها می خواهد زخمش را مرهم بگذارد. حتی خمینی هم در وصیت نامه اش به قیام آمل و اهمیت سرکوب آن برای حفظ جمهوری اسلامی اشاره کرد.

متأسفانه به آن حدی که باید و شاید خود ما در مورد این قیام صحبت نکرده ایم، در مورد اینکه چی گذشت و تبدیل کردن این روز و کلا حرکت سربداران به بخشی از حافظه تاریخی مردم. بخصوص الان نسل جدید احتیاج دارد بداند که نسل انقلابی گذشته چه تجاربی را از سر گذراند و چه کارهایی کرد. نسل جدید حتی با

دانستن جزئیات می تواند خیلی چیزها یاد بگیرد، از آنها الهام بگیرد و در مبارزه اش علیه جمهوری اسلامی بکار گیرد. از این نظر می خواهیم با تو که یکی از شرکت کنندگان در این قیام بودی گفت و گوئی داشته باشیم.

■ از این بابت بسیار خوشحالم. درست است که جزئیات زیادی از این قیام ناگفته باقی مانده. علت اصلی اش هم این بود که ما بسیاری از رفقا را که در این قیام شرکت داشتند، از دست دادیم. دشمن آنان را از ما ربود. این رفقا در جریان قیام و ضربات دستگاه امنیتی رژیم به تشکیلات اتحادیه و در پروسه بازسازی سازمان کشته شدند.

بعلاوه، همانطور که گفتید توجه به تجارب تاریخی برای نسل جدید حیاتی است. درسهای چنین تجارب انقلابی خیلی بدرد امروز و فردای مبارزه در ایران می خورد.

مسلمنا من بعنوان یکی از شرکت کنندگان در این قیام در بیان جزئیات و طرح جوانب گوناگون آن محدودیت دارم هرچند حداکثر تلاشم را می کنم که در حد امکان یک تصویر نسبتا کامل و همه جانبه از سیر وقایع ارائه بدهم. امیدوارم دیگر رفقای باز مانده این قیام و رفقای دیگری که به اشکال مختلف در سازماندهی این قیام نقش، مسئولیت و فعالیت داشتند، در آینده به طرح جوانب گوناگون این تجربه انقلابی بپردازند. این یک وظیفه مشخص است چرا که نسل جدید بیش از هر زمان دیگری به این تجارب نیاز دارد.

□ قبل از پرداختن به این امر که این حرکت بر پایه چه درکی سازماندهی شد و چطوری جلو رفتید خوبست بگوئی که این قیام در چه شرایطی طراحی شد؟ آزمان جامعه در چه اوضاع و احوالی بود؟ نیروهای انقلابی چگونه فکر می کردند، خودمان چطوری فکر می کردیم؟

■ قبل از اینکه به برخی نکات در رابطه با تحلیل سیاسی بپردازم می خواهم حال و هوای جامعه را در سال ۶۰ توضیح دهم. حال و هوایی که بویژه در بین جوانان انقلابی آزمان غالب بود. جوانانی که انقلاب آنها را به جلو صحنه رانده بود و طی سالهای ۵۷ تا ۶۰ در صحنه های مختلف مبارزه طبقاتی رشد و تکامل یافته بودند. روحیه انقلابی خاصی در آن نسل موجود بود. متأسفانه طی این سالها برخی ها تلاش کردند سال ۶۰ را سال بدی تصویر کنند و تحت عنوان اینکه انقلاب شکست خورد بر دستاوردهای انقلابی آن سال خاک بپاشند. درست است که جنبش انقلابی شکست خورد و به خاطر این شکست مردم درد و رنج بسیاری را متحمل

شدند. اما مهم است که همیشه به این گونه مقاطع با دید تاریخی نگاه کنیم.

سال ۶۰ یک سال تاریخی بود، سال پر جذب و پرشور، سال بی باکی، سال آرمانهای بلند و سال خاطرات شکوهمند! در تابستان داغ آن سال، در گوشه و کنار کشور و در کوچه و پس کوچه های هر شهر بوی باروت به مشام می رسید. انقلابیون آندوره سرشار از روحیه فداکاری، از خودگذشتگی و خدمت به خلق بودند. مست بوی باروت بودند، صدای گلوله برایشان خوشترین نغمه بود، عشقی که با خطر عجین نبود برایشان پیشیزی ارزش نداشت. خلاصه سال ۶۰، سال تفنگ و سال سرفرازی و سربلندی بود.

ما در صحنه های گوناگون مبارزه، از سنگرهای نبرد کردستان تا درگیری های خیابانی، از میدانهای جنگ انقلابی تا زندانهای جمهوری اسلامی شاهد چنین برخورد و روحیه ای از جانب کمونیستها و انقلابیون بودیم. این روحیه در واقع انعکاسی از یک ضرورت تاریخی بود که در مقابل نسل ما قرار گرفته بود و خود بیان پاسخگویی به آن بود. این روحیه بهیچوجه بیان ماجراجویی و سرگشتگی دیوانه وار نبود. ضرورت تاریخ اسلحه را در مرکز سیاست ایران قرار داد و نسل ما این وظیفه را در دست گرفت.

ما نسلی بودیم آرمانخواه و آگاه، انقلابی و سازمانیافته. نسلی که به خاک مالیده شدن پوزه امپریالیسم آمریکا را در ویتنام دیده بود، شاهد خیزش انقلابی در دژهای امپریالیستی بود، قهرمانی های خلق فلسطین را از نزدیک دنبال می کرد، اوج جنبشهای انقلابی آزادیبخش در سه قاره و پیشرویهای عظیم ساختمان سوسیالیسم در چین را در مقابل «سوسیالیسم» منحط و طاس کبابی شوروی تجربه کرده بود. نسلی که آگاهانه راه خود را انتخاب کرده و در طی انقلاب در سازمانهای انقلابی و کمونیستی متشکل شده بود.

ما نسلی بودیم که رژیم شاه را انداخته بودیم و دنبال آن بودیم که جامعه نوین و انقلابی بنا کنیم. خمینی و دار و دسته مرتجعش سوار یک انقلاب اصیل توده ای شدند و حاصل تلاشهای مردم را دزدیدند. انقلاب نیمه کاره مانده بود و مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در صحنه های مختلف با حدت و شدت بسیار ادامه داشت. در مقطع خرداد ۶۰ ضد انقلاب تصمیم گرفت کار انقلاب را یکسره کند، این نسل انقلابی را از بین ببرد. در واقع آمده بود که از یکسو سر انقلاب را ببرد و از سوی دیگر توده های وسیع را به خاطر جرئت شان در سرنگون کردن یک رژیم، تنبیه و مرعوب کند. ولی نسل ما نمی خواست بگذارد اینکار صورت گیرد و بگذارد که دستاوردهای خلق بسادگی از دست برود. یک تند پیچ تاریخی بود. انقلاب وارد مرحله نبرد قطعی و تعیین تکلیف نهائی با ضد انقلاب شده و صریح و خصمانه جلوی هم صف آرائی کرده بودند.

□ ارتجاعی که گفتی با توجه به اینکه در گیر جنگ هم بود، با چه پشتوانه ای، با چه طرح هایی می خواست انقلاب را بطور قطعی در سال ۶۰ سر ببرد؟

■ طرح شان کودتا بود. در خرداد ۶۰ ستاد کودتا را در پادگان قصر فیروزه تشکیل دادند. آنها سه هدف مشخص را در دستور کار کودتای شان قرار دادند. یکی تصفیه درونی حکومت از طریق بیرون راندن عناصری چون بنی صدر (که آنزمان رئیس جمهور بود). برای اینکه ضد انقلاب فشرده و منسجمی شکل بگیرد و حکومت بطور متمرکزتر و یکدست تر سازمان دهی شود تا راحتتر بتوانند انقلاب را سرکوب کنند.

دوم تنبیه عمومی مردم از طریق سرکوب توده ای به منظور خشک کردن دریا تا کمونیستها و انقلابیون نتوانند در آن شنا کنند. بویژه آنکه از اسفند ۱۳۵۹ مبارزات توده ای علیه رژیم رو به گسترش گذاشته بود. در همه جا سرکوب توده ای به شکل وحشیانه در دستور کار قرار گرفت. بر همین مبنا بود که پاکسازی محلات، کارخانه ها و ادارات و مدارس بر مبنای اینکه کی گرایش غیر حکومتی (و نه حتی ضد حکومتی) دارد آغاز شد و دستگیریهایی و اعدامهای دسته جمعی سازمان داده شد. رادیو ها و روزنامه ها اسامی اعدام شدگان را روزمره لیست می کردند برای اینکه مردم را مرعوب کنند.

سوم، بسیج کلیه نیروهای نظامی اعم از پاسداران و ارتش برای مقابله با نیروهای انقلابی که مسلح بودند و داشتند مبارزه می کردند.

از همین زاویه یورش رژیم یک یورش مقطعی و قسمی و محدود که پس از بقدرت رسیدنش از سال ۵۷ هر از چندگاهی بکار می گرفت نبود. بلکه یک یورش همه جانبه و بکار گیری فاشیسم عریان علیه توده ها و انقلاب بود. تمامی روشهای سابق منجمله جمع آوری اطلاعات و جاسوسی کردن به اجرا گذاشته شد و یک طرح همه جانبه سیاسی امنیتی نظامی به پیش برده شد.

این طرح جدا از بند و بستههای خمینی با قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا نبود. بند و بستههایی که در سال ۱۳۵۹ در جریان معامله برای آزادی گروگانهای آمریکائی شکل گرفت. آمریکا می خواست مردم ایران را به خاطر سرنگون کردن شاه یعنی مهره وفادارش تنبیه کند و ضربه هائی که دستگاه دولتی ساخته و پرداخته در ایران، توسط انقلاب خورده بود ترمیم شود. اما چه کسی بهتر از خمینی میتوانست اینکار را صورت دهد. یعنی کسی که از همان ابتدا در سازش با آمریکا بر سر کار آمده بود. خمینی و اعوان انصارش با چراغ سبز

تدارک ۲۱

آمریکا به پای سازماندهی این کودتا رفتند. این بخشی از طرحها و نقشه های امپریالیستها در صحنه منطقه ای و بین المللی بود. تقریبا در همان دوره در ترکیه هم یک کودتا برای سرکوب نیروهای چپ سازمان داده شد. جنگ ایران و عراق جاری بود و خمینی از این جنگ به حداکثر برای سرکوب نیروهای انقلابی استفاده می کرد. جالب اینجاست که درست در مقطع کودتای ۶۰، صدام حسین هم عملیاتهای جنگی خود را متوقف کرد. تا خمینی راحتتر با انقلاب تعیین تکلیف کند. شاید بعدها، اسناد و جزئیات مربوطه به این کودتا همانند اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شود.

اما آن زمان نتایج این طرح ارتجاعی روشن نبود و پیروزی کودتا از قبل تعیین شده نبود. نگاهی به خاطرات رفسنجانی نشان می دهد که حتی مهره هائی چون او نمی دانستند که این کودتا به کجا منجر خواهد شد چرا که یک نبرد واقعی در جریان بود و همه چیز به زور آزمائی در صحنه عمل بستگی داشت. بستگی به مقاومتی داشت که از جانب نیروهای انقلابی در مقابل کودتا صورت می گرفت. از این زاویه کلیه نیروهای سیاسی و طبقاتی بر مبنای هر توانی که داشتند و میزان تدارکی که دیده بودند در بوته آزمایش قرار گرفتند. اینکه به این اوضاع چگونه برخورد می کنند و چه پاسخی می دهند. اوضاعی بود که نه فقط به لحاظ کلی بلکه همچنین بطور فوری مسئله مرکزیش، قدرت سیاسی و چگونگی تعیین تکلیف با آن بود.

□ **موقعیت تشکیلات ما چگونه بود؟ منظور این است که چقدر آمادگی داشت؟ تا چه حد می توانست چنین شرایطی را ببیند و خلاصه اینکه در چه حال و هوایی بودیم؟**

■ خوب هیچ نیروی سیاسی جدی نمی توانست نسبت به چنین تحولات بزرگی بی تفاوت باشد. چنین تحولاتی مستقیما بر سیاستها، نحوه کارکرد و فعالیت هر نیروی سیاسی انقلابی و بطور مشخص خود ما تاثیر می گذاشت. از اسفند ماه ۱۳۵۹ که مبارزات توده ای اوج گرفته بود، مبارزات و مشاجرات درونی اتحادیه هم تشدید شد. بطور کلی یک جو ناراضی عمومی نسبت به خط راستی که بعد از اشغال سفارت و بویژه پس از جنگ ایران و عراق بر اتحادیه غالب شد، موجود بود.

همین جا بگویم آن خط که مشخصه اش برخورد دو گانه به قدرت سیاسی جدید بود نه فقط صدمات بسیار به اتحادیه زد، بلکه بطور کلی موجب تضعیف جنبش نوین کمونیستی ایران شد. مانع از آن شد که طبقه کارگر ایران بتواند حزب خودش را در آن شرایط تاریخی

سازد و از فرصت های انقلابی گوناگون برای براه انداختن جنگ خود و کسب قدرت سراسری و یا حداقل کسب قدرت در مناطقی از ایران استفاده کند.

هم زمان با سیر شتاب آلود تحولات سیاسی در جامعه، محدودیت های آن خط غلط بیشتر آشکار شد. اوضاع به اضطرار، چند موضوع را طرح کرده بود. اینکه چکار می خواهیم بکنیم؟ اضطرارش هم صرفا ناشی از طرح سؤال همیشگی «چه باید کرد؟» نبود بلکه همزمان پاسخگویی به سؤال «از کجا باید آغاز کرد؟» هم در دستور کار گرفت.

اعلامیه تاریخی اتحادیه بنام «هشدار!» در ۱۷ خرداد ۶۰ و افشای مشخص طرح کودتا و فراخوان به مردم و تشکیلات برای ایستادگی در مقابل کودتا موجب تحرک سیاسی جدی و همه جانبه ای در سازمان شد.

از آن پس هفته ای سه بار نشریه حقیقت بیرون می آمد و سازمان در سراسر کشور نقش فعالی در مبارزاتی که علیه کودتا شکل گرفته بود، داشت. شرکت دائمی در تظاهراتی گسترده توده ای و یا تظاهراتی موضعی خیابانی، درگیری های خیابانی با عوامل رژیم، به آتش کشیدن چادرهای انجمنهای اسلامی و خلاصه شرکت در کلیه اشکال مبارزاتی جاری خیلی زود سازمان را به این نتیجه رساند که با اشکال مبارزاتی سابق نمی توان در مقابل کودتا ایستادگی کرد. این سؤال که ایستادگی در مقابل کودتا به چه معناست، جلوی پای سازمان و همچنین کل جنبش و نیروهای سیاسی قرار گرفت. گوش هوش لازم بود که این صدای بلند را بشنود که اسلحه در دستور کار است. تنها با اتکاء به سلاح بود که می شد در مقابل یورش مسلحانه ضد انقلاب مقاومت کرد.

□ عکس العمل در مقابل یورش ارتجاع یک محرک سیاسی قوی بود و ما را به این سمت کشاند که باید اسلحه برداشت. ولی بهر حال یک نیروی کمونیست، آگاهانه طرح و نقشه می ریزد، پشتوانه های معین ایدئولوژیکی دارد، محرک های معینی دارد و به تجارب اتکا می کند، که راه در بیاورد و نقشه مند حرکت می کند. پشتوانه ما چه بود؟ چگونه به تجارب تاریخی اتکاء کردیم؟ طرح و نقشه ما به چه متکی بود؟

■ همانگونه که گفتم ما نسلی بودیم که دنبال نابود کردن جامعه کهنه و ساختن جامعه نو بودیم. تا آزمون تلاش های گوناگونی برای این کار صورت گرفته بود. اتحادیه کمونیستها یک جریان سیاسی پیشرو در جنبش نوین کمونیستی ایران بود. محصول تاثیرات انقلاب کبیر

فرهنگی پرولتاریائی چین و مبارزات حاد مائو علیه رویزونیستهای شوروی و در ضدیت با بیراهه های مسالمت آمیز و طرفدار انقلاب قهر آمیز توده ای بود. در صحنه داخلی نیز اتحادیه مرز روشنی با خط رفرمیستی و مسالمت جویانه حزب توده و جبهه ملی داشت. بر همین مبنا اتحادیه توانسته بود رهبران و کادرهای کمونیست زیادی را پرورش دهد، یعنی کسانی که قادر بودند مارکسیسم را بکار گیرند و تحلیل کنند و نقشه بریزند و بعنوان یک سازمان سراسری حرکت سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهند. این هم واقعیتی است که اتحادیه جوان بود و چند سال از بنیانگذاریش نگذشته بود که با یک انقلاب بزرگ توده ای روبرو شد. آنهم در شرایطی که به خاطر شکست چین، جنبش بین المللی کمونیستی با بحران روبرو گشته بود. جوانی و بی تجربگی اتحادیه و شرایط پیچیده انقلاب، مثلاً همین مسئله که یک حکومت ارتجاعی از دل انقلاب بیرون آمده بود، نمی توانست موجب اشتباهات معین نشود. هم در ارتباط با بر عهده گرفتن مسئولیت کلی رهبری انقلاب، هم در زمینه تحلیل و ارزیابی از نیروهای طبقاتی مختلف.

همانطور که گفتم اتحادیه بعنوان یک نیروی کمونیست پیشرو در مواجهه با شرایط جدید نمی توانست بی تفاوت بماند. هیچ کمونیستی نمی تواند زمانی که دستاوردهای یک انقلاب به خطر می افتد نسبت به آن بی تفاوت بماند و وظایفش را بعنوان یک نیروی پیشاهنگ انجام ندهد. ما متعلق به نسلی بودیم که با آموزه های مائو بر سر اینکه «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «خلق بدون ارتش خلق چیزی ندارد» تعلیم یافته بودیم و عمیقاً اعتقاد داشتیم که بدون یک انقلاب قهرآمیز توده ای نمی شود از گند و کثافات و مصائب جامعه کهنه رها شد. این آموزه ها آویزه گوشمان بود. هرچند در آن دوره تاریخی، بر پایه این حقایق مهم تاریخی عمل نکردیم. ولی سیر تحولات اوضاع، عمل کردن بر پایه این حقایق را با قدرتمندی بسیار جلوی صحنه آورد. از این زاویه گسستی انقلابی از یک سری اشکالات و اشتباهات گذشته لازم بود. یعنی ایفای نقش پیشرو و فعال مستقیمی به این مسئله بر می گشت که کمونیستهای انقلابی چگونه به انقلاب، به نقش طبقه کارگر در رهبری انقلاب نگاه می کنند. همه این مسائل با قدرت بسیار در میان ما طرح بود در واقع طرح آغاز مبارزه مسلحانه بیان تسویه حساب با خط راستی که در اتحادیه نفوذ کرده بود هم بود.

ولی من می خواهم روی چند نکته خاص دیگر هم انگشت بگذارم. درست است که محرک پایه ای ما کمونیست بودن ما بود. در عین حال ما متعلق به نسلی بودیم که بر ذهن و روح مان شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سنگینی می کرد. ما همیشه نسل قبلی خودمان را

سرزنش می کردیم که چرا در مقابل کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد بدون مقاومت تسلیم شد. از بررسی این مسئله فعلا بگذریم که هم جبهه ملی و هم حزب توده همیشه سعی می کردند تزلزل و بزدلی خودشان را در آن تند پیچ تاریخی به گردن هم بیاندازند. بهر حال آن شکست تاثیرات زیادی بر نسل ما داشت. ما نسلی بودیم که هرگز حاضر نبودیم اجازه دهیم دوباره چنین شکست هایی تکرار شود. این یک موضع ایدئولوژیکی مهم بود. صرفا نگاه به گذشته نبود بلکه اساسا نگاه به آینده را در خود داشت. یعنی فرق است در یک مبارزه شکست خوردن با بدون مبارزه شکست را قبول کردن، فرق است در سنگر نشستن و بدون شلیک گلوله ای تسلیم شدن یا در پی مقاومت شکست خوردن. شکست بدون مبارزه مسلما تاثیرات روحی زاینباری برای کل مردم، طبقه کارگر و مشخصا نسل آتی کمونیستها داشت.

بعلاوه ما به برخی تجارب تاریخی معین نیز اتکاء می کردیم. تجاربی همچون مقاومت انقلابی ستارخان در تبریز در مقابل کودتای محمد علیشاه در انقلاب مشروطه. مسلما این تجربه محدودیتهای معین خودش را داشت. اما برای ما الگویی از یک مبارزه انقلابی بود. اینکه چگونه زمانی که ارتجاع یورش می آورد، مقاومت کردن در مقابلش حتی اگر در ابتدا کوچک و ضعیف باشی، می تواند آن یورش را به ضد خودش برگرداند.

خلاصه کنم طرح قیام در واقع پاسخی بود به این مسئله که طبقه کارگر و کمونیستها چگونه در آن اوضاع و احوال پیچیده که کلیه نیروهای طبقاتی در صحنه مخالفت با رژیم فعال بودند پرچم مستقل خودش را بلند کند. ما روشن بودیم که زمانیکه رژیم دسته دسته کمونیستها و انقلابیون را به جوخه های اعدام می سپارد هر گونه برخورد انفعالی نسبت به آن شرایط و این مسئولیت موجب مرگ سیاسی کمونیستها می شود. این روحیه به خوبی در چند مقاله و اعلامیه تاریخی اتحادیه در سال ۶۰ با عنوان «خطاب به همه کمونیستها» و «آیا نیروی کوچک می تواند وظیفه بزرگ بر دوش بگیرد؟» و «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» منعکس است.

□ رسیدیم به اینجا که رهبری اتحادیه تصمیم گرفت در مقابل ضد انقلاب مسلح، بشکل مسلح ایستادگی کند. چه طرح عملی برای مقاومت مسلحانه در مقابل کودتا در نظر گرفته شد. چه برنامه و تصویری از عمل نظامی بود؟

■ اواخر خرداد، اوائل تیر ۱۳۶۰ بحث طرح های مشخص در سازمان مطرح شد. ایده های اولیه این بود که ما مقاومت مسلحانه ای را در تهران سازمان بدهیم. محله کارگری فلاح برای

اینکار انتخاب شده بود. البته همان موقع جاهای دیگر هم مد نظر بود. اما منوط به کنکاش بیشتری در امکانات سازمان شد.

□ علت انتخاب محله فلاح چی بود؟

■ یک بخش آن به این ربط داشت که محله کارگری بود و اتحادیه دارای یک پایه اولیه در آن محله بود. اما دلیل اصلی این بود که اینکار در تهران باید صورت گیرد. تهران در آن زمان مرکز تغییر و تحولات بود. در عین حال تزلزلات و شکافهای جدی درون خود ارتجاع موجود بود. ولی این طرح خیلی زود به بن بست رسید. بخاطر اینکه اوضاع مداوم در حال دگرگونی بود. تهران هم جزء اولین جاهایی بود که حکومت شروع به محکم کردن خود کرد. خیلی زود محدودیت های پیشبرد مقاومت مسلحانه در یک محله در تهران روشن شد. البته هم زمان، تا جایی که به خاطر می آید قبل از هفت تیر، ایده آمل هم طرح شده بود. به این صورت که نقطه مناسبی است و قیام مسلحانه را می شود در آنجا آغاز کنیم. البته ایده سازمان دادن قیام در مسجد سلیمان هم در میان رهبری طرح بود. بویژه آنکه پایه نسبتاً گسترده ای در آن شهر داشتیم ولی بخاطر نزدیک بودن به جبهه جنگ ایران و عراق و امکان تمرکز قوای سریع دشمن و خفه شدن قیام در همان لحظات اولیه، منتفی شد و تمرکز روی آمل گذاشته شد.

□ دلایل انتخاب آمل چه بود؟

■ دلایل مختلفی برای این انتخاب موجود بود. مردم شهر آمل از سابقه مبارزاتی بالائی برخوردار بودند. سابقه برقراری حکومت مردمی در دوران شاه را داشتند. و در مبارزات علیه جمهوری اسلامی در دوره ۶۰ - ۵۷ فعال بودند. بعلاوه سازمان در آن شهر دارای یک تشکیلات اولیه و پایه مشخص بود. که حدوداً شامل چند ده نفر می شد. رفقای ما در آن شهر از سابقه مبارزاتی و نفوذ معینی برخوردار بودند و در جریان حکومت مردمی در آمل در سال ۵۷ نقش و شرکت فعال داشتند. برخی از رهبران آن حکومت مردمی (مانند حشمت اسدی پور) اعضای اتحادیه بودند. البته مسائل کلی تر هم در این انتخاب طرح بود. آمل نزدیک تهران بود، گذرگاه چند استان مهم کشور بود و به خاطر کنار جنگل قرار گرفتن از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار بود.

□ چه فعالیت‌های سیاسی و عملی اولیه برای پیشبرد طرح در آمل صورت گرفت؟

■ در آن موقع به خاطر مبارزه خطی حادی که براه افتاد اتحادیه عملا به دو بخش تقسیم شد. اکثریت سازمان که معتقد بود که باید هر چه سریعتر دست به اسلحه ببریم و اقلیتی که می گفت هنوز وقتش نرسیده و طبقه کارگر آماده نیست و مردم نسبت به خمینی توهم دارند و باید اول تدارک اعتصابات کارگری را دید و بقول خودشان از اعتصاب تا قیام راهی است که باید پیموده شود. در واقع آنها عدم آمادگی خودشان را به عدم آمادگی مردم حواله می دادند و دنبال این بودند که مردم خودشان برانگیخته شوند و به خیابان بریزند. این خط بسیار غلط بود و نتایج عملی مرگباری را با خود به همراه می آورد. خوشبختانه این خط غلط در اقلیت قرار داشت.

بر پایه این اقلیت و اکثریت رهبری جدیدی برای پیشبرد طرح قیام انتخاب شد. کمیته دائم رهبری مرکب از رفقا سیامک زعیم (شهاب)، حسین ریاحی (ناصر) و پیروت محمدی (کاک اسماعیل) و غلامعباس درخشان (مراد) تشکیل شد. تحت رهبری این رفقا ستاد رهبری قیام شکل گرفت که علاوه بر رفقای رهبری، شامل رفقائی از مسئولین مناطق و برخی رفقای محلی بود. این ستاد مسئولیت پیشبرد مجموعه وظایف مربوط به قیام را بر عهده گرفت. این وظایف شامل سه رشته کار اصلی بود. انتقال اسلحه، انتقال نیرو به آمل و شناسائی مقرهای دشمن و طراحی یک نقشه نظامی اولیه. رفتن به جنگل هنوز مطرح نبود. البته ایده اولیه ای وجود داشت که یک جای امنی داشته باشیم که در صورت شکست احتمالی قیام بعنوان عقبگاه از آن استفاده کنیم و مقداری آذوقه در آنجا انبار کنیم. نقشه کلی این بود که ما با استفاده از امکانات گوناگونی که تشکیلات در شهر داشت نیروها را در برخی خانه ها، پارکهای جنگلی نزدیک شهر و حتی پلاژهای کنار دریا مستقر می کنیم و با مسلح کردنشان مبارزه مسلحانه را آغاز می کنیم. ایده رفتن به جنگل پا به پای تغییر و تحول در اوضاع قوی تر شد. این مسئله بر می گشت به تغییرات مهمی که در خود اوضاع داشت صورت می گرفت. واقعیت این است که رژیم با پیشبرد طرحهای اولیه کودتا شروع کرد به سفت کردن کمربندهایش و برطرف کردن ضعف های آشکارش. از همینرو شرایط قدری سخت تر شد. این تغییر در شرایط بود که رفتن به جنگل را به ما تحمیل کرد.

البته پیشبرد مبارزات درونی هم موجب به تعویق افتادن کارها شد. عملا رهبری سازمان مجبور شد یک ماه را به پیشبرد این مباحث در بدنه سازمان اختصاص بدهد. و برای قطعیت بخشیدن به طرح قیام فوری آنرا به رای گیری بگذارد. سیامک زعیم و حسین ریاحی

همراه با برخی نمایندگان خط اقلیت (مانند وحید سریع القلم و فرامرز طلوعی سمنانی) به حوزه های سازمانی می رفتند و بحثهای شان را ارائه می دادند و سپس رای گیری می شد. الان که به این مسئله نگاه می کنیم بنوعی اتخاذ چنین روشی در تناقض با طرح قیام فوری قرار داشت. در واقع انعکاسی از این بود که سازمان آمادگی ایدئولوژیکی، سیاسی، تشکیلاتی و عملی کافی برای رویارویی با چنین روزهایی را نداشت. با وجود این عزم و اراده کافی و بلائی در میان ما موجود بود. تصمیم گرفته شد که این کار هر طوری شده باید انجام شود چرا که مرگ و زندگی انقلاب به آن بستگی دارد.

این وقفه یک ماهه، تاثیرات خودش را داشت. تا قبل از آن در شهر آمل نیروی نظامی دشمن خیلی ضعیف بود، تعداد پاسدارها حداکثر چند ده نفر بودند. ما با آماج نظامی بزرگی روبرو نبودیم و حتی مقرهای نظامی دشمن در ساختمانهای معمولی و بدون استحکام قرار داشتند که تصرفشان خیلی راحت بود. یادم می آید رفقای محلی چون فرشته ازلی و منیر نور محمدی که مسئولیت شناسائی از مقرات دشمن را داشتند با نگرانی گزارش می دادند که دشمن دارد آرایش قوا و مقراتش را عوض می کند. مقرهای سپاه و بسیج دارد به ساختمانهای مستحکمتر و بلند تر منتقل می شود. این خود نشانه اوضاعی بود که داشت با شتاب دگرگون می شد. خود این مسئله ایده رفتن به جنگ را بیشتر تقویت کرد. به عنوان مکانی برای انتقال و استقرار رفقا و برای پیشبرد بهتر کارهای تدارکاتی، نه بعنوان نقطه ای برای آغاز جنگ.

□ قبل از اینکه درک آنروزی ما از آغاز مبارزه مسلحانه و نحوه پیشرفت آن را توضیح دهی خوبست قدری بیشتر رفقای رهبری را معرفی کنی؟

■ این کاری بجا و ضروریست و امیدوارم در فرصتهای آینده بطور مشخصتر به نقش این رفقا بعنوان رهبران کمونیست پرداخته شود و نقاط قوت و ضعف شان بررسی شود. من در اینجا فقط اشاره مختصری می کنم و تلاش می کنم در لابلای این گفت و گو به برخی خصوصیات انقلابی این رفقا اشاره کنم.

رفیق سیامک زعیم (شهاب) که سال ۶۰ سی و پنج ساله بود از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز در سالهای ۴۲ - ۳۹ بود. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به یکی از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بدل شد. تحت تاثیر مائو و انقلاب فرهنگی چین کمونیست شد. همان زمان نامش در فهرست کمونیستهای خطرناک در اف بی آی ثبت

شد. در سال ۴۹ همراه با برخی رفقای دیگر، «سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)» را بنیان گذاری کرد و تا زمان دستگیری در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل، رهبر ایدئولوژیک - سیاسی اصلی سازمان بود. او در سال ۶۳ اعدام شد.

رفیق حسین ریاحی (ناصر) که مسن ترین فرد رهبری در سال ۶۰ بود ۴۲ ساله و متولد اصفهان بود. او از فعالین جنبش دانشجویی در تهران در سالهای ۴۲ - ۳۹ بود. وی نقش موثری در سازماندهی تظاهرات مراسم چهلم تختی داشت. او به خاطر فعالیتهای سیاسی اش مدتی به دزفول تبعید شد. او بعنوان معلمی مبارز محبوب دانش آموزان شهر دزفول بود و نقش مهمی در سیاسی و ضد رژیم کردن دانش آموزان داشت. حسین جزء معدود رفقای گروه فلسطین بود که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاههای چریکهای فلسطینی برود. وی مدت چند سال در بغداد عهده دار برنامه ای در «راديو میهن پرستان» بود. رادیویی که نقش مهمی در آگاه کردن یک نسل انقلابی داشت. در سال ۵۵ همراه با یارانش تحت عنوان گروه پویا با سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل) متحد شد و اتحادیه کمونیستهای ایران را پایه گذاری کرد. رفیق ریاحی از رهبران اصلی و با نفوذ اتحادیه بود و نقش تعیین کننده ای در طرح و اجرای قیام سرداران داشت. حسین ریاحی در ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دستگیر شد و در پنج بهمن همانسال پس از محاکمه در یک دادگاه قرون وسطائی همراه با ۲۱ نفر دیگر از اعضا و فعالین سازمان در آمل تیرباران شد.

رفیق غلامعباس درخشان (مراد) زمان قیام آمل سی ساله بود. او از فرزندان پرولترهای شرکت نفت در آبادان بود. در سال ۱۳۵۵ برای آشنائی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آمریکا رفت. او خیلی زود به یکی از فعالین اتحادیه کمونیستهای ایران بدل شد و جزء اولین دسته رفقای بود که قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و مسئولیت سازماندهی رفقای جنوب را بر عهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت. مسئولیتهای مهم و گوناگونی در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات مسلح اتحادیه در کردستان) بر عهده گرفت. او قبل از طرح قیام آمل مسئولیت شاخه کردستان اتحادیه را بر عهده داشت. مراد نقش تعیین کننده ای در تدارک قیام سرداران داشت. او یک روز پس از شکست قیام در شهر آمل توسط دشمن دستگیر و شناسائی شد. مراد در تابستان سال ۶۱ زیر شکنجه جان باخت.

رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) اهل مهاباد زمان قیام آمل ۲۷ ساله بود. او

فرمانده نظامی سرداران بود. رفیق اسماعیل از رهبران گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر بود که در سال ۵۸ با اتحادیه وحدت کرد. اسماعیل جزء معدود کمونیستهای انقلابی کرد بود که از همان ابتدا دید سراسری داشت و برای رهبری کل طبقه کارگر ایران مبارزه میکرد. رفیق اسماعیل قبل از انقلاب مدتی در اصفهان در بین کارگران ذوب آهن به فعالیت مشغول شد. سپس به کارخانه تراکتور سازی تبریز رفت. پس از انقلاب ۵۷ در جنگهای دهقانی کردستان شرکت کرد در جریان جنگ «کرفتو» اسیر فئودالهای محلی شد و برای اعدام به خلخال جلاذ تحویل داده شد اما با هشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. او فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود و در جریان جنگهای سنندج، کامیاران، بانه و بوکان آبدیده شد. مدتی مسولیت ستاد نظامی اتحادیه در آبادان را بر عهده داشت. اسماعیل در روز ۶ بهمن ۶۰ در آمل در جریان درگیری مسلحانه جان باخت.

□ حال پردازیم به درکی که آن دوره از پیشبرد مبارزه مسلحانه داشتیم؟

■ در ابتدا بخش زیادی از انرژی سیاسی رهبری صرف مقابله با نظرات راست و منفعلانه اقلیت شد. این امر خود مانعی بود که بر سر طرح و نقشه قیام و درک از مبارزه مسلحانه و استراتژی نظامی تمرکز داده شود. البته تمامی رفقای اکثریت بر سر این مسئله متحد بودند که باید به هر شکلی که شده جرقه مبارزه مسلحانه زده شود و قدرت رژیم به مصاف طلبیده شود و موضوع کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور طرح شود. البته در مورد شکل و نقشه آغاز مبارزه مسلحانه ایده ها و گرایشات مختلف موجود بود. می توان گفت که با دو گرایش اصلی روبرو بودیم و برخی ایده های دیگر که در چارچوبه همین دو گرایش می گنجید.

یک گرایش این بود که ما با قیام در شهر و آزاد کردن آمل، امکان پیوستن مردم به خودمان را فراهم می کنیم و ارتشی را سازمان می دهیم و شروع به پیشروی به سمت شهرهای دیگر شمال می کنیم. خود این حرکت موجب جنب و جوشی در سراسر کشور می شود و احتمالاً نیروهائی چون مجاهدین هم در دیگر شهرها کارهائی می کنند و حکومت طی این پروسه سرنگون می شود.

گرایش دیگر بصورت پیشبرد جنگ پارتیزانی درازمدت تر در منطقه آمل طرح می شد. اینکه در ابتدا هدفهای نظامی کوچک مانند گرفتن پاسگاهها در اطراف جنگل را آماج قرار می دهیم و سپس با پیشبرد عملیات پارتیزانی مداوم در شهر آمل شرایط را بر گسترش خود فراهم کرده و سپس به آزاد سازی آمل و شهرهای دیگر می پردازیم. گرایش دوم تا حدودی

تجربه کردستان را مدل قرار می داد.

می خواهم تاکید کنم که این ایده ها و گرایشات کاملاً واضح و روشن نبودند و عملاً طراحی نقشه نظامی به پس از انتقال و تمرکز نیرو به جنگل موکول شد. اما بطور کلی می توان گفت آنچه که بر ما غالب بود استراتژی قیام شهری و پیروزی بالنسبه سریع بود. ارزیابی کلی مان این بود که رژیم شانس زیادی برای ماندن بویژه پس از زدن جرقه مبارزه مسلحانه نخواهد داشت.

در همینجا اینرا هم بگویم که علیرغم ایده ها و گرایشات مختلف، ما با خط و روشی که آنزمان سازمان مجاهدین در زمینه مبارزه مسلحانه پیش می برد کاملاً مخالف بودیم.

□ دلایل مخالفت با روشهای جنگی مجاهدین چه بود؟

■ ما بطور همه جانبه و جدی با روشهای جنگی و کلا عملیاتیهای پراکنده مجاهدین مخالف بودیم. آنها را جنگ نمی دانستیم. آنها یک سری عملیات با هدف ایذای دشمن بودند نه نابود کردن قدرت نظامی آن. این عملیات پراکنده بر پایه هیچ نقشه جنگی مشخص و رشد یابنده ای استوار نبود. مهمتر از همه اشکال اصلی آن روشها این بود که امکانی برای پیوستن مردم به مبارزه مسلحانه را فراهم نمی آورد. یعنی جبهه ای بوجود نمی آورد که مردم بتوانند بدان بپیوندند. روشهای مجاهدین حتی امکان اینرا فراهم نمی آورد که پایه وسیع و گسترده خودشان که آنزمان شامل دهها هزار جوان انقلابی جان بر کف بود را جلب کند. این روشهای جنگی همانزمان در مقاله «یادداشت سیاسی روز» در نشریه «حقیقت» در سال ۶۰ نقد شد. اما مسئله صرفاً محدود به روش جنگی نبود بلکه این روش جنگی برخاسته از یک سیاست معین بود. مجاهدین واقعا نمی خواستند دولت ارتجاعی با کل دم و دستگاهش را نابود کنند. آنها فقط می خواستند تغییراتی در حکومت صورت گیرد. به همین خاطر عملیاتیهای شان جنبه ایذائی داشت نه نابود کننده. برای آنها مبارزه مسلحانه اهرم فشاری بود برای وارد شدن در حکومت و پیشبرد بند و بستهای سیاسی شان در بالا. مجاهدین در اوج نفوذ و قدرتشان دنبال کسب مشروعیت از قدرتهای امپریالیستی بودند. آنها چشم شان به بالائی ها یعنی قدرتهای امپریالیستی بود. آنجائی هم که به توده ها اتکاء می کردند برای پیشبرد این سیاست بود. بی جهت نبود که در تابستان سال ۶۰ بخش زیادی از انرژی این سازمان به بهای ول کردن هزاران فعال جوان انقلابی مصروف «پرواز تاریخی» شان به فرانسه شد. و یا بعدها در روشهای جنگی بیحاصل با تلفات بالا به هرز برده شد. خط سیاسی و نظامی شان انعکاسی از این مسئله بود که آنها تمایلی به استفاده از

تدارک ۳۱

طیف انقلابی گسترده و سازمان یافته برای درگیری قاطعانه با ارتجاع اسلامی نداشتند. روحیه همگی ما این بود که نمی توان روی عملیاتهای مجاهدین حسابی باز کرد. عملا در آن اوضاع دو راه حل در جبهه مخالفت انقلابی با رژیم شکل گرفت. یکی راه حل مجاهدین دیگری راه حل ما. دو راه حل با اهداف سیاسی مختلف. یکی خواهان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» با جلب حمایت قدرتهای امپریالیستی بود دیگری خواهان نابودی کل قدرت سیاسی موجود با اتکاء به توده ها و از پائین بود.

□ چرا به کردستان نرفتید بهر حال آنجا نیز جنگی جاری بود؟

■ درست است در کردستان یک جنگ عادلانه در جریان بود که اهمیت زیادی در بی ثبات نگهداشتن رژیم داشت. متأسفانه بخاطر خط غالب بر آن جنبش و اشتباهاتی که جنبش کمونیستی ایران کرده بود، جنگ در کردستان از نظر اهداف سیاسی و نظامی بسیار محدود شد. اشتباهات اتحادیه در مقطع جنگ ایران و عراق که با تعطیل کردن فعالیت نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» همراه بود، بی تاثیر در شکل گیری این روند منفی نبود. در هر صورت ما در مقطع سال ۶۰ اینگونه فکر می کردیم که شروع مبارزه مسلحانه از جانب ما در کردستان آن تاثیر سیاسی سراسری که شروع مبارزه مسلحانه در نقطه ای دیگر خواهد داشت را ندارد. بعلاوه، حتی از زاویه تقویت جنبش انقلابی خلق کرد و تنها نگذاشتنش هم مهم بود که جای دیگری جنگ شروع شود. یادم می آید که رفیق سیامک زعیم در جنگل در بحثهایش می گفت پس از اینکه ما در شمال پایه گرفتیم باید در فکر بازگشائی جبهه ای در کرمانشاه با توجه به نفوذ تشکیلات ما در آن خطه هم باشیم.

□ برگردیم به بحث در مورد تدارکات عملی طرح و چگونگی پیشرفت آن. چطور می توانیم جلوه رفتید؟ سلاحها را چگونه تهیه کردید؟

■ همانطور که گفتم تدارک اولیه شامل انتقال اسلحه و تجهیزات، شناسائی های اولیه و انتقال نیرو بود. ما از چند منبع سلاحهای خود را تامین کردیم. بخشی از اسلحه ها و مهمات و نارنجک را رفقای ما در جریان قیام ۲۲ بهمن در تهران و یا گوشه و کنار کشور مستقیماً به دست آورده بودند و یا به اتکاء به توده ها بعدها جمع آوری شده بود. برخی سلاحها و مواد انفجاری محدود هم از قبل طبق رهنمود کلی سازمان توسط هر منطقه ای تهیه شده بود. اما

بخش اصلی سلاحها از کردستان و جنوب به تهران منتقل شد. سلاحهای نیمه سنگین چون آر پی جی ۷ عمدتا از جبهه های جنگ جنوب گرد آوری شده بود. جنک ایران و عراق جنگ طبقه ما نبود و شرکت بخشی از نیروهای ما در آن جنگ هیچ منفعتی برای طبقه ما نداشت. اما تنها فایده ای که به ما رساند تهیه این قبیل سلاحها بود. این سلاحها و تجهیزات نظامی نخست به تهران در خانه ای حوالی نارمک منتقل شدند بعدا به آمل.

رفقای رهبری بویژه رفقای چون ریاحی، اسماعیل و مراد شخصا و مستقما در هدایت و اجرای این انتقالات شرکت داشتند. این سلاحها با ابتکارات مختلف و پوششهای مختلف به تهران منتقل شدند. حتی در یک مورد برخی از سلاحها توسط رفقای چون سهیل سهیلی (یوسف گرجی) از جبهه جنگ آبادان با هلی کوپتر به اهواز منتقل شد. در بسیاری از این نقل و انتقالات و تهیه جاسازی مناسب و پوشش درست کردن، بسیاری از خانواده های رفقا که اکثرا از کارگران شرکت نفت و کارگران پروژه ای جنوب بودند درگیر بودند.

بدین طریق مجموعا حدود ۶۰ الی ۷۰ اسلحه از انواع مختلف با مقداری زیادی مواد منفجره و مهمات گرد آوری شد. این سلاحها در تهران پس از گریسکاری در دبه های بزرگ جاسازی می شدند و زیر آجرها در یک کمپرسی که متعلق به رفیق ابراهیم جوانبخت (نادر) بود با همراهی رفقای چون مراد به شمال منتقل می شدند. معمولا کمپرسی شبانه به سمت آمل بره می افتاد و با روشن شدن هوا به خانه ای واقع در حاشیه آمل می رسید. و بار آجر و اسلحه ها را خالی می کرد. دو سری اول اسلحه ها در اوایل مرداد ماه مستقما به آمل منتقل شدند. این مسئله ربط داشت به طرح اولیه ما. سری های بعد در شهریور ماه مستقما به جنگل منتقل شدند. در آمل توسط چند تن از رفقای محلی از شب تا صبح گودالهای عمیق حفر می شد و با رسیدن کامیون، سریعا دبه ها در این گودالهای گذاشته می شد و در عرض دو ساعت خانه به وضعیت قبلی بر می گشت. اینجا اینرا بگویم که در آنزمان رژیم علیرغم بگیر و به بندهایی که آغاز کرده بود، هنوز محکم نبود. برخی از اینکارها بصورت نسبتا آشکار انجام میشد. فی المثل رفقای محلی تعریف می کردند که آن خانه درست روبروی پلیس راه آمل بود و خالی کردن دبه ها از کامیون براحتی قابل مشاهده بود.

□ شناسائی های اولیه چگونه پیش رفت؟

■ هم زمان با انتقال اسلحه، کار شناسائی ها هم به پیش رفت. این کار شامل دو بخش بود. بخش اول شامل شناسائی از مقرات نظامی دشمن در شهر که عمدتا توسط رفقای زن

تشکیلات اتحادیه در آمل به پیش رفت. کروکی مقرات دشمن و کوچه پس کوچه های منتهی به آنها و نقشه نسبتا دقیق شهر تهیه شد. بخش دیگر، شناسائی از جنگل و انتخاب محل مناسب برای استقرار قوا بود. دو سفر چند روزه شناسائی از جنگلهای اطراف آمل تحت رهبری رفیق مراد همراه با برخی رفقای محلی سازمان داده شد. رفیق مراد تجارب انقلابی خود در کردستان را بخوبی بکار گرفت و نقاط مناسبی را برای انتقال سری های بعدی اسلحه و استقرار قوا تعیین کرد. جاده جنگلی روستای «رزکه» برای انتقال و انبار کردن سلاحها و منطقه «منگلوم» که پشت روستای «عالی کیا سلطون» واقع شده بود برای استقرار اولیه قوا و زدن کمپ ها انتخاب شد. علت انتخاب منطقه «منگلوم» نزدیکی و تسلطش بر جاده های اطراف بود. مثلا چند جاده جنگلی «اسکو محله» - «معدن» «سنگ درکا» و جاده «مامزاده عبدالله» و جاده دکلهای برق و جاده ای که از روستای «رزکه» به اعماق جنگل بسمت یک معدن ذغال سنگ کشیده شده بود. «منگلوم» منطقه جنگلی انبوهی بود و از نظر نظامی از موقعیت سوق الجیشی نسبتا مناسبی برخوردار بود. نزدیکی به جاده ها هم مطرح بود که برای پیشبرد کارهای تدارکاتی گسترده مان بسیار ضروری بود.

□ دیگر فعالیتهای تدارکاتی و انتقال نیرو چگونه صورت گرفت؟

■ بجز انتقال سلاح ها انتقال بقیه تدارکات همزمان با انتقال نیروها انجام شد. چرا که انتقال حجم نسبتا عظیم مواد غذایی، دارو، چادر و دیگر تجهیزات نظامی بدون اتکاء به نیروی کلیه رفقا امکان ناپذیر بود. اواسط شهریور ماه برخی رفقای دیگر منجمله تیمی از رفقای جنوب برای انتقال باقیمانده سلاحها به رفقای محلی کمک کردند. رفقای جنوب مرکب بودند از بهرام خرمشهر و کمال اهواز که هر دو عرب بود، رفیق حجت محمدپور که از کارگران مبارز اهواز بود، رفیق حمید راج پوت که پدرش پاکستانی بود. از ۲۸ شهریور تا ۱۰ مهر ماه انتقال نیرو بطور فشرده انجام گرفت. رفیق سیامک زعیم جزء اولین دسته هائی بود که به جنگل منتقل شد. رفقا اسماعیل و ریاحی پس از پایان انتقال کلیه رفقا، به جنگل آمدند. بسیاری از رفقا در تیم های از قبل سازماندهی شده از نقاط مختلف ایران به تهران می آمدند و از تهران در دسته های ۵، ۶ نفره بطور علنی با ماشینهای سواری یا مینی بوس های کرایه ای بسمت آمل راه می افتادند و نزدیکی های آمل، کناره جنگل، پیاده می شدند و در نقاط از قبل تعیین شده مانند پارک جنگلی یا کافه های کنار جاده منتظر راهنماهای محلی می شدند. بهر یک از رفقا لیستی از وسایل اولیه شخصی مانند کوله پشتی، کیسه خواب، کفش مناسب

و غیره داده شده بود که تهیه کنند. یوسف گرجی با چمدان سر قرار آمد و شب تا صبح با چمدان در جنگل راهپیمائی کرد تا به دیگر رفقا رسید. رفیق دیگری با لباس تابستانی آمده بود و دیگری با کفش کتانی! خلاصه نزدیک به ۸۰ نفر بدین طریق به جنگل منتقل شدند. به محض اینکه دسته های اول به جنگل رسیدند رفقا سراغ گودالهایی که اسلحه ها در آن جاسازی شده بود رفتند، اسلحه ها را پاک کردند و سریعاً مسلح شدند. فعالیت های تدارکاتی فشرده، عظیم و پر مخاطره بود. بدون اغراق نزدیک به چند ده تن بار می بایست جابجا می شد. از مهمات و تجهیزات نظامی تا چندین تن مواد غذایی شامل آرد و برنج و حبوبات و کنسرو، تا چادر برای درست کردن کمیها تا برزنت و کوله پشتی و کیسه خواب و دارو غیره. کلیه رفقا با عزم و اراده و با روحیه ای بالا و خستگی ناپذیر کلیه این نقل و انتقالات را در مهرماه انجام دادند. رفقا شبانه روز و به سرعت در رفت و آمد بودند و در جاده ها و کوره راه های جنگلی بار حمل می کردند. روزانه جمعا هر رفیق لاقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیلو بار حمل می کرد. هر رفیق تلاش می کرد شانه به زیر بارهای سنگین تر بگذارد و کمتر بخوابد و در راهپیمائی های شبانه شرکت کند. خواب کلیه رفقا به چند ساعت در شبانه روز محدود می شد و برخی رفقا شبهای متوالی نمی خوابیدند و شبانه روز در حال حرکت و جنب و جوش بودند. این طرح انقلابی انرژی سازمان را در کلیه سطوح رها کرد. این انرژی، انجام هر غیر ممکن را برای ما ممکن می ساخت.

□ با توجه به جو سرکوب شدیدی که توسط رژیم حاکم شده بود چطور حین انجام این فعالیتها ضربه نخوردیم؟

■ تجربیات آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی نشان می دهد که ضربه نخوردن در مراحل اولیه تدارکاتی بسیار مهم است. چرا که می تواند موجب وقفه در شروع مبارزه مسلحانه شود و حتی بکلی آنرا منتفی کند. هر چند که در چنین مبارزات پر ریسک همواره تصادف هم می تواند نقش معین ایفاء کند. اما آنچه که موجب موفقیت اولیه ما شد ضعف و بی پایگی مفرط رژیم در آندوره بود. آزمون رژیم هم و غمش را صرف حفظ و محکم کردن تهران و دیگر شهرهای بزرگ کرد. هنوز رژیم قدرت کنترل امنیتی همه جانبه شهرهای کوچک را نداشت علیرغم آنکه در کلیه شهرستانها دستگیری و اعدام کمونیستها و انقلابیون را آغاز کرده بود. رژیم هنوز قادر به کنترل راهها بویژه راههای درجه دوم و فرعی نبود. دعوها و تصفیه های درونی و بطور کلی بحران حکومتی هنوز ادامه داشت. وقایعی مثل هفتم تیر و کشتن چمران

تدارک ۳۵

و انداختن هواپیمای حامل برخی فرماندهان ارتش بیان این بحران حکومتی ادامه دار بود. معمولاً زمانی که درگیریهای درون رژیم حاد می شود فرصتهای خوبی برای آغاز مبارزه مسلحانه فراهم می شود. شانس ما این بود که داشتیم از این فرصت استفاده می کردیم. علیرغم سخت تر شدن شرایط حتی برخی کارهای ما بصورت نیمه علنی جلو می رفت. تقریباً اکثریت اهالی روستاهای اطراف متوجه تحرکات ما شده بودند. بسیاری از گالشهای جنگل (چوپانهای که در جنگل زندگی می کنند و از گله های گاو نگهداری می کنند) رفقای ما را با اسلحه دیده بودند و یکی از گالشها انبار اسلحه ما را که در اثر باران خاک روی آن شسته شده بود، دیده بود. برخی عناصر محلی دشمن که در کل تعدادشان بسیار محدود بود، بوهائی برده بودند اما کاری از دستشان ساخته نبود. یا رفیق مان حشمت اسدی بعد از اینکه نیروها به جنگل منتقل شدند دو سری اسلحه ای که قبلاً به شهر برده شده بود را پشت وانتی انداخت و یک گونی رویش انداخت و از جلوی پاسگاههای کنترل رژیم گذشت و آنها را به جنگل آورد. همه اینها نشانه ضعفهای آشکار و تاکتیکی رژیم بود که در آن شرایط بطور روزمره قابل استفاده بودند.

اما این تمام مسئله نبود. وجود یک نیروی انقلابی سازمانیافته که افرادش مهارت و قابلیت زیادی در جریان مبارزات انقلابی آن دوره کسب کرده بودند نقش کلیدی در استفاده صحیح از این فرصتها داشت. بخت، یار فکر تدارک دیده است. این امر در مورد ما هم صدق می کرد. درایت و هشیاری رفقای ما همراه با جرئت و جسارت فوق العاده شان و تجارب انقلابی متنوعشان و آشنائی شان از محیط، توده ها و نیروهای دشمن در این زمینه بسیار مهم بود.

بطور نمونه می توان روی رفیق مراد انگشت گذاشت که بار اصلی مسئولیت کارهای تدارکاتی را بر عهده داشت. خصوصیات انقلابی این رفیق، درایت و هشیاریش، دقت و پشتکارش، نظم و انضباط بالایش، توانائیش در اتکاء به توده ها و سنتز نظرات صحیح دیگران، نقش مهمی در هدایت صحیح کارهای تدارکاتی پر مخاطره سربداران داشت. رفیق مراد تقریباً هیچگاه قرارهای کنار جاده را که بعضاً به هفته ای سه بار می رسید از دست نداد. او نظم و دیسیپلین پرولتری را از کارگران شرکت نفت جنوب به ارث برده بود و بسیاری از قابلیت‌هایش در رهبری کارهای تدارکاتی را در جریان مبارزه در میان خلق کرد و در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» کسب کرده بود. او بارها برای تامین مالی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» عملیات مصادره در نقاط مختلف ایران را سازمان داده بود. رفیق مراد حتی زمانی که درگیر

کاری می شد که همه چیزش ناشناخته بود و در ابتدا ترسناک به نظر می آمد قادر بود روحیه خونسردی و نشاطش را حفظ کند و در آبهای ناشناخته شنا کند و قوانینش را فرموله کند و راه حل برای شرایط بظاهر بی راه حل ارائه دهد. وجود چنین کادرها و رهبرانی در ضربه نخوردن ما در آن مرحله بسیار تعیین کننده بود.

□ ترکیب نیروها از زاویه ملیتی، پیر و جوان و زن و مرد و سابقه مبارزاتی چگونه بود؟

■ ترکیب سرداران در چارچوبه ایران بعنوان یک کشور چند ملیتی، یک ترکیب داغ انترناسیونالیستی بود. ترکیب نیروهای ما انعکاسی از ترکیب چند ملیتی طبقه کارگر ایران بود. سرداران خصوصیات انقلابی هر بخش از پرولترهای ایران را نمایندگی می کرد. خصوصیتی که برای سازماندهی انقلاب به هر یک از آنها نیاز است. در سرداران متانت، دور اندیشی و دیسیپلین پرولترهای خوزستانی، رزمندگی، رشادت و جنگاوری پرولترهای کرد، خشم و قاطعیت پرولترهای آذری، استقامت پرولترهای عرب، بی صبری انقلابی پرولترهای شمالی و سرسختی پرولترهای لر و بلوچ یکجا گردآوری شده بود. وجود رفقای کرد یک نقطه قوت مهم بود. من بعدا عکس العمل مردم آمل نسبت به حضور رفقای کرد را بیشتر توضیح خواهم داد. تقریبا ۶۰ درصد از نیروهای سرداران خوزستانی و کرد بودند.

متاسفانه تا زمان قیام آمل رفقای زن بجز رفقای گروه پزشکی بعنوان نیروی جنگنده در سرداران حضور نداشتند. در واقع سرداران خود را از پتانسیل انقلابی مضاعفی که بطور بالفعل در سازمان موجود بود، محروم کرده بود. این نقصان پس از قیام آمل تا حدودی بر طرف شد و برخی رفقای زن به نیروهای ما در جنگل پیوستند.

اکثریت رفقا زیر ۲۵ سال بودند و بقیه بالای سی سال و برخی مسن تر. سرداران ترکیبی بود از مبارزان قدیمی تر، یعنی کمونیستهایی که از سالهای ۴۰ و اوائل ۵۰ فعال بودند با مبارزان جوانی که طی پروسه انقلاب به صحنه آمدند و در صحنه های مختلف مبارزاتی رشد و تکامل یافتند. رفقائی که در مبارزات دانشجویی کنفدراسیون احیاء در خارج از کشور پرورش یافته بودند و مشتاقانه به استقبال مبارزات انقلابی مردم شتافتند. تا رفقائی چون حسین ریاحی و حسین عطائی (محمد تی ان تی مسئول انفجارات سازمان) که در اردوگاههای فلسطینی آموزش دیده بودند تا رفقائی چون کاک محمد و کاک اسماعیل، حسن امیری (جلال)، قادر خضری (صلاح) و دیگر رفقای کرد که در جنگهای کردستان آبدیده شده

بودند و برخی شان زخمهای آن جنگ را بر تن خویش داشتند تا رفقای تهران و جنوب که در مبارزات کارگری، دانش آموزی و دانشجویی پرورش یافته و در جبهه های جنگ جنوب، جنگیدن را فراگرفته بودند. کلیه رفقا حاصل و دستاورد یک دوره از مبارزات حاد طبقاتی بودند. از جوان ترین رفقا یعنی تورج علی ملابری (علی ریزه) بگویم که با وجود ۱۷ سال سن، هفت هشت بار حین کارهای تبلیغی سازمان با کمیته چی ها محل درگیری داشت و دستگیر شده بود تا رفیق مجتبی سلیمانی (سهراب) که از کرمانشاه برای مقابله با حملات حزب اللهی ها به خوابگاههای دانشجویی تهران به یاری دانشجویان می آمد و حزب اللهی ها را گوشمالی می داد. تا رفقائی چون احمد سینا که بارها حق چماقداران حزب الله را کف دستشان گذاشته بود و نقش مهمی در به آتش کشیدن چادر وحدت دانشگاه تهران در جریان مبارزه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ داشت. این بود ترکیب انقلابی ما. در واقع مبارزه مسلحانه انقلابی بدون وجود چنین انسانهای آگاه و مبارزی غیر ممکن است. چرا که در جنگ انقلابی برخلاف جنگهای ارتجاعی این انسان است که تعیین کننده است نه سلاح و تجهیزات.

□ برگردیم به جنگل، کجاها کمپ زدید، چگونه نیروها سازماندهی شدند و چگونه آموزش نظامی پیش برده شد و مشکلات زندگی در جنگل چگونه حل شد؟

■ از مشکلات زندگی در جنگل شروع کنم. در واقع می توان گفت که این قبیل مشکلات هیچگاه حل نشد بلکه توانستیم بدانها خو کنیم و خودمان را با محیط تطبیق دهیم. اوائل تقریباً بجز برخی رفقای محلی، مائی که هیچ آشنائی با محیط نداشتیم به محض چند ده متر دور شدن از محلهای استقرار، راهها را گم می کردیم و مدتی طول می کشید تا رفقا را پیدا کنیم. یا مسیری را که بعدها به دلیل شناخت از بیراهه ها یک ساعته طی می کردیم اوایل چندین ساعت طول می کشید. اما این قبیل مسائل خیلی زود حل شد و تقریباً آن منطقه به سرزمین خودی ما بدل شد. این امتیاز در درگیری ۲۲ آبان بسیار به نفع ما عمل کرد. در این زمینه رفقای کرد و رفقای روستائی و رفقائی که کلاً آشنائی به کوه و جنگل و روستا داشتند جهت یابی شان بسیار خوب بود و زودتر از بقیه راهها را یاد می گرفتند. فی المثل رفیق عبدالله میرآویسی (عبه) که از اهالی روستاهای اطراف سنندج و رابط تشکیلات شهر با پیشمرگه ها در سنندج بود و در آذر ماه به جنگل آمد، فردای همانروز راهنمای یک گروه شد و مسیری را که شبانه آمده بود بازگشت.

عادت کردن به طبیعت سخت جنگل هم آسان نبود. رطوبت بالا، بارندگیهای زیاد و

راههای پر از گل و شل و حشرات موذی عرصه را بر ما تنگ می کردند اما خیلی زود بر آنها فائق آمدیم. خیلی سریع به گرسنگی، بیخوابی، خستگی مفرط و راهپیمائی های مدام و طولانی و شبانه عادت کردیم. کلا این قبیل مشکلات در مقابل عزم و اراده انقلابی مان زود رنگ باخت.

با همت و تلاش کلیه رفقا، سه کمپ در منطقه جنگلی «منگلوم» بفاصله ۱۰ الی ۱۵ دقیقه زده شد. این منطقه به صورت یک کاسه بیضی شکل بود. یک کمپ در بالای کاسه در راس یک یال زده شد که به کمپ بالا مشهور بود و دیگری در مرکز کاسه که آنرا کمپ وسط می گفتیم و دیگری در پائین کاسه و کنار یک دره که آنرا کمپ پائین نامگذاری کرده بودیم. رفقا در ۹ گروه تقریباً ۹ نفره سازماندهی شدند و در هر کمپ سه گروه مستقر شدند. تقریباً هر یک از اعضای رهبری سازمان مسئولیت کلی این کمپها را برعهده گرفتند. مسئولیت کمپ بالا با رفیق ریاحی بود و مسئولیت کمپ وسط با رفیق اسماعیل و مسئولیت کمپ پائین با رفیق مراد. هر کمپ مسئول نظامی و مسئول تدارکاتی مشخص داشت. و هر گروه نیز دارای یک مسئول نظامی، معاون نظامی و مسئول تدارکات بود.

اوائل بویژه در مهر ماه وظیفه اصلی گروهها کمک به پیشبرد امور تدارکاتی بود. از حمل و نقل بارها گرفته تا دوختن جا خشابی ها، از کندن زاغه مهمات تا آماده کردن شرایط اولیه زندگی در کمپها و غیره.

روز با ورزش صبحگاهی و خواندن سرود انترناسیونال شروع می شد و تا شب کارهای مختلف مربوط به تدارکات صورت می گرفت و اکثر شبها رفقای هر کمپ بجز رفقای که به ماموریتهای شبانه می رفتند، دور آتش حلقه می زدند، شب را با اجرای برنامه های هنری و سرود خوانی های جمعی به پایان می رساندند. در این زمینه کمپ پائین پیشتاز بود.

در همین دوره آموزش نظامی رفقا هم شروع شد. این آموزش شامل کار با سلاحهای گوناگون، کار با انفجارات، تهیه سه راهی و دیگرهای انفجاری و تمرین برخی مانورهای اولیه نظامی بود. امری که زیاد طول نکشید چرا که بسیاری از رفقا بویژه رفقای کرد و جنوب نیاز چندانی بدان نداشتند.

یکی دیگر از کارهای مهمی که در ایندوره صورت گرفت، آشنائی مسئولین بویژه کلیه مسئولین و معاونین نظامی با شهر بود. بار اصلی اینکار بر عهده رفقای تشکیلات شهر بویژه رفقای زن بود. آنها آخر شب یا صبح زود به کنار جنگل می آمدند و برخی رفقا را به شهر می بردند. آن رفقا یک روز تمام با راهنمایی رفقای محلی با شهر آشنا می شدند و مقرهای دشمن

را از نزدیک مشاهده می کردند و غروب به جنگل باز می گشتند. چند بار رفیق مراد سوار ترک دوچرخه رفیق رحمت چمن سرا شد و به جنگل آمد.

در اینجا لازم است روی یک خصوصیت انقلابی مهم کاک اسماعیل در زمینه سازماندهی نیروها انگشت بگذارم. رفیق اسماعیل توانائی خوبی در تشخیص قابلیت‌های افراد تحت مسئولیت خود داشت. اینکه هر کس برای چه کاری مناسب است و اینکه چه ترکیبی از رفقا و قابلیت‌های گوناگون برای پیشبرد یک وظیفه مشخص بهتر است. این مسئله از تجارب انقلابی و از پیوند فشرده با رفقای تحت مسئولیتش ناشی می شد. او تقریباً اکثریت رفقای کرد و جنوب را از نزدیک می شناخت و می دانست هر کدام از چه پتانسیلی برخوردارند، حتی اگر تجربه انجام یک کار مشخص را نداشته باشند. فی المثل او رفیق بهروز غفوری (محمود) را بعنوان معاون نظامی یک گروه انتخاب کرد. زمانیکه بهروز به او گفت من که تجربه نظامی ندارم گفت تو در آبادان هنگامی که پاسداران به خانه ات ریختند، نهراسیدی، توانستی از دستشان در بروی و مرعوب تیراندازیهایی آنان نشدی. تو جسارت لازمه را داری و این برای گرفتن مسئولیت نظامی کافیهست.

روزی که رسماً سلاحها بین رفقا تقسیم شد. کاک اسماعیل اصولی را تاکید کرد که از اهمیت زیادی برخوردار بود. او با کلماتی دقیق و عمیق و پر احساس به ما گفت: همواره به خاطر بسپارید که این سلاحها متعلق به کارگران و زحمتکشان است که به شما داده می شود و هیچگاه نباید علیه آنان بکار گرفته شود. حواس تان باشد تفنگ به آدم قدرت می دهد و قدرت می تواند موجب غرور بیجا شود. فقط با اتکاء به ایدئولوژی انقلابی است که می توان با چنین غرورهائی مقابله کرد. این ایدئولوژی است که همواره باید بر تفنگ غالب باشد نه بالعکس. کاک اسماعیل حتی در رابطه با برخورد فیزیکی به تفنگ گفت اسلحه را تحت هیچ شرایطی از خود دور نکنید. همیشه قرص و محکم آنرا در دست بگیرید و وقتی که با مردم روبرو می شوید دقت کنید لوله تفنگ به سمت آنان نباشد. او بر ضرورت حفظ انضباط نظامی، مناسبات رفیقانه با یکدیگر و مناسبات صحیح با توده ها تاکید نهاد.

□ آیا در آن دوره با نیروهای سیاسی دیگر برای جلب همکاری تماسی گرفته شد؟

چقدر جوانان انقلابی با حرکت ما همراهی کردند؟

■ تا آنجائی که من می دانم با بسیاری از گروههای سیاسی هم در سطح سراسری و هم در سطح محلی تماسهایی گرفته شد. مشکل اصلی این بود که بسیاری از گروهها بویژه گروههای چپ هنوز پیام سیاسی کودتای سال ۶۰ را در نیافته بودند و صرفاً آنرا دعوی درونی ارتجاع

ارزیابی می کردند و فکر می کردند این هم یک موج ارتجاعی است که مانند موجهای قبلی دیگر می آید و می رود.

رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) می گفتند ما خودمان برنامه داریم. رفقای سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در منطقه برخی همکاریها با ما داشتند. برخی گرایشات درون وحدت انقلابی بویژه رفقای جنوب شان تمایل زیادی در پیوستن به این حرکت داشتند. رفقای حزب کار قول همکاری بیشتری دادند و بعدها یکی از رفقای شان بنام رضا سید حسینی را به جنگل فرستادند. این رفیق در روز ششم بهمن ماه در جریان محاصره بسیج در شهر آمل جان باخت. دو تن از مسئولین مجاهدین در شمال یکبار به کناره جنگل آمدند و رفیق ریاحی با آنان ملاقاتی داشت. آنان کماکان روی خط عملیات پراکنده بودند. درکشان از مبارزه مسلحانه بسیار محدود، تدریجی و ذره ذره بود. اینکه هر فرد باید یک دور سه راهی یاد بگیرد و با آن عملیات کند بعد کار با نارنجک را فرا بگیرد و بعد یوزی و بعد کلاش و غیره. که رفیق ریاحی به آنان گفت رفقای ما یک هفته ای همه اینها را آموزش دیدند و یاد گرفتند.

اما تعدادی از جوانان انقلابی حدود ۱۵ نفر که تعلقات سازمانی معینی نیز داشتند بطور فردی به ما پیوستند. شش جوان چپ و مجاهد که در پی کتک کاری با حزب الهی ها روستای «مرزنکلا» که کنار جنگل قرار داشت به جنگل پناه آورده بودند و با اولین تماسی که با آنان حاصل شد به ما پیوستند. در تابستان ۶۰ بسیاری از جوانان انقلابی تحت تعقیب بودند که به روستاهای بیلاقی اطراف آمل پناه برده بودند، تقریباً در هر روستائی چند جوان پنهان شده بود. متأسفانه با شروع فصل پائیز پراکنده شده بودند. طی سفری که رفقای محلی به یکی از روستاهای بیلاقی داشتند چند نفر از آنان به صفوف ما پیوستند که عمدتاً از سازمان مجاهدین بودند. یکسری سمپاتهای مجاهدین و جوانان انقلابی منفرد نیز در ارتباطات مشخصی که با رفقای محلی داشتند به جنگل آمدند. یکی دو مورد از پیوستن کارگران مبارز و پر سابقه استان مازندران را نیز شاهد بودیم. رفیق مسعود حیدری از فعالین سازمان پیکار در آمل نیز درست روز درگیری ۱۸ آبان به ما پیوست. با پیوستن این نیروها تعداد ما به بالای صد نفر رسید. این رفقا در همان گروهبندیهای اولیه سازماندهی شدند.

متأسفانه امکانات تشکیلات شهر ما به خاطر لو رفتن اکثریت فعالینش محدود شده بود، بهمین دلیل قادر نبود از چنین پتانسیلهائی که وجود داشت استفاده کنیم.

□ همانزمان رفقای چریکهای فدائی خلق (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) به رهبری رفیق حرمتی پور نیز جنگ چریکی شان را در آن منطقه آغاز کرده بودند، آیا خبری از آنها داشتید؟

■ حرکت مسلحانه آن رفقا تقریباً همزمان با ما بود. آنها حتی قبل از تمرکز کامل نیروهای ما عملیاتی در رابطه با تخریب فرستنده رادیو تلویزیونی «سودار» در منطقه جنگلی «تور» داشتند. متأسفانه ما اطلاعی از حرکت آنها نداشتیم. در جنگل برخی رد پاها از آنها دیدیم و چند بار برخی رفقا را برای پیدا کردنشان به اینور و آنور فرستادیم. ولی هیچگاه تماسی حاصل نشد. علت اصلیش هم این بود که آن رفقا تحرک بالائی داشته و جای ثابتی نداشتند.

□ اگر می توانی قدری در مورد روحیه نیروهای دشمن و همچنین روحیه نیروهای خودمان بگو؟

■ تا آن زمان دشمن توانست قدری خودش را جمع و جور کند و از این زاویه پیشبرد کارهای تدارکاتی ما با مشکلات بیشتری همراه شد. اما نیروهای دشمن هنوز روحیه باخته بودند و مثل موش می ترسیدند. با روحیه ترین شان رفسنجانی بود که طبق اظهارات خودش امیدی به فردا نداشت. یا طبق گزارش آن دوره یکی از رفقا، خامنه ای به یکی از جوانان نزدیک خود گفت ما ماندنی نیستیم شما بهتر است بروید درس بخوانید و فکری به حال خود بکنید و اصلاً دنبال سیاست نباشید. روحیه باختگی و ناامیدی در میان پایه های رژیم در منطقه آمل هم کاملاً مشاهده میشد. یکی از رفقا که در جبهه جنوب با یکی از فرماندهان سپاه آمل آشنائی داشت یکبار به دیدارش در شهر رفت. فرمانده سپاه از هراس و روحیه باختگی پاسداران برایش گفت که چطور ۳۰ پاسدار جرئت نداشتند سراغ مجاهدی بروند که یک حزب الهی شرور را در حوالی بانک ملی آمل ترور کرده بود و در کوچه بن بست سنگر گرفته بود، تا اینکه فرد مجاهد خودش را کشت. تازه سه ماهی از کودتای خرداد ۶۰ گذشته بود.

پایه های محدود رژیم در مناطق روستائی هم بکلی روحیه باخته بودند و در کل روستاهای اطراف ما رژیم فقط یک جاسوس فعال داشت. حتی نیروهای ژاندارمری مستقر در پاسگاهها که تحرکات ما را دیده بودند از طریق اهالی روستاهای اطراف پیغام می فرستادند که اینقدر علنی رفت و آمد نکنید و کار دست مان ندهید.

اما در مقابل، روحیه رفقای ما عالی، بی نظیر و تعرضی بود. روحیه جرئت مبارزه به خود دادن، سلاح به کف گرفتن برای کسب قدرت سیاسی. روحیه کمونیستی و روحیه خلق حماسه های تاریخی. رفیق اسماعیل هر زمان که عکس جمعی گرفته می شد می گفت رفقا محکم بایستید برای ثبت در تاریخ است. همه رفقا به رسالت تاریخی شان عمیقا باور داشتند و شادترین دوران زندگی خود را می گذراندند. آماده برای تحمل هر سختی، از جان گذشتگی و مرگ را به بازی گرفتن. سرشار از عشق به توده ها، لبریز از احساسات رفیقانه نسبت به یکدیگر و ملامال از شور انقلابی و مبارزه جوئی و سراپا خشم و کین نسبت به جنایاتی که دشمن انجام می داد. خشم و نفرت رفقا را پس از شنیدن اخبار اعدامهای پی درپی کمونیستها و انقلابیون، هیچ چیز جلو دار نبود. هر یک از ما آماده پاره کردن پیکر جمهوری اسلامی و تسویه حساب بی صبرانه، سریع و خونین با مزدورانش بودیم. آماده انجام هرگونه فداکاری برای هر وظیفه ای بودیم. کاک اسماعیل هر زمان که نیاز به بسیج نیرو برای انجام یک کار پیش بینی نشده داشت فقط اعلان می کرد نیازمند داوطلب است. خیلی مواقع فرصت به دست نمی آوردیم داوطلبی خود را اعلام کنیم چرا که رفقا پیشدستی کرده بودند. آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی بدون فداکاریهای حیرت آور غیر ممکن است، چیزی که ما در آن دوره اصلا کم نداشتیم. کلیه رفقا فقط منتظر روشن شدن طرح و نقشه نظامی و فرمان آغاز عملیات بودند.

هر جا که گشته است نهان ترس و حرص و رقص
هر جا که مرگ هست
هر جا که رنج می برد انسان ز روز و شب
هر جا که بخت سرکش فریاد می کشد
هر جا که درد روی کند سوی آدمی
هر جا که زندگی طلبد زنده را به رزم،

بیرون کش از نیام
از زور و ناتوانی خود هر دو ساخته
تیغی دو دم!

شاملو

آغاز



آغاز

□ پس از استقرار نیروها، طرح و نقشه نظامی تان چه بود؟ چگونه طراحی شد و چه اقداماتی برای عملی کردن آن صورت گرفت؟

■ با تمرکز قوا، ستاد رهبری قیام با رفقائی چون رسول محمدی (کاک محمد) و فریدون خرم روز (میرزا یوسف) تکمیل شد. طی دو هفته بحث و بررسی و جدل درون این ستاد و مشورت با مسئولین نظامی، این ستاد توانست نقشه نظامی مشخصی را تدوین کند. این طرح بعدها در میان ما بنام طرح ۱۸ آبان معروف شد.

البته همانطور که قبلا گفتم ایده ها و گرایشات مختلفی در میان رفقا موجود بود. رفیق غلامعباس درخشان (مراد) اصرار داشت که ما عملیات مان را با تصرف همزمان سه پاسگاه ژاندارمری که اطراف جنگل بودند شروع کنیم. ولی اکثریت رفقا بویژه رفیق ریاحی تمایل داشت که عملیات ما با رفتن به شهر و تصرف آن آغاز شود. مراد می گفت گرفتن این سه پاسگاه که آن زمان نیروهای مستقر در آن بسیار محدود (۹ تا ۲۰ نفره) بودند، چندان مشکل نیست و کفایت آنها را محاصره کنیم و یکی از رفقا با یک دیگ انفجاری به داخل پاسگاهها برود و آنها را دعوت به تسلیم کند. اینکار از نظر او با توجه به روحیات نیروهای ژاندارمری در

آن دوره امکان پذیر بود. در ضمن او تاکید می کرد اینکار موجب می شود که حداقل سی سلاح هم گیرمان بیاید و بقیه رفقا هم مسلح شوند. طرح این بحث تا حدی چگونگی برخورد به سپاه و ارتش و تضادهای میان آنان را به وسط کشاند. اینکه امروزه این پاسداران هستند که بشدت منفور مردم هستند، از همینرو باید اولین آماج نظامی ما باشند. این بحث هم بود که عملیات ما باید بگونه ای باشد که نیروی اولیه ئی برای ما آزاد کند و امکان پیوستن سریع مردم به ما را فراهم سازد. امروزه که نگاه می کنیم می توان قضاوت کرد که نقشه رفیق مراد در مجموع صحیحتر بود.

سرانجام رفیق سیامک زعیم (شهاب) با جمعبندی از مباحث گوناگون طرح ۱۸ آبان را جلو گذاشت. این طرح ترکیبی از قیام شهری، جنگ مقاومت محله ای و جنگ درازمدت تر بود. که جنبه عمده اش را عملیات تعرضی تشکیل می داد. بصورت تصرف کامل مقرهای دشمن و تصرف کامل شهر. یعنی جنبه عمده اش به سمت قیام شهری می چربید. طرح ۱۸ آبان، طرح نسبتا جامع و کاملی بود.

قرار بود از کمپها تا شهر چند کمین گذاشته شود. یکی در جاده امامزاده عبدالله، دیگری در جاده هراز که می بایست راه ارتباطی تهران با آمل را قطع کند، دیگری در جاده کمربندی طالقانی. این کمینها هم مانع انتقال نیروهای رژیم از مناطق دیگر می شد و هم راه عقب نشینی ما را تضمین می کرد.

قرار بود در همان ابتدا پلیس راه آمل با یک ترفند نظامی تصرف شود. یعنی یک دسته از رفقا با لباس مبدل ارتشی در نقش یک سروان و چند گروهبان و سرباز به داخل پلیس راه می رفتند و آنرا تصرف می کردند و کلیه تجهیزات موتوری آنرا برای حمل و نقل رفقا و انتقال زخمی های احتمالی و حتی زندانیان سیاسی شکنجه شده به جنگل مصادره می کردند.

نوک تیز طرح، ایجاد یک گروه نظامی زبده و متحرک بود که قرار بود بصورت برق آسا عمل کند، دادگاه انقلاب اسلامی را که در مدخل ورودی شهر قرار داشت را تصرف کند. آنجا محل نگهداری بخشی از زندانیان سیاسی بود. روی زندانیان بعنوان یک نیروی اولیه حساب شده بود. قرار بود با زدن نگاهبان و انداختن دیگ انفجاری در حیاطش دیوار یا دروازه اش را تخریب کنند تا راه ورود باز شود.

سازمان دادن این گروه قوی و متحرک، ناظر بر جمعبندی ای بود که کاک اسماعیل از قیام مسلحانه توده ای ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در تهران داشت. در آن قیام که از منطقه نیروی هوایی آغاز شد گروههای مسلح مردم یک به یک کلانتری های محل را تسخیر می

کردند و مسلح می شدند و با تمرکز قوا سراغ پادگانهای نظامی می رفتند. حرکت مسلحانه ای که متکی بر شور و شوق انقلابی مردم در دوره ای که روحیات انقلابی در اوج بود. یک تیم تبلیغ مسلحانه هم درست شده بود که وظیفه اش هم پاکسازی دو محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» بود و هم بسیج و سازماندهی مردم برای تقویت قیام. و تبدیل این دو محله به پشت جبهه محکم قیام. ایندو محله به خاطر نقش پیشروئی که اهالیش در مبارزات ضد رژیم داشتند و رفقای محلی ما نیز در این دو محله از نفوذ برخوردار بودند، انتخاب شد. تقریباً در طول سالهای ۵۹ تا خرداد ۶۰ این محلات ماهی یکبار شاهد درگیریهای بزرگ و کوچک نیروهای سیاسی - بویژه مجاهدین با حزب اللهی ها بود و همواره در خانه های مردم بروی جوانان مبارز باز بود. جو محله طوری بود که حتی در طول تابستان سال ۶۰ یکی دو خانواده حزب اللهی فعال ساکن در محله «اسپه کلا» جرئت زندگی در آن محله را نداشتند چونکه هر چند وقت یکبار سه راهی به خانه شان انداخته می شد. رفقای محلی ما دقیقاً این عناصر وابسته به رژیم را می شناختند و برای دستگیری شان برنامه داشتیم.

در ضمن یک تیم نظامی برای ضربه زدن به مقر بسیج که در مرکز شهر کنار پل اصلی آمل قرار داشت اختصاص داده شده بود و قرار بود با انداختن دیگ های انفجاری ضربه کاری بدان زده شود. تیم دیگر برای تصرف دفتر حزب جمهوری اسلامی و ضربه زدن و محاصره مقر سپاه که نزدیکی میدان اصلی شهر قرار داشت، اختصاص داده شد.

در مرکز طرح ۱۸ آبان تیم عملیاتی دادگاه انقلاب اسلامی قرار داشت که قرار بود پس از تصرف دادگاه و آزاد کردن زندانیان که شمارشان حداقل به چند ده تن می رسید، به یاری رفقای دیگر بشتابد و یک به یک مقرهای دیگر دشمن را تصرف کند. تمرکز عملیات نظامی در بخش غربی شهر قرار داشت چرا که مقرهای نظامی اصلی دشمن در این منطقه شهر بود. پاکسازی بخش شرقی که آنطرف رودخانه هراز بود و فقط مقر شهربانی و ژاندارمری در آن واقع شده بود و نقش نظامی چندانی نداشتند به بعد از تصرف کامل این بخش شهر موکول شد.

بر مبنای این طرح کلیه رفقا در تیمهای مشخص عملیاتی سازماندهی شدند و تمرینات خاص مربوط به هر یک از عملیاتها را اجرا کردند. روحیات بسیار بالا بود. به دلایل امنیتی فقط چارچوبه کلی طرح به رفقا گفته شد و هر تیم فقط در جریان کامل جزئیات عملیات بخش خود قرار می گرفت.

یک نکته جالب بگویم اینکه، تقریباً اکثر زندانیان سیاسی خبر داشتند که ما بزودی آنان را از زندان آزاد می‌کنیم. رفیق ذبیح ناصر نژاد که از فعالین جنبش دهقانی بود یکبار از جنگل به پائین آمد و به ملاقات یکی از رفقای پیکار در زندان رفت و گوشی را بدست او داد. تقریباً همه زندانیان خود را آماده کرده بودند که همراه ما به جنگل بیایند و حتی به جمع آوری سیگار و پوشاک و غیره پرداختند.

□ یعنی قرار بود بروید آن عملیات را انجام دهید و به جنگل برگردید؟

■ نه. برگشتن یا برنگشتن ما منوط بود به نتایج عملی در صحنه نظامی و مشخصاً چگونگی برخورد مردم و میزان پیوستن شان به صفوف ما. اینکه پس از آزاد سازی شهر چگونه به پیشروی ادامه دهیم چندان مورد بحث قرار نگرفته بود. ایده هائی بود که به سمت شهرهای دیگر پیشروی کنیم و آنها را هم تصرف کنیم. اما آنچه که رویش حساب شده بود تاثیر سیاسی آن بر سراسر کشور بود و نقشی که این قیام در برانگیختن مردم در جاهای دیگر داشت. در هر صورت راه عقب نشینی هم گذاشته شده بود. از این زاویه است که می‌گویم عنصری از جنگ درازمدت تر هم در این طرح موجود بود.

□ مسئله نیرو گرفتن از شهر و چگونگی ادغام توده ها در جنگ در این طرح چقدر بحث شده بود؟

■ بحثهای زیادی شده بود. اصلاً موضوع مرکزی رفتن به شهر و اینکه عملیات مان را در آنجا آغاز کنیم به خاطر دسترسی بیشتر به توده ها بود. ما می‌خواستیم عملاً جبهه ای در شهر باز کنیم و ایستادگی کنیم تا شرایط برای فعال شدن و پیوستن مردم به ما فراهم شود. در ضمن ما روی نیروهای بالفعلی چون جوانان انقلابی و زندانیان سیاسی حساب باز کرده بودیم. درک آنروزی ما از گسترش نیروی مسلح و ادغام توده ها اینگونه بود. مسئله فراهم آوردن امکان پیوستن توده ها به مبارزه مسلحانه اصلی ترین مشغله ذهنی، روحی و عملی ما بود. البته این مسئله جدا از درک سیاسی ما که رژیم آینده ای ندارد و جو جامعه کماکان ملتهب است و منتظر یک جرعه ای است تا گر بگیرد، نبود. ما آزمان تصویری از ادغام مردم در جنگ انقلابی طی یک پروسه طولانی نداشتیم. مسلماً فقدان چنین امری تاثیرات مشخصی در نحوه فکر و عمل و نقشه ریزیهای ما داشت.

□ تحلیل تان از نیروی دشمن چه بود؟ چقدر در شهر نیرو داشت؟ آیا تمام این مدت دشمن بیکار نشسته بود و برنامه ای برای شما نداشت؟

■ تا آزمون هنوز تحرک نظامی مهمی از جانب دشمن مشاهده نشده بود. نیروی نظامی دشمن در شهر هم خیلی گسترده نبود. مقر سپاه در مواقع عادی ۲۰ تا ۳۰ نفر نیرو داشت. دادگاه انقلاب اسلامی دارای چند پاسدار و زندانبان بود. البته دیده بانی برای هر یک از مقرها درست کرده بودند و یا دروازه های این ساختمانها را که قبلا با یک لگد باز می شد فلزی و محکم کرده بودند. مستحکمترین مقر دشمن، ساختمان بسیج بود که تصرفش مشکل بود. در هر صورت ما با نیروی متمرکز و قوی در خود شهر روبرو نبودیم. البته آنطور که بعدا معلوم شد دشمن هم داشت برای محاصره و سرکوب ما تدارک می دید. اما بطور کلی موقعیت نظامی در شهر فرقی نکرده بود.

همانطور که قبلا گفتم پاسگاه ژاندارمری «امامزاده عبدالله» کاملا از حضور مسلح ما باخبر بود ولی عکس العملی نشان نمی داد. البته ما شاهد برخی تحرکات از جانب جاسوسان دشمن بودیم. بعضی شبها نور چراغ قوه های مشکوک را دیده بودیم که برای شناسایی از کمپ های ما آمده بودند. در ضمن چند بار برخی پروازهای شناسایی توسط هواپیماها هم صورت گرفته بود. ولی تحرک نظامی روی زمین مشاهده نمی شد. در واقع دشمن هم در پیروسه شناسایی از ما و طراحی نقشه خود بود. آنها در فکر سازمان دادن عملیات محاصره و سرکوب ۲۲ آبان بودند. نقشه اصلی شان این بود که حرکت ما را در همان جنگل و در نطفه خفه کنند. بهر حال دشمن هم محدودیتهای زیادی داشت. با توجه به جنگ ایران و عراق و جبهه کردستان و حفاظت از شهرهای بزرگ دست و بالشان آزمون چندان برای تمرکز نیرو باز نبود. البته بنظرشان نمی آمد با یک نیروی جدی نظامی روبرو هستند. تصور می کردند ما عده ای فراری مسلح هستیم که صرفا در جنگل پناه گرفته ایم.

□ برگردیم به طرح ۱۸ آبان، مشکلات عملی اجرای این طرح چه بود؟

■ ما با دو معضل مشخص روبرو بودیم. یکی چگونگی حفظ عنصر غافلگیری در طرح که جایگاه مهمی برای ما داشت. و دیگری مسئله چگونگی انتقال نیرو به شهر با توجه به اینکه محل استقرار ما در ۱۲ کیلومتری شهر واقع بود.

اصل غافلگیری را با اجتناب از درگیری با دشمن حفظ می کردیم. امری که الان وقتی

به آن نگاه می‌کنیم موجب از دست دادن فرصتهای نظامی زیادی شد. مسئله انتقال قوا به شهر فکر و نیروی زیادی را به خودش اختصاص داد. عملاً بخشهای دیگر تشکیلات که عمدتاً تحت کنترل اقلیت سازمان بود حاضر به همکاری در تهیه وسیله نقلیه نشد. بالاخره به این راه حل رسیدیم که با مصادره موقتی ماشینهای برخی اهالی اینکار را انجام دهیم. بدین منظور سه دستگاه مینی بوس و هشت دستگاه وانت بطور موقت مصادره شد. رفقای مختلف با رفتن به شهرهای آمل و بابل تحت عناوین مختلف چون حمل بار، یا نقل و انتقال مسافر و زوار برای «مامزاده عبدالله» این ماشینها را کرایه می‌کردند و به سمت سه راهی که کمین ما در آنجا مستقر بود می‌آوردند و به بهانه ای ماشین را در دهانه ورودی جنگل متوقف می‌کردند. آنگاه رفقای کمین با تهدیدی کوچک راننده ماشینها را بسمت جاده جنگلی که تحت کنترل ما بود هدایت می‌کردند. اینکار عمدتاً از شب ۱۷ آبان تا بعدازظهر ۱۸ آبان صورت گرفت. البته راننده‌ها به محض اینکه می‌فهمیدند ما مسلح هستیم و مسئله ما چیست با کمال میل موافقت می‌کردند. حتی یک مورد هم نبود که راننده ای مقاومت کند. اکثر آنان بدون مقاومت امکاناتشان را در اختیار ما گذاشتند و فقط در مورد نگهداری و مراقبت از ماشینهای شان سفارشات می‌کردند. اینکه کلاچ سفت نگیرید یا گاز زیاد ندهید. آن راننده‌ها را در روز ۱۸ آبان در تلاری (کلبه‌های چوبی که گالش‌ها در برخی فصول در آن زندگی می‌کنند) جمع کردیم و جلسه توضیحی و اقماعی برای شان گذاشتیم. و بطور عام خود را بعنوان کسانی که علیه رژیم می‌جنگند معرفی کردیم و گفتیم بابت یک روزی که ماشین تان در اختیار ماست پول پرداخت می‌شود. بعدها این راننده‌ها سر منشاء تبلیغات گسترده و حتی اغراق آمیزی در مورد ما شدند. تبلیغاتی چون اینکه پشت هر درختی یک نفر مسلح سنگر گرفته است یا اینکه جنگلی‌ها باجه بانک در لابلای درختان دارند. و در میان شان چندین سرهنگ و سروان هست. علتش این بود که رفقای مسئول تصرف پاسگاه پلیس راه، رفقای چون فروهر فرجاد (فرخ)، بهروز فتحی (ناصر اهواز) و اکبر اصفهان را با اونفورمهای ارتشی دیده بودند.

□ چرا طرح ۱۸ آبان عملی نشد؟

■ روز ۱۸ آبان، حوالی ظهر پس از آنکه عکس‌های جمعی گرفته شد همگی بسمت تقاطع جاده دکلها با جاده «مامزاده عبدالله» براه افتادیم. یعنی جایی که ماشینها گرد آوری شده بودند. حدود ساعت ۴ بعداز ظهر بود که آخرین دسته‌ها هم به این مکان رسیدند. این مسئله

تقریباً همزمان بود با پیچیدن آخرین مینی بوس مصادره شده به سمت جنگل. یک گشتی سپاه که به تازگی در آن منطقه شروع به کار کرده بود مینی بوس را دید. آنها که سه نفر بودند پیاده شدند که ببینند چه خبر است. رفقای کمین جاده به راحتی می توانستند هر سه را بکشند اما به خاطر اینکه جنبه غافلگیری طرح بهم نخورد به فکر زنده دستگیر کردن این سه پاسدار افتادند. اما آنها زودتر جنیبند و شروع به تیراندازی کردند، رفیق بهنام رودگرمی (باقر) هدف گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت. در اثر تیراندازی متقابل رفقا دو پاسدار هم کشته و یکی زخمی شد و فرار کرد. اینجا رهبری نظامی می بایست تصمیم می گرفت که طرح را ادامه بدهد یا نه. در ابتدا به ما گفته شد که بهنام زخمی شده. تصمیم گیری مشکلی بود. هم از زاویه مسئله غافلگیری و هم از زاویه تاثیرات روحی دادن اولین شهید قبل از آغاز عملیات. در هر صورت یکساعتی طول کشید تا رهبری نظامی فرمان لغو اجرای عملیات را داد. ولی جزء کوچکی از طرح یعنی بستن جاده هراز اجراء شد.

□ یعنی آن دسته رفقا خیردار نشده بودند؟

■ بله، محل عملیات آنها از ما دور بود. آنها بالای پاسگاه کرسنگ از قبل مستقر شده بودند. این تیم تحت مسئولیت رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرچی) حوالی ساعت پنج و نیم بعداز ظهر با انداختن درخت بزرگی جاده را بستند، تیرباری در یک بلندی نصب کردند و هر از چندگاهی ترقه های صدا داری روی جاده ول می کردند. یکی دو ماشین گشت رژیم به محض خیردار شدن بسرعت از منطقه دور شد. رفقا دو سه ساعت جاده را بسته بودند. این رفقا بیانیه قیام سرداران را میان مردم پخش کردند و به کار توضیحی و تبلیغی در میان مردم پرداختند. استقبال گسترده ای از رفقا شد. مردم به هم تبریک می گفتند، کمک مالی می دادند، هر غذائی که دم دستشان بود به رفقا تحویل می دادند. حتی چند جوان تحت تعقیب، همانجا خواهان پیوستن به ما شدند که رفیق یوسف گرچی به آنها گفت به شهر بروید آنجا بیشتر به وجود شما نیاز است. البته رفقای ما هنوز خبری از لغو عملیات شهر نداشتند. در واقع این عملیات اعلان آغاز جنگ مسلحانه سرداران علیه رژیم جمهوری اسلامی بود.

کاک اسماعیل پس از ملغی شدن طرح یک دسته از رفقا را بسمت آنها فرستاد تا خبر لغو عملیات را بدهد. پس از گذشتن از گردنه کرسنگ امکان تماس گیری بی سیمی با گروه کمین میسر شد و جمله رمز شمع روشن شد که به معنی دادن شهید بود گفته شد و تماس مستقیم با رفقای کمین حاصل شد. خلاصه آن رفقا فهمیدند که باید عقب نشینی کنند.

همان موقع رفیق حشمت اسدی همراه با رفیق مسعود حیدری از رفقای پیکار که از تهران بسمت آمل در حرکت بودند، وقتی دیدند در شهر خبری نیست خود را به رفقا رساندند و به جنگل آمدند.

□ جمعبندی تان از عملی نشدن این طرح چه بود؟

■ قبل از اینکه رفقای رهبری به جمعبندی بنشینند، مراسم تشییع جنازه رفیق جانبخته بهنام رودگرمی در فردای آنروز برگزار شد. مراسم پر شکوهی بود. پیکر رفیق بهنام در پرچم سرخی که داس و چکش بر آن نقش بسته بود، پیچیده شده بود. از جانب همه رفقا نسبت به اولین شهید سربداران ادای احترام شد. مراسم با اجرای سرود انترناسیونال و سرود سربداران که به تازگی ساخته شده بود آغاز شد. رفقا ریاحی و کاک اسماعیل سخنرانی کردند. از خصوصیات انقلابی رفیق بهنام سخن گفته شد. از شرکتش در مبارزات دانشجویی کفدراسیون احیاء، از فعالیتش در بخش کارگری و از قاطعیت وی در مبارزه انقلابی حرف زدند. پیکر رفیق بهنام در راس یالی که به کمپ بالا متصل می شد به خاک سپرده شد.

نکته ای که در این زمینه به خاطر می آید این است که رفیق ریاحی در سخنرانش گفت حیف شد که بهنام در این عملیات کشته شد، او می بایست در فتح تهران شرکت می کرد. من بعدها از رفقا شنیدم که کاک اسماعیل در جلسات رهبری به ریاحی انتقاد کرد و گفت این مهم نیست که هر رفیق در چه مرحله ای از جنگ شهید می شود همگی برای ما از یک ارج و قرب برخوردارند. نمی توان گفت یک جا ارزشش بیشتر است جای دیگر کمتر.

روز بعد ستاد رهبری جلسه ای داشت و جمعبندیهای اولیه ئی کرد. تا آنجائی که می دانم جمعبندیها حول تضادهای انتقال و غافلگیری دور می زد. اما کماکان تاکید بر رفتن به آمل بود و اینکه باید راهش را پیدا کنیم. امروزه که نگاه می کنیم می توان گفت که در مجموع می شد همان روز ۱۸ آبان بسمت شهر راه افتاد و عملیات را آغاز کرد. صدای شلیک گلوله تاثیر چندانی بر مسئله غافلگیری نداشت و مسئله جان باختن رفیق بهنام را نیز می شد آن لحظه اعلام نکرد. چرا که آن زمان از هر گوشه و کناری صدای گلوله می آمد و چندان غیر طبیعی نبود. مهمتر اینکه، وقتی قرار است طرح قیام را شروع کنی، دیگر نباید تردید کرد. باید با روحیه تعرضی و تا به آخر پیش رفت. این عدم موفقیت در واقع ربط داشت به التقاطی که در مجموع در طرح ۱۸ آبان موجود بود. التقاط میان جنگ درازمدت و قیام شهری که در عرصه انتقال خود را نشان داد. هر چند که در زمینه تکامل هیچ پدیده ای بویژه امور نظامی نباید به نقش تصادف کم بهائی

داد. مسلما اگر آن درگیری اتفاقی با گشت پاسداران پیش نمی آمد امور بگونه ای دیگر جلو می رفت. احتمالا بگونه ای متفاوت از آنچه که در پنج بهمن در آمل پیش رفت. در هر صورت رهبری فرصت چندانی هم برای جمعبندهای مفصل تر نداشت چرا که همانروز خبر رسید رژیم قصد دارد عملیات بزرگی را علیه ما در جنگل سازمان دهد. عملیاتی که در واقع با یک روز تاخیر در روز ۲۲ آبان صورت گرفت.

□ عملیات محاصره و سرکوب ۲۲ آبان چه بود؟

■ ما بطور جسته گریخته از اهالی شهر و روستاهای اطراف جنگل شنیده بودیم که رژیم قصد حمله به ما را دارد. در ضمن خودمان با توجه به طولانی شدن اقامت مان در جنگل احتمال چنین حمله ای را می دادیم. بهر حال بر مبنای اخبار، روز ۲۱ آبان آماده باش کامل داده شد. در مناطق مختلف بر سر گذرگاههای مهم کمین گذاشته شد. تمام روز آماده باش بودیم متاسفانه آنروز دشمن نیامد. اگر آمده بود دمار از روزگارش در می آمد.

رژیم برای سازمان دادن عملیاتش نزدیک به ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ نفر سپاهی و ارتشی بسیج کرد. رژیم سعی کرده بود که ایدئولوژیک ترین نیروهای سپاه و زبده ترین گروه های ارتشی را جمع آوری کند. از زندانیان بندر انزلی گرفته تا گروه ویژه ارتش در شیرگاه را به جنگ ما آورد. اسم طرحشان برای محاصره و سرکوب ما، چکش و سندان بود. قرار بود چند گروه چند ده نفره شان از بالا تحت عنوان چکش به کمپها حمله کنند و ما را بسمت رودخانه «آلشرو» برانند و از پائین هم چند گروه دیگر بسمت ما بیایند تا ما را بین چکش و سندان شان در هم بکوبند. در ضمن قرار بود نیروهای دیگرشان کل منطقه را زیر نظر گیرند و راههای مختلف را تحت کنترل داشته باشند تا کسی از ما جان سالم بدر نبرد.

صبح روز ۲۲ آبان، دم سحر چند نفر از نزدیکان آن جوانان روستائی که به صفوف ما پیوسته بودند به سمت جنگل آمدند تا ما را از حمله دشمن خبردار کنند. آنها زمانی به کمین همیشگی ما در جاده دکلهها رسیدند که در نقاط دیگر درگیری آغاز شده بود.

□ ممکنست جزئیات این درگیری را بیشتر توضیح دهی؟

■ ما آماده باش نبودیم اما هشیاری مان را حفظ کرده بودیم. دم صبح قبل از روشن شدن هوا چند تا از رفقای نگهبان کمپ وسط از دور نور چند چراغ قوه را دیدند و کاک اسماعیل را

خبردار کردند. رفیق اسماعیل خودش همواره در حال آماده باش بود و حتی شبها نیز کفشپاشی را از پای در نمی آورد. رفیق اسماعیل سریعا اعلام آماده باش کرد. و یک تیم از رفقا مرکب از سهیل سهیلی (یوسف گرجی) و بهناد گوگشویلی (محمود تیربار) و علی گلگیری (جبار) از رفقای مسجد سلیمان و چند رفیق دیگر را به سمتی که نور نزدیک می شد فرستاد.

این مسئله تقریبا همزمان شد با پیامی که نگهبان کمپ بالا از توی بی سیمش شنید. رفیق مجتبی سلیمانی (کاک سهراب) که نگهبان بود از بی سیم شنید که یکی می گوید یال را محاصره کنید. او نخ زنگی را که به منظور اعلام خطر سریع در وسط کمپ بالا نصب شده بود کشید و آنرا بصدا درآورد. کاک محمد که مسئول نظامی کمپ بالا بود آماده باش داد و بسرعت یک تیم را بسمت جاده جنگلی اسکو محله فرستاد یعنی نقطه ای که روز قبل در آنجا کمین داشتیم. این تیم زمانی به کنار رودخانه نزدیک جاده رسید که نیروهای دشمن (ترکیبی از سپاه و ارتش و بسیج) مشغول پیاده شدن از یک ریو ارتشی بودند. رفقا صبر کردند تا آنها پیاده شوند، آن وقت رفیق محمود آزادی (مصطفی) صحبت کوتاهی کرد و به سربازان گفت که خودتان را کنار بکشید و حساب تان را از پاسداران جدا کنید. چند لحظه بعد رفقا محل تجمع نیروهای دشمن را به رگبار بستند و تعداد زیادی از آنها را کشتند. اما محل استقرار رفقا، پوشش و سنگر مناسبی نداشت. برای همین سریعا بسمت کمپ بالا عقب نشستند.

این درگیری درست همزمان شد با درگیری رفقای تیم یوسف گرجی که با یکی از تیم های چکش دشمن رو در رو شده بودند و به سمت هم تیراندازی کردند. رفیق علی گلگیری (جبار) تیری به رانش خورد و دیگر نمی توانست راه برود. اما رفقا علیرغم تعداد اندکشان با شجاعت تمام جنگیدند و یکی از چکشها را به کلی ناکار کردند طوری که مجبور به فرار شدند.

درگیریها حوالی ساعت شش و نیم، یک ربع به هفت صبح یعنی درست زمانی که هوا گرگ و میش بود شروع شد. جنگ میان ما با قوای دشمن مغلوبه شد و تا ساعت سه و نیم بعداز ظهر بدون وقفه ادامه داشت.

آنقدر فاصله میان ما با دشمن کم بود که رفقای کمپ پائین مجبور به تخلیه کمپ شدند و به سمت کمپ وسط عقب نشستند. صدای تیراندازی از جبهه های مختلف شنیده می شد و هنوز کسی از کسی خبر دار نبود. هر تیمی مشغول درگیری با یک چکش یا سندان بود. تا اینکه چند ساعت بعد همزمان با بگوش رسیدن شلیک یک گلوله آر پی جی، صدای رفقای کمپ وسط بگوش رسید که با صدای رسا شعار مرگ بر خمینی می دادند. معلوم بود

که اوضاع دارد بنفع ما می چرخد. اما جنگ هنوز در جبهه های مختلف ادامه داشت. کاک محمد تیم دیگری از رفقا را برای کمک به تیم قبلی به سمت جاده جنگلی «اسکو محله» فرستاد. آنها درست به همان نقطه کمین رسیدند ولی رفقا را پیدا نکردند. به جایش نیروهای دشمن را دیدند که قصد سوار شدن به ماشین و فرار از جنگل را داشتند. رفقا صبر کردند تا ریزش آرتشی پر شود. درست زمانیکه فرمانده روی سکوی ریزش فرمان حرکت به راننده را داد رفقا با شلیک یک گلوله آر پی جی ریزش را به هوا فرستادند. دشمن طبق تجربه چند ساعت قبل، با تیرباری که در آن محل مستقر کرده بود بسمت رفقا تیراندازی کرد ولی رفقا سریعاً عقب نشستند. بیشترین کشته ها را رژیم در این نقطه داد. کاک محمد همراه با چند رفیق دیگر با یک تیم چکش دشمن درگیر شد و فرمانده شان را کشت.

رفقای تیم یوسف گرجی با زحمت زیاد رفیق علی گلگیری (جبار) را بدوش کشیدند و رفیق بهناد همراه با وی لای شمشادهای انبوهی پنهان شدند. یوسف گرجی و فرامرز فرزاد و رفقای دیگر به سمت کمپ پائین رفتند تا از رفقای تیم پزشکی برای حمل و بستن زخم جبار یاری بگیرند. آنها خبری از موقعیت کمپ پائین نداشتند. در همین اثناء با یکی از ساندانهای دشمن روبرو شدند و توانستند فرمانده تیم که از پاسداران بود و یک بی سیم چی ارتش و یکی دیگر از پاسداران را بکشند. بقیه پا به فرار گذاشتند. حوالی ظهر، بی سیم دشمن و نقشه کل عملیاتی شان در این نقطه بدست رفقای ما افتاد.

اما تمرکز جنگ در کمپ وسط بود. رفقای کمپ وسط، همزمان با یک چکش و دو سندان درگیر شده بودند. جنگ از فاصله ای نزدیک جریان داشت. رفقا قهرمانانه جنگیدند. برخی رفقا دست خالی به سنگرهای دشمن یورش می بردند.

رفیق حشمت اسدی پابپای کاک اسماعیل از این سنگر به آن سنگر می رفت. او که بجز سه راهی اسلحه ای در دست نداشت، در پیشاپیش رفقا به دشمن هجوم برد. یکبار خود را به چند متری سنگرهای دشمن رساند و با زبان محلی با فرمانده یکی از واحدهای دشمن که فرمانده سپاه بابل بود شروع به صحبت کرد و وانمود کرد از افراد آنهاست و زخمی شده است. سرانجام وی را فریب داد و از سنگر بیرون کشید. رفقای دیگر از فرصت استفاده کرده و با تیراندازی بسمت آن مزدور، وی را به همان بهشتی که می خواست روانه کردند.

رفیق دیگری تنها به محاصره سه پاسدار افتاد اما از پس هر سه بر آمد. پاسداران به سمتش نارنجکی پرتاب کرده بودند اما او با خونسردی نارنجک را برداشت و به سمت

آغاز ۵۷

خودشان انداخت و حسابشان را رسید. از آن پس پسوند محاصره به نامش اضافه شد. رفیق عیدی محمد نوذری (عبدی) از رفقای جنوب بالای درختی سنگر گرفته بود با خونسردی تمام با هر تک تیرش نیروهای دشمن را یک به یک به کام مرگ می فرستاد. کاک اسماعیل رهنمود داده بود که بخاطر کمبود مهمات از رگبار استفاده نکنید و فقط از تک تیر آنهم از فاصله نزدیک شلیک کنید، رفیق عبدی این فرمان را بخوبی بکار بست. دشمن در این جبهه هم در مقابل رشادتهای رفقا تاب نیاورد و فرار را بر قرار ترجیح داد. اما همین جا بود که قلب رفیق عزیزمان مرتضی رهبر(مصطفی) هدف گلوله ای قرار گرفت. و یکی دیگر از رفقا هم بشدت زخمی شد.

همزمان با این نبرد، در فاصله ای دورتر از کمپها، یکی از گروههای دشمن به کمین ما در جاده دکلها افتاد که در نتیجه آن یک پاسدار کشته شد و دو سرباز ژاندارمری به اسارت ما در آمدند.

خلاصه دشمن شکست سختی خورد و کاملاً عقب نشست. ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ نفر آنها در مقابل جمع صد نفره ما که تازه سی نفرمان هم مسلح نبودیم، تاب نیاوردند و با خفت و خواری عقب نشینی کردند. آنطور که بعدها فهمیدیم از ترسشان حتی به آمل نرفتند و تا محمود آباد و چالوس عقب نشینی کردند.

□ نتایج نظامی این درگیری از زاویه تعداد کشته و زخمی ها و سلاحهای بکف آمده چه بود؟

■ در اطلاعیه نظامی شماره یک سربداران تعداد کشته های دشمن حداقل ۴۴ تن و تعداد زخمی ها نزدیک به ۱۰۰ نفر اعلام شد. حدود ۱۰ تفنگ و مقدار زیادی فشنگ و دیگر تجهیزات نظامی مانند بی سیم به دست ما افتاد. ما یک کشته و دو زخمی دادیم و یکی از رفقا بنام کاظم شیراز ناپدید شد که هیچگاه نفهمیدیم سرنوشتش چه شد. احتمال می دادیم که در درگیری کشته شده باشد، تا مدتها کل منطقه را برای یافتن جنازه اش جستجو کردیم اما چیزی حاصل نشد.

□ جوانب دیگر این درگیری چه بود؟

■ این درگیری جبهه های دیگری هم داشت. یکی «جنگ بی سیمی» بود. خوشبختانه

بی سیمهای کوچک ما به خاطر اینکه در یک منطقه کوچک و محدود بودیم و مانع بلندی وجود نداشت، بخوبی کار می کردند. اوائل جنگ دشمن روی بی سیمهای ما می آمد. فهمیده بودند که نام فرمانده ما کاک اسماعیل است. آنها به خیال خود برای فریب دادن ما شروع کردند نام اسماعیل را بر زبان آوردن، و بشکل احمقانه ای می گفتند کاکا اسماعیل. که خیلی زود دست شان رو شد. رفقای ما در بی سیم به زبانهای مختلف صحبت می کردند، کردی، ترکی، عربی و انگلیسی و آلمانی. بعد از چند ساعت که از درگیری گذشت تنها چیزی که از دشمن در بی سیمها می شنیدیم فحشهایی بود که بر سر پیدا نکردن جهت های عقب نشینی و تقاضای کمک برای انتقال شان به یکدیگر می دادند.

وقتی دشمن شروع به عقب نشینی کرد، بعضی رفقا مطرح کردند که بهتر است دنبالشان کنیم و ضربه بیشتری به آنها بزنیم. در هر جنگی، کم بهائی یا پر بهائی به نیروهای دشمن صورت می گیرد. مهم این است که ارزیابی عینی و واقعی بکنیم. اما انجام چنین کاری در آن موقعیت چندان آسان نبود. در همان روز ایده تصرف پاسگاه امامزاده عبدالله و حتی رفتن تا خود شهر مطرح شد اما رهبری نظامی توافقی با آن نداشت.

درگیری ۲۲ آبان، آنگونه که بعدا فهمیدیم، یک جبهه معنوی هم داشت. از صبح اول وقت مردم روستای «اسکو محله» دور پاسگاه ژاندارمری جمع شده بودند. همگی ناراحت و نگران و عبوس و عصبی بودند. اما به محض اینکه اولین سری جنازه های دشمن به پاسگاه سرازیر شد، گل از گل مردم شکفت. ذوق زده شدند و علنا از شکست رژیم و پیروزی ما ابراز خوشحالی کردند.

□ مهمترین دلایل پیروزی شما در این نبرد چه بود؟

■ مهمترین دلیل جرئت و روحیه انقلابی و انگیزه های انقلابی ما بود. از این نظر، زمین تا آسمان با دشمن فرق داشتیم. این اصلی ترین راز پیروزی ما بود. بخشی از سربازان ارتشی حتی تا آخرین لحظات نمی دانستند برای چه کاری به جنگل می آیند. به آنها گفته بودند که برای یک ماموریت گشت زنی به جنگل می روند. این موضوع را از اسرائلی که گرفتیم، فهمیدیم.

بعلاوه، ما یک امتیاز مهم داشتیم. بنوعی آن منطقه برای ما حالت یک سرزمین خودی را پیدا کرده بود. ما دیگر هر جهت، مسیر و حتی هر درختی را می شناختیم. آنها به جایی آمده بودند که اصلا هیچ آشنائی با آن نداشتند. تقریبا همان حالتی را داشتند که رفقای ما در

روزهای اول دچارش می شدند و مسیرها را گم می کردند. دشمن به زحمت چند راهنمای محلی گیر آورده بود که آنها هم با شلیک اولین تیر فرار کردند و آنها را تنها گذاشتند، اکثر نیروهای دشمن گیج و سردرگم ماندند و حتی برخی مواقع خلاف مسیر تعیین شده می رفتند. یک ستوان ارتشی که کشته شد بجای حرکت بسمت شمال یعنی کمپ وسط بسمت غرب می رفت که هدف گلوله رفقای ما قرار گرفت. در واقع دشمن به عمق سرزمینهای ما کشیده شد و این موقعیت مساعدی از نقطه نظر نظامی برای ما بود.

دشمن در صحنه عمل با مشکلات دیگری روبرو شد. در همان ابتدا بخش بزرگی از نیروهای اصلی شان - در واقع نیروهای موتوریزه شان - توسط دو تیم کوچک ما ضربات جانانه ای دریافت کرد. در نتیجه بخشی از نقشه نظامی شان اصلا اجرا نشد. بعلاوه در همان شروع جنگ، نوک کلیه چکشها و سندانهای شان چیده شد که این عمدتا شامل فرماندهان نظامی هر گروه بود در نتیجه خیلی زود نظم گروههای شان از هم پاشید.

اما آنچه که نقش کلیدی در این پیروزی داشت رهبری صحیح و جسارت کاک اسماعیل و همچنین کاک محمد در صحنه نبرد بود. آنان به مثابه یک فرمانده خوب توانایی زیادی در تبدیل کردن اراده های گوناگون به یک اراده واحد از خود نشان دادند.

کاک اسماعیل با مهارت فراوان و به سرعت رفقا را سازماندهی کرد و فرمانهای نظامی مناسب صادر کرد. این از جمله توانایی هایش بود که می توانست زود ارزیابی اولیه کسب کند و بر پایه آن سریعاً تصمیمات صحیح بگیرد. در ضمن، شناختش از نیروهای تحت فرمانش عامل مهمی در تعیین آرایش قوای صحیح بود. او می دانست که در صحنه جنگ کجا استقامت و پایداری لازم است، کجا جسارت و شهامت. کجا قاطعیت در امر تصمیم گیری و چالاکی لازم است، کجا نیازمند صبر و حوصله بیشتر. در نتیجه می توانست سریعاً در رابطه با یک مأموریت مشخص تیمی با ترکیب مناسب انتخاب کند. اما یکی از خصوصیات برجسته کاک اسماعیل علاقه اش به رفقای تحت مسئولیتش بود. او حاضر نبود بی دلیل موئی از سر رفقا کم شود. برای او هر انقلابی از ارزش بالائی برخوردار بود. از همینرو بهیچوجه حاضر نبود بر مبنای هوی و هوس تصمیم گیری کند و بیهوده جان رفقا را به خطر اندازد. کاک اسماعیل جزء آن دسته از فرماندهان نظامی کمونیستی بود که ذهنی فعال و قلبی گرم داشت. عاشق رفقای تحت مسئولیتش بود، افرادش را خوب می شناخت، با روحیات و خواسته های شان از نزدیک آشنا بود و پیوند فشرده ای با آنان برقرار می کرد. به همین خاطر کلیه رفقا با جان و دل و با اطمینان خاطر فرامین نظامیش را علیرغم هر خطری که در بر داشت اجرا می کردند.

□ پس از این درگیری چه کار کردید؟

■ با توجه به آنکه احتمال حمله هوایی و بمباران کمپها بود کاک اسماعیل فرمان جابجا شدن نیروها از کمپها به نقطه دیگری در جنگل را صادر کرد. شبانه یک تیم، یکی از رفقای زخمی که قادر به حرکت بود را کنار جاده برد. آن رفیق سوار مینی بوس شد و به تهران رفت. تقریباً اکثر مسافران از ماجرا بو برده بودند. فردا قبل از روشن شدن هوا در یک صبح مه گرفته همگی رفقا بسمت دره ای دیگر براه افتادند و موقتاً در آنجا اسکان یافتند. یکی دو روز بعد پیکر رفیق مرتضی رهبر کنار مزار رفیق بهنام رودگرمی به خاک سپرده شد.

رفیق مرتضی از کمونیستهای سرشناس شهر تنکابن بود. او در سال ۱۳۵۶ برای آشنائی با مواضع سازمانهای کمونیستی به ایتالیا رفت. در آنجا به فعالیت در کنفدراسیون احیاء پرداخت. مرتضی پس از مدتی کوتاه با کوله باری از نشریات اتحادیه کمونیستها به ایران بازگشت و به فعالیت در تنکابن مشغول شد. رفقائی چون ابراهیم جوانبخت (نادر) و فریدون شمال را جذب سازمان کرد. مرتضی در جریان حمله رژیم در اردیبهشت ۵۹ تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به دانشگاه رشت با هادی غفاری جنایتکار درگیر شد و ۶ ماه را در زندان بسر برد.

در مراسم تدفین مرتضی، بدلیل موقعیت ویژه همگی رفقا نتوانستند شرکت کنند. رفقا اسماعیل و ریاحی سخنرانی کردند و سرود سرداران خوانده شد و سپس آتش بزرگی روشن کردیم، آتشی که از شهر هم قابل مشاهده بود. چند روز بعد زخمی دیگر هم به شهر منتقل شد. تا اینکه جلسه جمعبندی از درگیری ۲۲ آبان گذاشته شد.

□ در جلسه جمعبندی چه نکاتی طرح شد؟

■ آن جلسه عمدتاً به جمعبندی نظامی از درگیری ۲۲ آبان اختصاص داشت. سخنران اصلی کاک اسماعیل بود. تا آنجائیکه به خاطر می آید او ضمن بررسی نقشه نظامی دشمن بر پوشالی بودن رژیم و روحیه باختگی نیروهایش انگشت گذاشت و گفت چنین درگیری در جنبش انقلابی ایران بی سابقه بود. او دلاوری رفقا را ستود. از جرئت و جسارت رفقا صحبت

کرد. اینکه چگونه با شهادت فراوان حتی بدون سلاح به سنگرهای دشمن یورش می بردند. سپس از کلیه رفقا خواست که تجربیات و خاطرات خود از این درگیری را تعریف کنند. رفیق سیامک زعیم هم بر این نکات تاکید کرد و گفت توان آنرا داشتیم که ضربات بیشتری به دشمن وارد کنیم. او در رابطه با آینده گفت برخی فاکتورها تغییر کرده است. حضور نظامی ما در جنگل کاملاً لو رفته است در نتیجه در رابطه با نقشه های بعدی این تغییرات را باید در نظر بگیریم.

سرانجام کاک اسماعیل بعنوان جمعبندی کلی با لبخندی بر لب گفت که دشمن به خیال خود می خواست ما را با چکش و سندانش در هم بکوبد اما چکش و سندانش حلی بود.

□ تاثیرات در گیری ۲۲ آبان در بین مردم منطقه و بقیه نقاط ایران چه بود؟

■ در شمال کشور بویژه شهر آمل خبر پیروزی ما مثل بمب ترکید. این پیروزی شور و شوق عجیبی در مردم ایجاد کرد. چند روز بعد از جلسه جمعبندی رفیق ریاحی به تهران رفت و اولین اطلاعیه نظامی سرداران را همراه با اسناد و مدارکی که از دشمن بدست آمده بود، منتشر کرد. این اعلامیه در سطح گسترده توسط رفقای تشکیلات شهر در آمل پخش شد. مردم اعلامیه را دست به دست می کردند. به شوخی در مورد خرید و فروش اعلامیه صحبت می کردند و به یکدیگر می گفتند اعلامیه سیصد تومانی. خبر کشته شدن پاسداری که مامور اعدام دو برادر مجاهد رضا و علی فدائی که محبوب مردم شهر بودند، مردم را ذوق زده کرد. رفقای تشکیلات شهر در هر زمینه ای که به مردم رجوع می کردند و کمک می خواستند، جواب مثبت می گرفتند. حجم کمکهای مالی و جنسی که قشرهای مختلف به سرداران می دادند، به طرز قابل توجهی بالا رفته بود.

این درگیری بر اهالی روستاهای اطراف جنگل و جنگل نشینان هم تاثیر قابل ملاحظه ای گذاشت. ما بصورت یک قدرت سیاسی و نظامی مهم در منطقه طرح شدیم. گالشها که تا آنزمان فکر می کردند ما از دست رژیم به جنگل فرار کردیم حالا به صورت دیگری به ما برخورد می کردند. چوب برها دیگر از ما اجازه می گرفتند. مسئله ابعاد دیگری به خود گرفته بود. در آن دوره اکثریت جنگل نشینان کمکهای زیادی به ما کردند. گالشها در سخت ترین شرایط در تامین بخشی از تدارکات غذایی به ما یاری رساندند. ما بابت هر چیزی که از آنها می گرفتیم، پول می دادیم. این از نظر آنان عجیب بنظر می رسید. چرا که در طول عمرشان

یا ژاندارمها را دیده بودند که مثل انگل به سفره حقیرشان می چسبیدند یا برخی یاغی ها را که با توسل به زور از آنها چیزی می گرفتند.

اما تاثیرات درگیری محدود به منطقه شمال نبود. در کردستان، تهران و فارس هزاران نسخه از این اطلاعیه نظامی پخش شد. همه جا صحبت از شکل گیری جبهه جدید علیه جمهوری اسلامی بود. مردم بشکل غلو آمیزی می گفتند هزاران نفر در جنگلهای شمال جمع شده اند و کار رژیم بزودی تمام است. خانواده های شهدا بویژه شهدای مجاهد به ما می گفتند این راه واقعی جلوی رژیم ایستادن است نه عملیات پراکنده مجاهدین. تیپهای مختلف خواهان کمک به این حرکت بودند. از پزشکان و استادان دانشگاه گرفته تا تجار مترقی، از کارگران تا دانشجویان. تا مدتها در کارخانه های تهران، کارگران شمالی به قول معروف توی بورس بودند و بعد از هر رفت و آمد به شمال، بقیه کارگران دورشان جمع می شدند تا اخبار جدید را بشنوند.

این همه بیان این واقعیت غیر قابل انکار تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بود که هر جا نیروئی انقلابی علیه دولت دست به اسلحه ببرد و نبرد مسلحانه ای را شروع کند، ذهن توده های مردم را در سطح وسیع فتح می کند. در واقع با درگیری ۲۲ آبان ما در سطح سراسری بصورت یک آلترناتیو سیاسی - نظامی در مقابل رژیم مطرح شدیم.

□ دشمن پس از این شکست چکار کرد و چه طرح و نقشه ای را جلو گذاشت؟

■ دشمن شکست سختی را متحمل شده بود. تا اواخر آذر ماه حتی جرئت آنرا نداشت جاسوسانش را به جنگل بفرستد. رژیم حتی کاری برای بردن جنازه نیروهای خود نکرد. ما از طریق اهالی روستاهای اطراف پیغام دادیم که می توانند از طریق مردم جنازه ها را تحویل بگیرند ولی نه اهالی حاضر به همکاری با رژیم بودند و نه خود رژیم اقدامی کرد. تنها پدر یک درجه دار ارتشی برای بردن جنازه فرزندش به جنگل آمد، با کلی بدگویی از رژیم و اینکه فرزندش را مجبور کردند که با ما بجنگد. او به ما کمک مالی داد. پس از چند روز جنازه ها فاسد شدند و خطر آلودگی محیط جنگل را تهدید می کرد. رفقای ما با زحمت زیاد این جنازه ها را دفن کردند.

چند روز پس از ۲۲ آبان خامنه ای سفری غیر رسمی به آمل کرد و منطقه آمل را نظامی اعلان کرد. نیروی نظامی ویژه و چند هلی کوپتر بطور دائمی به این منطقه اختصاص داده شد. آنطوری که بعدها محسن رضائی فرمانده کل سپاه پاسداران گفت در طرحهایشان برای سرکوب انقلاب در سراسر کشور به شمال اولویت داده شد تا مانع از شکل گیری یک

حرکت وسیع نظامی شوند.

آنها در مقابله با ما استراتژی جنگهای ضد چریکی را در پیش گرفتند. یعنی محاصره اقتصادی و نظامی، فشار بر اهالی و جلوگیری از ارتباط ما با مردم. پست های بازرسی مختلف گذاشتند و مانع از حمل آذوقه اضافی توسط مردم بویژه اهالی روستاهای اطراف و گالشها شدند. به هیچکس اجازه نمی دادند یک نخ اضافی سیگار با خود به جنگل ببرد. برای جلوگیری از رفت و آمد ما تقریباً در هر نقطه استراتژیک و بالای هر روستا، پایگاه نظامی احداث کردند و پاسگاههای زاندارمری را تقویت و مستحکم کردند. در ضمن شروع به فعال کردن پایه های محدود خود در روستاهای منطقه کردند تا شبکه های جاسوسی درست کنند.

□ تاثیرات این درگیری بر رفقای خودمان چه بود؟

■ عمدتاً مثبت بود هر چند که به لحاظی متناقض بود. از نظر نظامی، درگیری ۲۲ آبان نیروهای ما را آبدیده کرد. البته آن دسته از رفقا که تجربه نظامی داشتند آبدیده تر شدند. در رابطه با اکثریت رفقا می توانم بگویم، به لحاظ نظامی، جهش کردند. رفقا قدرت تفنگ را حس کردند. برخی رهنمودها در زمینه رفتار، عادات و هشیاری نظامی یک شبه جا افتاد. تفنگ مبدل به بخشی از بدن رفقا شد. دیگر کسی تفنگش را جا نمی گذاشت و به انضباط نظامی کم بهائی نمی داد. این جهش در واقع بیان آن بود که جنگ را فقط از طریق جنگ می توان آموخت.

اگر چه درگیری ۲۲ آبان یک پیروزی بزرگ برای ما بود اما سئوالات سیاسی جدی را جلوی ما طرح کرد. منظورم از تناقض این بود. ابهامات جدی در رابطه با دورنما و استراتژی نظامی ما ایجاد شد. بنظر می رسید که مسئله کوتاه مدت نیست و باید برای یک پروسه درازمدت تر و ماندن بیشتر در جنگل خودمان را آماده کنیم. این امر در تضاد با مسئله قیام فوری در شهر قرار داشت. ما اساساً حول قیام فوری بسیج سیاسی - نظامی شده بودیم. همه منتظر چاره جوئی رهبری در مقابل وضعیت جدید بودیم.

□ قبل از اینکه به نقشه های جدید پردازی قدری از فعالیتهای تشکیلات در شهر آمل و کل سازمان و مشکلاتی که موجود بود، بگو؟

■ کماکان علاوه بر فعالیتهای تبلیغی، بخش مهمی از تدارکات سربرداران توسط تشکیلات آمل و تهران تامین می شد. برای ما تبلیغات در شهر آمل اهمیت سیاسی زیادی داشت.

رفقائی مثل فرشته ازلی، منیر نور محمدی و رحمت چمن سرا و علی اصغر آیت الله زاده و امید قماش، بدون هراس و با از خودگذشتگی زیاد این کار را پیش می بردند. آنها شبانه در محلات مختلف اعلامیه پخش می کردند. بعضی وقتها که رژیم توسط حزب اللهی ها از پخش اعلامیه خبردار می شد، محلات را محاصره می کرد اما از ترس اینکه رفقا مسلح باشند وارد محله نمی شد. رفقا با مهارت و هشیاری کارشان را با موفقیت به اتمام می رساندند. خیلی وقتها رفقا شاهد بودند که پس از انداختن اعلامیه ها در حیاط خانه های مردم، چراغ خانه ها برای خواندن اعلامیه روشن می شد. خیلی وقتها مردم از پشت دیوار به رفقا خسته نباشید می گفتند.

در عین حال پس از آنکه خبر محاصره اقتصادی سربداران پخش شد بسیاری از خانواده ها هر یک به فراخور حالشان آذوقه جمع کردند. بعضی کالاها مثل خرما و کشمش و سیگار که خریدشان به خاطر مسائل امنیتی چندان آسان نبود، توسط آنان خریداری می شد و بدست فعالین تشکیلات شهر رسانده می شد. حجم کمکهای مالی به میزان قابل توجهی بالا رفت. چند منزل عملا به مقر تدارکاتی سربداران و محل رفت و آمد رفقا تبدیل شد. متاسفانه تشکیلات شهر از نیروی کافی برای استفاده از این پتانسیل گسترده برخوردار نبود.

در همین دوره دو نفر از رفقای تشکیلات شهر هنگام نقل و انتقال اطلاعیه های نظامی سربداران از تهران به آمل مورد شک پست های بازرسی قرار گرفتند و دستگیر شدند. اگر چه این ضربه وقفه ای در کارها بوجود آورد اما بخاطر مقاومت رفقا گسترش نیافت. آن دوره روحیه عمومی، روحیه مقاومت تا به آخر و سازش نکردن با دشمن بود. هیچکس حاضر نبود زیر شکنجه ها لب از لب باز کند، امتیازی به دشمن بدهد و در مقابلش کوتاه بیاید. شعار همگی ما این بود که «یا ما سر خصم کوبیم به سنگ، یا او تن ما به دار سازد آونگ»! علیرغم این ضربات ادامه کاری تشکیلات شهر حفظ شد. رفیق منصور قماش بعد از ۲۲ آبان رابط تشکیلات شهر با جنگل شد، با پای پیاده و با یاری مردم بومی بارها از کوره راههای جنگلی و جاده های روستائی و از میان پایگاههای دشمن به شهر رفت و آمد می کرد و وظایف مهمی را به پیش می برد.

اما مشکل واقعی که در بقیه بخشهای تشکیلات با آن روبرو بودیم برخورد منفعلانه و کارشکنانه اقلیت سازمان بود. عملا تشکیلات تهران تحت نفوذ و کنترل آنان قرار داشت و آنان در بسیاری مواقع حاضر نبودند امکانات سازمان را در اختیار فعالیتهای تدارکاتی جنگل قرار دهند. بعلت این برخوردها بود که مدت کوتاهی بعد از ۲۲ آبان، کمیته رهبری، رفیق

مراد را برای پیشبرد تدارکات به پائین فرستاد. تحت هدایت رفیق مراد کمیته تدارکات در پائین درست شد. او به رفقا رهنمود داد که منتظر اقلیت سازمان ننماید، خودتان مستقیماً به توده ها رجوع کنید و نیازهای خود را با آنان در میان بگذارید. بعد از آن بود که رفقا توانستند از امکانات متنوع استفاده کنند و نیازهای روزمره مثل دارو، پوشاک، مواد غذایی، کوپن بنزین و پول نقد را تأمین کنند. در همین دوره تشکیلات فارس و کردستان هم فعالیتهای تبلیغی زیادی به پیش بردند. رفقای کردستان کماکان در حال بسیج نیرو و تهیه فشنگ و اسلحه برای جنگ بودند.

□ برگردیم به مختصات نقشه بعدی. این نقشه بر چه مبنائی طرح شد و چه اقداماتی برای عملی کردنشان صورت گرفت؟

■ پس از عقب نشینی از کمپها و مستقر شدن در دره ای دیگر، بحث در میان رهبری سربرداران در مورد آینده حرکت در گرفت. روشن بود که دیگر رفتن به آمل به دلیل محاصره نظامی به شیوه سابق امکان پذیر نیست و نقشه های عملی دیگری لازمست. پس از بحثهای طولانی رفیق سیامک زعیم (شهاب) با جمع بندی از مباحث درون رهبری طرح نویی ارائه داد و در یک جلسه جمعی آنرا به اطلاع همگان رساند. رفیق شهاب در مورد ۱۸ آبان گفت که درست بود که تصمیم رفتن به شهر ملغی شد چرا که امکان آن بود که قبل از رسیدن به شهر با نیروهای دشمن درگیر شویم و نتوانیم آنگونه که می خواستیم طرح مان را جلو ببریم. شهاب در رابطه با درگیری ۲۲ آبان گفت که زمان و صحنه جنگ توسط خودمان تعیین نشد و در واقع دشمن این درگیری را به ما تحمیل کرد.

البته اگر بخواهیم اکنون قضاوت کنیم، درگیری ۲۲ آبان نمونه خوبی از در هم شکستن تلاش دشمن برای «محاصره و سرکوب» ما بود. و یک جنگ درازمدت اساساً با عملیات های «محاصره و سرکوب» و «ضد محاصره و سرکوب» رقم می خورد. بگذریم!

سیس شهاب چارچوبه نقشه بعدی را ارائه داد. اینکه ما باید برای رسیدن به شهر، راهها را امن کنیم. راه برای ما نا امن است و برای دشمن امن و ما باید این معادله را تغییر دهیم. کاری کنیم که راه برای ما امن شود و برای دشمن نا امن. پس از آن است که می توانیم براحتی به شهر برویم. برای امن کردن این راه باید حلقه نظامی رژیم را بشکنیم، به قرارگاههای ضربه بزنیم، به روستاهای اطراف برویم و مقرهای دشمن را تصرف کنیم یا لاقل آنها را برای چند روز یا چند ساعتی تصرف کنیم. آنقدر به نیروهای رژیم ضربه بزنیم و پس

بکشیم و آنقدر این گونه عملیات را ادامه دهیم تا نیروهای دشمن مجبور به عقب نشینی شوند و مناطق اطراف به تصرف کامل ما در آیند و یا حداقل برای ما امن شوند. او اتخاذ جنگ پارتیزانی را بعنوان تاکتیک نظامی رسیدن به شهر اعلام کرد و گفت این بهترین و بی خطر ترین و تنها راه رسیدن به شهر است. او در خاتمه تاکید کرد که مهم است که زمان و صحنه درگیریها را خودمان تعیین کنیم و نه دشمن. او گفت که تنها از این طریق می توانیم نیروهای خود را گسترش دهیم و پیشروی موج وار خود را تضمین کنیم و شهر را به تصرف درآوریم.

□ آیا چنین تغییری در نقشه بیان در نظر گرفتن جو عمومی جامعه بود؟ و آیا همه با آن موافق بودند؟

■ این تغییرات در نقشه اساسا در چارچوبه وضعیت و تناسب قوای جدیدی بود که میان ما و دشمن ایجاد شده بود و همچنین در چارچوبه توانائی های خودمان. این درست است که تغییراتی در صحنه سیاسی کشور در حال صورت گرفتن بود اما رهبری به این نتیجه نرسیده بود که این تغییرات بیان تغییر کیفی در اوضاع کلی کشور است. کماکان همگی بر این باور بودیم که با رژیم بی ثبات، درمانده و مستاصل روبروئیم که امروز به فردایش مشخص نیست. رفیق شهاب حتی بعدها که مجددا موضوع رفتن به شهر در میان ما طرح شده بود و خودش در مخالفت با این بحث می گفت عجله نکنید، کماکان از این صحبت می کرد که این رژیم تا آخر سال ماندنی نیست.

اما این طرح از جانب برخی رفقا مورد مخالفت قرار گرفت. که عمدتا رفقای معدودی بودند که دچار شک و تردید جدی نسبت به دورنمای سیاسی این حرکت شده بودند. کسانی که درکشان از این مبارزه مسلحانه بسیار محدود و کوتاه مدت بود و عملا دچار انفعال شده بودند. اما اکثریت رفقا اینگونه نبودند آنان سئوالات واقعی در مورد طرح و چگونگی پیشبرد آن داشتند. یادم می آید زمانیکه رفیق شهاب در پاسخ به دسته اول گفت که کار ما یک ماه و دو ماه نیست باید خودمان را حتی برای ۲۰ الی ۲۵ سال آماده کنیم و هر کس که نمی تواند بهتر است حساب کار خودش را بکند، رفیق بهروز فتحی (ناصر اهواز) با لحن معترضی گفت ما برای جنگیدن آمدیم می خواهیم بدانیم که چگونه می خواهیم این جنگ را به پیش ببریم که پیروز شویم.

اما سئوالات واقعی که از جانب رفقا طرح می شد، چه بودند: آیا عملیات در جنگل و

مناطق روستائی پیش فرض قیام در شهر است؟ آیا امکان آن نیست که ما به یکسری درگیریهای پراکنده و طولانی و بی دورنما در جنگل کشانده شویم؟ بویژه آنکه تدارکی برای به درازا کشیدن سکونت مان در جنگل ندیده ایم و آذوقه مان به انتها رسیده و فقط برای دو هفته مقدار کمی خوراکی داریم. بعلاوه فصل سرما هم در راه است. رفیق سیامک زعیم در پاسخ به این قبیل سئوالات گفت که امن کردن راهها با عملیات در شهر به هم مربوطند. البته ممکنست که ما به انحرافی در زمینه درگیریهای پراکنده و طولانی دچار شویم ولی آگاهانه باید از آن دوری کنیم و علیرغم اینکه برنامه مان ضربه زدن به نیروهای نظامی رژیم است باید از تاکتیکهای مناسب مثل غافلگیری و شبیخون و انتخاب صحنه نبرد بدخواه خود مثل کشاندن رژیم به جایی که قدرت عمل و مانور کمتری دارد استفاده کنیم و سعی کنیم با سرعت در برنامه ریزی ها ابتکار عمل مان را حفظ کنیم. در مجموع می توان گفت اکثریت رفقا حول طرح جدید متحد شدند. هر چند برخی سئوالات مهم پاسخ کاملآ روشنی نگرفت.

با نگاه امروزی بهتر می توان به نقاط قوت و ضعف این طرح جدید که کماکان در چارچوب قیام شهری بود و پروسه پیروزی را در مجموع کوتاه مدت می دید، پی برد. حتی اگر ما راهها را امن می کردیم نه تنها حرکت ما دیگر حالت غافلگیرانه نداشت بلکه اعلام آشکار این بود که قصد گرفتن آمل و پیشبرد جنگ جبهه ای با رژیم را داریم. در واقع طرح اولیه برای برافروختن جرقه ای برای شعله ور کردن قیام توده ها به جنگی تبدیل می شد که نبردهای متعدد و طولانی را می طلبید.

در واقع نگرش رفیق شهاب ربط داشت به مدلی که سازمان و بطور مشخص خود وی سابقا از آغاز و پیشرفت مبارزه مسلحانه داشت. اینکه تنها در وضعیت معینی که اکثریت مردم از لحاظ فکری و روحی آماده اند، می توان از یک شهر یا یک منطقه مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و به برخاستن توده یاری رساند. مدلی که در آن فرق چندانی میان شهر با منطقه روستائی و یا میان قیام مسلحانه شهری با مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی درازمدت گذاشته نمی شد. نکته جالب اینجاست این مدل هشت سال قبل از آن توسط وی در جزوه «مارکسیست لنینیستها و مشی چریکی» جلو گذاشته شده بود.

در همینجا لازمست بگویم که علیرغم محدودیتهای کلی و پاره ای کمبودها که این طرح داشت، در آن مقطع زمانی راهگشا بود. این از خصوصیات بارز رفیق سیامک زعیم بود که توانائی بالائی در طراحی پراتیک انقلابی داشت. او قادر بود با استفاده از تئوریهای انقلابی همواره برنامه عملی ارائه دهد و کل تشکیلات را به جلو سوق دهد. فکرش هیچگاه سترون

نبود و همواره قادر بود نقشه مبارزاتی مشخص ارائه دهد. حول آن نقشه رفقا را متحد کند و به عمل انقلابی برانگیزاند.

در آن دوره کل رهبری بویژه رفیق شهاب خیلی تحت فشار بود. صد آدم جنگی جان برکف، گرسنه و خسته چشم به دهان رهبران دوخته بودند و هر جلسه رهبری با نگاههای منتظر و پرسشگر رفقا روبرو بود. تمام آندوره رفیق شهاب خواب نداشت، تنها کتابی که داشتیم یعنی شش اثر نظامی مائو را مطالعه می کرد و مدام درگیر بحث و گفت و گو با رفقای مختلف می شد. او در دوره فشرده ای از زندگی سیاسی اش قرار داشت که هر آنچه که آموخته بود را می بایست بکار می بست. شهاب از جمله رهبران کمونیستی بود که می دانست چگونه تئوری به نیروی عمل بدل می شود و چگونه تئوری انقلابی می تواند دستهای مردم را به حرکت درآورد. به همین خاطر حداکثر تلاش خود را بکار می برد که نظریه ها را با زبان واقعیات بیان کند و از تجربدهای بی حاصل و به همان اندازه از عمل سیاسی بدون پشتوانه نظریه انقلابی، و در نتیجه بی ثمر، دوری جوید.

□ آیا بر مبنای طرح جدید، سازماندهی نیروها هم تغییر کرد؟

■ بله، رفیق مراد بر مبنای طرح جدید، طرح سازمانی مشخصی ارائه داد و سریعاً قوای ما بر مبنای این طرح جدید آرایش یافتند. پنج گروه ۱۷ تا ۲۰ نفره تشکیل شدند، این گروهها قرار بود مستقلانه عمل کنند و در تامین تدارکات خویش خودکفا شوند. در همان محدوده ای که قرار داشتیم تقریباً برای هر گروه حوزه عملیاتی مشخص تعیین شد. گروهها بر مبنای اسامی شهدای اتحادیه نامگذاری شدند. گروه قاسم (به یاد قاسم صراف زاده اولین شهید رهبری که در سال ۵۹ حین انجام وظیفه در تصادف رانندگی جان باخت) گروه وریا (به یاد کاک وریا مدرسی که به سال ۵۸ در جنگ کامیاران جان باخت)، گروه امین اسدی (به یاد رفیق محبوبی که در جبهه جنگ جنوب در آبادان جان باخت)، گروه بهنام (به یاد اولین شهید سرداران) و گروه مصطفی رهبر (به یاد دومین شهید سرداران). هر گروه دارای مسئول سیاسی، مسئول و معاون نظامی و مسئول تدارکات بود. با توجه به طولانی تر شدن اقامت مان در جنگل اعضای سازمان نیز در هر گروه در حوزه های سازمانی متشکل شدند. و هر از چند گاهی رفیق شهاب با مسئولین سیاسی گروهها در رابطه با مباحث حوزه ها که عمدتاً به اختلافات با اقلیت سازمان ربط داشت جلسه می گذاشت. افراد محلی هم در بین گروههای مختلف پخش شدند.

برخی مسئولین سیاسی و نظامی که بخاطرمانده و جان باختند اینها بودند: گروه قاسم: مسئول سیاسی رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف)، مسئول نظامی سهیل سهیلی (یوسف گرجی)، معاون نظامی فرامرز فرزاد (فرامرز آر پی چی)، مسئول تدارکات علی فردوس (بابک).

گروه بهنام: مسئول سیاسی حسن (اکبر اصفهان)، مسئول نظامی رسول محمدی (کاک محمد)، معاون نظامی محمد پوئید (حیدر)، مسئول تدارکات احمد فردوس (حیدر).

گروه وریا: مسئول سیاسی (بهرز فتحی)، معاون نظامی حسن امیری (کاک جلال)، مسئول تدارکات محمود هاشمی از رفقای ستاد دانشجویی پلی تکنیک.

گروه امین اسدی: مسئول سیاسی در ابتدا مراد بود که به دلیل رفت و آمد مداومش به شهر مسئولیتش بر عهده اصغر امیری (کاک پرویز) قرار گرفت و معاون نظامی گروه فریدون سراج (منوچهر) بود.

گروه رهبر: مسئول سیاسی محمد رضا سپرغمی (یل محمد) و معاون نظامی ضیاء عبد منافی (عباس آقا) بود.

در ضمن تغییراتی در زمینه رهبری صورت گرفت. ستاد قبلی گسترش یافت و کلیه مسئولین سیاسی و نظامی به عضویت شورای ۱۷ نفره سرداران در آمدند.

در بین فرماندهان نظامی گروهها هم درجه بندی شد، کاک محمد بعنوان معاون اول و رفیق یوسف گرجی بعنوان معاون دوم و بقیه نیز به ترتیب انتخاب شدند. گروه مرکزی هم شامل رهبری، کمیته تدارکات مرکزی و گروه پزشکی بود. مسئولیت حفاظت از گروه مرکزی بر عهده گروه وریا قرار داشت. گروه وریا بعدها به گروه ترانسپورت نیز مشهور شد چرا که عمده قرارهای کنار جاده را این گروه اجرا می کرد.

کاک اسماعیل به حفاظت از رهبری بطور کلی و مشخصا رهبری سیاسی اهمیت زیادی می داد. او چند تن از محکمترین و ایدئولوژیک ترین رفقا را، رفقائی چون فرهنگ سراج از رفقای آبادان، شاهپور عالیپور (امین) از رفقای مسجد سلیمان و بعدها رفیق قادر خضری (کاک صلاح) را برای اینکار اختصاص داد. این رفقا تا پای جان این وظیفه سنگین را به دوش گرفتند. در بسیاری مواقع کاک اسماعیل با رفیق سیامک زعیم در این زمینه دچار مشکل می شد. چرا که سیامک برای هر کاری، منجمله کارهای روزمره جزئی و فرعی که پیش می آمد پیشقدم می شد و کاک اسماعیل مجبور بود به حفاظت از جان وی توجه خاص کند.

□ بعد از این سازماندهی برای پیشبرد طرح جدید چه اقداماتی انجام دادید؟

■ گروهها هر یک به محل ماموریت‌های خود رفتند تا ضمن شناسایی از وضعیت محل نقشه نظامی بریزند. تیمی از رفقا هم برهبری رفیق مراد به شرق رودخانه هراز رفت تا روستاهای آن منطقه و مسیر تا شهر را شناسایی کند. مشکلی که بشکل حاد جلوی رویمان قرار داشت تامین آذوقه بود. همانطور که گفتم فقط برای دو هفته آنهم به میزان کمی آذوقه داشتیم. در چارچوبه طرح جدید و همچنین تهیه آذوقه، بیشتر از سابق سراغ مردم محلی رفتیم و با آنان ارتباط برقرار کردیم. جمعیت زیادی در داخل جنگل ساکن نبود. در اطراف ما چند روستای جنگلی وجود داشت که یا خالی از سکنه بودند و یا کم جمعیت. روستای «عالی کیا سلطون» کمتر از ۱۰ خانوار جمعیت داشت و روستای سنگ درکا کمتر از ۲۰ خانوار. معدن زغال «سنگ درکا» که کنار این روستا قرار داشت حدود ۸۰ کارگر داشت و معدن «رزکه» ۳۰ کارگر. که عمدتاً از اهالی روستاهای «رزکه» و «اسکو محله» بودند. بخش دیگر از جمعیت جنگل نشین را گالشها و کوره چی ها تشکیل می دادند که تعدادشان بسیار محدود بود. با وجود این ما رابطه مان را با اینها فعال کردیم. بسیاری از این توده ها بویژه گالشها تا آنجا که در توان داشتند به ما کمک می کردند. محصول پنیر شان و برخی مواقع گوساله یا گوسفندی را به ما می فروختند و سفارشات ما از قبیل نمک، برنج، سیگار، نان، کشمش و چیزهای دیگر را از شهر و یا روستاهای اطراف خریداری می کردند. با وجود این به خاطر قلت تعداد گالشها، آذوقه های بدست آمده کفاف ما را نمی داد و هر بار با توجه به محاصره نظامی و اقتصادی منطقه اینکار سخت تر می شد.

در همین چارچوبه تلاش شد با برخی عناصر محلی از روستاهای اطراف که از قبل آشنا شده بودیم برای تامین تدارکات تماس دائمی تری داشته باشیم و بخشی از نیازهای خود را از آنطریق تامین کنیم. یکبار هم چند تن از رفقا روز روشن وارد روستای «رزکه» که کنار جاده هراز قرار داشت شدند و می خواستند از بقال ده که می گفتند گرایشات طرفداری از رژیم داشت خرید کنند که طرف سریع مغازه اش را بست و فرار کرد. تا اوایل آذر ماه رژیم هنوز دست به ایجاد پایگاههای نظامی نزده بود. ولی دشمن نسبت به این حرکت ما سریع عکس العمل نشان داد و ماشین گشت سپاه را به روستا فرستاد. اما رفقا به جنگل برگشته بودند و البته فکر نمی کردند دشمن به این سرعت و بدون ملاحظه چنین اقدامی انجام دهد. در همین دوره تیمی از رفقا به دیدار کارگران معدن «سنگ درکا» رفتند.

□ برخورد کارگران معدن به شما چه بود؟ آیا آنان را دعوت کردید که به صف سربداران بپیوندند؟

■ علت رفتن ما نزد کارگران معدن، جدا از تامین آذوقه، کار تبلیغی هم بود. بسیاری از این کارگران ساکن روستای اسکومحله بودند و رژیم بعد از درگیری ۲۲ آبان به آنها گفت به جنگل بروید، چرا که سربداران شما را گروگان می گیرند. برخی از کارگران ترسیده بودند و به محل کارشان نمی آمدند. عصر هنگام، گروه امین اسدی به روستای سنگ درکا رفت. روستای کوچکی بود، به غیر از چند خانوار کسی در روستا نبود. مردان خانواده اکثرا یا گالش بودند یا چوب بر و یا کارگر معدن و آنموقع در روستا حضور نداشتند. ابتدا اهالی روستا فکر کردند که ما پاسدار هستیم در نتیجه چندان تحویل نگرفتند. رفقا سراغ معدن رفتند و هنگام خاتمه کار برای کارگران که حدود سی چهل نفر می شدند، میتینگی گذاشتند. رفیق بهزاد شمال برای کارگران بیانیه قیام سربداران را خواند و اهداف ما را توضیح داد. رفقای دیگری چون مسعود حیدری اهل آمل که خود کارگر یک شرکت ساختمانی بود برای کارگران در مورد اینکه ما چرا اسلحه در دست گرفتیم و علیه چه کسانی می جنگیم تبلیغ کرد. یکی از کارگران، مسئول نظامی گروه را کنار کشید و گفت که یکی از کارگران حزب الهی است ولی خطرناک نیست و فقط بترسانیدش کفایت. که رفقا اینکار را کردند. سپس رفقا از همه کارگران خواستند که به بقیه بگویند که سر کار برگردند و ما کاری با آنها نداریم. شب رفقا نزد کارگرانی که ساکن آنجا بودند ماندند. کارگران معدن مردمی ساده با خصوصیات دهقانی بودند و چهره های شان زیر بار کار پر مشقت و طاقت فرسا، فرسوده شده بود. آنان لقمه نان خود را با ما قسمت کردند. آب گرم کردند تا رفقا نظافت کنند. تا پاسی از شب در زمینه های مختلف از ما سؤال کردند و به هر کلمه ای که می گفتیم با دقت گوش می دادند. از سئوالاتی چون اینکه آیا سلطنت طلب هستید؟ اسلحه هایتان را از کجا تامین می کنید؟ تا سئوالات جزئی تری مثل اینکه چگونه در جنگل زندگی می کنید، کجا می خوابید چی می خورید؟ وقتی فهمیدند که ما اساسا متکی به نیروی خودمان هستیم به جایی بند نیستیم خیلی خوشحال شدند و زمانیکه فهمیدند ما کمونیستیم بحث شان بر سر کمونیسم و مشخصا برخورد کمونیستها به مسئله زنان گره خورد. رابطه گرم و صمیمانه ای با کارگران برقرار شد. فردا صبح کارگران بیشتری سر کار آمدند. صبح روز بعد رفقا هنگام بازگشت دوباره سری به روستا زدند و اینبار مورد استقبال قرار گرفتند اهالی روستا کلی عذر خواهی کردند

که ما دیروز شما را نشناختیم. پیرزنی رفقا را به خانه اش برد هر چقدر نان و ماست و پنیر داشت به رفقا داد. سپس رفقا با خرید گوسفندی از یک چوپان به محل استقرار دیگر رفقا بازگشتند.

در مورد پیوستن توده های محلی به صفوف خودمان تبلیغی نکردیم. چونکه برنامه خاصی در این زمینه نداشتیم. علت این مسئله در واقع بر می گشت به دید آنروزی ما از پروسه پیشرفت جنگ و اینکه سریعاً می خواستیم این جنگ را به شهر بکشانیم. دید روشنی از نقش دهقانان و کارگران ساکن در روستاها در جنگ و چگونگی ادغامشان در پروسه جنگ نداشتیم. مسئله ای که اساساً به زمان بیشتری نیاز است. درست است که طرح جدید بر گسترش نیروهای مان تاکید داشت اما هنوز خیلی چیزها روشن نبود. ما حتی از کارگران معدن نخواستیم که مواد منفجره معدن را در اختیار ما بگذارند. امری که براحتی امکان پذیر بود.

□ درگیری نظامی «رزکه» چه بود؟

■ بعد از مشاهده شدن رفقای ما در روستای «رزکه»، رژیم تصمیم به احداث یک پایگاه نظامی سپاه در بالای این روستا گرفت. این مسئله همزمان شد با حضور دو گروه از ما که طبق طرح جدید به این منطقه اختصاص داده شدند. گروه قاسم و گروه امین اسدی در روز دوم ماموریت خود فهمیدند که نیروهای رژیم تازه مستقر شده اند و هنوز استحکاماتی نساخته اند. آنها طبق شناسائی های اولیه نقشه ای را برای حمله به این پایگاه در دست تاسیس طراحی کردند. رفقای مسئول گروه، یک روز قبل از عملیات نقشه را با رهبری مرکزی در میان گذاشتند. رهبری - مشخصاً رفیق شهاب - ضمن توافق با آن نقشه، عملیاتهای دیگری را به آن اضافه کرد. قرار شد که توسط گروه رهبر حمله ای به پاسگاه «امامزاده عبدالله» هم صورت گیرد و گروههای وریا و بهنام برهبری کاک محمد برای جلوگیری از ارسال نیرو در جاده هراز کمینی بگذارند، در ضمن آذوقه موجود در جهاد سازندگی روستای «محمد آباد» را مصادره کنند و در جاده راه را بر کامیونهای حامل برنج متعلق به شرکتهای تعاونی دولتی که آنزمان خرید و فروش برنج در شمال را کاملاً به انحصار خود درآورده بودند ببندند و آنرا بسمت جنگل هدایت کنند. رهبری نظامی ارزیابی کرد که حمله به پاسگاه از توان ما خارج است و بهتر است کمینی در جاده «امامزاده عبدالله» گذاشته شود تا اگر دشمن قصد ارسال نیروی کمکی از این نقطه به ده «رزکه» و «محمد آباد» را کرد در کمین ما

ببافتند. قرار بود که این عملیاتها همزمان صورت گیرد اما عملاً چنین نشد. هر بخش را جداگانه توضیح می‌دهم.

نیروهای دشمن که حدود ۵۰ نفر می‌شدند از شب قبل در مسجد روستای «رزکه» مستقر شده بودند. آخرین شناسائی‌ها صبح زود روز ۱۷ آذر صورت گرفت. خود کاک اسماعیل فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت. در این عملیات رفقائی چون اسد شرفانی نژاد، علی مغان، اصغر امیری، مهدی تهران، غلامرضا سپرغمی، فرهنگ سراج و شاهپور عالی پور و حشمت اسدی و حسین ریاحی که به تازگی همراه با منصور قماش به جنگل برگشته بودند، شرکت داشتند. دو گروه، به چهار تیم تقسیم شدند. دو تیم از گروه قاسم تحت رهبری سهیل سهیلی و فرامرز فرزاد قرار بود از سمت چپ به محل استقرار پاسداران حمله کنند و تیم بعدی که از گروه امین اسدی بود از روبرو. یک تیم هم بعنوان تامین در پشت سر رفقا مستقر شد. قرار بود عملیات در راس ساعت ۱۱ با شلیک یک گلوله آر پی جی به محل استقرار پاسداران توسط تیم گروه امین اسدی شروع شود. اما عملیات در ساعت ده و ربع با شلیک یک تیر هوائی از جانب رفیق یوسف گرگی شروع شد. علتش این بود که هنگام محاصره پایگاه با دو قاطر سوار روبرو شدیم. ابتدا فکر کردیم که از اهالی روستا هستند اما از عوامل دشمن بودند و سریعاً از دست ما فرار کردند. یوسف گرگی برای پیشگیری از هر نوع خطر احتمالی زودتر از موعد نبرد را آغاز کرد. درگیری شروع شد، هر چند که دشمن کاملاً غافلگیر نشد. رفیق فریدون سراج که آر پی جی زن ماهری بود و روز ۲۲ آبان در به آتش کشیدن ریو ارتشی توانائی خود را به اثبات رسانده بود، با آر پی جی چادر اسلحه خانه پایگاه را مورد هدف قرار داد و آنرا به آتش کشید. درگیری اینطور آغاز شد. اولش پاسداران وحشتزده به اینطرف و آنطرف می‌دویدند. پس از اینکه به خود آمدند دست به مقاومت زدند. به غیر از تک تیرهای پراکنده و هراز چندگاه صدائی از شان در نمی‌آمد. پس از یک ساعت و نیم نبرد کاک اسماعیل از طریق بی سیم به گروه امین اسدی فرمان پیشروی برای تصرف پایگاه داد اما زمان زیادی نگذشته بود که فرمان را لغو کرد. در نتیجه قوای ما عقب نشینی کردند و از صحنه نبرد بیرون کشیدند. در این نبرد دو تن از رفقای ما زخم سطحی برداشتند. رفیق فرامرز فرزاد شست پایش تیر خورد و گلوله ای سر رفیق علی علیزاده (علی ام یک) را خراشید. کشته و زخمی‌های دشمن به بیست نفر می‌رسید. رژیم برای نقل و انتقال کشته‌ها و زخمی‌های خود از هلی کوپتر استفاده کرد. فردای آنروز رژیم در شهر آمل برای هشت نفر از پاسداران مراسم تشییع جنازه برگزار کرد اما اعلان نکرد که مزدورانش در کجا

کشته شده اند.

قبل از اینکه به جوانب دیگر این عملیات و نقاط دیگر بپردازم اینرا هم بگویم که ما بعد از عملیات آن منطقه را ترک نکردیم و برخی ارتباطات با جوانان روستای «رزکه» برقرار کردیم. درست سه روز بعد یعنی ۲۰ آذرماه ساعت ۴ بعدازظهر یک تیم شش نفره از رفقا هنگام گشت زنی دوباره به پایگاه دشمن نزدیک شدند. دشمن با قطع درختان اطراف پایگاه و ایجاد سنگرهای دفاعی توانسته بود پایگاه خود را مستحکم سازد. آزمون هنگام تعویض پست پاسداران بود. گله ای از پاسداران دور واتی را گرفته بودند، رفقا از فرصت استفاده کردند و با خالی کردن چندین رگبار حدود ۱۲ نفر از آنان را کشتند و سریعاً عقب نشستند. دشمن مدتی منطقه اطراف پایگاه را با نارنجک انداز و تیربار و خمپاره زیر آتش گرفت اما به هیچ کسی آسیبی نرسید. اطلاعاتیه نظامی شماره ۲ سربداران به این دو درگیری اختصاص داشت.

□ برگردیم به جوانب دیگر عملیات ۱۷ آذر و اتفاق ناگواری که برای ما پیش آمد؟

■ عملاً در جاده «امامزاده عبدالله» به دلیل گم کردن راه، کمین گذاشته نشد. عملیات «محمد آباد» نیز ساعت ۴ بعدازظهر شروع شد. رفقا با آماج نظامی روبرو نشدند. جلوی یکسری کامیونها را گرفتند اما متأسفانه بار همه آنها مرکبات بود. البته توانسته بودند آذوقه موجود در جهاد سازندگی این روستا را مصادره کنند و بعداً با اسب خود جهاد آنها را به جنگل حمل کنند. آنروز مصادف شد با قراری که سر جاده با رفیق مراد داشتیم. این قرار حوالی روستای «رزکه» بود اما بدلیل درگیری اجرا نشد. رفیق مراد سه تن از رفقای کرد را برای پیوستن به صفوف سربداران با خود همراه داشت. مراد زمانیکه قرار اجرا نمی شود در ادامه راهش به کمین رفقا در جاده هراز بر می خورد. آندوره رفیق مراد برای رفت و آمدهای خود از پوششهای خانوادگی استفاده می کرد و بسیاری از اعضای خانواده رفقا با کمال میل او را همراهی می کردند. مراد در محل راهبندان توقف می کند و رفقای جدید را تحویل گروه وریا می دهد. برخی رفقا در محل به خوش و بش با اعضای خانواده شان می پردازند و همزمان رفقای جدید را به سمت کمین پشت می فرستند. هوا تاریک شده بود. رفقای کمین که تحت مسئولیت رفیق محمد پوئید (حیدر) بودند به سه رفیق جدید ایست می دهند و اسم شب می خواهند اما صدای آشنائی نمی شنوند. به خیال اینکه ممکنست از افراد دشمن باشند (چرا که دشمن همزمان در حال احداث پایگاه در بالای روستای «محمد آباد» بود) بسمت رفقا تیراندازی می کنند. دو تن از رفقا زخمی شدند و دیگری توانست خودش را از

تیررس گلوله ها خارج کند و بالاخره به کمین پشت جاده بفهماند که خودی است. رفیق حشمت رضا محمدیان از رفقای سنندج بشدت زخمی شد و رفیق دیگر زخمش چندان جدی و عمیق نبود. صحنه غم انگیز و تراژیک بود. رفیق بهناد گوگوشویلی که رفیق بسیار شجاع و مصممی بود و هیچ خطری نبود که او را از انجام تصمیمی باز دارد پیشنهاد داد که سریعا رفیق حشمت رضا محمدیان را به تهران ببرد. رفقا سریعا جلوی یک ماشین شخصی را می گیرند. راننده با کمال میل موافقت می کند و رفیق بهناد همراه با رفیق حشمت بسمت تهران راه می افتند. نزدیکی های رودهن، حال رفیق حشمت به وخامت می گراید و سرانجام در آغوش رفیق بهناد جان می دهد. رفیق بهناد پیکر بی جان حشمت را در خرابه ای کنار جاده می گذارد تا بعدا با کمک رفقای دیگر چاره ای برای انتقال پیکرش بجویند. فردا صبح جنازه رفیق حشمت توسط اهالی محل کشف و توسط رژیم به سردخانه ای در تهران منتقل می شود. اما رژیم بوئی از ماجرا نبرد و فقط در روزنامه ها خبرش را بعنوان مرگ مشکوک یک فرد ناشناس اعلام کرد. تا آنجائیکه اطلاع دارم بعدا خانواده رفیق حشمت توانست جنازه اش را تحویل بگیرد.

این واقعه ناگوار که بهر حال امکان پیش آمدنش در هر جنگی هست تاثیر روحی منفی بر صفوف ما داشت. اما همگی رفقا بویژه رفیق پوئید که مسئول کمین بود توانستند با این تاثیرات منفی آگاهانه مقابله کنند و از پس عوارض روحیش بر بیابند و عزم شان را بر ادامه مبارزه جزمتر کنند.

□ جمعبندی تان از این عملیاتها چه بود؟

■ جمعبندیهای اولیه عمدتا شامل یکسری مسائل تاکتیکی بود و بررسی نقاط قوت و ضعف و اشتباهات ما در این عملیاتها. یک مقدار مسائل تحت الشعاع جمعبندی از واقعه ناگوار قرار گرفت. تا آنجائیکه به خاطر می آید اینکار عمدتا در هر گروه عملیاتی صورت گرفت. هر چند که این عملیات از نظر ضربه زدن به رژیم موفقیت آمیز بود اما به اهدافی که می خواستیم نرسیدیم. پایگاه رژیم به تصرف در نیامد، مشکل آذوقه هم حل نشد، کمین جاده «امامزاده عبدالله» هم اصلا عملی نشد. با توجه به کمبود مهمات فشنگی که می خواستیم در اثر تصرف پایگاه بدست آوریم بدست نیامد و بخشا هم مصرف شد. رفیق شهاب در مجموع از نتایج این عملیات راضی نبود و می گفت ما بجای نابود کردن قوای دشمن آنها را تار و مار کردیم. اما جمعبندی از این عملیات خیلی زود تحت الشعاع بحثهای کلی تر درون شورای رهبری

سربداران قرار گرفت. مشخصاً بحثهایی که رفیق ریاحی طرح کرد. رفیق ریاحی تازه از شهر بازگشته بود و در جریان جمعبندها و تصمیم گیریهای بعد از ۲۲ آبان قرار نداشت. او بطور کلی مخالف عملیات نظامی در جنگل و اطراف جنگل بود و می گفت باید هر چه زودتر کاری کنیم که به شهر برویم. او اخبار زیادی از تاثیرات سیاسی عملیات ۲۲ آبان بر مردم شهر و کل کشور با خود به همراه آورده بود. او در این چارچوبه از عملیات رزکه جمعبندهی می کرد و میگفت نتایج آن نشان داد که فایده ندارد. رفیق شهاب بشدت با این بحث مقابله کرد و گفت ما قرار بود کارهایی بکنیم که نکرده ایم، از کاری که نشده، نمی توانیم جمعبندهی کنیم. ما هنوز آهنگی نزدیکیم که بگوئید صدایش بد است. ما فقط یک نت را بصدا درآوردیم. خلاصه بحثهای حادی در میان رهبری و کلیه رفقا براه افتاد.

امروزه که به آن درگیری نگاه می کنیم می توانیم بر چند نکته خاص انگشت بگذاریم. دلیلی نداشت که بهای سازماندهی عملیات مرکب برویم. یک نیروی نسبتاً ضعیف و کوچک تا زمانی که قدرت کافی بدست نیامد باید از عملیتهای پیچیده و مرکب و و پر سر و صدا و بزرگ احتراز کند و به عملیات ساده و کوچک، البته پیگیرانه و نقشه مند بپردازد چرا که احتمال پیروزی در آنها بالاست. بعلاوه در آن شرایط عملیاتی مرکب موجب پراکندگی قوای ما شد. در صورتیکه می توانستیم در همان عملیاتها با تمرکز کلیه قوای خودمان بر قوای دشمن، برتری مطلق کسب کنیم و هر یک از آن نبردها را تا پیروزی کامل به پیش ببریم.

در صحنه خود درگیری «رزکه» و در چارچوبه همان آرایش قوا، جهت عمده تهاجم و در نتیجه تمرکز قوای بیشتر هم در آن جهت روشن نبود. بنابراین نمی شد راحت پیشروی کرد. مضافاً، کاک اسماعیل هنگام نبرد قاطعیت کافی را برای پیشبرد نقشه از خود نشان نداد و فرمان پیشروی را لغو کرد. بویژه آنکه در همان وضعیت احتمال آن بود که پایگاه را تصرف کنیم. دلایل مختلفی برای بروز این عدم قاطعیت وجود داشت. بهر حال زمانی که نیروئی حمله می کند و طرف مقابل دفاع، احتمال شهید دادن نیروی مهاجم بسیار بالاست. این یکی از نگرانیهای دائمی کاک اسماعیل بود که در جنگل بی جهت کشته ندهیم و نیروهای مان را برای نبرد در شهر حفظ کنیم. بعلاوه مشکل کمبود مهمات هم عمل می کرد که در صورت نگرافتن پایگاه، می توانست برای ما مسئله ساز شود. بهر حال تجربه درگیری دوم «رزکه» نشان داد که براحتی می شد هنگام نقل مکان دشمن ضربات نابود کننده بر قوایش وارد کرد. مسلماً اگر دنبال عملیتهای ساده تر و کوچکتر بودیم امکان نقشه ریزی برای گرفتن ذره به

ذره اسلحه و مهمات هم بود. براحتی می شد کمین گذاشت و گشتی های دشمن را بدام انداخت. اما چنین سیاستی نیازمند فعال کردن پایه های جنگ ما در روستاهای اطراف بود. امری که ما برایش برنامه چندانى نداشتیم.

□ ممکنست در این زمینه بیشتر توضیح دهی؟

■ یک نیروی نظامی برای پیشبرد فعالیتهایش نیازمند نان و اطلاعات و گسترش نفراش است. منبع همه اینها توده های مردمند. تامین نان و اطلاعات بخش مهمی از جنگ را تشکیل می دهد. در یک جنگ انقلابی تنها از طریق مردم است که می توان این دو را تامین کرد و فقط از میان آنان می توان رزمندگان بیشتری را به صفوف جنگ جذب کرد. روشن است که جنگ سرداران بطور کلی با اتکاء به خود و امکانات مردمی آغاز شد. تقریباً می توانم بگویم در تمام طول فعالیت نظامی سرداران هیچگاه نبود که ما به مردم رجوع کنیم و تقاضای کمک کنیم و آنان دست رد بر سینه ما بزنند. تقریباً ما تمامی زخمی ها را با اتکاء به رانندگان جاده هراز به تهران منتقل کردیم و یا هر زمان که ارتباطات ما با تشکیلات شهر قطع می شد، راننده ها رفقای ما را به شهر می رساندند و خودشان هم پوششهای مناسب جور می کردند. اکثر راننده ها ابراز ارادت می کردند، حتی آدرس و شماره تلفن خود را به ما می دادند که هر وقت کمک خواستیم سراغشان برویم. حتی زمانیکه به شهر رفتیم بسیاری از راننده وانتهای می گفتند ما با مواد غذایی به کنار جنگل در جاده هراز می آمدیم و هی بوق می زدیم که بیایید غذا ببرید اما نمی آمدید. اکثریت کارگران کافه های کنار جاده به ما کمک می کردند. قبل از ۲۲ آبان جوانی از یک از روستاهای اطراف وقتی نیاز ما به سه راهی را فهمید با اسبش به شهر رفت و خورجین اسبش را پر از سه راهی کرد و به جنگل آورد. این در شرایطی بود که رفقای تشکیلات شهر برای اینکه مورد سوء ظن قرار نگیرند دو تا دو تا سه راهی می خریدند.

بعد از ۲۲ آبان بارها چند تن از اهالی روستاهای اطراف خودشان کیسه های گندم و برنج را برای ما به جنگل حمل کردند و حتی یک بار به کاک محمد در شناسائی از پاسگاهی کمک کردند. رفقای محلی می گفتند حتی یکی از اهالی این روستاها قبل از ۲۲ آبان به ما پیشنهاد کرد که بی سیمی به او بدهیم تا از تحرکات دشمن ما را مطلع سازد. همه اینها نشانه پتانسیلهای انقلابی بود که کاملاً می شد بدانها متکی شد. چند جوان رزکه ای به دیدار ما می آمدند و حتی بعد از قیام آمل هم برخی از اهالی رزکه که کارگر کافه های کنار جاده

بودند، در سخت ترین شرایط کمکه‌های تعیین کننده ای به ما کردند. اما ما نه تنها برنامه مشخص و درازمدتی برای سازماندهی آنها نداشتیم بلکه همان اتکاء محدودمان هم مدام تحت الشعاع برنامه رفتن به شهر قرار می گرفت.

اما در مقابل، دشمن از آذر ماه شروع به فعال کردن پایه های خودش کرد و دست به ایجاد انجمنهای اسلامی در روستاهای اطراف زد. در بسیاری از روستاهای کنار جنگل تا آنزمان از انجمنهای اسلامی خبری نبود. یکی از تقاضاهای مدام اهالی این روستاها از همان زمانی که در جنگل مستقر شده بودیم این بود که دخل معدود جاسوسان رژیم را بیاوریم. امری که برای ما بویژه در دوران اولیه از آب خوردن هم ساده تر بود. اما تحت عناوینی چون، این به کار اصلی ما نمی خورد و می تواند ما را به پراکنده کاری و خرده کاری بیندازد از اینکار اجتناب می کردیم. در صورتیکه همین عناصر جاسوس، افراد محلی که با ما همکاری داشتند را لو دادند و موجبات دستگیری شان را فراهم آوردند. مجازات جاسوسان بخشی از پاک سازی یک منطقه از وجود دشمن است. امروزه که نگاه می کنیم همه اینها مربوط به آن می شد که ما درک مان از پیشبرد مبارزه مسلحانه کوتاه مدت بود نه درازمدت. در تصویر ما از جنگ، روستاها و توده های روستایی نقش چندانی نداشتند.

□ روحیه نیروهای ما در این دوره چطور بود؟

■ ما در مجموع نسبت به دوران قبل از ۲۲ آبان با یک افت روحیه روبرو شدیم. مهمترین عامل آن، تغییر در سیاست و تاکتیک بود. آمادگی ایدئولوژیک - سیاسی کافی برای چنین تغییراتی نبود. رفقا اساسا حول قیام فوری در شهر بسیج شده بودند و سیاستهای جدید قابل هضم نبود. بویژه آنکه ناروشنی و ابهاماتی در آن دیده می شد. البته عوامل دیگری هم در این زمینه نقش داشت. فشارهای زندگی در جنگل و گرسنگی مدام هم جای خودش را داشت.

در واقع ما با شرایط کاملا جدید و بسیار دشواری روبرو شدیم. مصاف ایدئولوژیک مهمی در مقابل ما قرار داشت. هر یک از ما در معرض انتخاب آگاهانه دیگری قرار داشتیم و مجددا در بوته آزمایش قرار گرفتیم. بطور کلی با دو برخورد متضاد روبرو شدیم. برخی از رفقا قادر به تحمل این فشارها نشدند. اما اکثریت رفقا از این آزمایش سربلند بیرون آمدند و توانستند روحیه مبارزه جوئی و رزمندگی خود را حفظ کنند. عملا هر یک از رفقا سعی می کرد بخشی از راه حل باشد نه بخشی از مشکل.

آن دسته معدودی که قادر به تحمل فشارهای فوق نشدند، جنگل را ترک کردند. اولین

موردی که با آن روبرو شدیم و خیلی توی ذوق همه زد، فرار یکی از جوانان روستای «مرزنکلا» هنگام نگهبانی صبح بود. او با اسلحه به روستای خود برگشت و پس از مدت کوتاهی توسط سپاه دستگیر شد. محل اختفای اسلحه اش را لو داد و به همکاری با رژیم پرداخت. در واقع رژیم از طریق او به توان واقعی ما پی برد. رژیم تا مدت‌ها از او برای شناسائی رفقای ما در پست بازرسی پلیس راه استفاده می کرد. اگر چه برخی مشکلات و محدودیتها برای ما پیش آورد اما ضربه ای نتوانست به ما بزند.

عمده نیروهای بومی که به ما پیوستند در فاصله یک ماهه پس از درگیری ۲۲ آبان ما را ترک گفتند. سازمان مجاهدین از طریق روابط فامیلی و از طریق گالشها به هواداران شان که به ما پیوسته بودند، ییغام داد که بیرون بکشید، خودمان برنامه داریم. البته هیچ برنامه ای در کار نبود و اکثریت آن افراد بعدها دستگیر شدند و کسانی چون محمد جواد یقینی و علی رجائی (آرش) اعدام شدند. یکی از افراد مجاهدین بنام محمد معادی پس از اینکه به پائین رفت و دید خبری نیست دوباره برگشت. برخی از فعالین اتحادیه هم قادر به تحمل این شرایط نشدند و بنا به دلایل مختلف دچار تردید و تزلزل شدند، به پائین رفتند، بجز معدودی که بکلی فعالیت انقلابی را کنار گذاشتند بسیاری از این رفقا در پائین در رابطه با تامین تدارکات سرداران نقش گرفتند و خدمات مهمی در این رابطه انجام دادند.

به دلیل این ترک کردنها عملاً گروه رهبر منحل شد و رفقای باقی مانده آن گروه در گروههای دیگر ادغام شدند. البته همان دوره صفوف ما به گونه ای دیگر تقویت شد. نزدیک به ده نفر از رفقای کرد، رفقای چون عبدالله میرآویسی (عبه)، قادر خضری (کاک صلاح)، ناصر قاضی زاده (کاک آزاد) عبدالرحیم بیگلر، حمید رضا خیابانی (رضا) و بیژن امیری (شوان) به صفوف ما پیوستند. این رفقا علیرغم جوانی از دید گسترده ای برخوردار بودند و برای شان تفاوتی نمی کرد که در کجا علیه جمهوری اسلامی می جنگند.

در اینجا اینرا هم بگویم که درست است که ما بطور کلی با یک افت روبرو شدیم اما این بشدت ناموزون بود. از یکسو، رهبری درحال یادگیری و بالا بردن توان خود برای مقابله با چنین شرایط دشواری بود و از سوی دیگر، در مقابل کنار کشیدن معدودی فعالین با سابقه تر، آشکارا در میان اکثریت رفقا بویژه رفقای جوانتر جهشی را شاهد بودیم. رفقای چون مجتبی سلیمانی (کاک سهراب)، احمد سینا (احمد چهار صد)، حمید راج پوت (حمید آر پی جی) مهدی تهران، علی صفاری (از رفقای شمال)، خسرو مشهد، فرح خرم نژاد رو آمدند و روحیه استقامت و پایداری را در میان مجموعه تقویت کردند.

□ فشار گرسنگی خیلی زیاد بود؟

■ خارج از حد تصور. بویژه آذرمه اوج بی غذائی ما بود. کارمان به خوردن برخی میوه های وحشی و پائیزی جنگلی مانند ازگیل و خرمالو کشید که آنها هم زود ته کشیدند. سیگاری ها به دود کردن برگ درختان رو آوردند. متأسفانه شکار گراز آسان نبود، هر چند یکی دوبار صورت گرفت. ولی عمدتاً به دلیل امنیتی از زاویه لو رفتن محل های اقامت مان از انجامش خودداری می کردیم. یکی از دو قاطری که داشتیم هم در اثر بی علفی در حال موت بود، مجبور شدیم آنرا بکشیم و بخوریم.

بجز مقداری حبوبات و چای و سیر چیزی نداشتیم. یادم می آید که کاک اسماعیل بجای قند از سیر استفاده می کرد و به بقیه می گفت بخورید خیلی خوبست. روزهای متوالی می شد که جز مستی نخود پخته یا چند عدد خرما و کشمش که از طریق گالشها یا قرارهای سر جاده بدستمان می رسید، چیزی نداشتیم.

در همین جا از یک رفیق برجسته بنام محمد صادق یزدان پناه (محسن آشپز) یاد می کنم که مسئولیت آشپزی جمع را بر عهده گرفته بود. در واقع این یکی از مشکلترین مسئولیتها بود. هیچکاری به اندازه تقسیم گرسنگی مشکل نیست. او با حوصله، دقت، نظم و صداقت بی نظیر و با در نظر گرفتن وضعیت تک تک رفقا این مهم را به انجام می رساند. او مجبور بود وضعیت همه را حساب کند ببیند چه کسی بیمار است و چه کسی به خاطر کار بیشتر، نیاز بیشتری دارد. صادق از فعالین کنفدراسیون احیاء و عضو تشکیلات اصفهان بود. صادق استاد دانشگاه اصفهان بود و این یک موضوع شوخی میان ما بود که می گفتیم ببیند چقدر مهم هستیم که آشپز ما یک استاد دانشگاه است. صادق یک کمونیست برجسته بود و برایش مدرک تحصیلی نشانه هیچ امتیازی نبود و برایش هیچ ارزش ویژه ای نداشت.

گرسنگی را کنار خستگی مفرط، بیخوابی مداوم، راهپیمائی های شبانه، بارانهای سخت پائیزی، رطوبت و سرما، نداشتن سرپناه مناسب و بیماری های مختلف مانند خارش غیر قابل تحمل، اسهال، یبوست، پا دردهای شدید بگذارید تا عمق و شدت فشارها را بفهمید. یادم می آید دوره بندیهای اقامت مان در جنگل را برحسب خوراکی ها و بیماریها تقسیم بندی کرده بودیم. دوران خرمالو، دوران خارش و غیره. اما ما بخاطر اهداف انقلابی مان در مقابل همه این مشکلات مقاومت کردیم. رفیق سیامک زعیم در بسیج ایدئولوژیک رفقا و تقویت انگیزه های انقلابی نقش کلیدی داشت. خوب بخاطر دارم در یکی از شبهای طولانی و سرد پائیزی، به خاطر مشاهده نور مشکوکی، کاک اسماعیل بیدار باش داد. همگی کنار آتش گرد

آمده بودیم. رفیق شهاب که همواره آماده بحث و گفت و گو بود بحث ایدئولوژیکی مهمی براه انداخت. او که دانش ژرفی از تاریخ ایران و جهان داشت با ذکر نمونه های مختلف از استواری شگفت انگیز انقلابیون کشورهای مختلف برای کسب آزادی سخن گفت. از اینکه انقلاب بدون انجام فداکاریهای حیرت انگیز پیروز نخواهد شد. مثال ستارخان را زد که در رابطه با محاصره ۱۱ ماهه تبریز توسط قوای استبداد گفته بود ما یونجه خوردیم ولی آزادی گرفتیم. یادم می آید آن شب کسی به گرسنگی فکر نکرد و خستگی از چهره همه رفقا رخت بر بسته بود. انگار همه به یک منبع انرژی جدید دست یافته بودند. دوران سختی بود اما دوران پر غنائی بود. اهداف انقلابی مشترک، زندگی تنگ و فشرده جمعی، یگانگی نزدیک و انضباط جمعی ما را قوی تر و تحمل هر مشکلی را آسان می کرد. احساسی که بر همگان غالب بود احساس رضایت خاطر بود چرا که مجدانه در حال انجام وظایف انقلابی بودیم که مبارزه طبقاتی بر دوش ما نهاده بود آنهم در عالی ترین شکلش یعنی مبارزه مسلحانه انقلابی.

در همین رابطه باید به گردهمایی های شبانه اشاره کنم که نقش مهمی در حفظ روحیه انقلابی و تقویت حس همبستگی و رفاقت در میان ما داشت. گردهمایی هایی که با خواندن سرودها و آوازهای انقلابی و مترقی، یاد کردن از جانبختگان و دیگر برنامه های هنری همراه بود. در آن گردهمایی ها رفقائی که طبع شعری داشتند اشعار خود را ارائه می دادند، رفقائی که در سوگ رفقای از دست رفته ترانه ای ساخته بودند، ترانه های خود را می خواندند. شب یلدای سال ۶۰ در جنگل فراموش نشدنی است. رفقا با برافروختن آتشی عظیم، جشن بزرگی بر پا داشتند و با خواندن سرودهای انقلابی، پایکوبی و رقص جمعی از هر ملیتی، درختان را به لرزه در آوردند. رفیق فریرز امیری (شوان) با خواندن آوازهای کردی و رفیق منصور قماش با خواندن ترانه های مازندرانی همه را به وجد آورده بودند. فضای جنگل با شادی رفقا انباشته بود. کاک اسماعیل هر بار که آتشی روشن می کردیم دستانش را گرد آن می گرفت و می گفت اگر این آتش نبود ما چطور زنده می ماندیم. آتشی که در وجودمان نهفته بود و در قلبمان زبانه می کشید.

□ گفتنی که دوباره بحث رفتن به شهر طرح شد، مباحث در این زمینه چه بود؟

■ بحثهای جدی و مهمی در شورای رهبری سربداران صورت گرفت. مشاجرات تند و حادی در جریان بود. دو طرف اصلی جدل رفیق ریاحی و رفیق زعیم بودند. البته گرایشهای مختلف دیگری هم بودند. در جریان جدلهای فی مابین، پای مباحث قدیم و جدیدی به وسط کشیده

شد. رفقا، ریاحی، سهیل سهیلی، اکبر اصفهان و فریدون خرم روز مصرانه بر رفتن به شهر تاکید می کردند. رفیق شهاب کماکان بر روی برنامه قبلیش پافشاری می کرد. برخی رفقا، عمدتاً رفقای محلی طرفدار جنگ پارتیزانی بودند و شهر رفتن را بصورت ضربه زدن به دشمن و برگشتن به جنگل می دیدند. ایده ها و گرایشات دیگر رفقا در همین چارچوبه ها بود.

رفیق اکبر اصفهان که طرفدار رفتن به شهر بود، می گفت شهاب از «استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات» طرفداری می کند در حالی که ما این تز را سالها پیش رد کرده ایم. در مقابل رفیق شهاب تلاش می کرد توضیح بدهد که طرح وی نه بر مبنای تز محاصره بلکه در پاسخ به واقعیات نظامی ارائه می شود. رفیق سهیل به شوخی به رفیق شهاب می گفت اینقدر شش اثر نظامی ما تو را نخوان ما را تا آخر عمر در جنگل نگه می داری. در ضمن برخی رفقای طرفدار قیام در شهر می گفتند جنگ ما علیه رژیم بطور واقعی بعد از قیام آمل آغاز خواهد شد و بهتر است همه ما در شهر کشته شویم تا یکی یکی در جنگل از بین برویم. رفیق شهاب بدرستی می گفت جنگ ما با شلیک اولین گلوله ها بویژه در ۱۸ و ۲۲ آبان آغاز شده است.

رفیق ریاحی استدلال می کرد که عملیاتهای ما در جنگل جدا از توده است، باید به توده ها پیوندیم و راهش رفتن به آمل است. او بطور یک جانبه بر اخبار استقبال توده های شهر از ما انگشت می گذاشت. در واقع امروزه که نگاه می کنیم ریاحی تحت عنوان مقابله با مشی چریکی، جنگ چریکی درازمدت را رد می کرد. در ضمن، استدلال دیگر رفیق ریاحی این بود که اگر ما زودتر نجنبیم همه چیز به نفع مجاهدین تمام خواهد شد چرا که آنها برای بهمن ماه برنامه بزرگی را تدارک دیده اند. حتی پای این بحث نیز به میان کشیده شد که ما در جنگل بیشتر مجبور خواهیم شد با ارتش بجنگیم در صورتیکه آماج اصلی ما سپاه است.

رفیق شهاب در مقابل استدلالات ریاحی می گفت که مجاهدین آنطور که تا بحال نشان داده اند هیچکاری نخواهند کرد، بهتر است هیچ امیدی به آنها نداشته باشیم و عجله هم نکنیم بهر حال رژیم رفتنی است و ما اگر برنامه ای که گفتم را ادامه دهیم موج وار پیش خواهیم رفت. درست است که بین ارتش و سپاه فرقهائی موجود است ولی بهر حال وقتی قصد مان سرنگونی رژیم است بناگزیب دیر یا زود با ارتش هم درگیر خواهیم شد.

اما در عمل تنگناهای طرح رفیق شهاب در حال آشکار شدن بود. چرا که منطقه کاملاً نظامی شده بود و دشمن تقریباً پایگاههای نظامی مستحکمی ساخته بود. حتی پاسگاههای کوچک ژاندارمری که قبلاً تصرف شان بسیار ساده بود تبدیل به دژهای نظامی شدند. درختان

دور این پاسگاهها قطع شدند، دورشان خندق و سیم خار دار کشیده شد و نورافکنهای قوی نصب شد. یک روز کاک محمد همراه با یکی از اهالی روستاهای اطراف به شناسائی پاسگاه «امامزاده عبدالله» رفت و از نزدیک موقعیت آنرا سنجید و گزارش داد که برای تصرف همه قوای مان باید درگیر شوند و چند شهید هم خواهیم داد. آنهم پاسگاهی که در مهر ماه تصرف بسیار ساده بود. تنها عملیات های نظامی که در آن دوره امکان پذیر بود کمین گذاری برای گشتی ها و نیروهای متحرک رژیم و ترور عناصر جاسوس در روستاهای اطراف بود که اینهم چندان با طرح رفیق شهاب خوانائی نداشت.

البته یک راه دیگر هم بود که کلا از آن منطقه دور شویم و شعاع عملیاتی خود را بویژه بسمت جنگلهای چالوس گسترش دهیم. یعنی منطقه ای که کوه و جنگل و دریا بهم می رسیدند. منطقه ای که شامل شهرهائی چون، نور، چالوس، تنکابن و رامسر می شد و روستاهای بیشتری در دامنه کوههای جنگلی وجود داشت، که اینهم چندان مورد توافق اکثریت نبود چرا که می گفتند ما از این منطقه شناخت داریم و طول می کشد تا از آن منطقه شناخت کسب کنیم، بعلاوه در بین مردم این منطقه شناخته شده ایم و نباید تا زمانی که تصرف شهر آمل مد نظرمان است از این منطقه دور شویم.

البته اینها همه بصورت ایده های اولیه و عموماً بصورت گنگ و مبهم طرح شد تا بصورت یک برنامه منسجم و مشخص و با دلایل محکم و کافی.

□ نظر مسئولین نظامی، مشخصاً کاک اسماعیل و کاک محمد چه بود؟

■ نظر مسئولین نظامی هم در همین چارچوبه ها می گنجید. کاک اسماعیل بطور کلی از ضرورت مبارزه مسلحانه دفاع می کرد و تمایلش در مجموع رفتن به شهر بود. او و کاک محمد از رفقای محلی خیلی در مورد موقعیت دهقانان منطقه شمال پارس و جو می کردند و می خواستند بدانند تا چه حد بزرگ مالکی و روابط فئودالی موجود است و تا چه حد مانند کردستان امکان براه انداختن جنگهای دهقانی هست. اگر چه در شمال بزرگ مالکی هم موجود بود و رفقای محلی خودمان هم در مبارزات تقسیم زمین در برخی دهات اطراف آمل شرکت داشتند اما وضعیتش با کردستان کیفیتاً متفاوت بود. مالکیتها عمدتاً به شکل مالکیتهای خرد دهقانی بود و دهقانان نه با اتوریته های فئودالهای محلی بلکه عمدتاً با اتوریته های دولتی و نهادهای مرتبط با آن روبرو بودند.

در همین جا یک نکته کناری اما قابل ذکر بگویم که کاک محمد بطور کلی مخالف

طرح سربداران بود و به اصطلاح جزء اقلیت سازمان محسوب می شد. البته نه از آن دسته اقلیتی که در تهران مستقر بود و کارشکنی می کرد و روحیه مبارزاتی خود را از دست داده بود. کاک محمد جزء کادرهای برجسته کمونیستی بود که سئوالاتی زیادی در ذهنش جریان داشت و برایش جمعبندی از عملکرد اتحادیه بویژه در کردستان مهم بود. او مخالف جمعبندیهای سازمان در رابطه با تعطیل «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در کردستان بود. او علیرغم مخالفت با طرح سربداران به خاطر نیازی که به او بود و همچنین روحیه انقلابی بی نظیرش به جنگل آمد. واقعا او بیشتر از همه برای اجرای جوانب گوناگون طرح زحمت می کشید. کاک محمد و همچنین رفیق حسن امیری (کاک جلال) - که او هم طرفدار نظرات رفیق هاشم مازندرانی مسئول شاخه آذربایجان بود - نمونه های درخشانی از بکار بست پرنسیپهای کمونیستی در زمینه مناسبات میان اقلیت و اکثریت در یک سازمان کمونیستی بودند. آنان آگاهانه و فعالانه در به عمل در آوردن خط اکثریت مسئولیت بر عهده گرفتند و علیرغم اختلافات خطی مهم با خط اکثریت سازمان، نقش و مسئولیتهای مهم در به عمل در آوردن رهنمودهای اکثریت داشتند. این رفقا به حداکثر تلاش می کردند اتحاد عمل سازمان حفظ شود. این مسئله مستقیما به روحیه انقلابی و بینش کمونیستی این رفقا ربط داشت.

□ استدلالات رفقای مخالف چه بود؟

■ تا آنجائیکه من می دانم آن رفقا مخالف رفتن به شهر نبودند بلکه بیشتر طرفدار رفتن و ضربه زدن و برگشتن بودند و اینکه بعد از انجام چنین کاری در مورد چگونگی ادامه حرکت تصمیم بگیریم. عمدتا رفقای محلی و رفیق مسئول تشکیلات آمل پیرو این گرایش بودند. البته استدلالات سیاسی کافی و روشنی نداشتند و هر یک از جنبه ای مخالفت خود را بیان می کرد. فی المثل رفیقی که مسئول تشکیلات شهر بود بیشتر از زاویه تغییرات سیاسی مهمی که در صحنه سیاسی کشور صورت گرفته بود دچار تردید شده بود. او همچنین به تقویت نظامی دشمن در شهر اشاره می کرد. رفیق حشمت اسدی به افت نسبی روحیه توده ها بطور کلی و مشخصا مردم شهر آمل اشاره می کرد و رفقای دیگر هم از زاویه توان نظامی و تشکیلاتی خودمان در حفظ و نگهداری شهر. حتی زمانیکه رفیق ریاحی بعد از تصمیم گیری نهائی به رفقای محلی گفته بود آیا مایلید که نظراتتان را به میان جمع ببرید، آنان تمایلی به اینکار نشان ندادند.

□ بالاخره کی و چگونه بطور قطعی برای رفتن به شهر تصمیم گیری شد؟

■ در اوائل دیماه تصمیم نهائی گرفته شد. این تصمیم در شورای ۱۵ نفره رهبری سرداران گرفته شد، البته در آن جلسه رفیق مراد و رفیق مسئول تشکیلات آمل حضور نداشتند. اما بخاطر ندارم که آنان مخالفتی با این تصمیم ابراز کرده باشند. می توان گفت که در واقع اکثریت قریب به اتفاق در مجموع بر سر رفتن به آمل و اجرای یک عملیات نظامی مشخص توافق کردند. بنوعی رفیق شهاب تسلیم نظرات اکثریت شد، در آن جلسه زیاد بحث نکرد و وقتی کاک اسماعیل از او خواست که بیشتر نظر دهد گفت حالا که همه اصرار دارید برویم، خوب به شهر برویم و بهتر است که دیگر تردید نکنیم و انجامش دهیم و اگر موفق نشدیم بعدا به جنگل باز می گردیم و از آن جمعبندی می کنیم. در آخر جلسه، رفیق شهاب پیشنهاد داد حداقل یک دسته در جنگل باقی بمانند و با ایجاد درگیریهای کوچک و غیر مهم به دشمن این تصور را بدهند که ما برنامه حمله ای را در جنگل داریم و آنها را مشغول و منحرف سازند. که این پیشنهاد هم قاطعانه توسط رفیق ریاحی رد شد. پس از آن اقدامات معین برای پیشبرد بحثها در گروهها، تهیه آذوقه، شناسائی راهها برای رفتن به آمل و طراحی نقشه عملیاتی در شهر صورت گرفت.

□ بطور کلی چه فشارهائی موجب این تصمیم گیری شد؟

■ بهر حال هر تصمیم گیری در چارچوبه یک شرایط عینی و ذهنی مشخص صورت می گیرد. البته هر قدر از فشارهای وارده شناخت نسبتا کافی و صحیحی موجود باشد و نسبت به آنها آگاهانه برخورد شود امکان تصمیم گیریهای بهتر و صحیحتر موجود است. مسلما آن دوره فشارهای سیاسی - نظامی گوناگونی بر سرداران و بطور مشخص رهبری آن اعمال می شد اما می توانم بگویم که تجزیه و تحلیل مشخصی نسبت به این فشارها موجود نبود. بهر حال این واقعیتی است که فشارهای معینی تصمیمات و نقشه های ما را شکل داد.

یک فشار، تغییرات محسوسی بود که در اوضاع کلی جامعه صورت گرفته بود. رژیم توانسته بود به میزان زیادی بر بحران درونی خویش فائق آید و چند موفقیت مهم بدست بیاورد، در تهران و شهرهای بزرگ توانست از حالت بی ثباتی آشکار بیرون بیاید، توانست دامنه سرکوبهای توده ای را گسترش دهد و بر سازمانهای انقلابی و کمونیستی ضربات مهمی وارد کند. روحیه مبارزاتی توده ها افت مشخصی را نشان می داد. هر چند که در مناطق

مختلف این افت ناموزون بود ولی در سطح سراسری روحیه توده ها بسمت صبر و انتظار و انفعال در حال سیر بود. این فشاری بود بر ما که هر چه زودتر طرح مان را عملی کنیم و با دید آنروزی مان جو سیاسی را برگردانیم. البته سئوالاتی مبنی بر اینکه اوضاع مناسب هست یا نه بر ذهنمان سنگینی می کرد. ولی موقعیت به جایی رسیده بود که باید می رفتیم و نقشه مان را به اجرا می گذاشتیم تا جواب آنها را بگیریم.

فشار دیگر، فشار نظامی مشخص بود. همان دوره شایع بود که دشمن در تدارک حمله بزرگ مجددی به قوای ما در جنگل است. این در تضاد آشکار با دیدگاه ما مشخصا دید رفیق شهاب قرار داشت که محل و زمان درگیریها را باید خودمان انتخاب کنیم نه دشمن.

فشار سیاسی دیگر، فشار اقلیت سازمان بر ما بود. اقلیت مرتبا اصرار می کرد که برنامه تان چه شد؟ رفته اید جنگل و طرفدار مشی چریکی شده اید و از این قبیل حرفها. آنها خواهان تعیین تکلیف هر چه زودتر برنامه ما شده بودند. آنها در واقع منتظر شکست طرحهای ما بودند تا خط منفعلانه خویش را توجیه کنند. این هم به دید آن روزی ما و مجموعه توانائی ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی ما بر می گشت که با چنین اقلیتی تعیین تکلیف قطعی خطی و تشکیلاتی نکرده بودیم.

البته فشار گرسنگی و سختی ها زندگی در جنگل هم عمل می کرد اما بسیار کناری بود و نقشی در این تصمیم گیری نداشت. چرا که توانسته بودیم مشکل آذوقه را برای چند ماهی از طریقی حل کنیم و نیروهای ما هم به زندگی در شرایط سخت خو کرده بودند.

مهمترین فشار، فشار عامل ذهنی بود. یعنی همانطور که گفتیم، ما حول قیام فوری در شهر بسیج شده بودیم و کلا در چارچوبه قیام شهری فکر می کردیم. اتحادیه از قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ جمع بندی غلطی کرده بود و فکر می کرد طبقه کارگر هم با اتخاذ چنین روشی به قدرت می رسد. قیامی که نه به آخر رسیده بود و نه توانسته بود مانع نفوذ سیاسی و رهبری طبقات مرفه و حتی ارتجاعی چون خمینی شود. حتی به لحاظ تجربی هم، تجربه کردستان باندازه کافی نشان داده بود که کجاها و به چه طریقی کمونیستها قادر به کسب نفوذ بیشتر و براه انداختن جنبش انقلابی پایدارتر هستند.

بهرحال نیاز به رهبری متحدتر و تواناتری بود که بتواند چنین فشارهائی را تجزیه و تحلیل کند و راه حل مناسبی را برای مقابله با آنان اتخاذ کند. منظورم از رهبری اساسا وجود یک مشی سیاسی و نظامی صحیح منطبق بر آن اوضاع مشخص بود، بعبارت کلی تر وجود یک خط هدایت کننده صحیح در زمینه راه انقلاب در ایران. خطی که متکی بر تجارب

انقلابی بین المللی طبقه کارگر و دیگر خلقهای جهان و تجارب انقلاب ایران باشد. البته فراموش نکنید که ما در حال کسب شناخت و تجربه عملی در این زمینه هم بودیم. بهر حال آن تصمیم گیری در مجموع منطبق بر خط، دانش و تجربه آنروزی ما بود. هر چه آموخته بودیم را می بایست به عمل می گذاشتیم تا شناخت مان تکامل یابد.

این را هم در نظر بگیرید که ما یک نیروی نظامی تحت محاصره بودیم، زمان زیادی در اختیار نداشتیم و نیاز به تصمیم گیری فوری بود. فرصت دامن زدن به مباحث پر دامنه و وسیع هم نداشتیم. تازه در این زمینه هم دیدگاه امروزی را نداشتیم که وقتی سازمان یا حزبی، مبارزه مسلحانه را آغاز می کند و این مبارزه به پراتیک اصلیش بدل می شود، مبارزات خطی عمدتا در عرصه چگونگی پیشبرد جنگ و عبارتی خط نظامی گره می خورد و اختلافات در این زمینه ها لزوما و صرفا بیان اختلافات در اتخاذ تاکتیکهای نظامی نیست، بلکه خطوط و گرایشات مختلف در این زمینه می تواند بیان دورنماها و راه حلهای مختلف باشد. چه در زمینه چگونگی برخورد به دشمن و کلیت دولت ارتجاعی و نهادهای سرکوبگرش، چه در زمینه برخورد به توده ها و چگونگی فعال و ادغام نمودنشان در جنگ و اتکاء به آنها و چه در زمینه برخورد به متحدین طبقاتی دور و نزدیک در انقلاب، و مشخصا متحدان طبقاتی در شهر و روستا. باید در هر جنگی توجه لازمه را به پیشبرد این مبارزات خطی کرد.

□ برگردیم به سیر وقایع، چه کارهایی پس از این تصمیم گیری مجدد، انجام دادید؟

■ برای اجتناب از درگیری با دشمن به مناطق جنگلی واقع در جنوب روستای «اسکومحله» عقب نشستیم. در غرب جاده «امامزاده عبدالله» - معدن «سنگ درکا» مستقر شدیم. دوباره قوای مان متمرکز شد. تقریبا گروهها در تلاهای نزدیک به هم مستقر شدند و هر دو هفته یکبار تغییر مکان می دادیم. بعلاوه در فاصله یکی دو کیلومتری پاسگاه «امامزاده عبدالله» بالای تپه ای دیده بانی دائمی گذاشتیم که هر بار تیمی از رفقا از گروههای مختلف به نوبت در آن جا مستقر می شدند. کمین ثابتی نیز در آن جاده داشتیم.

در همین دوره ما چند بار با تعداد معدودی جوان روبرو شدیم که از مناطق دیگر ایران به حوالی روستای اسکو محله آمده و خواهان پیوستن به ما بودند که ما بدلیل عدم شناخت از آنها و فقدان امکانات برای چک امنیتی شان از پذیرفتن شان سرباز زدیم.

در همین دوره طبق پیشنهاد رفیق مسعود حیدری تیمی از رفقا برای تهیه آذوقه به

روستای بیلاقی «گزنه سرا» رفتند. این روستا که در ارتفاع دو هزار متری قرار داشت، زمستانها خالی از سکنه بود و ۱۲ ساعتی با محل استقرار ما فاصله داشت. رفیق مسعود حیدری آن منطقه را بخوبی می شناخت و می دانست که در خانه برخی از فئودالهای بزرگ آذوقه فراوانی انبار شده است. تیم اول نخست برای شناسائی رفت. آنها سریعا با مقداری آذوقه و کفش و لباس برگشتند. بعد از آن یک تیم سی و پنج نفره به روستا رفتند و انبار برنج یکی دو تن از فئودالهای محلی و یکی از آخوندها که فرزندش از فرماندهان سپاه بود را مصادره کردند. و هر یک از رفقا با حمل ۲۵ تا ۳۰ کیلو بار برگشتند. بدین ترتیب مشکل گرسنگی نسبتا حل شد.

در این زمینه یادم می آید که رفیق فرح خرم نژاد اعتراض کرد که چرا در این کارها رفقای زن شرکت داده نمی شوند. خودش پیشقدم شد و با دیگر رفقا به آن منطقه رفت و با استقامت بی نظیری این مسیر سخت کوهستانی و برفی را رفت و برگشت. رفیق فرح، رفیقی پیشرو و حساس نسبت به مسئله زنان بود. او در این زمینه همیشه خلاف جریان حرکت میکرد و این حرف مائو را به کرسی مینشاند که هر کاری مردان میکنند زنان هم میتوانند بکنند. بقولی همچون پرنده مهاجری بود که رو به باد پرواز می کرد. با اعتراض او بود که رفقای زن عضو گروه پزشکی مسلح شدند و در پستهای نگهبانی و کمینها شرکت کردند. او خودش در انجام چنین کاری پیشنهاد داد.

مهمترین وظیفه عملی ما در این دوره پیدا کردن مسیری امن برای رفتن به شهر بود. نخست این ایده طرح شد که کانتینری تهیه شود و همگی سوار آن شویم و به شهر برویم. اما این ایده به دلیل پیدا نکردن محل مناسب در کنار جاده که بتوانیم همگی سوار آن شویم و بطور کلی بنا به پائین بودن ضریب امنیتی آن رد شد.

برای انتخاب مسیر، تیمهای شناسائی مختلفی سازمان داده شد، مسیرهای مختلف چک شدند. بار عمده مسئولیت این وظیفه را کاک محمد بر دوش داشت. کاری دشوار و کشنده. رفقای این تیمها روزها و شبهای متوالی بدون چشم بر هم گذاشتن راه می رفتند و مسیرها مختلف را چک می کردند. آنان دره های پر از خار، رودخانه های پر از آب، زمینهای کشاورزی پر از پستی و بلندی و تپه های پر شیب و مسیرهای پر خطر را زیر پا می گذاشتند تا بلکه راهی پیدا کنند. سرانجام از دو مسیر اصلی رفتن به شهر آمل یعنی از طریق جاده نور یا از طریق مسیر شرق رودخانه هراز، دومی انتخاب شد. این پروسه تقریبا یکماهه بطول انجامید.

□ در این دوره درگیریهای نظامی دیگری هم اتفاق افتاد یا نه؟

■ ما در این فاصله چند درگیری داشتیم. دو درگیری کوچک و یک درگیری نسبتاً بزرگ. درگیری اول اواخر آذر ماه بود. همانطور که گفتم تپه دیده بانی ما در پشت روستای «اسکومحله» قرار داشت. بنوعی دیده بانی و کمین ما علنی بود. هر روز کارگران معدن و مهندسان و کارگران خارجی (کره ای و ژاپنی) که مشغول نصب دکلهای برق بودند از کمین ما می گذشتند. ما براحتی می توانستیم افراد خارجی را برای مدتی گروگان بگیریم و در سطح وسیع از این مسئله استفاده تبلیغاتی کنیم. اما در میان ما، تمایلی به انجام این کار نبود.

یک روز حوالی بعد از ظهر نیروهای ارتش با ستون یک و پرچم بدست از ده اسکومحله بسمت ما سرازیر شدند. بنظر می آمد که رژیم، ارتش بویژه نیروهای ژاندارمری و مشخصاً مامورین مستقر در پاسگاه «امامزاده عبدالله» را تحت فشار قرار داد که عملیاتی علیه ما بکنند. همان لحظه پست دیده بانی ما در حال تعویض بود. تیمی که از تپه پائین آمده بود ناگهان با چند ارتشی مسلح روبرو شد. رفقا مرکب از حسین عطائی (محمد تی ان تی)، عیدی محمد نوذری (عبدی) و ضیاء عبدمنافی (عباس آقا) بودند. هیچ یک از طرفین انتظار چنین برخورد از نزدیک را نداشت. رفقا عبدی و محمد تی ان تی درجا دست به تفنگ بردند و بسمت شان تیراندازی کردند و آنها نیز سریعاً عقب نشستند. در این درگیری چند تن از ژاندارم ها زخمی شدند. بعداً اینها از طریق اهالی محل به ما پیغام دادند و از ما تشکر کردند که آنها را نکشتیم و فقط زخمی شان کردیم. چرا که در منطقه این حرف پیچیده بود که تیرهای سرداران همگی به هدف می خورند، مگر اینکه خودشان نخواهند.

درگیری بعدی نزدیک به ده روز بعد صورت گرفت. رژیم برنامه سنگینی برای تصرف تپه دیده بانی تدارک دید. اینبار اساساً نیروهای سپاه مرکب از چند صد نفر با سلاحهای نیمه سنگین چون خمپاره و توپ ۱۰۶ میلیمتری وارد عمل شده بودند. دم صبح، هنگام تاریکی، دور شمالی تپه را گرفتند. و از دو جبهه با حمایت آتش سلاحهای سنگین حمله خود را آغاز کردند. درگیری حوالی ساعت هفت و نیم صبح شروع شد. شب قبل کاک محمد و بهناد همراه با دو رفیق دیگر به شناسائی مسیری در جاده نور رفته بودند و پس از بازگشت در تلاری پائین همان تپه یعنی وسط نیروهای خودی با نیروهای دشمن نزد گالشی خوابیده بودند. آنها صبح زود در حال دور زدن تپه بودند که صدای تیراندازی شنیده شد. دشمن براحتی می توانست این چهار رفیق را هدف قرار دهد اما به خاطر آنکه هدفش تصرف تپه بود

از اینکار چشم پوشی کرد.

درگیری بسیار شدید بود. صدای خمپاره و توپ تمام منطقه را می لرزاند. تیم هفت نفره رفقای دیده بان که تحت مسئولیت رفیق محمد توکلی (مسعود آبادان) قرار داشت، سریعاً و با شجاعت تمام عکس العمل نشان داد و به مقابله با دشمن پرداخت. در لحظات اول رفیق اکبر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت و از دشمن نیز تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. همان زمان کاک محمد همراه با رفقای دیگر به یاری این رفقا شتافتند. پیکر رفیق اکبر در تیررس دشمن قرار داشت و رفقا بویژه کاک محمد و بهزاد شمال چندین بار با به خطر انداختن خود تلاش کردند که جنازه اش را بردارند ولیکن نتوانستند. سرانجام پس از دو سه ساعت نبرد رفقا عقب نشستند و جنازه رفیق جانباخته مان اکبر بدست دشمن افتاد. دشمن بلافاصله در آن نقطه دست به ایجاد پایگاه زد. فردا شب نیروهای دشمن در هراس از حمله ما، اشتباهی با یکدیگر درگیر شدند و تعداد زیادی از خودشان در این درگیری کشته و مجروح شدند. در مجموع دشمن در این نقطه، چند ده کشته و مجروح داد. اطلاعاتی نظامی شماره ۳ سرداران به این درگیری اختصاص داشت.

این درگیری موجب ترک این منطقه از جانب ما نشد، فقط چند صد متر بالاتر رفتیم و کمین دیگری گذاشتیم.

امروز که نگاه می کنیم می بینیم که ما نیازی به یک پایگاه ثابت دیده بانی نداشتیم که بر سر آن وارد جنگ جبهه ای با دشمن شویم. می توانستیم با کمین گذاریهای مختلف و نسبتاً متحرک، امنیت خود را تامین کنیم. خوشبختانه خمپاره در جنگل از کارائی چندانی برخوردار نبود. چرا که یا قبل از خوردن به زمینها به شاخه های درختان بر می خورد و یا به زمینهای نرمی که طی سالها تلی از برگ درختان روی آن تلنبار شده بود. در نتیجه اکثر گلوله های خمپاره عمل نمی کرد، اگر هم عمل می کرد، خود درختان مانع گسترش شعاع ترکشهایش می شد. در غیر اینصورت احتمال اینکه ما در این نبرد تعداد زیادی را از دست بدهیم، بود. فقط یکی از رفقا در اثر ترکش خمپاره زخمی سطحی برداشت.

چند روز بعد مراسم یاد بود رفیق حسن (اکبر اصفهان) برگزار شد. این رفیق نام کاملش همانند رفقای جانباخته دیگری چون مهدی تهران، خسرو مشهد، بهزاد شمال، بهرام اهواز، کمال عرب، مالک آذری بر ما ناشناخته ماند اما کردارش جاودانه ماند. در آن شب کاک محمد از خصوصیات انقلابی وی صحبت کرد و او را رفیق همواره داوطلب نامید. رفیق فرح از اکبر ستایش کرد و گفت او جزء اولین رفقای بود که از مسلح شدن زنان و شرکت شان در

فعالیت‌های نظامی دفاع کرد. رفیق اکبر از مسئولین تشکیلات اتحادیه در اصفهان بود و از فعالین بخش کارگری در این شهر بود.

درگیری بعدی، در بالای تپه ای در فاصله میان روستای «محمد آباد» و «رزکه» صورت گرفت. تیمی از رفقای گروه وریا که در بیشتر اوقات برای اجرای قرار سر جاده در آن منطقه بسر می بردند هنگام خرید پنیر از یک گالش با چند پاسدار روبرو شدند. این پاسداران برای گشت زنی از پایگاه خود بیرون آمده بودند. درگیری کوتاه مدتی بود و طرفین زود عقب نشستند از کشته و یا زخمی شدن پاسداران خبری نگرفتیم. در این درگیری رفیق عبدالله میرآویسی (عبه) جسارت و چالاکی فوق العاده ای از خود نشان داد.

امروز که به آن دوره نگاه می کنیم، می توانیم بگوئیم که خطای نظامی فاحشی از ما سر زد. دشمن به استراتژی جنگ ضد چریکی با ما رو آورده بود و ذره ذره سیاست محدود کردن ما را جلو می برد. در مقابل، ما نه تنها از استراتژی جنگ چریکی برخوردار نبودیم بلکه در آن دوره یک ماهه سیاست مان دفاع غیر فعال بود و برنامه ای برای خنثی کردن طرحهای دشمن نداشتیم. بخاطر فقدان چنین برنامه ای از زاویه ارتباطات توده ای فضا بر ما تنگ شد. بعلاوه تأثیرات منفی روی روحیات مردم و نیروهای خودی گذاشت. تا اوائل دیماه نیروهای دشمن جرئت حضور در جنگل را نداشتند و با هراس هر شب از پایگاههای شان صدای خش خش برگها و صدای پای شغالها و گرازها را در اطراف خود به گلوله می بستند. اما پس از آن شروع به ارسال تیمهای گشت به اطراف پایگاهها و جنگل کردند. بطوری که هنگام رفتن به شهر هم درگیری کوچکی با یکی از تیمهای گشت دشمن پیش آمد.

□ چگونه توانستید از حلقه محاصره دشمن خارج شوید و به سمت شهر بروید؟

■ در دیماه نقشه نظامی جدیدی برای عملیات در شهر ریخته شد و سازماندهی گروههای عملیاتی در شهر مشخص شد. مسئله عمده این بود که بتوانیم راهی پیدا کنیم که با دشمن درگیر نشویم و به سلامت با پای پیاده به شهر برسیم و عملیات را آغاز کنیم. همانطور که گفتم سرانجام مسیر شرق جاده هراز برای رفتن پیاده به شهر انتخاب شد. این شناخت در نتیجه کار زیاد و شبانه روزی رفقا حاصل شد. رفقائی چون کاک محمد و سهیل از جنگل به شهر، و رفقائی چون مراد و منصورقماشی از شهر به جنگل این مسیر را رفتند و در عمل آزمایش کردند. برای رفتن به شهر در درجه اول لازم بود از میان پایگاهها بگذریم، جاده هراز را قطع کنیم و به آنطرف رودخانه برویم. بدین منظور یک راهپیمائی نسبتاً طولانی طراحی

شد. روز اول بهمن ماه از محل استقرار مان به راه افتادیم. شب قبل برف سنگینی آمده بود و همه جا را پوشانده بود. با ۱۲ ساعت راهپیمایی خودمان را به نزدیکی های منطقه «منگلو» رساندیم. هوای خیلی سرد بود. فردا صبح زود دوباره براه افتادیم. ۲۴ ساعت مدام راه رفتیم تا به مقصد برسیم. این راهپیمایی ۳۶ ساعته در نوع خود یک مانور مهم نظامی و ماهرانه بود. پیشبرد موفقیت آمیز آن تنها با اتکاء به عزم و اراده فوق العاده و استقامت و پایداری ما در مقابل هر گونه سختی و رعایت نظم و انضباط بالا میسر شد. هر یک از رفقا به جز تفنگ و فانوسقه، نزدیک به بیست کیلو بار حمل می کرد و به فراخور حال خود بخشی از فشنگها و گلوله های آربی جی و دیگهای انفجاری و مقدار کمی آذوقه حمل می کرد. حوالی صبح از جاده دکلهها که دوره تدارکات از آن استفاده می کردیم رد شدیم. صحنه پر شکوهی بود. از راس یک یال تا راس یال دیگر صفی پر صلابت چشم را خیره می کرد. صفی که در آن نزدیک به صد رفیق جنگی آبدیده با عزم و اراده ای استوار عازم نبردی پر شکوه بودند. آخرین نگاه مان به راس یالی بود که رفقای جان باخته بهنام رودگرمی و مرتضی رهبر در آن خفته بودند.

حوالی ظهر، تیم جلودار که مسئول چک امنیت راه بود، تحت مسئولیت رفیق حسن امیری (جلال) بهمراه رفیق عبدالله میرآویسی با چند نفر از گشتی های دشمن روبرو شدند، تیراندازی متقابل کوتاهی صورت گرفت ولی قوای دشمن سریعاً فرار را بر قرار ترجیح دادند. برای حفظ امنیت بیشتر، کل منطقه چک شد. سرما بیداد می کرد و یخبندان شروع شده بود، چند ساعتی همگی بدون حرکت روی برفها نشستیم. همگی از سرما می لرزیدیم. با علامت سلامتی تیم جلودار، دوباره راه افتادیم. با تاریک شدن هوا به بالای جاده هراز رسیدیم. یعنی مکانی که بین دو پایگاه دشمن بفاصله یک کیلومتر از هم قرار داشت. می بایست از یک شیب تند ۸۰ - ۷۰ درجه ای پر از شاخه و درخت پائین می رفتیم و خودمان را دسته دسته به کنار جاده می رساندیم و سریعاً تک به تک جاده را قطع می کردیم و به کف رودخانه هراز قدم می گذاشتیم. معمولاً قرارهای جاده با رفیق مراد در این نقطه گذاشته می شد. فقط رفقای گروه وریا، رفقائی پر انرژی و قدرتمند چون احمد سینا قادر بودند براحتی این شیب را بالا و پائین بروند و نزدیک به پنجاه کیلو آذوقه را با خود حمل کنند. برخی رفقا که جلوی این شیب تند رسیدند ابتدا تردید کردند. کاک اسماعیل سریعاً داوطلب خواست و چند رفیق جلو رفتند و روی زمین نشستند و چشم بسته روی زمین پر از شاخه و کنده درخت و برف و گل و لای سر خوردند و به پائین رفتند. بدین طریق راه باز شد.

در پائین جاده، با رفقای چون روزبه منافی (که تا آن موقع بدون ارتباط تشکیلاتی در تهران بسر می برد و از دست بیعملی اقلیت سازمان به فغان آمده بود) و چند رفیق آذری که همان شب برای پیوستن به قیام سر قرار آمده بودند، روبرو شدیم. آنها ما را راهنمایی کردند که به کدام جهت برویم.

برای عبور از رودخانه هراز نقطه ای انتخاب شد که رودخانه به دو شاخه اصلی و چندین شاخه و نهر فرعی تقسیم می شد. همه با لباس و تجهیزات به آب زدیم. آخرین شاخه رودخانه نسبتاً عمیق بود و فشار آب هم زیاد بود. رفقا ریاحی و فریدون خرم روز (میرزا یوسف) دو طرف رودخانه ایستادند و طنابی را کشیدند و هر رفیق با کمک طناب از رودخانه عبور کرد. آب تا کمر می رسید. سرمای گزنده بطوری بود که به محض بیرون آمدن از رودخانه همه لباسهای ما یخ زد و به یک تکه چوب بدل شد، هر کس مراقب بود رفیق بغل دست خوابش نرود و یخ نزند. هوا صاف شده بود و با بیرون آمدن ماه کف رودخانه روشن شده بود و نگرانی ما این بود که مبادا از پایگاههای دشمن ما را ببینند. بهر حال ساعت شش صبح سوم بهمن درست نقطه مقابل دو پایگاه دشمن در آنطرف رودخانه به تلاری رسیدیم. تصمیم گرفته شد یک شب آنجا بمانیم. یک تیم هم برای آخرین شناسائی به شهر رفت. چهار بهمن جلسه ای کوتاه برگزار شد. رفیق ریاحی سخنرانی کوتاهی در مورد اهمیت کاری که قرار بود انجام دهیم کرد. کاک اسماعیل هم یکبار دیگر نقشه را برای رفقا مرور کرد. همه آماده بودیم هر بهائی که لازم است را برای اجرای طرح انقلابی مان بپردازیم. این آخرین جلسه جمعی ۹۰ نفره مان بود. غروب روز چهارم بهمن ماه ۱۳۶۰، زمانی که خورشید می رفت تا خود را برای طلوع مجدد فردا آماده کند، رهسپار شهر شدیم.

وینان
دل به دریا افکنانند،
به پای دارنده آتش ها
زندگانی
دوشادوش مرگ
پیشاپیش مرگ
هماره زنده از آن سپس که با مرگ
و همواره بدان نام
که زیسته بودند،
که تباهی
از درگاه بلند خاطره شان
شرمسار و سرافکننده
می گذرد.

شاملو

نبرد شهر



نبرد شهر

□ قبل از اینکه چگونگی رسیدن به شهر و استقرار قوا در شهر را بگوئی، نقشه عملیات در شهر و آرایش قوای نظامی آن را بیشتر توضیح بده؟

■ قرار بود که ما پس از رسیدن به شهر همان شب با استفاده از اصل غافلگیری عملیات نظامی را آغاز کنیم. چارچوبه کلی نقشه نظامی مان شبیه طرح ۱۸ آبان بود. با این تفاوت که این بار تاکید بیشتری بر سازمان دادن مقاومت مسلحانه در چند محله گذاشته شد و بر جنبه های تعرضی آن - یعنی تصرف مقرات نظامی دشمن - کمتر تاکید شد. نقطه ضعف مهم این نقشه کم بهائی به مسئله عقب نشینی و تامین امنیت راه برای آن بود.

طرح نظامی پنج بهمن از اجزاء گوناگون تشکیل شده بود و هر جزء هم در برگیرنده عملیات مرکب بود. نوک تیز طرح نظامی مان این بار به جای دادگاه انقلاب اسلامی حمله به مقر بسیج در مرکز شهر و کنار پل اصلی بود. در طرح ۱۸ آبان تصرف دادگاه به خاطر آزادی زندانیان سیاسی بود که عمدتاً در این محل نگهداری می شدند. رژیم پس از ۱۸ آبان زندانیان سیاسی امل را به دیگر شهرهای شمال انتقال داد و یا بین ارگانهای نظامی دیگر مانند (مقر سپاه، روابط عمومی و شهربانی) تقسیم کرد. انتخاب مقر بسیج به عنوان نوک تیز حمله به

خاطر تغییراتی بود که در آرایش قوای دشمن در شهر صورت گرفته بود. ساختمان بسیج از موقعیت استراتژیکی مهمی از زاویه تمرکز نیروی دشمن و تسلط بر خیابانهای مرکزی شهر برخوردار بود، بعلاوه ساختمانش که قبلا هتل بنیاد پهلوی بود از نظر نظامی سنگر مستحکمی بود بنابراین تصرفش نقش مهمی در کنترل بخش غربی شهر داشت. اجزاء نقشه مان از اینقرار بود:

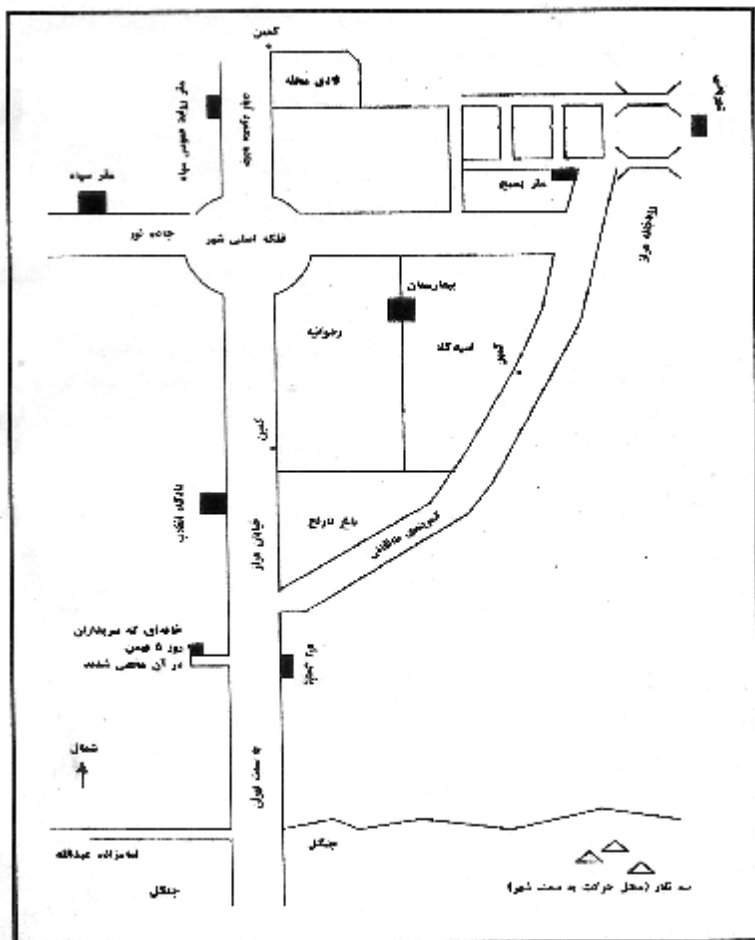
- ۱ - محاصره و ضربه زدن به مقر بسیج و تلاش برای تصرف آن، همینطور تصرف ساختمان بلند سینمای اصلی شهر که در ابتدای محله «اسپه کلا» در نزدیکی مقر بسیج قرار داشت و مهار قوای دشمن در شهربانی که در سمت شرقی شهر قرار داشت. قرار بر این بود که در صورت پیشرفت اولیه، مخابرات شهر که در همان حوالی واقع بود هم تصرف شود.
- ۲ - محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه که در ابتدای جاده نور قرار داشت.
- ۳ - محاصره و ضربه زدن به روابط عمومی سپاه که در ابتدای جاده محمود آباد واقع شده بود.

۴ - پاکسازی سه محله «اسپه کلا»، «رضوانیه» و «قادی محله» (این محله درست روبروی دفتر روابط عمومی سپاه بود.) و تصرف بیمارستان شیر و خورشید شهر (برای نگهداری زخمی ها) که میان دو محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» قرار داشت و ایجاد حلقه دفاعی دور این محلات.

۵ - گذاشتن سه کمین برای جلوگیری از نقل و انتقال قوای دشمن از شهرهای مختلف و در خود شهر. یک کمین در ابتدای خیابان هراز (بین دادگاه انقلاب اسلامی و محله «رضوانیه»)، دیگری در کمربندی طالقانی (که حد فاصل محله «اسپه کلا» و رودخانه هراز بود) و آخری در جاده محمود آباد (کنار روابط عمومی سپاه)

بر مبنای این طرح، نیروها تقسیم شدند: یک گروه ۱۷ نفره تحت فرماندهی رفیق فرامرز فرزند برای عملیات بسیج اختصاص داده شد که عمده نیروهایش از گروه قاسم بود و توسط رفقای دبگری از گروه بهنام تکمیل شد. کاک اسماعیل این گروه را بر مبنای ترکیبی از جسورترین و جوانترین و با دل و جرئت ترین رفقای گروه قاسم و گروه بهنام سازماندهی کرد. یکی دو نفر از اعضای این گروه اسلحه نداشتند و فقط به سه راهی و نارنجک مسلح بودند.

یک گروه ۱۶ نفره مرکب از گروههای بهنام و وریا تحت مسئولیت کاک محمد، برای عملیات محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه اختصاص داده شد.



گروه ۱۸ نفره امین اسدی مسئولیت محاصره و ضربه زدن به روابط عمومی سپاه، پاکسازی «قادی محله» و کمین جاده محمود آباد را بر عهده گرفت.

بخشی از گروه وریا (۷ نفر) با مسئولیت رفیق حسن امیری (کاک جلال) به کمین جاده هراز اختصاص داده شد.

باقیمانده گروه قاسم همراه با برخی رفقای دیگر که مجموعاً ۱۳ نفر بودند تحت فرماندهی رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرجی) مسئولیت پاکسازی محله «اسپه کلا»، کمین جاده طالقانی و تسخیر بیمارستان شیر و خورشید را بر عهده گرفت.

گروه مرکزی که شامل ۱۱ نفر بودند همراه با گروه پزشکی تحت فرماندهی کاک اسماعیل قرار داشتند و مسئولیت پاکسازی محله «رضوانیه» را بر عهده گرفتند. این گروه عملاً با باقیمانده گروه قاسم یکی شد.

تقریباً تمامی گروهها مجهز به یک موشک انداز آر پی جی با شش هفت گلوله آر پی جی و چندین دیگ انفجاری بودند.

□ چرا در این طرح از خصلت تعرضی عملیاتها کاسته شد؟ آیا قصد تصرف مقرات نظامی دشمن را نداشتید؟ و چرا راه عقب نشینی روشن نشد؟

■ پاسخگوئی به این سئوالات چندان آسان نیست. چرا که هم ربط داشت به دید و تفکر عمومی ما در رابطه با چگونگی برانگیختن مردم در مبارزه مسلحانه و پروسه کسب قدرت سیاسی و هم فشارهای سیاسی مختلفی که به ما وارد می شد و قبلاً بدانها اشاره کردم، و همینطور موقعیت نظامی مشخصی که در آن قرار داشتیم. فی المثل از نظر نظامی تقریباً امکان نداشت که مانند طرح ۱۸ آبان نیرو برای تامین امنیت راهها اختصاص دهیم. انجام اینکار بخش زیادی از نیروهای ما را بخود اختصاص می داد و این در تناقض با گستره عملیات مان در شهر قرار می گرفت. یعنی عملیاتی که با توجه به اهداف سیاسی و نظامی نیاز به حضور کلیه قوای ما داشت. در نتیجه، مسئله عقب نشینی فقط در حد مشخص کردن یکی دو نقطه در جنگل - آنهم نه چندان روشن و واضح و رسماً اعلان شده - طرح شده بود، تا ارائه یک نقشه عقب نشینی منظم در صورت شکست احتمالی. در رابطه با تصرف مقرات دشمن، این مسئله عمدتاً به صحنه عمل و عکس العمل مردم واگذار شد. یعنی اینکه با همراهی مردم اینکار صورت بگیرد. در نتیجه در شب عملیات به گروههایی که قرار بود مقرات دشمن را محاصره کنند، رهنمود اگر امکانش بود، مقرات را تصرف کنید! داده شد. این

مسئله که در ادامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت موجب تردید و عدم قاطعیت در عملیات شد و امروزه که بدان نگاه می‌کنیم خطای نظامی فاحشی بود.

بر خلاف طرح ۱۸ آبان، طرح پنج بهمن فاقد یک گروه قوی و متحرک بود که قرار بود با عملیات برق آسا و با تمرکز قوای برتر، یک به یک مقرات دشمن را تصرف کند.

پاسخ مشخص به این سؤال که چرا طرح پنج بهمن فاقد چنین جنبه تعرضی بود، چندان راحت نیست. چرا که مجموعه‌ای از عوامل سیاسی و نظامی دخیل بودند. امروزه که نگاه می‌کنیم می‌توانیم بگوئیم که برخی تغییرات سیاسی و نظامی که به نفع رژیم در سراسر کشور صورت گرفته بود و مهمتر از همه افت روحیه انقلابی توده‌ها در اتخاذ چنین نقشه‌ای بی‌تأثیر نبوده است. ظاهراً اینطور نبود که رهبری آگاهانه آمده باشد و بر مبنای افت روحیه توده‌ها، جنبه تعرض را از نقشه‌های خود حذف کرده باشد. بلکه رهبری گفته بود که تصرف مقرات نظامی دشمن عمدتاً به روز بعد و چگونگی برخورد مردم و به پس از پیوستن شان به ما موکول می‌شود. چنین دیدی در واقع محول کردن وظایف قیامگران به خود توده‌ها بود و نتیجه‌اش آن می‌شد که نیروی نظامی از قاطعیت کافی برخوردار نباشد. این هم یک خطای فاحش نظامی دیگر بود.

همانطور که گفتیم جنبه عمده طرح نظامی پنج بهمن سازمان دادن مقاومت مسلحانه در چند محله شهر بود. تصور این بود که با سازمان دادن مقاومت پیگیر و تا به آخر می‌توان توده‌ها را به عمل مسلحانه برانگیخت. و با تبدیل این محلات به اردوگاهی سنگر بندی شده، برای تهاجمات بعدی آماده شد. یعنی تقریباً شبیه همان مدلی که در زمان انقلاب مشروطه در تبریز توسط ستارخان و یارانش بکار گرفته شد. ستارخان با مقاومتی که در محله امیر خیز تبریز سازمان داد توانست ۱۱ ماه در مقابل کودتای محمد علیشاه قاجار مقاومت کند، مقاومتی که نقش تعیین کننده‌ای در روند سیاسی کشور و سرنگونی محمد علیشاه داشت. اینکه خود حرکت ستارخان علیرغم نقش انقلابی و تاریخی به پیروزی نظامی منجر شد یا نه موضوع دیگری است که بررسی جداگانه‌ای می‌طلبد. از نظر نظامی، پس از ورود ارتش روسیه تزاری به تبریز این مقاومت مسلحانه در هم شکسته شد. با وجود این حتی اگر آزمان امکان بکار بست چنین تاکتیکی بود می‌توان گفت با اتخاذ چنین مدل نظامی، کسی در جنگهای امروزی یعنی در شرایطی که تکنیکهای جنگ کاملاً تغییر یافته قادر به کسب پیروزی نیست. انگلس تأکید کرد که همواره تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است. فرق است بین جنگی که در آن از تفنگهای سر پر و توپهای ابتدائی استفاده می‌شد و

مدتها طول می کشید تا دشمن قوایش را تمرکز دهد با جنگهای امروزین که در آن از هلی کوپتر و بمباران هوایی استفاده می شود و دشمن قادر است قوایش را نسبتا سریع جابجا و متمرکز کند.

در همین جا لازمست به جمعبندی سازمان از سه هفته جنگ مقاومت مردم شهر سنندج در اردیبهشت سال ۵۹ و تاثیراتش بر طراحی نقشه پنج بهمن هم اشاره بکنم. این موضوعی بود که بر ذهن و عمل فرماندهان نظامی چون کاک اسماعیل و کاک محمد که در آن جنگ نیروهای تشکیلات پیشمرگه سازمان را در سنندج رهبری کرده بودند، سنگینی می کرد. سازمان آزمون جمعبندی های یک جانبه و نادرستی در رابطه با این جنگ ارائه داد. جمعبندی ما این بود که بیرون کشیدن پیشمرگه ها از شهر کار اشتباهی بود و می بایست آنقدر پیشمرگان مقاومت می کردند تا شرایط به نفع پیشروی جنبش مردم در دیگر نقاط کردستان و سایر نقاط کشور عوض شود. در آن جمعبندیها هم باز به مقاومت ستارخان در تبریز استناد می شد. البته این را هم باید ببینیم که اینگونه جمعبندی کردن، ناظر بر مخالفت با گرایشی بود که همان زمان در جنگ عادلانه کردستان توسط دیگر نیروهای سیاسی در حال شکل گیری بود: یعنی خط سازمان دادن کمترین مقاومت در مقابل حملات و یورشهای دشمن و سازمان دادن عقب نشینی های مدام. و می دانیم همین خط در سالهای بعد منجر به عقبگردهای زیادی شد. اما در مقابل، جمعبندی یک جانبه سازمان، ناتوان از مشاهده این فاکتور مساعد هم بود که جنگ در شهرها تحت شرایط معینی خود می تواند زمینه مناسبی برای متشکل کردن و بیرون کشیدن قوای نظامی از شهر و سازمان دادن یک ارتش انقلابی در روستاها باشد. یعنی امری که در سطحی، در جنگ مقاومت مردم سنندج اتفاق افتاد. بنظرم مسئله مقاومت تا آخرین قطره خون - بدون در نظر گرفتن ادامه کاری جنگ - بی ارتباط با جمعبندیهای سازمان از جنگ سنندج و کلا عدم گسست از دیدگاه استراتژی قیام شهری بعنوان راه انقلاب ایران نبود. با دید امروزی که نگاه کنیم مهمترین مسئله در رابطه با نقشه پنج بهمن، همین مسئله بود.

در تئوری، نبرد آمل از استراتژی قیام شهری پیروی می کرد. اما در عمل دچار التقاط بود. التقاط میان جنگ و قیام. التقاطی که ریشه در تضاد بین استراتژی قیامی و واقعیات عینی داشت. عملیات پنج بهمن نه قیام مسلحانه شهری (به معنای سازمان دادن اقدامات تعرضی و قاطع برای تصرف مراکز سیاسی و نظامی قدرت دشمن در یک شهر و پیشروی دائم) بود و نه جنگ درازمدت (یعنی جنگی که تا مدتها از خصلت دفاعی برخوردار است، با

سازمان دادن عملیات تعرضی زود فرجام و با پیشروی گام بگام و موج وار به مراحل دیگری چون تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک تکامل می یابد. این التقاط در عمل، در عرصه های مختلف قیام سربداران در آمل خود را نشان داد: در جبهه های گوناگون، در صحنه های مختلف عملیاتها، و در لحظات تعیین کننده نبرد. امری که سعی خواهیم کرد در ادامه بیشتر آنرا روشن کنیم.

□ برگردیم به صحنه عمل، این نقشه چگونه پیش رفت و اجرا شد؟

■ همانطور که گفتیم حوالی غروب چهارم بهمن ماه از جنگل بسمت شهر براه افتادیم. ارزیابی مان این بود که چهار پنج ساعته به شهر می رسیم. و با کمی استراحت همان موقع عملیات را طبق نقشه آغاز می کنیم. البته این مسئله بر می گشت به اینکه نمی خواستیم روز قیام ما با سالگرد انقلاب سفید در شش بهمن مصادف شود. بویژه با توجه به تبلیغاتی که سلطنت طلبان حول جریان جنگل به نفع خود براه انداخته بودند و ما را بخود منتسب می کردند. البته آنطوری که در عمل در شهر فهمیدیم آنقدری که خائنین توده ای و اکثریتی در روز قیام در شهر در زمینه منتسب کردن ما به سلطنت طلبان در میان مردم تبلیغ می کردند خود رژیم اهمیت چندانی به این مسئله نمی داد.

اما ارزیابی اولیه مان از زمان لازم برای رسیدن به شهر که مبتنی بر رفت و آمد یک گروه چند نفره از این مسیر بود، غلط از آب در آمد. از نظر زمان بندی، تفاوت کیفی است بین حرکت یک گروه کوچک چند نفره با حرکت یک گروه صد نفره. حل مشکلات، زمان بسیار بیشتری می طلبد. مسیری که می بایست طی می شد بشدت ناهموار بود. می بایست از زمینهای کشاورزی عبور می کردیم که پر از پستی و بلندی بود. قطعه زمینهایی که توسط نهرهای کوچک و بزرگ، انواع پرچینها و مرزها و تپه های خاکی از هم جدا شده بودند. برای سهولت کار و عبور از نهرهای مختلف تخته هائی از قبل آماده شده بود. این تخته ها توسط برخی از رفقای گروه ورپا حمل می شد. که ما اصطلاحا به آنها گروه مهندسی می گفتیم. رفقای چون بهناد گوگوشویلی و احمد سینا این تخته ها را حمل می کردند، جلوی هر نهر که می رسیدیم از تخته ها بعنوان پل استفاده می شد. بعد از عبور رفقا، دوباره تخته ها را بر می داشتند و با سرعت به سمت جلو می دویدند تا به نهر بعدی برسند. بجزئی می توانم بگویم این دسته از رفقا کیلومترها تا نزدیکی های جاده کمربندی آمل - بابل دویدند.

آنشب هوا ابری بود، ماه خود را از ما پنهان کرده بود. همه چیز در سکوت می گذشت.

همه رفقا عمیقا به فکر فرو رفته بودند، همگی به عکس العمل و برخوردهای مردم فکر می کردند. گه گاه برخی رفقا سرودی زیر لب زمزمه می کردند. همه می دانستند که بسوی یک نبرد خونین و تا پای جان می روند و عمیقا به اهمیت تاریخی آن باور داشتند.

بخاطر مشکلات راه، صف به کندی پیش می رفت و زمان را سریعا از کف می دادیم. حوالی ساعت دو بعد از نیمه شب به زیر پلی در جاده کمربندی آمل - بابل رسیدیم. در آنجا با یک دسته از رفقای شهر چون مراد، منصور و امید قماش، رحمت چمن سرا و چند نفر دیگر که از تهران برای شرکت در قیام آمده بودند روبرو شدیم. قرار بود از آنجا تا شهر را از طریق جاده کوچکی که کنار رودخانه احداث شده بود برویم. این جاده به زیر پل اصلی شهر و روبروی مقر بسیج منتهی می شد. اما رساندن خودمان به آن نقطه و استقرار قوا در نقاط مختلف شهر حداقل یکی دو ساعتی وقت می گرفت و معنی اش این بود که عملا مجبوریم در روز روشن عملیات را آغاز کنیم. لحظات پر مخاطره و اضطراب آوری بود. نفسها در سینه حبس شده بودند. کاک اسماعیل از اینکه عملیات به روز بر می خورد بشدت عصبی بود. او مدام راه میرفت و به زمین و زمان بد و بیراه می گفت و مدام عبارتی که همیشه هنگام مواجه شدن با خطرات جاری به زبان می آورد را تکرار می کرد: «بچه هام چی میشن؟» کاک محمد که توانایی زیادی داشت که در اوج عصبانیت هم خود را خونسرد نشان دهد در جواب به کاک اسماعیل که از او پرسید «چکار کنیم؟» گفت: «هیچی همه مان همینجا می مانیم و می جنگیم و کشته می شیم!» وضعیت متشنجی ایجاد شده بود. اوضاع بظاهر بی راه حل به نظر می رسید. کاک اسماعیل سریعا فرماندهان نظامی و بعضی رفقای محلی را گرد آورد و به مشورت پرداخت. بعضی ها ایده برگشت به جنگل را دادند اما سریعا رد شد، چرا که امکان آن بود که هنگام عبور از کنار روستاها توسط انجمنهای اسلامی دیده شویم و عملا نرسیده به جنگل درگیری شروع شود. یکی از رفقا ایده پنهان شدن در باغ یا خانه ای در حاشیه شهر طی روز بعد را طرح کرد. در فرصتی کوتاه رفقای محلی با یکدیگر مشورت کردند و خانه ای که در دوره تابستان در آن اسلحه مخفی کرده بودند را برای پنهان شدن انتخاب کردند. این خانه درست در کوچه ای منشعب از جاده هراز در حاشیه شهر آمل و روبروی پلیس راه و پست بازرسی سپاه واقع شده بود. با روشن شدن این راه حل، ناگهان انرژی رفقا صد چندان شد و خستگی راهپیمایی هشت ساعته از تن همه خارج شد. چند تن از رفقای محلی (رفقائی چون غلامرضا سپرغمی) سریعا دست بکار شدند و با سرعت رفتند که راه مناسب رسیدن به آن خانه را پیدا کنند. آنان خوشبختانه بعد از عبور از رودخانه، درست در نقطه مقابل کوچه

نبرد شهر ۱۰۵

ای که منتهی به آن خانه می شد، سر درآوردند. سپس برگشتند و بقیه رفقا را بدان سمت راهنمایی کردند. رفقا با عبور از رودخانه در دسته های چند نفره سریعاً خیابان هراز را قطع کردند و پس از گذر از کوچه کوتاهی وارد آن خانه شدند. حین عبور از این کوچه ها رفقا با یک شبگرد و دو بسیجی غیر مسلح روبرو شدند، آنها را هم بازداشت کردند و همراه خود به آن خانه آوردند. به آنها گفته شد که ما نیروی ویژه سپاه هستیم که برای سرکوب جنگلی ها آمدیم و ماموریت ما مخفی است در نتیجه شما هم باید مدتی در کنار ما بمانید. آخرین دسته رفقا حوالی ساعت شش بامداد پنج بهمن وارد خانه شدند. دیگر چیزی به روشن شدن هوا نمانده بود.

□ یعنی شما در تمام روز پنج بهمن در خانه ای در شهر پنهان شده بودید؟

■ بله ما تمام روز در شهر بودیم. رژیم بعدها اینرا فهمید اما به خاطر آنکه ضعف خود را بپوشاند اعلام کرد که ما از جنگل مستقیماً به شهر آمدیم و از کف رودخانه هراز خود را بالا کشیدیم و عملیات مان را همانزمان آغاز کردیم.

□ آن روز چگونه گذشت؟

■ خانه ای که در آن مستقر بودیم خانه ای محقر و دارای دو اتاق بسیار کوچک بود. ما به سختی آنهم در حالت چمباتمه در آن جا شدیم. برخی از رفقا مانند غلامعباس درخشان (مراد) و حسین ریاحی و چند نفر از گروه پزشکی سریعاً به خانه ای دیگر در شهر منتقل شدند تا برخی امور تدارکاتی را پیش ببرند. رفقای گروه مهندسی که بسیار خسته بودند و چندین شب متوالی خوابیده بودند در کیسه خوابهائی که در حیاط پهن شد، خوابیدند. بقیه همه با تجهیزات نظامی و با لباسهای خیس در آن دو اتاق نشستیم و به اصطلاح استراحت کردیم و حق خارج شدن از اتاقها را هم نداشتیم. چرا که پاگرد پله های خانه از پلیس راه قابل مشاهده بود. آن شبگرد و دو بسیجی هم کنار ما نشسته بودند و از حرکات ما سر در نمی آوردند و هاج و واج نگاه مان می کردند. برخی مواقع رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرجی) به شوخی و مسخره با صدای بلند می گفت برادران باشند وضو بگیرند و نماز بخوانند! همزمان کاک اسماعیل از در دیگر وارد اتاق وارد می شد و برای جا دادن بقیه ای که پشت در مانده بودند می گفت رفقا همه پاشید بایستید تا بقیه هم جا بشوند و

بعد بنشینید. خلاصه همه در محیطی پر از خنده و شوخی تنگ هم نشسته بودیم و چرت می زدیم. تصمیم ما هم این بود که اگر اتفاقی افتاد از همانجا درگیری را آغاز کنیم و به محل‌های مورد نظر برویم.

از طرف دیگر تا حوالی عصر چندین بار ماشین سپاه دور این محله و این خانه را گشت زد. چرا که خانواده‌های شبگرد و دو بسیجی ماجرای ناپدید شدنشان را به سپاه اطلاع داده بودند و سپاه دنبال آنها می‌گشت. اما خوشبختانه بوئی از ماجرا نبرد.

ما تا عصر اینگونه استراحت کردیم. حوالی غروب رفیق مراد با وانتی پر از مواد غذایی، شیرینی و میوه و مقداری فشنگ که از تهران رسیده بود به خانه آمد. قرار شد هر گروه با وانت به نزدیکی محل‌های عملیاتی خود بروند.

طنز قضیه اینجا بود که پس از گذشت چند ماه بنوعی همان ایده اولیه سازماندهی قیام در تابستان، یعنی انتقال و تمرکز نیرو در خانه‌ای در شهر، عملی شد. اما با این تفاوت عظیم و کیفی که اینبار رفقای چهار ماه زندگی در جنگل و شرکت در درگیری‌های مختلف نظامی، آزموده و آبدیده شده بودند.

□ چگونه نیروها در محل‌های مورد نظر مستقر شدند؟

■ مسئولیت انتقال قوا را رفیق غلامعباس درخشان (مراد) بر عهده گرفت. قرار شد با همان وانتی که برای حمل غذا از آن استفاده شد نیروهای هر واحد عملیاتی به محل‌های مورد نظر که از قبل شناسائی شده بود، منتقل شوند. حوالی ساعت هشت و نیم شب انتقال قوا آغاز شد. رفقای هر گروه رفقای دیگر را صمیمانه در آغوش می‌کشیدند و ضمن آرزوی موفقیت با یکدیگر وداع می‌کردند. هر کس می‌دانست که ممکنست این آخرین دیدار باشد. گروه عملیاتی بسیج اولین گروه بود. همگی افراد این گروه سوار وانت شدند. بسختی هر گروه در وانت جا می‌گرفت. زیرا وانت کوچکی بود و گنجایش اینهمه افراد با تجهیزاتشان را نداشت. اما هر گروه به هر ترتیبی که می‌شد خود را جا می‌داد. رهنمود رفیق مراد این بود که اگر پاسداری ایست داد با ماشین بسمت‌ش برویم و زیرش بگیریم. اما آنشب نیروهای دشمن در خواب خرگوشی فرو رفته بودند. ما با هیچ مشکلی در رابطه با انتقال و استقرار گروه‌های نظامی به محل‌های مورد نظر روبرو نشدیم.

حساس‌ترین بخش انتقال و استقرار قوا مربوط به گروه عملیاتی بسیج بود. چرا که رفقا می‌بایست از خیابان‌های مرکزی و منطقه تجاری شهر عبور می‌کردند و تا چند متری بسیج

می رفتند. رفقای گروه بسیج در پارک کوچکی در کنار کمربندی طالقانی از وانت پیاده شدند. از کوچه و پس کوچه های محله «اسپه کلا» رد شدند و به ستون یک وارد خیابانهای اصلی شهر شدند. ضمن عبور از خیابانهای شهر هر رفیق یا تیمی در محلهای مورد نظر مستقر می شدند و سنگر می گرفتند. آخرین دسته رفقا هنگام عبور از اصلی ترین خیابان شهر که محل شهرداری و فرمانداری بود با دو پاسدار موتور سوار روبرو شدند اما با خونسردی از کنارشان گذشتند. آنها هاج و واج شده بودند، ولی خیال کردند که رفقای ما پاسدار هستند. رفقای گروه بسیج دقیقا طبق نقشه در محلهای مورد نظر مستقر شدند. حوالی ساعت یازده و نیم شب، گروه بسیج کاملا آماده شروع عملیات بود. قرار بود رفقای این گروه آغازگر کل عملیات باشند. طی همین دوره با هر رفت و آمد وانت، گروههای دیگر هم براحتی و به دقت در محلهای از قبل تعیین شده مستقر شدند و سنگر گرفتند.

□ عملیات چگونه آغاز شد؟

■ ساعت یازده و نیم شب رفیق فرامرز فرزند، فرمان آغاز عملیات را صادر کرد. جلوی ساختمان بسیج سنگری با گونی های شن برپا بود و یکی دو بسیجی در آن نگهبانی می دادند. رفیق محمود آزادی از نیش کوچه ای واقع در سمت شمالی ساختمان بسیج و از فاصله ۱۵ - ۱۰ متری با تفنگش یکی از نگهبانان را نشانه گرفت. اولین گلوله شلیک نشد، تفنگ گیر کرده بود. برای لحظاتی همه مضطرب شدند. او خونسردانه عقب نشست و با یکی دوبار گلنگدن کشیدن توانست تفنگش را راه بیاندازد و دوباره شلیک کند. شلیک اول به هدف نخورد. خود این مسئله موجب شد که دسته ای از پاسداران و بسیجی ها از ساختمان به بیرون بریزند و ببینند چه خبر است و مدام از هم می پرسیدند گلوله از کجا شلیک شد. کل این ماجرا ربع ساعتی بطول انجامید. اینبار رفیق محمود آزادی همزمان با رفقای دیگری که در سمت شرقی ساختمان بسیج زیر مجسمه ای سنگر گرفته بودند پاسداران را زیر آتش خود گرفتند. فریاد بسیجی ها بلند شد. بعضی شان کشته شدند و بعضی هم زخمی که به داخل ساختمان عقب نشستند. بدینگونه نبرد آغاز شد. تقریبا همزمان با شلیک گلوله در این جبهه، بطور تصادفی در کمین جاده هراز هم یک گلوله آر پی جی شلیک شد. به ناگهان در تمامی جبهه ها تعرض به دشمن آغاز شد و رگبار گلوله ها باریدن گرفت. بدین طریق کل مردم شهر از شروع یک عملیات گسترده با خبر شدند.

□ کل عملیاتها در آن شب چگونه پیش رفت؟

■ در کلیه جبهه ها همزمان نبرد ادامه داشت. در جبهه بسیج رفقا پس از ضربه اول توانستند، ضربات کاری دیگری بر نیروهای مستقر در آن وارد کنند. در سمت شمالی این ساختمان، پاسداران در طبقه دوم آن تیرباری کار گذاشتند و کل خیابان اصلی شهر را که رفقا در آن سنگر داشتند زیر آتش گرفتند. سرانجام رفیق حمید راج پوت حوالی ساعت سه صبح با ریسک بالا از سنگر خود بیرون آمد و در پیاده رو با مهارت فوق العاده اتاقي را که تیربار در آن کار گذاشته بود هدف گلوله آر پی جی خود قرار داد و نابودشان کرد. رفیق علی فردوس (بابک) که از جوانترین رفقای سربداران بود و سنگرش مسلط بر پل قدیمی شهر بود، به تنهایی توانست یک ماشین گشت شهربانی که قصد کمک به پاسداران را داشت میخکوب کند و چند نفر از ماموران انتظامی را هدف قرار دهد. در ضمن رفقا توانستند طبق نقشه، سینمای شهر را نیز تصرف کنند و نگهبان آنرا بازداشت کنند و غذاهای موجود در بوفه سینما را بین رفقا پخش کنند. همزمان یک پاسدار و چند بسیجی غیر مسلح که از نقاط مختلف شهر بسمت ساختمان بسیج می آمدند دستگیر شدند. همگی بازداشت شدگان در یک گودالی زندانی شدند. رفقا آنها را اعدام نکردند. رهنمود رهبری این بود که فقط نیروهائی که مسلح هستند یا مسلحانه در مقابل ما مقاومت می کنند باید اعدام شوند. بسیاری از نیروهای بسیج از ترسشان در باغ پشت ساختمان بسیج مخفی شدند و تا صبح صدای گریه و ناله آنها می آمد. هراس نیروهای دشمن در آن شب حد نداشت. تنها تاکیدی بر این واقعیت بود که مزدوران جمهوری اسلامی مانند تمامی مزدوران مسلح ارتجاعی فقط در کشتن انقلابیون در بند و مردم بی دفاع، شجاع هستند و هنگام مرگ بزدل.

نیروی چندانی از دشمن در ساختمان بسیج باقی نمانده بود ولی چند تک تیراندازشان با سنگر گرفتن در طبقه دوم کنترل شان را بر درهای ورودی این ساختمان حفظ کردند. چندین بار رفیق مهدی تهران که رفیق جوان جسوری بود تلاش کرد که دیگ انفجاری قدرتمندی را از در جنوبی به داخل ساختمان بسیج بیندازد اما هر بار با تیراندازی های شدید روبرو شد و موفق به انجام اینکار نشد.

همزمان مجموعه عملیات دیگری که بر عهده گروه امین اسدی بود با موفقیت به پیش می رفت. رفقا پس از استقرار در روبروی مقر روابط عمومی، هنگام مستقر شدن در «قادی محله» با یک ماشین گشت چهار نفره سپاه روبرو شدند و درگیر شدند. در نتیجه یک پاسدار کشته و یکی دیگر زخمی شد و بقیه با جاگذاشتن ماشین و مهمات شان از مهلکه فرار

کردند. رفیق عیدی محمد نوروزی (عبدی) که تک تیرانداز قابلی بود نگهبان ساختمان روابط عمومی را هدف قرار داد. چند بار پاسدارانی که در شهر پراکنده بودند از طریق کوچه پس کوچه های پشت ساختمان روابط عمومی برای کمک بسمت این ساختمان آمدند اما پاسداران مستقر در روابط عمومی از ترس، نور روی آنها می انداختند تا شناسائی شان کنند. رفقا از فرصت استفاده می کردند و هر بار یکی از آنها را هدف قرار می دادند. دفتر انجمن اسلامی «قادی محله» با کلیه محتویاتش توسط کوکتل مولوتف به آتش کشیده شد. رفقا، در محله شعارهای «مرگ بر خمینی»، «زنده باد آزادی»، «زنده باد سربداران» را سر دادند. محمد معادی که از فعالین سرشناس مجاهدین در این محله بود در خانه ها را به صدا در آورد و به همه اعلام می کرد که سربداران شهر را گرفته اند و راه گریزی برای مزدوران خمینی باقی نمانده است. رفقای این گروه، سراغ حسین ریاحی که همراه با هفت نفر دیگر در خانه ای پنهان بودند رفتند و آنها را پیش خود آوردند. در راه، یک شبگرد مسلح و یک مامور راهنمایی و رانندگی و چند بسیجی و حزب اللهی را هم بازداشت کردند. بازداشت شدگان به التماس و گریه افتاده بودند و پای رفقا را می بوسیدند تا اعدام شان نکنند.

محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه هم موفقیت آمیز بود. رفقا توانسته بودند نگهبانان سپاه را هدف قرار دهند و نیروهای مستقر در آنجا را میخکوب کنند، تعدادی از نیروهای دشمن که برای کمک به مقر سپاه می آمدند را از بین ببرند. یکی از بسیجی های مسلح دستگیر شده به فرمان کاک محمد بی درنگ اعدام شد. اما رفقا در به آر پی جی بستن این مقر دچار تردید شدند. چون این احتمال را دادند که سپاه، زندانی های سیاسی را جلوی درب گرد آورده است. سنگرهای مقابل سپاه از موقعیت چندان مناسبی برخوردار نبود. به همین دلیل در ابتدای درگیری رفیق احمد فرودس (حیدر) از رفقای کرمان هدف گلوله دشمن قرار گرفت و در دم جان باخت. این رفیق اولین شهید در شهر و تنها شهید مان در شب عملیات بود. رفقای گروه پاکسازی محله رضوانیه با راهنمایی رفیق حشمت اسدی که آن محله را مثل کف دستش می شناخت سریعاً توانستند اعضای مسلح انجمن اسلامی محله را با فریب بازداشت کنند و به پاکسازی کل محله پردازند. گروه پاکسازی محله اسپه کلا هم توانست یک ماشین گشت سپاه را به دام اندازد و همگی افراد آنرا زنده دستگیر کند. در جلوی بیمارستان شیر و خورشید با حکم رفیق حشمت اسدی، شش تن از پاسداران مسلح توسط رفیق حسین ساری اعدام شدند. رفقا به دلیل کمبود نیرو موفق به تصرف بیمارستان نشدند. رفقای گروه کمین کمربندی طالقانی هم تحت فرماندهی رفیق فریدون خرم روز (میرزا

یوسف) به یک ماشین گشت سپاه ایست دادند. ماشین ایستاد رفیق فریدون سراغ ماشین رفت و از آنها پرسید کی هستید، وقتی شنید که پاسدار هستند بدون ذره ای درنگ، قبل از آنکه آنها عکس العملی از خود نشان دهند با یک دست اسلحه پاسداری را که از پنجره بیرون بود پس زد و لوله تفنگ خود را به درون ماشین برد و با خونسردی و قاطعیت فوق العاده ای که مختص خودش بود، کلیه سرنشینان را به رگبار بست و کشت.

مجموعه عملیات فوق تقریبا ۴ ساعتی به درازا کشید. ابتکار عمل و تعرض کلا در دست ما بود، توانستیم ضمن ضربه زدن به دشمن، قوایش را در مقرها میخکوب کنیم، ماشینهای گشت شبانه سپاه را نابود کنیم، بنوعی کنترل جنوب غربی شهر بدست ما افتاد.

□ نحوه فرماندهی و سیستم ارتباطات شما چگونه بود؟

■ در مرحله اول عملیات نیازی به فرماندهی مرکزی و رهنمودهای خاص نبود. هر گروه روشن بود که چکار باید بکند. قرار بود ارتباط بین گروهها عمدتا از طریق بی سیم برقرار شود. اما متأسفانه بی سیم های کوچک ما بر خلاف درگیری ۲۲ آبان، بدلیل برد محدودشان و وجود ساختمانها مثرم ثمر نبودند. در نتیجه ارتباطات بین گروهها با مشکل و محدودیت روبرو شد. برای حل مشکل ارتباطات از پیک استفاده شد. این پیک ها عمدتا از رفقای محلی و برخی از جوانانی که به ما پیوستند، تشکیل شده بود. که در مجموع کفاف نیازهای ارتباطی ما را نمی داد. بعلاوه، بر خلاف طرح ۱۸ آبان که در جریان عملیات و برقراری ارتباطات، قرار بود از ماشین و وسایل نقلیه موتوری مستقر در پلیس راه استفاده شود اینبار به وسایل نقلیه موتوری اتکاء زیادی نشد. با روشن شدن هوا برخی جوانان انقلابی از محله های دیگر بنا به ابتکار خودشان با موتور سیکلت های شان به یاری ما آمدند و برخی ارتباطات را برقرار کردند.

گروه امین اسدی پس از اتمام مرحله اول عملیاتش نتوانست از طریق بی سیم با کاک اسماعیل تماس بگیرد و در نتیجه یکی دو بار پیک فرستاد و منتظر فرمان کاک اسماعیل بود. نظر این گروه از رفقا این بود که موقعیت نظامی محله مناسب برای مقاومت نیست. سرانجام کاک اسماعیل با فرستادن پیک، فرمان عقب نشینی به سمت محله رضوانیه را صادر کرد. هوا گرگ و میش بود که این رفقا پس از آتش زدن ماشین گشت سپاه، پای پیاده بسمت محله رضوانیه رفتند. عین این مسئله در رابطه با رفقای گروه محاصره مقر سپاه اتفاق افتاد. آنها هم به محله رضوانیه عقب نشستند و پیکر رفیق احمد فردوس (حیدر) را با وانتی به این محله

حمل کردند. در همین دوره، کلیه اسرائی که از دشمن گرفته بودیم هم به محله رضوانیه منتقل شدند.

حوالی ساعت چهار و نیم صبح کاک اسماعیل همراه با رفیق سیامک زعیم و حشمت اسدی به منطقه عملیاتی بسیج رفتند و با رفیق فرامرز صحبت کردند. رفیق فرامرز چند نکته طرح کرد. اول اینکه اگر بخواهیم بسیج را تصرف کنیم نیاز به نیروی کمکی داریم. دوم اینکه حتما شهید خواهیم داد. سوم اینکه سنگرهای رفقا به دلیل اینکه در نبش مغازه هائی است که همگی دارای کرکره فلزی هستند مناسب نبرد نیستند. رفیق اسماعیل به رضوانیه برگشت تا برای تصرف مقر بسیج نیروی کمکی بفرستد.

در واقع با روشن شدن هوا، عملیات ما حالت تدافعی بخود گرفت و ما ابتکار عمل را از دست دادیم.

□ عکس العمل اولیه دشمن چه بود؟

■ تا آنجائیکه به نیروهای مستقر در مقرهای نظامی دشمن بر می گشت کاملا روحیه باخته بودند. همانطور که گفتم بسیاری شان از وحشت مرگ بخود می لرزیدند. قیام آمل مینیاتوری از آینده ای بود که در انتظار سران و مزدوران جمهوری اسلامی است.

بعدها از زندانیان سیاسی که آزمون در دادگاه انقلاب اسلامی زندانی بودند، شنیدیم که کلیه پاسداران محافظ زندان سریعا ریش های خود را زدند و میان زندانیان بر خوردند تا اگر دادگاه توسط ما فتح شد به طریقی جان سالم بدر برند. در شهربانی یکی از پاسبانها که مناسبات خوبی با زندانیان سیاسی داشت مقابل رئیس شهربانی در آمد و با وی به کتک کاری پرداخت. بعدها این پاسبان مدتی حبس و به مناطق دور افتاده تبعید شد.

رفقای ما از بی سیمهای خود مدام تقاضای کمک پاسداران مستقر در مقرات را می شنیدند. مراکز فرماندهی رژیم به آنها می گفتند تا روز نشود نمی توانیم کاری برایتان بکنیم.

رژیم شبانه در حال اعزام قوای نظامی خود از سراسر شمال و دیگر مناطق ایران بود. به نیروهای خود در بسیاری از مناطق آماده باش داد. فی المثل در ارومیه ۳۰۰ نفر از گروه ویژه ضربت، آماده حرکت بسوی آمل شدند. از بندر انزلی تا گرگان نیروهای بسیجی و سپاه و اعضای انجمنهای اسلامی مناطق روستائی استان مازندران و گیلان روانه آمل شدند. بعدها از یکی هواداران خود در انزلی شنیدیم که آنروز تعداد پاسداران مستقر در آن شهر مجموعا به ۲۰ نفر هم نمی رسید. قوای ارتشی مستقر در پادگان ساری و کلیه قوای پاسداران منطقه چهار کشور که

مرکزش چالوس بود، رهسپار آمل شدند. هادی غفاری با ۴۰۰ مزدور مسلح سریعاً با هواپیمای نظامی از تهران به فرودگاه بابلسر و سپس به آمل منتقل شدند. در مجموع، رژیم نزدیک به ده هزار تن از قوای ارتشی و پاسدار و بسیجی را برای سرکوب قیام ما متمرکز کرد. شهر آمل در روز ششم بهمن ماه ۶۰ شاهد یکی از نابرابرترین درگیریهای نظامی تاریخ معاصر ایران بود. ما از نظر تعداد با قوای دشمن نابرابر بودیم و دشمن از نظر شجاعت و قهرمانی با ما نابرابر.

□ عکس العمل اولیه مردم نسبت به حضور شما در شهر چه بود؟

■ پس از پخش اطلاعیه نظامی در رابطه با درگیری ۲۲ آبان بنوعی مردم شهر انتظار چنین عملیاتی را داشتند. مردم منتظر نتایج عملیات شب بودند. با روشن شدن هوا، اهالی دسته دسته از خانه ها بیرون آمدند تا ما را ببینند و از نتایج عملیات با خبر شوند.

اولین موضوعی که توجه مردم را جلب کرد ترکیب چند ملیتی ما، بخصوص حضور رفقای کرد بود. مردم با تعجب و احترام به این رفقا نگاه می کردند. آنها دلاوران کرد ما را که برخی شان لباس پیشمرگاییتی بر تن داشتند و سرشار از غرور بودند، ستایش می کردند. این رفقا بهیچوجه برایشان بیگانه نبودند، مردم اینبار از نزدیک رهائی کردستان را با رهائی خودشان مترادف می دیدند. رفقای کرد برای آنان نماینده آرمان همه مردم در رهائی از بند جور و ستم بودند. دم صبح، رفیق عبدالله میراویسی که جثه کوچکی داشت و در کمین جاده هراز مستقر بود به کارگری که از خیابان می گذشت ایست داد. فرد مزبور از او پرسید تو کی هستی؟ رفیق عبه با افتخار گفت من سردار هستم. کارگر پرسید اهل کجائی؟ گفت سنندج. کارگر به او گفت من باور نمی کنم هم جنگلی ها (نامی که بیشتر مردم ما را بدان می شناختند) و هم کردها، هیکل هایشان دو متر است. تو نمی توانی از آنها باشی! وقتی سرانجام باورش شد، رفیق عبه را در آغوش کشید.

از همان ابتدا سئوالات بود که از جانب مردم بر سر رفقای مستقر در محلات «اسپه کلا» و «رضوانیه» باریدن گرفت. گروه گروه مردم دور ما گرد می آمدند و بحث و گفت گو می کردند. کمتر کسی بود که بپرسد چرا اسلحه در دست گرفته اید. خیلی سریع مشخص شد معبود کسانی که این سئوال را می کردند و باصطلاح می خواستند بدانند رابطه ما با سلطنت طلبان چیست، خائنین توده ای و اکثریتی هستند. رهبران شناخته شده حزب توده و اکثریت در این دو محله خود را پشت بامها پنهان کرده بودند. تعدادی از افراد توده و اکثریتی هم که در کوچه ها ولو بودند بدین طریق سعی در سم پاشی علیه ما داشتند که با اولین تهدیدات از جانب ما جا زدند و دم شان را روی کول شان گذاشتند و رفتند.

اما برخوردها و سئوال‌ها متنوع بود. از برخوردها و سئوال‌ها خنده دار گرفته تا سئوال‌ها سیاسی و نظامی جدی و مهم. برخی کارمندان دولت سئوال‌ها می‌پرسیدند که آیا امروز ادارات باز است یا تعطیل؟ انگار فرق نمی‌کرد کارمند اداره چه قدرتی باشند! برخی هم در آن هیر و ویر به خاطر بوی تند دود و عرق ما اصرار می‌کردند که حمام خانه‌هایشان را گرم کنند تا ما استحمام کنیم.

برخی دیگر در زمینه نظامی از ما سئوال می‌کردند؟ آیا مقرات دشمن را گرفتید؟ کدام مقرات دشمن را گرفتید؟ آیا زندانیان سیاسی را آزاد کردید؟ کی می‌خواهید زندانیان سیاسی را آزاد کنید؟

برخی دیگر در مورد هویت سیاسی ما بیشتر می‌خواستند بدانند. آنان در مورد توان نظامی و نحوه زندگی در جنگل از ما سئوال می‌کردند، از چه گروهی هستید؟ آیا از گروه‌های دیگر هم در میان تان هست یا نه؟ چند نفر هستید؟ آیا در شهرهای دیگر هم چنین حرکتی صورت گرفته یا آمل تنهاست؟ در جنگل کجاها زندگی می‌کنید، چه می‌خورید؟ کجا می‌خوابید؟ چگونه از پس سرما و گرستگی بر می‌آئید؟ برخی هم می‌پرسیدند، برنامه بعدی تان چیست؟ تا کی در شهر می‌مانید؟ آیا شب هم می‌مانید یا نه؟ و بالاخره پیشروترین مردم که عمدتاً از جوانان و نوجوانان انقلابی بویژه دختران جوان بودند، از ما می‌پرسیدند چه کمکی از دست ما بر می‌آید؟ تعدادی هم به ما رجوع کردند و تقاضای اسلحه کردند.

برای مردم پیشاپیش روشن بود که سربداران مظهر فداکاری، از خود گذشتگی و تحمل سختی‌ها هستند. برای‌شان سربداران دریادلانی بودند که جان را ابتدائی‌ترین و کمترین بهای آزادی می‌دانستند. برای مردم این دلاوران مظهر قدرتی بودند که داعیه انتقام‌جوئی داشت. بی‌جهت نبود که بسیاری از مادرانی که فرزندانشان توسط رژیم خمینی به جوخه اعدام سپرده شده بودند در ایندو محله به استقبال ما شتافتند و خواهان اجرای عدالت شدند. مادری که چند روزی از اعدام فرزندش نگذشته بود، بر دست و تفنگ رفا بوسه زد. همانگونه که رفیق بهروز فتحی بعدها نوشت، سربداران در آنروز فشرده و تجلی خشم فرو خورده مردم بودند.

□ قبل از اینکه به چگونگی پیشرفت درگیریها برسیم خوب است توضیح دهی چرا ابتکار عمل را از دست دادید و عملیات از تعرض به دفاع در غلتید؟

■ این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است. اول از جنبه تاکتیکی‌های نظامی. دوم از جنبه استراتژی نظامی ما بطور کلی.

با نگاه امروزی می توان در زمینه تاکتیکهای نظامی به چند مسئله مشخص اشاره کرد: یکی از پایه های مهم نقشه نظامی ما اصل غافلگیری بود. حمله به مواضع دشمن بر این پایه بنا شد. اگر چه در عمل امر غافلگیری دشمن به بهترین وجهی به پیش رفت، ولی همانطور که دیدیم بخودی خود این مسئله نقش تعیین کننده در پیروزی ندارد. تصرف مقرات دشمن را نمی توان تابع عامل غافلگیری کرد. در میدان جنگ پای تناسب قوای واقعی در میان است. نقشه نظامی باید بر پایه قدرت واقعی طراحی شود. غافلگیری می تواند عامل موثری در پیروزی باشد اما جای برتری کمی قوا در یک نبرد را نمی گیرد. از همینرو باید همواره خود را در شرایطی قرار داد که بتوان نبرد را با موفقیت دنبال کرد. فی المثل پس از ضربه اول غافلگیر کننده به نگهبانان ساختمان بسیج عملاً تعادلی میان قوای ما و نیروهای مستقر در آن بوجود آمد که تنها با اختصاص نیروئی با کمیت برتر و حملات همزمان از چند جهت می توانستیم پیروزی در آن عملیات را تضمین کنیم. تازه در نظر بگیرید که حدود ۶ نفر از گروه ۱۷ نفره محاصره کننده بسیج، عملاً در نوک تیز پیکان حمله به ساختمان بودند و بقیه نیروها با سنگرگیری در خیابانها می بایست امنیت این شش نفر را تامین می کردند.

از همین مسئله می توان به اهمیت میزان آتش، سرعت عمل و تحرک بالا برای کسب پیروزی در یک نبرد نظامی رسید. برای ما مشکل چندانی نبود که با تمرکز حداکثر قدرت آتش - بطور مشخص استفاده بیشتر از آر پی جی و دیگهای انفجاری بسیاری از مقرهای دشمن را همان شب داغان کنیم و روحیه تعرضی بیشتری از خود نشان دهیم و از قربانی دادن هم نهراسیم. اما خط نظامی ما بگونه ای بود که موجب تردید و عدم قاطعیت می شد. دلایلی چون حفظ مهمات برای جنگ در روز بعد، نگهداری زندانیان سیاسی در پاره ای مقرات و حداکثر رعایت احتیاط برای اینکه به زندانیان سیاسی و کلا مردم صدمه ای وارد نیاید، در واقع انعکاسی از این عدم قاطعیت و بروز تردید بود. آنطور که بعدها از طریق زندانیان سیاسی فهمیدیم پاسداران مستقر در این مقرات آنقدر هراسان بودند که حتی بفر استفاده از زندانیان بعنوان پناه خود نیفتادند.

در همین چارچوبه از لحاظ تاکتیکی، هدف عمده نظامی ما مشخص نشد. هر چند که در عمل بنوعی عملیات محاصره و تصرف بسیج عمده بود اما این مسئله در اختصاص قوا خود را نشان نداد. نه نیرو برای تصرف آن کافی بود و نه میزان آتش و تحرک مان. با نگاه امروزی به آن تجربه می توان گفت که ما می بایست نیرو های مان را به دو بخش تقسیم می کردیم، بخش عمده و بخش غیر عمده. می بایست در مرحله اول نبرد قوای غیر عمده را برای

میخکوب کردن قوای دشمن در کلیه جبهات سازمان می دادیم و با تمرکز دادن قوای عمده با قدرت آتش بالا یک به یک مقرات مهم نظامی دشمن را تصرف می کردیم.

اما اشکال اصلی طرح و نقشه نبرد آمل این بود که نه در چارچوبه استراتژی قیام شهری می گنجید و نه در چارچوبه استراتژی جنگ طولانی. اگر از منظر قیام مسلحانه نگاه کنیم، نقشه ما ناظر بر قانون اصلی قیام مسلحانه شهری نبود. یعنی همان چیزی که لنین در مورد قیام بعنوان یک فن گفت. فنی که قاعده عمده آن عبارتست از تعرضی که باید با از جان گذشتگی جسارت آمیز و عزم راسخ صورت گیرد و تا به آخر به پیش برده شود. قیامی که اهداف اصلی آن باید نابودی مراکز قدرت نیروهای دشمن باشد، به موضعی که مهمتر از همه بنظر می رسد و مرکز جدی مقاومت دشمن را تشکیل می دهد، باید حمله شود و با تمرکز قوای برتر آنها را به تصرف در آورد و هر لحظه تفوق روحی نیروهای خودی حفظ شود. مسلما، انتخاب هدف عمده موضعی نیست که صرفا در تئوری بتوان آنرا مشخص کرد، این هدف قبل از هر چیز در عمل و تحت شرایط مشخص و بر مبنای فاکتورهای نظامی، سیاسی و روحی است که تعیین می شود. فی المثل با توجه به پرسشهایی که مردم از ما می کردند، مجازات جاسوسان و تصرف مقراتی که زندانیان سیاسی در آن نگهداری می شدند مانند دادگاه انقلاب اسلامی، سپاه و شهربانی اهمیت زیادی داشت و می توانست نقش موثری در تهییج و بالابردن روحیه توده ها داشته باشد.

اگر از منظر جنگ طولانی نگاه کنیم، نقشه ما ناظر بر قوانین جنگ درازمدت یعنی ضرورت گذر از یک مرحله نسبتا طولانی دفاع استراتژیک و کسب آمادگی برای تعرض هم نبود. یعنی همان چیزی که مائو بر آن تاکید داشت. از آنجائیکه امکانات نیروهای انقلابی در ابتدا محدود است ضربه به دشمن باید بسیار سریع و در زمانی کوتاه و به شکل پارتیزانی انجام شود. در چارچوبه مرحله دفاع استراتژیک عملیات نظامی در آمل می توانست جزء عملیتهای زود فرجام و تعرضی باشد که هدفش ضربه زدن به دشمن، تاثیرات تبلیغی در بعد منطقه ای و سراسری و جذب نیرو و تامین برخی تدارکات نظامی و مالی باشد. معمولا به خاطر فرجام سریع این عملیتهای، نقاط نسبتا ضعیف مواضع دشمن انتخاب می شود و با کسب اهداف اولیه، عقب نشینی صورت می گیرد. فی المثل ما می توانستیم براحتی پس از ضربه زدن به مقرات دشمن، کلیه بانکهای اصلی شهر را که تحت کنترل ما بود مصادره و قبل از سپیده دم به جنگل عقب نشینی کنیم. مسلما سازمان دادن چنین عملیاتی محتاج آن بود که گستره عملیات ما در شهر تا حدی محدودتر شود.

مجموعه مسائل تاکتیکی و استراتژیکی فوق نقش مهمی داشت که در صحنه واقعی نبرد و با روشن شدن هوا ما ابتکار عمل را از دست دهیم. یعنی مهمترین امر لازمه پیشبرد یک جنگ - که مبارزه کردن برای در دست داشتن ابتکار عمل با تمام قواست - درست جلو نرود. هر چند که در ادامه نبرد تلاشهای قهرمانانه ای برای بدست گرفتن ابتکار عمل انجام شد اما بطور کلی قیام ما حالت تدافعی بخود گرفت و این سر آغاز شکست نظامی ما بود.

□ برگردیم به سیر وقایع. با روشن شدن هوا چه تغییراتی در صحنه نبرد صورت گرفت و درگیریهای نظامی چگونه پیش رفت؟

■ همانطور که گفتم تقریباً کلیه گروهها به جز گروه محاصره کننده بسیج به دو محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» عقب نشینی کردند و دور این محلات حلقه دفاعی بستند. گروه بسیج فرصت عقب نشینی نیافت. با روشن شدن هوا، حملات از جانب دشمن در این جبهه آغاز شد. تا حوالی ظهر تمرکز درگیری در این جبهه بود. حملات دشمن مدام در این جبهه فزونی گرفت. رفقا در خیابانهای اصلی از سنگر مناسبی برخوردار نبودند. رفیق محمد پوئید اولین زخمی در این جبهه بود. همزمان با انتقال این رفیق به محله «اسپه کلا» دشمن توانست خط ارتباطی میان اکثریت رفقای این گروه با رفقای مستقر در محله را قطع کند.

نیروهای کمکی که تحت رهبری کاک محمد به این قسمت اعزام شدند علی‌رغم تلاشهای چندباره نتوانستند محاصره ای که دور این رفقا کشیده شد را بشکنند. نبرد حماسی آغاز شد. رفقا مقاومت شگفت‌انگیزی از خود نشان دادند. ۱۱ نفر از گروه ۱۷ نفره با مقاومتی برتر از حد وصف و تصور تک تک به خاک افتادند. رفیق قادر خضری که در بلندی ساختمان سینما سنگر گرفته بود هدف گلوله تفنگهای دور برد دشمن قرار گرفت و در دم جان سپرد. رفیق بهزاد یزدانی در بازار سبزه میدان از پشت هدف گلوله قرار گرفت. رفیق عبدالرحیم بیگلر جلوی بانک ملی جان باخت. رفیق حسین عطائی آگاهانه برای یاری به دیگر رفقا خود را به درون حلقه محاصره انداخت. رفیق بیژن رحمتی از رفقای مسجد سلیمان که بالای داروخانه ای سنگر گرفته بود، استقامت دلیرانه ای از خود نشان داد. دشمن قادر نشد به سنگر او نزدیک شود و سرانجام سنگرش را به آر پی جی بستند. تا آنجائیکه به خاطر می آید رفقائی چون ناصر قاضی زاده (کاک آزاد)، کمال عرب، در این منطقه جان باختند. باقی رفقا همراه با رفیق علی فردوس (بابک) که زخمی شده بودند به پاساژی در سبزه میدان آمل عقب نشستند و بدور هم حلقه بستند. مدام حلقه محاصره دشمن بدور این رفقا تنگتر و

تنگتر می شد. رفقا تا پای جان مقاومت کردند و بسیاری از نیروهای دشمن را از پای در آوردند. رفیق فرامرز فرزاد تا آخرین لحظه روحیه انقلابی خود را حفظ کرد و به دیگران روحیه می داد و مسئولیت خود را قهرمانانه به پیش می برد. هیچ نور امیدى به چشم نمی خورد. روشن بود که باید تا آخرین نفر و تا آخرین قطره خون مقاومت را سازمان داد. آخرین لحظات زندگی نزدیک می شد. رفقائی چون احمد فردوس (برادر رفیق حیدر فردوس که همان شب به شهادت رسید) و رفیق محمود آزادى، محمد حسین عطائی، رفیق رضا میر حسینی از رفقای حزب کار ایران و فرامرز فرزاد عاشقانه یکدیگر را در آغوش کشیدند. با چشمانی سرشار از بغض و درد و خشم برای آخرین بار دستانشان را بهم فشردند و با یکدیگر وداع کردند. آنان با شجاعت و استواری اعجاب انگیزی جنگیدند. رفقا زیر بارانی از گلوله قرار گرفتند. همگی زخمی شده بودند. آنها تا آخرین فشنگ خود مقاومت کردند و سرانجام پس از وارد کردن تلفات بسیار بر دشمن، قهرمانانه جان باختند. از این جمع فقط رفیق محمود آزادی زنده ماند. او پس از زخمی شدن، توانست خود را از دیواری بالا بکشد و در مطب دکتری پنهان شود و پس از ۴۸ ساعت استراحت و مداوای اولیه، تحت عنوان جنگ زده همراه با یکی از اهالی شهر از پستهای بازرسی در خیابانهای شهر بگذرد و خود را به محمود آباد برساند.

مقاومت قهرمانانه این رفقا در واقع فرصتی شش ساعته برای قوای مستقر در دو محله ایجاد کرد تا بتوانند با همکاری مردم، سر کوچه ها سنگر برپا دارند.

□ در فاصله صبح تا ظهر در دیگر جبهه های نبرد چه گذشت؟

■ در این فاصله در جبهه های دیگر درگیری های پراکنده ای صورت گرفت. در ابتدای محله «اسپه کلا» رفقا چندین بار برای کمک به رفقای گروه بسیج به سمت دشمن هجوم بردند و توانستند به عقب نشینی برخی رفقا که در ضلع شرقی ساختمان بسیج سنگر داشتند، یاری رسانند. به سراغ سنگر رفیق قادر خضری رفتند اما با پیکر بی جان او روبرو شدند. تا ظهر درگیریهای پراکنده ای در این نقطه و همچنین کمین جاده هراز داشتیم. در این نقطه رفقا یکی دو بار بروی وانتی که افراد حزب الهی غیر مسلح را جابجا می کردند آتش گشودند، اما رفقا حسین ریاحی و غلامعباس درخشان مانع از ادامه اینکار شدند. چون رهنمود این بود که فقط بروی افراد مسلح دشمن تیراندازی کنیم.

این رهنمود غلطی بود. بدون داشتن قاطعیت انقلابی همه جانبه نمی توان مبارزه

مسلحانه انقلابی را پیش برد و به سرانجام رساند. آنچه که یک مبارزه مسلحانه انقلابی چه در شکل جنگ درازمدت چه در شکل قیام بدان نیاز دارد همان جمله معروف دانتون «قاطعیت، قاطعیت، باز هم قاطعیت!» است. که مارکس و لنین بارها بر آن تاکید کردند. در میدان واقعی جنگ نمی توان تحت عنوان اینکه بسیاری از قوای که دشمن بسیج کرده، عناصر ناآگاه و فریب خورده اند، از قاطعیت خود کاست. چرا که نیروهای انقلابی از اینکار ضربه می خورند و مردم دلسرد می شوند. هر انقلاب در عمل با دو مسئله مشخص روبروست، یکی طبقات مرتجع بعنوان آماج اصلی انقلاب و دیگری آنچه که بدان اردوی دشمن می نامیم و مرکب از بازوهای مسلح و غیر مسلح سرکوبگر دشمن است. اینها لزوماً از موقعیت طبقاتی مانند سرمایه داران و زمینداران بزرگ برخوردار نیستند اما آماج انقلابند و در پروسه جنگ انقلابی باید اراده شان را درهم شکست و خردشان کرد.

تا ظهر شش بهمن، دشمن بطور عمده با رفقای گروه محاصره کننده بسیج رودرو بود و بقیه نیروهای ما در دو محله مشغول سنگر بندی و بسیج توده ها بودند. گروه امین اسدی سنگرهای خود را سر کوجه های محله اسپه کلا مستحکم کرد، گروه بهمن در محله رضوانیه. گروه وریا در انتهای رضوانیه عهده دار کمین جاده هراز بود و گروه قاسم عهده دار کمین جاده طالقانی.

□ شما چه برنامه ای جلوی روی مردم گذاشتید و آنان چه نقشی بر عهده گرفتند؟

■ ما با شعار «زنده باد آزادی»، «مرگ بر خمینی»، «زنده باد سربداران» وارد این دو محله شدیم، پرچم سرخ سربداران را برافراشتیم. هر یک از رفقای بازویند سرخی داشتند که بر آن کلمه سربداران نقش بسته بود. در برخی مکانها، رفقا بویژه رفقای محلی برای مردم سخنرانی های کوتاه ایراد کردند. آنان اهداف قیام را توضیح دادند و از مردم خواستند که به صفوف ما بپیوندند و از هر گونه کمکی که از دستشان بر می آید دریغ نکنند. اولیه ترین رهنمود، ساختن سنگرها بود. برخوردها متفاوت بود. برخی، بویژه پسران و دختران جوان به ما فعالانه یاری می رساندند. برخی فقط گونی و بیل در اختیار ما می گذاشتند. برخی دیگر با کمال میل در پر کردن گونی ها و ساختن سنگرها به ما کمک می کردند. برخی هم علیرغم برخورد دلسوزانه شان به خاطر ترس از دشمن و جاسوسانش در کمک به ما اکراه داشتند.

از همان ابتدا، بنا بر سنت مبارزاتی این دو محله، در کلیه خانه ها بروی ما باز گذاشته شد. مردم وقتی نیاز ما به غذا را دیدند هر یک به فراخور حال شان مواد غذایی و سیگار در

اختیار ما گذاشتند. بسیاری از ما سؤال می کردند که نهار هستید یا نه؟ برخی خانواده های مبارز و خانواده های جانبازان شهدا، دیگهای بزرگ برنج بار گذاشتند. یادم می آید در بحبوحه درگیری ها، هنگام ظهر، سیگار و غذاهائی با کیفیتی بالا و به وفور به سنگرها می رسید.

از صبح تا ظهر جوانان و نوجوانان دور و بر سنگرهای ما را گرفته بودند. برای هر شلیکی که بسوی دشمن می شد دست می زدند و ما را تشویق می کردند. آنچه که مشهود بود اکثریت اهالی در زمینه های غیر نظامی هر کمکی که از دست شان بر می آمد انجام می دادند، اما در زمینه نظامی چندان فعال نبودند. با نگاه امروزی بهتر است گفته شود که شیوه جنگی ما شیوه مناسبی نبود. چرا که ادغام نظامی مردم زمان طولانی تر می طلبد. هر چند جوانان بسیاری خواهان مسلح شدن بودند اما ما خودمان به اندازه کافی اسلحه نداشتیم. سلاح زیادی هم از عملیات شبانه گیرمان نیامد. در نتیجه تنها در بین داوطلبین مقداری سه راهی پخش می کردیم. علاوه بر رفقای تشکیلات شهر که با چهره پوشیده با ما همراه بودند برخی جوانان به ابتکار خود چهره شان را پوشاندند و تا آخرین لحظات پاپیای ما جنگیدند. این ابتکار عمل می توانست همه گیر شود اما متاسفانه تبلیغ نشد.

برخی جوانان از محلات دیگر برای یاری رسانی به ما آمدند. برخی از مبارزان ضد رژیم در بابل وقتی که خبر را شنیدند خود را به آمل رساندند و به صفوف ما پیوستند. بسیاری از وابستگان به گروههای سیاسی چپ که به خاطر ضربات وارده محدود شده بودند، ما را در زمینه های مختلف یاری می رساندند. برخی افراد وابسته به گروه آرمان مستضعفین به صفوف ما پیوستند. برخی جوانانی که از مجاهدین طرفداری می کردند علیرغم دستور سازمانی شان به کمک ما آمدند.

آنچه که مردم را از همکاری بیشتر باز می داشت وجود جاسوسان (بویژه برخی زنان حزب اللهی دو محله و محله های دیگر) بود. مردم، بسیاری از این جاسوسان را به ما معرفی می کردند اما عدم قاطعیت ما در قبال این جاسوسان مبنی بر اینکه کشتن زنان تاثیر بدی دارد، تردید مردم را در همکاری بیشتر می کرد. بسیاری از مردم می گفتند اگر شب بمانید بیشتر می توانید روی ما حساب کنید. خلاصه اینکه اکثریت مردم از خانه ها بیرون آمده بودند و تا زمانیکه درگیری نظامی حاد نشده بود در کوچه و پس کوچه های محله، دور سنگرهای ما تجمع کرده بودند. اما آن انتظاری که ما از جرقه بر انبار باروت زدن داشتیم، برآورده نشد. اگر چه به خاطر تغییرات سیاسی مهم با باروت خشک روبرو نبودیم، اما با نگاه

امروزی مشکل را نباید فقط در خشک بودن یا نبودن باروت جستجو کرد. باید درک صحیحی از یک جرقه حریق بر می خیزد داشت. یک جرقه به خودی خود به حریق پا نمی دهد. مکان و نوع جرقه هم باید درست انتخاب شود، به طریق درست زده شود، استمرارش حفظ شود و حریق هم باید سازمان یابد. فرق است میان مقاومت خودبخودی با انقلاب آگاهانه. نباید درک ساده انگارانه ای از اتکاء بر شور و شوق انقلابی توده ها داشت. حتی زمانیکه روحیات انقلابی توده ها در اوج باشد، بدون سازمان دادن شور و شوق توده ها، هیچ مبارزه مسلحانه انقلابی تحت رهبری کمونیستها پیروز نخواهد شد. مهمتر از همه آنکه در جوامع تحت سلطه ای چون ایران فقط در جریان یک جنگ طولانی است که می توان در هر مقطعی بدرستی از شور و شوق انقلابی میان توده ها (در هر سطحی که باشد) سود جست و آنرا ارتقاء داد.

□ درگیریهای نظامی بعدی چگونه پیش رفت؟

■ در واقع عمده درگیریهای نظامی میان ما و دشمن از ظهر به بعد صورت گرفت. دشمن پس از محاصره و سرکوب رفقای گروه محاصره کننده بسیج، تهاجم گسترده ای را علیه خط دفاعی ما - بویژه از جهت شمالی آن - سازمان داد. در ابتدا دشمن سعی کرد با پیشروی نیروهای پیاده اش از خیابانها و کوچه های اصلی سنگرهای ما را فتح کند اما با دادن تلفات، موفق نشد. تاکتیک بعدی دشمن بکارگیری وانتهای حامل تیربار بود که دور آن کیسه های شن چیده بود. آنها از این طریق هم بارها تلاش کردند خط دفاعی ما را در هم بشکنند. اما هر بار با مقاومت شدید ما روبرو شدند و عقب نشستند. سه وانت شان در محله «اسپه کلا» داغان شد، جنازه های شان را جا گذاشتند و به عقب برگشتند. پس از آن، دشمن با بکارگیری تعداد زیادی از نیروهای خود خانه به خانه شروع به پیشروی کرد و در ادامه با توجه به تردیدهایی که از جانب ما در مقابله با حزب اللهی های غیر مسلح دید. تاکتیک خانه به خانه را با تاکتیک گوشت دم توپ کردن نیروهای حزب اللهی غیر مسلح همراه کرد. این روش موثر افتاد و موجب شد ما ورودی های خیابانهای اصلی این دو محله و خیابانهای اطراف بیمارستان شیر و خورشید را از دست بدهیم. ما خط جبهه مان را عقب کشیدیم. حملات دشمن تشدید یافت. ما هنوز در سنگرها و سر کوچه ها مقاومت می کردیم. علیرغم تلفات نسبتا زیاد دشمن تا حوالی ساعت دو نیم بعد از ظهر، ما تلفاتی در این دو محله نداشتیم و انتظام قوای ما حفظ شده بود. هنوز نیمه جنوبی دو محله در اختیار ما بود و ارتباطات بین دو محله برقرار بود و براحتی رفت و آمد صورت می گرفت. البته عدم شناخت اکثریت نیروهای ما از کوچه پس کوچه ها موجب عدم

تحرك كافي مي شد. با وجود اين، مقاومت قهرمانانه اي صورت مي گرفت. لحظه به لحظه بر شدت جنگ افزوده شد. دشمن تهاجم گسترده اي را از محله رضوانيه آغاز كرد. چند رفيق هدف گلوله قرار گرفتند و زخمي شدند. رفيق فريبرز اميري (شوان) در همين نقطه به شهادت رسيد. در همين مكان گلوله اي ران رفيق حسين رياحي را شكافت. چند تن ديگر از رفقا به محاصره افتادند. كاك اسماعيل براي شكستن حلقه محاصره بي محابا بر دشمن هجوم برد. وي هنگام عبور از يك كوچه هدف رگبار دشمن قرار گرفت و بر زمين افتاد. رفيق محمود هاشمي (از رفقای ستاد پلي تكنيك) خود را بالاي سر او رساند. اسماعيل اسلحه اش را به او داد و گفت به مقاومت ادامه دهيد. لحظه اي بعد وي با ليخندي آسوده براي هميشه به سرزمين روياها و حماسه هاي مردم پا نهاد. جان باختن كاك اسماعيل بدترين ضربه بود. قلب مان تكان خورد و به درد آمد. زخمي دردناك و لطمه اي جبران ناپذير. هيچ چيز رنج آور تر از آن نيست كه فرمانده اصلي در ميدان جنگ از دست برود. فرماندهي كه كليه رفقا عاشقانه دوستش داشتند، فرماندهي كه همواره منبع تهور و جسارت و اطمينان خاطر بود.

پس از جان باختن كاك اسماعيل، نبرد ابعاد سهمگيني بخود گرفت. همه همه گلوله ها و انفجار نارنجكها غوغا ميكرد. فقط بوي باروت بود كه در سراسر شهر به مشام مي رسيد. اينبار دشمن ديوانه وار و با نيروئي عظيم از جبهه هاي گوناگون هجوم آورد. خط جبهه مان مدام باريكتر مي شد و به انتهاي دو محله نزديكتر. حوالی ساعت سه بعد از ظهر بود كه خط جبهه مان به يكي دو كوچه درازي كه دو محله را به هم وصل مي كرد، محدود شد. گروه پزشكي در خانه اي در همين كوچه مستقر بود. تعداد زخمي ها افزايش يافته بود، گروه پزشكي قادر به رسيدگي به اين همه زخمي نبود. با وجود اين هيچ سنگري بدون مقاومت از دست نمي رفت. به خاطر مي آيد كه در بحبوحه پيشرويهای خانه به خانه دشمن، رفيق فرهنگ سراج كه تجربه جنگ در خرمشهر هنگام تهاجم ارتش عراق را داشت، فریاد زد: اينها دارند تاكتيك بعثي ها را بكار مي گيرند، ما هم بايد از خانه ها و پشت بامهای خانه ها بعنوان سنگر استفاده كنيم. خود اين رهنمود موجب شد كه يكي دو ساعتی مانع پيشروي سريع دشمن شويم و براي خودمان وقت بخريم.

اما هر لحظه بر فشار نظامي افزوده مي شد. در همان محوطه اي كه كاك اسماعيل جان باخت. رفيق مجتبي سلیماني (كاك سهراب) هدف گلوله قرار گرفت و ديگر قادر به حرکت نبود. به طرف رفيق شاهپور عالی پور (امين) كه تا آخرين لحظه كاك اسماعيل را

همراهی می کرد، نارنجکی پرت شد. یکی از دستانش به سختی مجروح شد و یکی از چشمانش را از دست داد. او غرقه در خون کنار رفیق مجتبی سلیمانی ماند و برای دیگر رفقا خط آتش درست کرد تا عقب نشینی کنند. رفقای دیگر آن دو را با چشمانی گریان برای آخرین بار در آغوش کشیدند و ترکشان کردند. آنها در خانه ای سنگر گرفتند و تا اتمام مهماتشان به مقاومت پرداختند. بعدا هر دو رفیق نیمه جان به اسارت دشمن افتادند و زیر ضرب و شتم وحشیانه حزب اللهی ها به قتل رسیدند.

فاصله میان ما با دشمن آنقدر کم بود که از پشت دیوارها و سنگرها برای هم نارنجک پرت می کردیم. رفیق احمد سینا هنگام عقب نشینی از سنگری به سنگر دیگر هدف گلوله قرار گرفت. رفیق بهناد که لحظه ای پیش با انداختن نارنجک در خانه ای که چند پاسدار در آن سنگر گرفته بودند آنها را به هلاکت رسانده بود از سنگرش بیرون آمد تا سراغ رفیق دیرینش احمد سینا برود. اما او نیز هدف گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت. در جبهه «اسپه کلا» رفیق مهدی تهران از رفقای گروه بسیج که موفق به عقب نشینی شده بود پایش هدف گلوله قرار گرفت و زخم شدید برداشت و مدتی بعد اسیر شد. دشمن او را پشت وانتی بست و آنقدر روی زمین کشید تا جان باخت.

رفیق بهرام خرمشهر پایش در اثر اصابت گلوله شکست. او قادر به راه رفتن نبود. یکی از رفقای پزشکی او را بدوش می کشید و از این خانه به آن خانه می برد. این همزمان شد با تنگتر شدن حلقه محاصره. ما دیگر قادر به رفت و آمد در کوچه ها نبودیم. رفیق بهرام که جنگاوری از تبار پرولترهای عرب بود از رفقا خواست که او را در خانه ای بگذارند و خودشان عقب بنشینند. هنگامی که پاسداران به محل او رسیدند، ضامن نارنجک خود را کشید سه پاسدار را کشت و خود نیز جان باخت. دیگر ادامه مقاومت غیر ممکن بود. مردم پراکنده شده بودند. فقط جوانانی که به ما پیوسته بودند باقی ماندند. درگیریها از فاصله نزدیک ادامه یافت. کوچه به کوچه، خانه به خانه، دیوار به دیوار. دورنمایی برای عقب نشینی هم بچشم نمی خورد. رفقای زخمی مدارک، نامه ها و دفتر های خاطرات خود در جنگل را به مردم می دادند. رفیق ریاحی خاطرات خود را به یکی از اهالی داد. رفیقی نوار سرودهایی که در جنگل پر شده بود را به یکی دیگر.

در بحبوحه نبرد، خبر شهادت کاک اسماعیل به کاک محمد که در محله «اسپه کلا» بود رسید. اسماعیل علاوه بر اینکه رفیق و هم‌رزم قدیمی کاک محمد بود، برادر دو قلویش هم بود. بغضی خون آلود گلوی کاک محمد را گرفت. مجالی برای بغض ترکاندن نبود. او

بیدرنگ دست بکار شد و بعنوان معاون اول نظامی مسئولیت فرماندهی نبرد را در دست گرفت. کاک محمد خونسردی عجیبی داشت. هنگام جنگ هیچ چیز او را منقلب نمی کرد. او آرامش خود را در پیچیده ترین و دشوار ترین موقعیتهای حفظ می کرد. رفیق رسول محمدی (کاک محمد) مهمترین ویژگی یک فرمانده نظامی خوب را دارا بود: پذیرش مسئولیتهای سنگین و جرئت و شهامت در تصمیم گیری خطیر. او در آن لحظات سرشار از کینه و تصمیم بود. کاک محمد سری به محله رضوانیه زد. طی مشورتی کوتاه با رفقای رهبری تصمیم به عقب نشینی گرفت. کاک محمد تلاش فراوانی برای سازمان دادن عقب نشینی منظم قوای سرداران کرد. شکستن حلقه محاصره با آن همه نیروی دشمن مستلزم مهارتی فراوان و تهوری بی پایان و نیروی اراده شگرف بود. او راههای مختلف را چک کرد و سرانجام باغی را برای عقب نشینی قوا شناسائی کرد. به این منظور که همه نیروهای خود را در آن باغ جمع کند و منتظر تاریکی شب شود.

□ عقب نشینی نیروها چگونه صورت گرفت؟

■ ساعت حوالی چهار و نیم بعداز ظهر بود، که تصمیم به عقب نشینی گرفته شد. انتهای این دو محله، باغ نارنج بزرگ مثلث شکلی قرار داشت. زمین بایر کوچکی قاعده این مثلث را از دو محله جدا می کرد. در ضلع غربی آن دادگاه انقلاب اسلامی واقع بود و در ضلع شرقی آن رودخانه هراز و مسیری که از آن شبانه وارد شهر شده بودیم. در راس مثلث که محل تقاطع کمربندی طالقانی و جاده هراز بود دشمن در یک بلندی تیرباری کار گذاشته بود که تقریباً بر هر دو ضلع باغ مسلط بود.

اولین گروه، گروه کمین جاده هراز تحت مسئولیت رفیق حسن امیری (جلال) بود که همراه با تعداد دیگری از رفقا به باغ نارنج عقب نشست. تقریباً بیست نفر در این گروه بودند. رفقای این گروه با باز کردن خط آتش علیه نیروهای مستقر در دادگاه انقلاب اسلامی راه خود را بسمت محله ای در پشت دادگاه گشودند. آنان با دور زدن دادگاه توانستند خود را به روستائی که در کناره شهر قرار داشت برسانند. حین عبور از جاده هراز که خیابان پهنی بود، رفیق اسعد شراهانی نژاد از رفقای جنوب از ناحیه کمر هدف گلوله قرار گرفت و فلج شد و دیگر قادر به حرکت نبود. رفقا مجبور شدند او را جا بگذارند. این رفیق دستگیر و اعدام شد. رفیقی دیگر حین عبور در اثر شدت تیراندازیها میان شمشادهای وسط خیابان پناه گرفت و نتوانست خود را به رفقای دیگر برساند. او دو شبانه روز در آن نقطه باقی ماند و بعد از دو

شبانه روز از همان راهی که به شهر آمدیم به جنگل برگشت و خود را به رفقا رساند. این دسته از رفقا که مرکب از رفقائی چون حسن امیری، عبدالله میرآویسی و بهروز فتحی بودند در کناره آن روستا واتنی را مصادره کردند و جملگی سوار بر وانت شدند. آنها با عبور از جاده های روستائی به سمت جنگل رفتند. حین عبور از روستا با اعضای مسلح انجمن اسلامی روستای «مرزنکلا» درگیر شدند و سنگرهایشان را در هم کوبیدند. این گروه در واقع راه عقب نشینی خود تا جنگل را با نبرد گشودند. هوا تازه تاریک شده بود که آنان همراه با چند تن از رفقای که زخم سطحی برداشته بودند در امامزاده عبدالله به حاشیه جنگل رسیدند.

دومین گروه تیمی مرکب از رفقا حشمت اسدی، سیامک زعیم، فرهنگ سراج، علی اصغر آیت الله زاده، تورج ملایری و حسین ساری، برخی دیگر از رفقای گروه پزشکی همچون فرح خرم نژاد بودند. آنان به دنبال گروه کمین جاده هراز رفتند. اما نتوانستند ارتباط شان با آنان را حفظ کنند. زمانی به باغ رسیدند که آنها باغ را ترک کرده بودند و امکان عبور از جاده هراز تقریباً غیر ممکن شده بود. این دسته از رفقا مجدداً به حد فاصل دو محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» بازگشتند. از آنجائیکه راه عقب نشینی از قبل طراحی نشده بود، در نتیجه سازمان دادن عقب نشینی منظم کار بسیار سختی بود. با وجود این، و با تلاش تک تک فرماندهان نظامی بویژه کاک محمد تعداد زیادی از رفقا دسته به دسته، دو به دو یا سه به سه مجموعاً نزدیک به سی نفر توانستند به باغ عقب بنشینند. این همزمان بود با درهم شکستن خط دفاعی ما در دو محله. دیگر رفت و آمد در کوچه ها امکان پذیر نبود. رفقا می بایست مدام از دیوار خانه ها بالا و پائین می رفتند یا پشت درب خانه ها سنگر می گرفتند و به نیروهای دشمن که در کوچه ها در حال رفت و آمد بودند تیر می انداختند.

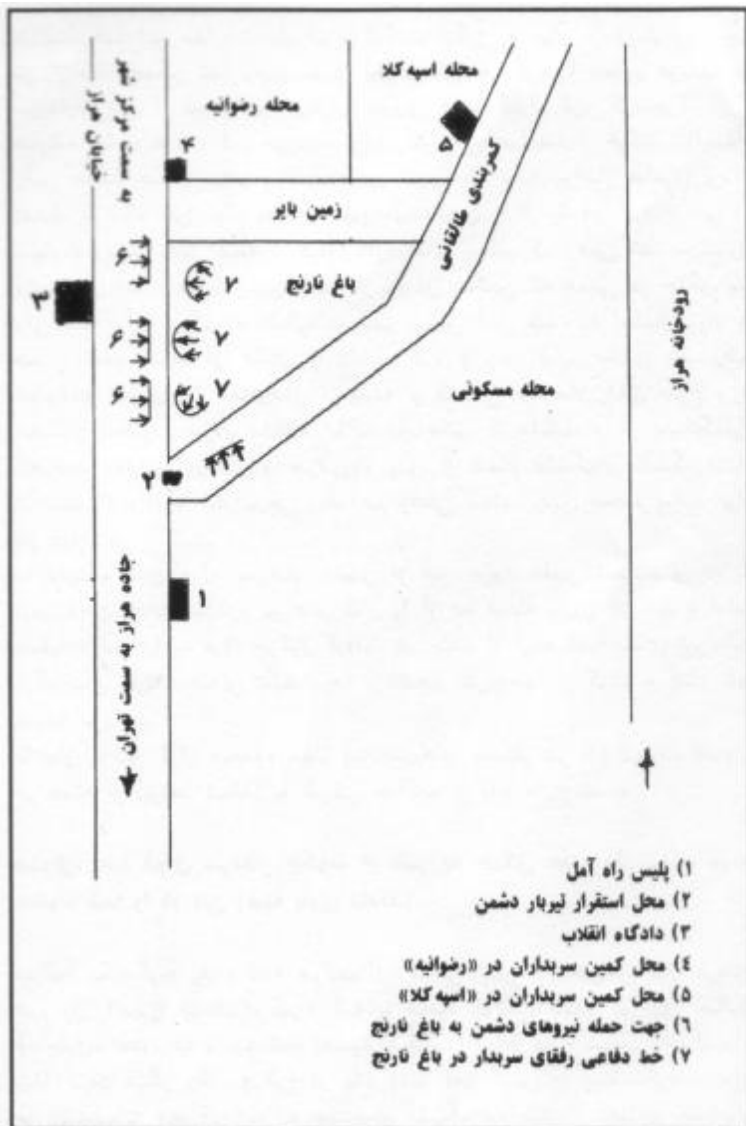
دشمن توانست بر زمین بایری که به باغ منتهی می شد تسلط پیدا کند. در نتیجه، نیروهای مستقر در محلات نتوانستند به باغ عقب نشینی کنند. بیش از بیست نفر از رفقا عملاً در محله باقی ماندند و در خانه ها پنهان شدند. اما برای آن دسته از رفقائی که به باغ نارنج عقب نشستند پایان نبرد نبود، تازه اوج و هنگامه نبرد بود.

□ درگیری در باغ نارنج چگونه پیش رفت؟

■ رفقا در گوشه و کنار باغ سنگر گرفتند. اگر چه درختان پرتقال و نارنج تنه نازکی داشتند و برای سنگر گیری مناسب نبودند اما پوشش مناسبی برای ما فراهم آوردند. فشار نیروهای

ارتجاع صد چندان شده بود. دشمن با خمپاره و نارنجک و مسلسل‌های سبک و سنگین به باغ یورش آورد. پاسداران و بسیجی‌ها و خیل مزدوران حزب الهی گله وار پیش می آمدند تا به خیال خود مقاومت ما را در هم شکنند. مقاومت ستایش انگیزی از جانب ما صورت گرفت. فاصله ما و دشمن بسیار کم بود بگونه ای که چهره‌ها قابل تشخیص بودند. صدای گلوله و انفجار نارنجکها، گوش را کر می کرد. کاک محمد نیروها را بصورت نیم دایره آرایش نظامی داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت. آنگاه بالاپوش سربازیش را از تن کند، کوله پشتی اش را از فشنگ خالی کرد و کناری نهاد، فشنگها را در جیب شلوار جای داد و با قاطعیت خطاب به بقیه رفقا گفت: «دشمن ما را محاصره کرده و راهی بجز در هم شکستن حلقه محاصره نداریم. باید هر طور شده خود را به جاده کمربندی برسانیم. اگر موفق به انجام اینکار نشدیم آنقدر مقاومت می کنیم تا کشته شویم. به هیچ یک از نیروهای دشمن رحم نکنید.» آنگاه خود و دیگر رفقا با حالت نیم خیز به قصد پیشروی بر صفوف دشمن آتش گشودند. در همین اثنا، صدای رگبار کالیبر ۵۰ بلند شد. همه سرعت خود را بر زمین پرتاب کردند و پناه گرفتند. در این میان کاک محمد با پشت به زمین پرتاب شد اسلحه اش بروی پایش غلتید. گلوله‌ها سینه اش را شکافته بودند. رفیقی بروی او خم شد و صدایش کرد. کاک محمد سرش را برگرداند، خواست چیزی بگوید، اما نتوانست. سپس همه نیروی خود را جمع کرد، مشت راستش را بالا آورد و گفت: «زنده باد آزادی! مرگ بر خمینی!» بار دیگر تلاش کرد که مشت چپش را بالا بیاورد اما نتوانست و آرام گرفت. همان آرامشی که چند ساعت پیش از این بر چهره کاک اساعیل و بسیاری از رفقای دیگر نقش بسته بود.

در همین حین، رفقا از گوشه‌های مختلف باغ قاطعانه و بی وقفه رگبار را بسمت نیروهای دشمن، بویژه گله‌های حزب الله گشودند. آنها با شجاعت و اراده ای فوق العاده و عزمی جزم رزمیدند، توانائی و رشادتی وصف ناپذیر از خود نشان دادند. اطراف باغ نارنج از نقاطی بود که بیشترین تلفات و زخمی بر نیروهای دشمن وارد آمد. بلندگوی دستی پاسداران بود که مدام نیروهای خود را به عقب نشینی فرا می خواند. یکی از رفقا از جایش بند شد و خطاب به حزب الهی سرگردان گفت از اینور بیائید. آنها فریب خوردند و بار دیگر در تیررس ما قرار گرفتند و آه و ناله‌های شان بلند شد. خوشبختانه شیبی که در مقابل سنگر رفقا قرار داشت حفاظ خوبی شد که در تیررس نباشند. اما این مقاومت دلیرانه و شگفت انگیز به بهای از دست دادن چند تن از رفقا ممکن شد. رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرجی) معاون دوم نظامی سربداران پس از نبردی پر جوش و خروش هدف گلوله قرار گرفت. قلبی که همیشه



چشمه های روشن خورشید در درونش می جوشید، از حرکت بازایستاد. رفیق محمد صادق یزدان پناه (محسن آشپز) که تک تیرانداز ماهری بود با تفنگ ام یک خود تک به تک نیروهای دشمن را از پا در آورد و خود به شهادت رسید. رفیق مسعود حیدری از رفقای پیکار که زخمی شد به اسارت دشمن در آمد. رفیق فریدون شمال از رفقای تنکابن که مدتی در جنگل بود ولی بعد برای کمک به تشکیلات شهر ساکن آمل شد، به احتمال زیاد در همین نقطه گلوله ای فکش را داغان کرد و زنده اسیر دشمن شد. رفیق شکرالله احمدی (از کادرهای برجسته و قدیمی سازمان شفق سرخ و از معلمان محبوب مردم منطقه ثلاث باباجانی کرمانشاه و از بنیانگذاران اتحادیه دهقانی روانسر و جوانرود) پس از اتمام فشنگهای تفنگ قنذاق شکسته اش، اسیر شد. برخی رفقا هم زخمی شدند. رفیق محمد پوئید برای بار دوم زخم برداشت.

با تاریک شدن هوا، نیروهای دشمن از این جبهه عقب نشستند و کلا از ترس دادن تلفات بیشتر، نیروهای شان را از دو محله بیرون کشیدند و ادامه عملیات شان را به فردا موکول کردند. هر چند، تا نیمه شب صدای تیراندازی درگیریهای کوتاه، صدای تک تیرها و انفجار نارنجکها از گوشه و کنار شهر شنیده می شد.

با جان باختن کاک محمد، عملا بین نیروهای مستقر در باغ شکاف افتاد و هر دسته از نیروها شبانه، به طریقی جداگانه از یک گوشه باغ خارج شدند.

□ بقیه قوای سربدار چگونه از شهر به جنگل عقب نشستند و مردم چگونه شما را در این زمینه یاری دادند؟

■ یک گروه یازده نفره مرکب از رفقای چون حسین ریاحی، فریدون خرم روز (میرزا یوسف)، بهزاد گیلان، محمد پوئید، عیدی نوروزی (مالک آغاچاری) حدود نه و نیم شب تصمیم گرفتند از باغ خارج شوند. نخست برای پیدا کردن دیگر رفقا چرخی در باغ زدند اما کسی را پیدا نکردند. برای جبران مهمات مصرف شده به جستجوی فشنگ پرداختند و تعدادی خشایبهای فشنگ که دور و بر افتاده بود را جمع آوری کردند. سپس زخم رفقای زخمی را محکم بستند و بسمت بخش جنوبی جاده کمربندی طالقانی براه افتادند. آنان با پاره کردن سیم خاردار به کنار آن جاده رسیدند. در سمت جنوبی این جاده تیرباری کار گذاشته شده بود که هر از چند گاهی با شنیدن هر صدائی جاده را به گلوله می بست. همان موقع به سمت یک اسب و یکی از نیروهای خودشان تیراندازی کردند و پاسداری را زخمی کردند. صدای جر

و بحثهای شان سر این مسئله شنیده می شد، این خود فرصت مناسبی بود که کلیه رفقا و براحتی از جاده گذر کنند و خود را بسمت رودخانه بکشانند. همان موقع پیرمرد و زن جوانی که با فانوس دنبال اسب شان می گشتند رفقا را دیدند. آنها به گرمی از رفقا استقبال کردند و آنها را برای خوردن شام به خانه دعوت کردند. اما رفقا از آنان خواستند که تا کناره رودخانه راهنمایی شان کند پیرمرد با کمال میل آنها را راهنمایی و همراهی کرد و راه ساده تری را برای عبور از رودخانه نشان داد. رفقا از جاده کمربندی آمل - بابل از میان دو کمین ارتش گذشتند و وارد همان مسیری شدند که دو شب قبل آنها طی کرده بودند.

حضور رفیق ریاحی قوت قلب بزرگی برای کلیه رفقا محسوب می شد. او علیرغم اینکه خون زیادی از پایش رفته بود، از روحیه ای عالی برخوردار بود. نقش وی در روحیه دادن به رفقا هنگام عقب نشینی به باغ و درگیریهای توی باغ و عقب نشینی تا جنگل تعیین کننده بود. در سخت ترین لحظات، زمانی که تهاجم دشمن در اوج بود، وی منبع شهادت و دلداری برای رفقا بود. منبعی قابل اعتماد و اطمینان که در اوج محاصره و سرکوب دشمن و لحظات شوم شکست به دیگران الهام می بخشید.

این رفقا پس از یک شبانه روز نبرد و سه شبانه روز بی خوابی و خستگی مفرط بسمت آخرین تلالهائی که در آن بودیم رفتند. شب غم انگیزی بود. حزن و اندوه همه را فراگرفته بود. هر کس سعی می کرد بغضش را پنهان کند اما هر بار با شنیدن نام رفقای جانباخته، نام عزیزترین عزیزان و یاران خود، صدای هق هق گریه این یا آن رفیق فضای تیره شب را می شکافت. تلاش برای دلداری دادن این یا آن رفیق غیر ممکن بود. چرا که به راحتی هق هق گریه ها همگانی می شد. این دسته از رفقا سحرگاهان به مقصد رسیدند.

یک گروه شش هفت نفره از رفقائی که در باغ نارنج مستقر بودند، همراه با یکی از رفقای زخمی به سمت دادگاه انقلاب اسلامی عقب نشستند و خود را به کنار یک روستای حاشیه شهر رساندند. یکی از اهالی آن روستا آنان را در خانه اش جای داد. نان و دارو و امکانات اولیه در اختیارشان قرار داد، خودش فردا مسیر عقب نشینی از جنگل از طریق رودخانه هراز را شناسائی کرد. و شب هنگام رفقا را تا لب رودخانه رساند. این رفقا نیز ۲۴ ساعت بعد به گروه شامل رفیق ریاحی رسیدند. برخی دسته های کوچکتر نیز عمدتاً از این مسیر خود را به جنگل رساندند.

کمکهای مردم برای عقب نشینی نیروهائی که در محلات باقی مانده بودند، تعیین کننده بود. بطور خودبخودی تیمهائی از جوانان برای کمک به عقب نشینی نیروهای ما شکل

گرفت. این تیمها تا دو سه روز پس از ششم بهمن علی‌رغم خطراتی زیادی که وجود داشت، فعال بودند. انگار مردم ایندو محله همگی بسیج شده بودند که هر طور شده جان رفقا را نجات دهند. فقط کافی بود که به مردم رجوع شود، هیچکس دست رد بر سینه کسی نمی زد.

رفیق بهروز غفوری که در محله اسپه کلا باقی مانده بود، همراه با دو رفیق دیگر به خانه یکی از اهالی رفتند. آنها که بشدت خسته و گرسنه بودند غذائی خوردند و چند ساعتی استراحت کردند. صاحبخانه سر ساعت مقرر رفقا را از خواب بیدار کرد و شخصا آنها را تا مسیر رودخانه همراهی کرد و راه عقب نشینی را نشان داد. آنها فردا صبح به رفقای مستقر در سه تلار ملحق شدند. رفیق کرد دیگری هنگام عبور از جاده به خانه ای پناه برد. اهالی خانه سریعاً دست بکار شدند. اسلحه اش را مخفی کردند. او را به حمام بردند. ریشش را تراشیدند و برای حفظ ظاهر رختخوابی برایش پهن کردند و او را در آن خواباندند و دو سه روز نزد خود نگهداشتند. سپس با درست کردن پوشش مناسب با ماشین شخصی خودشان وی را به تهران رساندند، پول کافی در اختیار وی نهادند و به او گفتند هر موقع که خواستی برگرد اسلحه ات را تحویل بگیر.

رفیق محمد توکلی (مسعود آبادان) که انگشت دستش تیر خورده بود، در آخرین لحظه که حلقه محاصره بسته شده بود وارد خانه ای شد. ساکنین خانه از پیر و جوان فعالانه کمک کردند تا وی سریعاً لباسش را عوض کند و دستکشی به وی دادند که زخمش را پنهان کند و او را به خانه امن تری منتقل کردند. فردای آنروز که این رفیق در خیابان پرسه می زد توانست اتفاقی رفقای تشکیلات شهر را ببیند و به خانه ای منتقل شود و چند روز بعد به تهران بیاید.

چند نفر از رفقای گروه پزشکی که در خانه ای مانده بودند و نتوانسته بودند خود را هنگام درگیریها به دو محله برسانند یکی دو روز بعد به یاری مردم به شهرهای دیگر منتقل شدند.

یکی دیگر از رفقا در خانه ای به مدت ۴۸ ساعت پنهان شده بود، بسیاری از اهالی محل از این مسئله خبر داشتند هر یک در تلاش برای پیدا کردن راهی برای خروجش از محله بودند. صاحبخانه که از حضور این رفیق در خانه اش مطلع بود طی دو روز بعد همراه با زن و فرزندان هنگام خانه گردی رژیم جلوی منزل می ایستاد تا ماموران کمتر شک کنند. سرانجام با همکاری مردم وی توانست از شهر خارج شود.

بسیاری از رفقای محلی دیگر چون امید قماش، رحمت چمن سرا، منیر نور محمدی،

فرشته ازلی و چند نفر دیگر که در قیام شرکت داشتند با کمک اهالی محل توانستند از دو محله خارج شوند. همچنین بسیاری از جوانان محلی که به صفوف ما پیوسته بودند، با کمک تیمهای یاری دهنده مردمی توانستند از محاصره خارج شوند. متأسفانه برخی از این افراد که بصورت انفرادی به جنگل عقب نشستند بعلت عدم آشنائی به راهها و منطقه ای که ما در آن بودیم در کمین نیروهای دشمن افتادند و کشته شدند. خود رژیم چند مورد از این درگیریهای پراکنده را طی روزهای بعد در کناره جنگل گزارش داد.

اما بدترین ضربه هنگام عقب نشینی، بر تیمی که مرکب از رفقا سیامک زعیم و حشمت اسدی و گروه پزشکی بود وارد آمد. این رفقا پس از بازگشت مجدد به محله همراه با تعدادی دیگر از رفقا، رفقای چون مراد، روزبه منافی، حمید راج پوت که به آنها ملحق شده بودند به محاصره کامل افتادند. رفیق مراد در آخرین لحظه گفت بهتر است هر یک یا چند تائی در گوشه ای پنهان شویم و خود را نجات دهیم. چند ثانیه ای نگذشت که به خاطر حملات بی وقفه دشمن رفقا از یکدیگر جدا افتادند. رفیق مراد همراه با رفیق محمد توکلی وارد خانه ای شدند و اکثریت رفقا وارد خانه ای دیگر. رفیق مراد پس از رفیق محمد توکلی لباسش را عوض کرد و خود را به کوچه انداخت و قاطی جمعیتی شد که در حال خارج شدن از محله بودند. متأسفانه وی همانروز بعنوان مشکوک بازداشت شد و روز بعد توسط یکی از افراد دستگیر شده گروه پزشکی که خیانت کرد بعنوان یکی از رهبران اصلی سازمان شناسائی شد. رفیق غلامعباس درخشان ماهها زیر شکنجه بود و همانطور که در نامه ای که از زندان به بیرون داده بود نوشت من زیر کتک خواهم مرد و چیزی نخواهم گفت. او بدینگونه عمل کرد. در مرداد ماه ۶۱ رفیق غلام عباس درخشان زیر شکنجه در زندان چالوس جان باخت.

اما بقیه رفقای این گروه که رفقا سیامک زعیم و حشمت اسدی هم همراهشان بودند در پشت بام خانه ای پناه گرفتند. این دسته از رفقا که شامل رفقای گروه پزشکی بود اسلحه و مهمات زیادی در اختیار نداشتند. متأسفانه آنان شب در پشت بام خانه ای که هنگام عقب نشینی در آن پناه گرفته بودند، ماندند و تلاشی برای اینکه از محله و شهر خارج شوند سازمان ندادند، آنها با خیر نشدند که دشمن نیروهایش را از خیابانها و کوچه پس کوچه های این دو محله خارج ساخته و دور آن حلقه زده است. فردای روز قیام، ده نفر از این رفقا طی درگیری کوتاهی زنده اسیر شدند، اکثریت شان به غیر از رفیق سیامک زعیم (شهاب) و یکی دو نفر دیگر دو روز بعد در ملاءعام تیرباران شدند. بنا به قولی، رفیق حشمت اسدی برای اینکه زنده اسیر نشود خودش را کشت و بنا به قولی دیگر در درگیری کشته شد. البته هنوز

که هنوز است مردم شهر آمل مرگ او را که یاور استوار مبارزات انقلابی شان بود، باور نکرده اند. این آخرین و متمرکزترین ضربه نظامی در شهر بود که بر ما وارد شد، ضربه ای که طی آن اصلی ترین فرد رهبری سیاسی خود را از دست دادیم.

بدینسان قیامی که غرور و افتخار و بلندپروازی کمونیستی بر تارکش نقش بسته بود از میان آتش و خشم و عصیان و باروت گذر کرد، در خون رهبران و رزمندگان طبقه کارگر و خلق غرقه شد و شکست خورد.

□ نتایج نظامی مجموعه درگیریهای این نبرد از زاویه تعداد کشته ها و زخمی های طرفین چه بود؟

■ دشمن در این درگیری بیش از ۲۰۰ کشته و ۵۰۰ زخمی از خود بجای گذاشت. تمامی بیمارستانهای آمل، بابل، قائمشهر و ساری مملو از زخمی های دشمن بود. خود رژیم رسماً کشته های خود را در لیستی ۴۰ نفر اعلام کرد. لیست مستخره ای که هر سال عوض می شد. ما در این نبرد در مجموع ۴۴ کشته و اسیر دادیم. پنج نفر از رفقا هم زخمی شدند که بعداً مداوا شدند. سه تن از اعضای کمیته دائم رهبری سازمان کشته و اسیر شدند. سه تن از فرماندهان اصلی نظامی یعنی کاک اسماعیل، کاک محمد و یوسف گرجی را به همراه یک معاون نظامی یعنی رفیق فرامرز فرزاد را از دست دادیم. هیچگاه از تعداد کسانی که به صفوف ما پیوستند و در جریان نبرد کشته شدند، اطلاع دقیقی کسب نکردیم. هر چند که بطور جسته و گریخته از وجود چند جوان انقلابی که کشته شدند مطلع شدیم. البته رژیم بسیاری از مردم ساکن در این دو محله را که در اثر اصابت گلوله های پاسداران کشته شدند به حساب حزب الهی ها گذاشت. که روشن ترین نمونه آن کارمندی بنام فرخ زارع بود که در اثر کمانه گلوله پاسداران کشته شد و نامش در لیست منتشره از سوی رژیم گذاشته شد. بعلاوه طی ماهها بعد بسیاری از جوانان به جرم همکاری با سربداران و شرکت در قیام آمل اعدام یا به حبسهای طولیل المدت محکوم شدند.

از نظر مهمات نیز تقریباً اکثر مهمات فردی مان مصرف شد. دیگهای انفجاری، موشک اندازه های آرپی جی هفت همراه با حدود سی گلوله بدون اینکه استفاده چندانی از آنها بشود را از دست دادیم.

در مجموع علیرغم ضربه سیاسی نظامی مهمی که به رژیم زدیم، شکست سختی نصیب مان نشد.

□ چرا می گوئی شکست؟ آیا قیام آمل محکوم به شکست بود؟ این قیام چه جایگاهی در نبرد بین انقلاب و ضد انقلاب در آن مقطع داشت؟

■ قیام ما شکست خورد چرا که اهدافی که از آن انتظار داشتیم تحقق نیافت. قیام آمل به حریقی که می خواستیم بدل نشد. مسلما فاکتورهای عینی و ذهنی زیادی در این شکست دخیل بودند. تا آنجائیکه به فاکتور ذهنی بر می گشت یعنی نقش عنصر آگاه به بیانی، خط و استراتژی ما که در طرحها و نقشه های نظامی فشرده می شد، اشتباهات زیادی از ما سر زد. من تلاش کردم این اشتباهات را از جنبه های گوناگون و در جزئیات مختلف نشان دهم. اشتباهاتی که ریشه در درک غلط از استراتژی انقلاب در ایران داشت. این درک غلط بطور متمرکزی خود را در نادرستی روش جنگی ما نشان داد. به این معنا که قبل از اینکه تبدیل به ارتش قدرتمند و گسترده ای بشویم، با دشمن در یکی از مراکز قدرتش وارد درگیری تعیین کننده شدیم و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شهر، شکست سختی خوردیم.

امروزه که نگاه می کنیم به جرئت می توان گفت که حتی اگر ما دچار چنین خطاهای تاکتیکی هم نمی شدیم باز فاکتورهای عینی قدرتمندتر دیگری خارج از اراده ما عمل می کرد که مانع پیروزی این قیام می شد. حتی اگر ما بدرستی تمام اصول، قواعد و فن قیام مسلحانه شهری را بکار می گرفتیم، باز چنین شکستی اجتناب ناپذیر بود. در صورتیکه استراتژی جنگ درازمدت خلق را اتخاذ می کردیم، انقلاب مسیر دیگری را می پیمود. قیام مسلحانه شهری در کوتاه مدت قادر به رشد و گسترش ارتش خلق و حرکت سیل وار بسوی شهرهای دیگر نبود. ما باید قیام آمل را به مثابه یک عملیات نظامی زود فرجام در چارچوب جنگ طولانی مدت می نگرستیم. البته اتخاذ چنین استراتژی و تاکتیکهائی در آن مقطع برای نیروئی چون ما با تجارب و کیفیاتی که داشتیم چندان سهل و ساده نبود چرا که نیازمند تسویه حساب جدی ایدئولوژیک - سیاسی با انحرافات غالب بر سازمان و کل جنبش کمونیستی ایران بود.

برگردم به فاکتورهای نامساعد عینی. در این زمینه می توان بر دو فاکتور مشخص انگشت گذاشت:

یکم، دشمن در آن مقطع در سرکوب نیروهای انقلابی در سراسر کشور به موفقیت‌های نسبی مهمی دست یافته بود. دیگر قادر بود براحتی نیروهایش را متمرکز کند، کاری که فی‌المثل در تابستان سال ۶۰ امکان پذیر نبود. این مسئله در تفوق کمی و عظیم نیروهایش

نسبت به ما در روز ششم بهمن ماه خود را نشان داد.

دوم، افت نسبی روحیات انقلابی در میان توده ها هم فاکتور مهم دیگری بود. ضربه‌نگهای انقلاب بطور جدی دچارکندی شده بود. بعنوان نمونه بگویم، رژیم در ادامه ضربات سختی که بر نیروهای انقلابی در سراسر کشور وارد آورد، در شهر کوچکی چون آمل تا آزمون بیش از ۸۰ تن از انقلابیون شهر را اعدام و بیش از ۱۲۰۰ نفر را دستگیر کرده بود. به جرئت می‌توان گفت که به همین نسبت فعالین سیاسی زیادی از شهر فراری بودند.

با وجود این، توده های مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای ما شناختند و در زمینه های مختلف ما را باری رساندند. لیکن این بار در مقابل هزاران مزدور تا بدنمان مسلح که ارتجاع بدون فوت وقت علیه این قیام بسیج کرد، انقلاب ایستادگی نتوانست کرد. قیام آمل نشانه آخرین تعرض سازمانیافته انقلاب علیه ضد انقلاب در بعد سراسری بود. قیامی که کسب قدرت سیاسی را هدف قرار داده بود. علیرغم اینکه تا مدتها مقاومت خلق کرد و جنگ عادلانه در خطه کردستان ادامه یافت، اما شکست قیام آمل نشانه شکست قطعی انقلاب تاریخی ۶۰-۵۷ در بعد سراسری بود.

در آمل، توده انقلابی، این بار تحت رهبری پرولتاریای آگاه و با پیشقراولی یک صد کمونیست سردار هر آنچه در توان داشت و در واقع هر آنچه که در توانش مانده بود را بکار گرفت. اگر چه انقلاب از پیش سر بزیر آورده بود، آنان جنگیدند، آنجا در آمل این انقلاب بود که به عربانی و همراه آنان، کوی به کوی، خانه به خانه، سنگر به سنگر بر زمین افتاد و برخاست و به عقب نشست. و بدینسان جنبش کمونیستی در ایران شکستی دیگر را تجربه کرد. اما اینبار بس سرافراز، در نبردی از جان مایه گرفته، خونین و سرسختانه، نبردی و شکستی آنچنان که مصالح نبردها و پیروزی های فردا را فراهم تواند کرد.

□ قبل از اینکه به چگونگی ادامه سرکوب دشمن، تاثیرات سراسری قیام آمل و برخورد گروههای سیاسی دیگر بردازی، زمانی که به جنگل عقب نشستید، چه برنامه ای را دنبال کردید؟

■ با توجه به اینکه برخی رفقا در دسته های کوچک یا انفرادی به محل تلارها بر می گشتند رفقا چند روزی صبر کردند تا احتمالا هر کسی که توانست از شهر خارج شود را در آنجا ببابند. برنامه اصلی ما پیدا کردن بقیه رفقائی بود که احتمال می دادیم به جنگل واقع در سمت غربی جاده هراز عقب نشسته باشند. در این فاصله به چند نقطه ای سر زده شد که

احتمال می دادند رفقائی بدان سمت عقب نشینی کرده باشند. ولی برای تحرک بیشتر می بایست قبل از هر چیز رفقای زخمی را به شهر منتقل می کردیم. دشمن جاده هزار را یکی دو روزی مسدود اعلام کرد. رفقا پس از باز شدن جاده هزار جلوی کامیونی را گرفتند و از راننده آن کمک خواستند. راننده با کمال میل پذیرفت. بدین وسیله یکی از رفقا که زخمش سطحی بود همراه با رفیقی دیگر به تهران رفتند. فردا شب هم رفقای تشکیلات شهر با درست کردن پوشش مناسب، با ماشینی برای انتقال رفیق ریاحی و محمد پوئید سر قرار جاده آمدند. رفیق ریاحی به سختی می توانست حرکت کند. رفقا با درست کردن برانکارد او را حمل کردند و با گذشتن از چند رودخانه به محل قرار رسیدند. پس از انتقال این دو رفیق باقی افراد که نزدیک به بیست نفری می شدند به سمت روستای ییلاقی گزنه سرا براه افتادند. درست فردای آنروز پاسداران با هلی کوپتر، خود را به محل تلارهایی که رفقا چند روزی در آن مستقر بودند رساندند اما دست از پا درازتر برگشتند.

رفیق ریاحی قبل از وداع به رفقا گفت شما کمونیستهای قهرمانی هستید و نبردی عظیم را پیش برده اید من الان در موقعیتی نیستم که در مورد چگونگی ادامه حرکت سرداران چیزی بگویم. اما شما سعی کنید رفقای دیگر را بیابید و با آنان به جمع بندی بنشینید.

□ **بلافاصله پس از پایان گرفتن نبرد آمل، رژیم دست به سرکوب سیستماتیک زد. ابعاد این سرکوب چه بود و چگونه به پیش رفت؟**

■ رژیم طرح سرکوب همه جانبه ای را در کوتاه مدت و بلند مدت به پیش برد، که شامل سه مولفه اصلی بود. یکی سرکوب فوری سازماندهندگان و شرکت کنندگان در نبرد آمل، دیگری تنبیه و سرکوب عمومی مردمی که به این نبرد یاری رساندند و سرانجام پیشبرد یک کارزار تبلیغی ارتجاعی علیه تاثیرات سیاسی این نبرد. من سعی می کنم بطور جداگانه به هر یک از این مولفه ها بپردازم، هر چند که چندان از هم جدا نیستند.

رژیم برای ارباب مردم پیکر رفقای جانباخته بویژه رهبران قیام را در شهر به نمایش گذاشت. در گورستان مرکزی شهر پیکر کاک اسماعیل (پیروت محمدی)، کاک محمد (رسول محمدی)، سهیل سهیلی و حشمت اسدی پور مدتی به نمایش گذاشته شد.

سببیت دشمن حدی نداشت. پاسداران در بیمارستان شهر بشدت مانع کمک پزشکان و پرستاران به رفقای زخمی و نیمه جان شدند. بسیاری از رفقای زخمی چون مجتبی سلیمانی

زیر لگد و ضربه قنداق تنگ به قتل رسیدند. رفیق اسد شرهانی نژاد که قادر به حرکت نبود، بر روی برانکارد تیرباران شد. لیست ده نفره ای که در روزنامه های رسمی کشور توسط رژیم منتشر شد، شامل ایندو رفیق و هشت رفیق فوق الذکر بود.

فوری ترین اقدام رژیم اعدام رفقای اسیر در ملاء عام بود. کلیه اسرای جنگی بلافاصله و در عرض چند دقیقه در دادگاهی قرون وسطایی به اعدام محکوم شدند. نهم بهمن ماه ۶۰ شهر آمل شاهد یکی از غم انگیز ترین روزهای تاریخ بود. شب قبل آسمان تا صبح گریسته بود. اندوهی سنگین شهر را فراگرفته بود. حوالی ظهر ۸ نفر از رزمندگان اسیر را به استادیوم ورزشی شهر منتقل کردند. مردم دسته دسته از گوشه و کنار شهر به سوی استادیوم روان شدند. برخی مات و مبهوت بودند و برخی بغضشان گرفته بود. رژیم هم پایه های خود را از سراسر استان روانه آمل کرد. هزاران نفر که توسط نیروهای نظامی رژیم محصور بودند در استادیوم ورزشی گرد آمدند. رفقا روزبه منافی، تورج علی ملایری، علی اصغر آیت الله زاده، فرح خرم نژاد، حسین ساری، شکرالله احمدی، فرهنگ سراج، حمید راج پوت با سری افراشته جلوی جوخه اعدام قرار گرفتند. رفیق فرح خرم نژاد که آنزمان حتی نام واقعی خود را از دشمن پنهان ساخته بود با شعار «زنده باد آزادی» مرگ را پذیرا شد. وقتی صدای شلیک گلوله ها برخاست، و رفقا بر خاک افتادند، انکار جمعیت اعدام شد، سکوتی سهمگین حکمفرما شد. این آخرین شراره های امید و انقلاب مردم بود که بر خاک می افتاد. آن رفقا سمبل بهترین فرزندان انقلابی پرولتاریا و خلق بودند که با خون سرخ شان تاریخ انقلاب را نوشتند، افتخار ابدی را نصیب خود ساختند، و برای همیشه در قلب مردم جاودانه شدند.

اعدام رفقا با آه و اشک توده ها همراه شد. در آنروزهای تلخ بسیاری در خلوت خویش غمگانه گریستند. رفقائی چون رحمت چمن سرا که از نزدیک شاهد اعدام این رفقا بود، نزد خود سوگند یاد نمود که در راه آرمان و اهدافی که آن رفقا در راهش جان باختند پیگیرانه و تا به آخر انجام وظیفه کند.

چند روزی پس از این نبرد رژیم پیکر کلیه رفقای جانباخته را بطور دستجمعی در گودالی در کنار کمربندی جاده محمود آباد دفن نمود. زمانی نگذشت که مزار این رفقا پر از گل شد. رژیم از هراسش مجبور شد مخفیانه پیکر جانباختگان را به نقطه ای نامعلومی منتقل کند. تا به خیال خود خاطره ای آنان را از ذهن مردم محو کند. تلاشی عبث چرا که دلاوری شان بر ذهن توده های ستمدیده برای همیشه نقش بست. به جز معدودی از رفقای اسیر کلیه رفقای دستگیر شده به فاصله های کوتاهی اعدام شدند. رفیق فریدون شمال یک

هفته بعد در چالوس اعدام شد مسعود حیدری از رفقای پیکار در فروردین ۶۱ اعدام شد. بلافاصله پس از این اعمال شنیع دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم بکار افتادند تا شبکه تشکیلاتی اتحادیه را در آمل کشف کنند و هرکس را که در هر سطحی با این جریان ارتباط داشت دستگیر کنند. عوامل اطلاعاتی رژیم تا آنجا پیش رفتند که بفهمند که اولین شماره‌های نشریه حقیقت قبل از انقلاب چگونه در آمل پخش شد. حتی کسانی که در دوران انقلاب در روستاها با رفقای چون حشمت اسدی در تنظیم و تدوین دادخواهی دهقانان همکاری داشتند را شناسائی و بازداشت کردند. رژیم حتی فردی که اتاقی را در بهمن ماه ۵۷ به رفقا برای دفتر علنی دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز اجاره داده بود، بازداشت کرد. کلیه هواداران و منسوبین اتحادیه و هر کس که کوچکترین نشانی از ارتباط او با تشکیلات اتحادیه بود دستگیر می‌شد. این افراد سریعاً یا به اعدام یا به حبسهای طویل‌المدت محکوم شدند. رفقا فرشته ازلی و منیر محمدی مجدداً دستگیر شدند، رفیق منیر در ۱۷ مرداد ۶۱ و رفیق فرشته در ۱۸ دیماه همانسال اعدام شدند. بسیاری از جوانان محله «رضوانیه» که از فعالین شورای انقلابی این محله در سال ۵۷ بودند و از اتحادیه هواداری می‌کردند، دستگیر شدند. مرتضی تهرانی (کارآموز مدرسه کر و لاله‌ها) از جوانان فعال این محله به جرم دانستن محل اختفای دستگاه‌های چاپ اعدام شد. حسن ابوالقاسمی (ورزشکار) به جرم همکاری و مشخصاً به دلیل آنکه در تابستان سال ۵۹ محافظ رفیق قاسم صراف زاده (از رهبران اتحادیه) هنگام سخنرانش در آمل بود اعدام شد. داوود قربانی (کارگر زحمتکش)، به جرم دوستی با برخی اعضای سربداران اعدام شد و حتی خود پاسداران پس از اعدام به خانواده اش اطلاع دادند که وی را اشتباهاً اعدام کرده‌اند. قاسم حاتم نژاد (محصل) به جرم اینکه مدت کوتاهی در جنگل بود، اعدام شد. برادرش حسن حاتم نژاد کارگر بیکار که حتی تعلق سیاسی به اتحادیه نداشت فقط به جرم استقبال از سربداران اعدام شد.

یکی از جوانان نور سولده به جرم اینکه در سال ۵۹ خانه اش را یک روز برای چاپ نشریه حقیقت در اختیار رفقای تشکیلات شمال قرار داده بود، اعدام شد. جمشید اصالت از معلم مبارز آمل که یکی از رهبران اصلی اعتصاب معلمان در زمان انقلاب ۵۷ بود و در سال ۶۰ فعالانه از سربداران حمایت می‌کرد پس از دستگیری اعدام شد. عصر یک روز ناگهان در خانه این معلم مبارز و سرشناس بزور گشوده شد و پاسداران پیکر این رفیق را در حیاط خانه اش جلوی همسر و چهار فرزند خردسالش انداختند و رفتند. از سوی دیگر اسامی، تصاویر و کلیه اطلاعات مربوط به رفقای شرکت‌کننده در قیام

آمل در بین کلیه گشتی های سپاه پاسداران در تهران پخش شد. همزمان کلیه امکانات رژیم برای شناسائی و کشف تشکیلات اتحادیه در سراسر کشور بسیج شد. اقداماتی که رژیم در این زمینه سازمان داد سرانجام به ضربه سراسری به سازمان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۶۱ منجر شد.

□ چه اقداماتی رژیم در زمینه سرکوب اهالی آمل سازمان داد؟

■ اطلاعاتم از درد و رنجی که بر مردم آمل گذشته، محدود است و فقط از جوانب کمی از ابعاد مختلف اقدامات سرکوبگرانه رژیم خبر دارم. رژیم تنبیه و سرکوب عمومی مردم آمل را بلافاصله در دستور کار خود قرار داد. تا چند روز برق، تلفن و آب دو محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» قطع شد. پاسداران دست به بازرسی خانه به خانه این دو محله زدند. در حین بازرسی ها بسیاری از اموال مردم مورد چپاول قرار گرفت. هرکس که کوچکترین کمکی به سربداران کرده بود دستگیر شد. بطور نمونه مالک خانه ای که تعدادی از رفقا در آن به اسارت در آمده بودند، فوراً دستگیر شد و به جرم عضویت در سربداران محکوم به اعدام شد. او را در کنار رفقای اسیر قرار دادند. سرانجام با اعتراض مصرانه رفقا مبنی بر اینکه فرد دستگیر شده ربطی به سربداران ندارد، از اعدامش جلوگیری شد. این فرد مدتها حبس کشید و در اثر ضرب و شتم صدمات جسمی زیادی دید.

تا چند روز پس از نبرد آمل، حزب الهی ها علیه مردم این دو محله با شعار «اسپه کلا، ننگ کلا» تظاهرات براه انداختند و خواستار تخت کردن محله «اسپه کلا» شدند. جمهوری اسلامی می خواست پشت دست همه کسانی را که حتی کمتر از یک روز مزه آزادی را چشیدند و آنرا حس و تجربه کردند و شاهد به مصاف طلبیدن قدرت ارتجاعی بودند، داغ کند. تا مدتها رژیم به مناسبت هفتم، چهلم و سالگرد و ... شهدای فاجعه آمل تظاهرات سازمان می داد اما علیرغم تهدیداتی که رژیم بکار می برد مردم شهر حاضر به شرکت در این تظاهرات نمی شدند. رژیم آنقدر در میان مردم شهر منفرد شده بود که حتی اقوام افراد عادی هم که در جریان درگیریهای نظامی کشته شده بودند، علیرغم هر گونه تهدید و تطمیع حاضر به شرکت در این قبیل کارزارهای ارتجاعی رژیم نمی شدند. به همین خاطر حزب الهی ها در تظاهراتهای خود در کنار شعار «مرگ بر منافق جنگلی»، علیه مردم هم شعار «مرگ بر بی طرف بی شرف» سر می دادند.

بسیاری از خانواده ها بویژه خانواده های شرکت کنندگان در این نبرد مورد اذیت و آزار و اخاذی قرار گرفتند. خانه ای که رفیق حشمت اسدی در آن ساکن بود مصادره شد. خانه ای

که سربداران روز پنج بهمن در آن بسر برده بودند هم مصادره شد. تا مدتها اعضای خانواده های رفقای شرکت کننده در قیام مجبور به ترک شهر شدند. برخی خانواده های جانبازان از مناطق دیگر که برای گرفتن پیکر عزیزان جانباز خود به آمل رجوع کردند، بطور جمعی دستگیر و زندانی شدند و مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. سیاست کلی رژیم این بود که هرکس که هر کمکی به سربداران کرده باید تنبیه شود. عوامل اطلاعاتی رژیم به کار افتادند تا به خیال خود رد هر نخودی که به جنگل رسید را پیدا کنند. موجی از دستگیریهای جوانان انقلابی منطقه براه افتاد. فشار بیش از حدی بر مردم شهر آمل و روستاهای اطراف وارد آمد. این فشار در اشکال گوناگون تا سال ۱۳۶۵ ادامه داشت. زندانهای آمل به قتلگاه جوانان انقلابی و پیشرو بدل شد. مخوفترین دادستانها و حاکمان شرع کشور به آمل روان شدند تا از مردم آمل انتقام بگیرند. کوچکترین جرم سیاسی و از هر گروه مخالف حکمش اعدام بود. آمل و محمود آباد به نسبت جمعیت خود جزء شهرهایی بودند که بالاترین رقم اعدامی را به خود اختصاص دادند. بیش از ۱۲۰۰ تن در این منطقه اعدام شدند. آنها بواقع کمر به سلاخی یک نسل انقلابی بستند.

تا مدتها رژیم بدنبال آن بود که جوانانی را مورد شناسائی قرار دهد که با صورتهای پوشیده در قیام شرکت کرده بودند. افرادی چون قدرت مسیحا که توسط رفیق امید قماشى جذب سربداران شده بود و در قیام آمل شرکت داشت، مدتها بعد مورد شناسائی قرار گرفت و سریعاً اعدام شد. جوانی که سمپات مجاهدین بود و برای رد گم کردن عضو انجمن اسلامی رضوانیه بود و شب قیام با صورت پوشیده به همکاری با سربداران پرداخت، بعدها مورد شناسائی قرار گرفت و اعدام شد.

دامنه سرکوب به اهالی روستاهای اطراف بویژه گالشهائی که ساکن جنگل بودند، رسید. دسته های مسلح پاسداران پس از قیام آمل، سراغ جنگل نشینان می رفتند و خود را سربدار معرفی می کردند و خواهان کمک می شدند و هرکس که تمایلی به کمک نشان می داد را فوراً دستگیر می کردند. پیرمرد گالشی در اثر ضرب و شتم پاسداران بلافاصله پس از آنکه از زندان آزاد شد، فوت کرد. چندین گالش به حبس طویل المدت محکوم شدند و در ملاعام در نماز جمعه شلاق خوردند. حتی مالک یکی از گاوبنه ها به جرم فروختن یک گوساله به سربداران چند ماه حبس کشید.

فشار بر مردم از اندازه برون رفت تا آنجا که یکی از دادستانهای آمل بنام حاجی برخوردارى که به جلال سربداران معروف بود در پاسخ به آیت الله جوادى آملی (از سران با

نفوذ جمهوری اسلامی و عضو دائمی مجلس خبرگان) که مدام درخواست می کرد هر کسی که مخالف رژیم است باید دستگیر و مجازات شود گفت اگر اینطور پیش برویم بهتر است دور شهر آمل سیم خاردار بکشیم و همه را زندانی کنیم.

همانطور که در یکی از اعلامیه های سازمان بمناسبت سالگرد قیام سرداران آمده: هنوز با گذشت بیست سال از قیام آمل جای زخمهای ارتجاع بر پیکر توده هائی که به یاری فرزندان دلیر خود شتافتند، خود را به خطر افکندند، سنگرها بر پا داشتند، نان خود را با آنان قسمت نمودند، خونشان را با خون سرداران در هم آمیختند، پناهشان دادند، از شرکت کنندگان در قیام چون مردمک چشم حفاظت کردند و به طرق گوناگون به عقب نشینی نیروهای سرداران یاری رساندند، باقیست. بی شک یادآوری آن زخمها نیاز به انتقامی خونین را از دشمن را هر لحظه در ذهن هر انقلابی مطرح می سازد.

□ رژیم از نظر تبلیغی چه اقداماتی علیه قیام آمل سازمان داد؟

■ رژیم کارزار ضد انقلابی همه جانبه ای علیه نبرد آمل، مشخصا تشکیلات سازمانده آن یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران به راه انداخت. این جمله مائو که «مرجعین دنیا را به آتش می کشند اما وقتی مردم شعله شمعی را روشن می کنند فریاد وامصبیباتا سر می دهند» مصداق برخورد اولیه سران جمهوری اسلامی بود. پس از آنکه نبرد آمل در خون غرقه شد، خمینی جلاد شخصا سخنرانی کرد و قیام آمل را فاجعه نامید و گفت «این آخرین راه حل و آخرین امید ضد انقلاب بود»، «دیدید مردم آمل چه بستران آوردند.» ا و آمل را «شهر هزار سنگر» لقب داد. حرفهای خمینی همچون زوزه سگی هار بود که ضربه خورده بود و قدرتش توسط یک نیروی انقلابی متکی بر مردم به مصاف طلبیده شده بود. او می خواست با روش عوامفریبانه همیشگی اش این ضربه را جبران کند. اگر آمل شهر هزار سنگر بود چرا دیگر از نقاط مختلف ایران نیرو در آن شهر پیاده کردید؟ چرا به پاسداران خود حتی در ارومیه آماده باش داده بودید؟ اگر آمل شهر هزار سنگر بود چرا این همه مردم آمل را سرکوب کردید؟ اگر شهر هزار سنگر بود چرا شخص خمینی آنقدر نگران این قیام و تاثیراتش بود که حتی در وصیتنامه اش هم بدان اشاره کرد و به گرداندگان رژیم ارتجاعی خود هشدار داد که اتحادیه کمونیستهای ایران را هرگز فراموش نکنند؟

رفسنجانی، یکی دیگر از سگهای وفادار ارتجاع و امپریالیسم شکست قیام آمل را «پایان یک رويا» نامید. موسوی نخست وزیر آلمان رژیم گفت: «این فقط اتحادیه نبود که شکست

خورد بلکه طیف وسیع ضد انقلاب نیز به‌همراه اتحادیه شکست خورد.» روزنامه کیهان تحت سرپرستی محمد خاتمی تا مدت‌ها علیه قیام آمل و اتحادیه قلم فرسائی کرد و آن را در خدمت منافع امپریالیسم آمریکا و صدام حسین معرفی کرد و بر سرکوب و کشتار کمونیستها و مردم آمل تأکید نمود.

تلویزیون جمهوری اسلامی در «چهل‌م فاجعه آمل» فیلمی تهیه و پخش کرد. علیرغم کلیه تلاش‌هایی که گردانندگان تلویزیون بکار برده بودند که چهره اتحادیه کمونیست‌های ایران را تیره و تار تصویر کنند، قادر نشدند که بر قهرمانی رزمندگان این نبرد خاک بپاشند. این برنامه تلویزیونی مصداق «سنگی که مرتجعین بلند می‌کنند بروی پای خودشان می‌افتد شد.» برخلاف آنچه که دشمن انتظار داشت این برنامه تلویزیونی موجب تقویت نفوذ و شهرت اتحادیه در سراسر کشور شد.

تا سالها بعد، در سالگرد نبرد آمل رژیم جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد با نشان دادن فیلم‌های تبلیغی علیه این نبرد و انتشار مقالات در روزنامه‌های رسمی کشور اثرات این قیام را از ذهن مردم پاک کند. در همین راستا فیلمی سینمایی بی‌مایه و سراپا ارتجاعی بنام «داستان یک شهر» ساخته شد که مورد استقبال قرار نگرفت و خیلی زود از پرده برداشته شد.

تا آنجا که به تبلیغات رژیم در سطح محلی بر می‌گشت. آنقدر خصلت مردمی و شورشگری سرداران زبانزد خاص و عام بود که عوامل رژیم نمی‌توانستند به شیوه‌های رایج و معمول همیشگی علیه این قیام سمپاشی کنند. کار به آنجا کشید که یکی از امام جمعه‌های شمال در سخنرانش گفت حیف این جوانان، اگر ما صد نفر مانند اینها را داشتیم، در جنگ با عراق پیروز می‌شدیم.

□ موضعگیری و رفتار احزاب و گروه‌های سیاسی دیگر نسبت به قیام آمل چه بود؟

■ احزاب و گروه‌هایی چون نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان، حزب توده و سازمان اکثریت این قیام را محکوم کردند. نهضت آزادی با خفت و خواری اعلامیه‌ای در محکومیت این قیام صادر کرد و برای خمینی دم تکان داد. حزب توده و اکثریت نه تنها از نظر سیاسی این قیام را محکوم کردند بلکه از لحاظ عملی در سرکوب این قیام نقش فعال ایفاء کردند. آنها در آنروزها بمثابه پادوهای بیش‌م پاسداران عمل کردند و افتخارشان این بود که از تفنگ‌های سرداران گلوله‌هائی نصیب‌شان شده بود. سازمان اکثریت با «افتخار» در نشریه خود خبر از

زخمی شدن دو تن از فعالین خود داد. ما هم با خبر شده بودیم که یک تن از فعالین این جریان در مقابله با سربداران کشته شد اما رهبری این سازمان برای اینکه جیره «بنیاد شهید» این فرد قطع نگردد از اعلان هویت سازمانی اش چشم پوشید. اکثریتی ها، رویزیونیستهای تازه به دوران رسیده و کاسه لیزی بودند که حاضر به انجام هر خدمتی به صاحبان قدرت بودند تا خود را بالا بکشند. روزهای پس از شکست نبرد آمل که رژیم نمایش سنگر سازی در کل شهر را سازمان داد، اکثریتی ها پایپای پاسداران، بسیج و حزب الهی ها و دیگر نیروهای نظامی در ساختن این سنگرها نقش گرفتند و در آنها نگهبانی دادند. رفتار گروههای سلطنت طلب، فکاهی بود. آنها تا مدتها در رادیوهای شان تبلیغ می کردند که سربداران وابسته به آنهاست و هر شب باصطلاح برای ما پیام رادیوئی رمزی می فرستادند که فقط موجب خنده و شوخی در میان ما می شد. این تبلیغ از جانب آنان فقط بکار گرفتن پول از بنگاههای جاسوسی بین المللی می آمد. یکی دو ماهی پس از قیام آمل، گروههای سلطنت طلب در آمریکا مصاحبه مطبوعاتی برای سروانی ترتیب دادند که ادعا داشت از سازمان دهندگان عملیات نظامی آمل بود.

اما خارج از صف بندی فوق، باید به موضعگیری و عمل مجاهدین اشاره کنم. در آخرین دیداری که رفقای ما با مسئولین شمال این سازمان داشتند. همکاری نظامی مورد بحث قرار گرفت. شرط همکاری آنها با سربداران این بود که هر گونه عملیاتی باید به نام شورای ملی مقاومت باشد، که مورد توافق ما نبود. ما سه راه حل در مقابلشان قرار دادیم. یا عملیات نظامی مشترکی بنام اتحادیه و مجاهدین صورت گیرد. یا آنها در نیمی دیگر از شهر آمل خودشان عملیات مستقلی سازمان دهند یا اینکه همزمان در یکی دیگر از شهرهای شمال قیام کنند. آنزمان مجاهدین هنوز از قدرت نظامی بالنسبه لائی برخوردار بودند و برای شان انجام چنین عملیاتی امکان پذیر بود. آنها از امکانات تسلیحاتی و لجستیکی زیادی در جنگلهای قائم شهر برخوردار بودند. اما هیچیک از این پیشنهادات مورد قبول آنها قرار نگرفت. چرا که مسعود رجوی تعیین کرده بود که هر گونه همکاری فقط در چارچوبه شورای ملی مقاومت مجاز است.

مجاهدین که تا آنزمان، همه جا حرکت سربداران را به خود منسوب می کردند و در ارتباط با آن کمک مالی برای خود جمع آوری می کردند، عملا و بطرز کوتاه بینانه ای با سکوت به انتظار شکست قیام سربداران نشستند. در آنروزها، آنها هیچ عملیاتی در شمال سازمان ندادند. فقط چند روز پس از نبرد آمل دو تن از مسئولین شمال این سازمان هنگام

خارج شدن از شهر آمل طی درگیری کوتاهی به شهادت رسیدند.

در روز ششم بهمن برخی تیمهای نظامی مجاهدین در دیگر محلات خواستار آن بودند که از پشت به حلقه محاصره پاسداران حمله کنند اما مورد مخالفت مسئولین این سازمان روبرو شد. این امر بعدها موجب جدائی اکثریت پایه های شان در شهر آمل شد.

مشکل اصلی مجاهدین با سربداران، سیاسی بود. چرا که راه حل سیاسی - نظامی آنها (مشخصاً عملیات نظامی پراکنده و بی حاصل شان) زیر سؤال رفته بود. این مسئله آنقدر حاد بود که بخش مهمی از رساله رجوی موسوم به «جمعبندی یکساله از مبارزه مسلحانه» به رد مبارزه مسلحانه به قصد آزاد کردن منطقه اختصاص داشت. بعدها مجاهدین با عباراتی چون «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» از مبارزه مسلحانه سربداران یاد کردند.

چند ماه بعد مسعود رجوی در دیدار با فرستاده ای از سازمان در ارتباط با نبرد آمل دو نکته طرح کرد: یکی اینکه سربداران حساب شوروی ها را به خاطر هم مرز بودن شمال با آن کشور نکردند. در ثانی می خواستند مجاهدین را دور بزنند. این امر از یکسو نشانه آن بود که مجاهدین بیشتر دنبال کسب مشروعیت و بند و بست با نیروهای امپریالیستی بودند و از سوی دیگر مثل هر نیروی بورژوائی از اینکه طبقه کارگر و کمونیستهای انقلابی در زمینه رهبری انقلاب دمکراتیک با آنان به رقابت بپردازند، دچار هراس و نگرانی شده بودند. بطور عینی سربداران چشم انداز، افق، اهداف و روشهای مبارزاتی را جلو گذاشت که می توانست موجب تغییر چارچوبه انقلاب بشود، دامنه آنرا وسعت بخشد و موجب عمیقتر و رادیکالتر شدن آن شود. رهبری مجاهدین این پتانسیل را در حرکت سربداران می دید و مثل هر نیروی بورژوا و خرده بورژوای دیگری حاضر نبود به راحتی به آن تن دهد. آنان وقتی استقلال عمل ما را دیدند در بی توجهی به ما و تضعیف ما تردیدی به دل راه ندادند.

□ گروههای چپ در مورد قیام آمل چه موضعی گرفتند؟

■ بسیاری از گروههای چپ به خاطر شدت ضربات وارده قادر به عکس العمل مشخصی در ارتباط با این نبرد نبودند. تنها گروه «چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)» که در آن دوره عملیات نظامی مشخصی را برای خنثی ساختن تبلیغات رژیم در مورد نابودی انقلابیون جنگلی سازمان دادند. گروه «وحدت کمونیستی» از اتحادیه به عنوان تنها گروهی نام برد که حرف و عملش یکی بود و به آنچه که در رابطه با سال ۶۰ می گفت عمل کرد.

اگر چه در بین پایه های بسیاری از گروههای چپ، نبرد مسلحانه سربداران بصورت یک آلترناتیو عملی مشخص طرح شد و تمایل معینی نسبت به پیوستن به این جبهه انقلابی بوجود آمد اما رهبران بسیاری از گروهها سعی کردند با رفتار سکتاریستی و سکوت از کنار این امر مهم — یعنی نبردی که پرچمدارش کمونیستهای انقلابی بودند — بگذرند.

در این میان موضعگیری کومله (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان) متفاوت بود. آنان در ابتدا از این حرکت استقبال کردند و در دیداری که رفقا با رهبری آنان در نوروز ۶۱ داشتند قول همکاری و تقویت این جبهه نبرد را دادند. اما پس از آنکه تحت تاثیر خط سیاسی ایدئولوژیک اتحاد مبارزان کمونیست قرار گرفتند از همکاری با ما سرباز زدند. حتی حاضر نشدند ما را برای انتقال سلاحهای «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات نظامی اتحادیه در کردستان) از منطقه بوکان یاری دهند. آنها شرط شان برای انجام اینکار دریافت سهمی از سلاحها بود. آنها انقلاب را با معامله اشتباه گرفته بودند. این مسئله مستقیما ربط داشت به انتقادشان از تحلیلی که در سال ۱۳۶۰ کرده بودند یعنی چشم انداز قدرت سیاسی و شروع جنگ در منطقه ای دیگر. آنها تحت تاثیر خط اتحاد مبارزان آن چشم انداز و تحلیل را نقد کردند و پس گرفتند. استدلالشان این بود که مبارزه مسلحانه ربطی به مبارزه طبقه کارگر ندارد. پس در نقاط دیگر کشور نباید دست به اسلحه برد. تناقض این مسئله را با مبارزه مسلحانه در کردستان اینطور توضیح می دادند که چون مبارزه در کردستان مبارزه ملی است پس مبارزه مسلحانه تناقضی با آن ندارد! یعنی طبقه کارگر حق ندارد در مقابل طبقات استثمارگر و تا به دندان مسلح، ارتش و جنگ خود را داشته باشد.

اتحاد مبارزان کمونیست که آن زمان در نشریه اش خبر مقهور شدن یک شبه نیروی مسلح صد نفره در آمل را داد، به اندازه کافی از شکست نبرد آمل برای جا انداختن و تقویت خط رفرمیستی و ناسیونالیستی در میان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومله سود جست.

□ تاثیرات سراسری قیام آمل چه بود؟

■ در سراسر کشور، قیام آمل تاثیر سیاسی برانگیزاننده داشت و امیدواری انقلابی را تقویت کرد. در آن مقطع همه جا صحبت از جسارت و شورشگری سربداران بود، سربداران به سمبل مبارزه جوئی و آشتی ناپذیری با رژیم بدل شدند. مردم در قیام آمل مسیر دیگری را مشاهده کردند. آنها دیدند که می توان در مقابل رژیم ایستاد و حتی اعمال قدرت کرد. از این زاویه

نگاه بسیاری از جوانان انقلابی پیشرو به حرکت سرداران جلب شد. حرکتی که تظلم خواه نبود. حرکتی که بر مبنای ضرورت ایستادگی انقلاب مسلح در مقابل ضدانقلاب مسلح سازمان یافته بود.

اتحادیه کمونیستهای ایران به حکم تفنگ سرداران در سطح جامعه و فراتر از سطحی که در تصور هر کس می گنجید مطرح شد و ذهن پیشروان انقلابی جامعه را فتح کرد. نام سرداران همان اندازه که به مردم امید می داد بر دل دشمن هراس می افکند. تا مدتی در هر شهر و محله ای که اعلامیه های سرداران پخش می شد رژیم سریعاً عکس العمل نشان می داد و به نیروهایش آماده باش می داد. بطور نمونه در روزهای ۱۸ و ۱۹ بهمن ماه شصت، زمانیکه بیانیه قیام پنج بهمن در مسجد سلیمان پخش شد، در شهر شایع شد که سرداران می خواهند به مسجد سلیمان حمله کنند بر مبنای این شایعه پاسداران تیمهای گشت مسلحانه براه انداختند و کنترل شدیدی بر رفت و آمدهای مردم اعمال کردند و تا چند روز در نقاط حساس شهر تیربار مستقر کردند، شبانه درب منازل را می کوبیدند و خواهان جمع آوری اعلامیه های سرداران بودند و بسمت یکی از رفقا که مشغول پخش اعلامیه بود تیراندازی کردند. در نماز جمعه شیراز اعلام شد که سرداران قصد حمله به شیراز را هم دارند چونکه در آمل هم قبل از عملیاتشان، اعلامیه پخش کردند.

به همت رفقای کرد حجم وسیعی از اطلاعیه های نظامی سرداران در شهرها و روستاهای کردستان پخش شد. مردم کردستان بیش از هر منطقه ای از قیام مسلحانه سرداران استقبال کردند و از اینکه جبهه جنگ انقلابی کردستان دیگر تنها نیست ابراز خوشحالی می کردند. یکی از فعالین نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» که به «حزب دمکرات کردستان ایران» پیوسته بود، زمانیکه که خبر شهادت کاک اسماعیل و کاک محمد را شنید، با گروه تحت فرماندهی خود طرح حمله به یکی از پایگاههای بزرگ دشمن را ریخت و پایگاه را با خاک یکسان کرد.

در بین کارگران پیشرو کارخانجات تهران سمپاتی زیادی نسبت به سرداران ایجاد شد. برخی از این کارگران داوطلبانه اعلامیه های سرداران را علیرغم خطراتی که در بر داشت، در محلات خود پخش می کردند.

بر خلاف مردم آمل، که شکست قیام ما را از نزدیک مشاهده کرده بودند، تا مدتی مردم مناطق دیگر این تصور را داشتند که سرداران ضربه ای سنگین به رژیم زدند و دوباره به جنگل بازگشتند. آنها انتظار ادامه حرکت سرداران را داشتند. تا مدتی ادامه کاری نظامی ما

تنها عاملی بود که چنین روحیه ای را حفظ می کرد. اما زمانیکه شکست قطعی ما عیان شد ذره ذره تاثیرات منفی این شکست بر روحیات توده ها منعکس شد.

اولین کسانی که نسبت این شکست عکس العمل نشان دادند و مناسباتشان با ما کیفیتا عوض شد و پا پس کشیدند اقشار و طبقات میانی و مرفهی بودند که تا زمان پنج بهمن کمکهای مالی و تدارکاتی زیادی به ما نمودند. پس از شکست آمل، یواش یواش درب خانه های آنها بروی ما بسته شد اما کماکان اقشار و طبقات تهیدست از هر کمکی که از دستشان بر می آمد مضایقه نکردند.

تجربه سرداران نشان داد تا زمانیکه کمونیستها و طبقه کارگر عزم خود را برای کسب قدرت سیاسی در عمل نشان ندهند و تا زمانیکه مبارزه مسلحانه را شروع نکنند قادر نیستند در سطح وسیع بر مردم تاثیر بگذارند، توده های وسیع را حول خودشان متحد کنند و توجه و همکاری اقشار میانی را بخود جلب کنند.

من و تو یکی شوریم
از هر شعله ئی برتر،
که هیچ گاه شکست را بر ما چیرگی
نیست
چرا که از عشق
روئینه تنیم.

شاملو

تلاشهای بعد



تلاشهای بعد

□ برگردیم به جنگل، دشمن چه اقداماتی را در رابطه با تعقیب رفقای که به جنگل عقب نشستند سازمان داد؟

■ دشمن تلاش بسیار کرد که در همان مقطع کار را یکسره سازد و باقی مانده قوای ما را از میان بردارد. با توجه به میزان نیروئی که در آن روزها در آمل متمرکز کرده بود، بطور گسترده ای نیروهای خود را به جنگل فرستاد. هلی کوپترهای بیشتری بدین منظور اختصاص داد که تا چند هفته مدام بر فراز جنگل پروازهای شناسائی صورت می دادند. از سوی دیگر، گروه گروه پاسدار به مناطق جنگلی که قبلا در آن مستقر بودیم، اعزام شدند. به برخی تلازهای محل اقامت مان رفتند. بر در و دیوار آن علیه ما شعار نوشتند. از برخی وسایل ما مانند کیسه خواب و دیگ و قابلمه اضافی فیلم برداری کردند و در تلویزیون سراسری نمایش دادند تا نشان دهند که جنگل تحت کنترل آنهاست. سراغ بسیاری از گالشهای ساکن در جنگل رفتند، آنها را تهدید کردند و در مورد ما اطلاعات خواستند، اما تلاشهای شان ثمری نداد.

متأسفانه، دو تن از اسرای جنگی ما زیر فشارهای دشمن ضعف نشان دادند. رژیم با

اطلاعاتی که از آنها بدست آورد احتمال آن را داد که ما به روستای بیلاقی «گزنا سرا» عقب نشسته باشیم. از همینرو عملیات نظامی بزرگی را برای محاصره و سرکوب ما در این روستا سازمان داد. چند تن از فرماندهان اصلی سپاه پاسداران از تهران هدایت این عملیات را بر عهده گرفتند. چند صد نفر نیرو در کنار معدن «سنگ درکا» تمرکز داده شد. و صبح زود، روز ۱۸ بهمن، رژیم انتقال نیروهایش به این روستا را از طریق هلی کوپتر آغاز کرد.

□ قبل از اینکه به درگیری «گزناسرا» پردازای، موقعیت نیروهای خودمان را هم توضیح بده؟ چگونه رفقای مختلف همدیگر را پیدا کردند؟

■ پس از انتقال رفیق حسین ریاحی به تهران و و دیگر رفقای زخمی که قادر به حرکت نبودند، باقی رفقا خود را به منطقه غرب رودخانه هراز رساندند. دو سه شی در تله‌های این منطقه اطراق کردند و برخی آذوقه هائی که در تله‌های مختلف به جا مانده بود را جمع آوری کردند. گالشهای محل خبر سلامتی دسته ای دیگر و همچنین نقل و انتقالات پاسداران را دادند. یکی از گالشها که با کاک محمد بسیار صمیمی بود، مدام سراغ او را می گرفت، زمانیکه خبر جانباختن کاک محمد را شنید، وا رفت و بر زمین نشست و زار زار گریست.

رفقا به آخرین تله‌هایی که قبل از حرکت به سمت آمل در آن مستقر بودیم رفتند. شعارهایی را که پاسداران بر در و دیوار تلاری نوشته بودند پاک کردند و بعنوان نشانه شعار «درد بر سربداران»، «درد بر شهدای بخون خفته قیام آمل» را نوشتند تا اگر احتمالاً رفقای اردشان به آن طرف افتاد از حضور ما با خبر شوند.

سرانجام رفقا مسیر معدن «سنگ درکا» را در پیش گرفتند. یکی دو ساعتی نزد چند تن از کارگران معدن گذراندند. آنها به گرمی از رفقا استقبال کردند و از اینکه ما را زنده می دیدند خوشحال بودند. مدام سراغ رفقای محلی چون حشمت اسدی و مسعود حیدری را می گرفتند. آنها خبر رفتن ۱۷ نفر از رفقا به سمت گزنا سرا و همچنین اخبار شهر و خبر اعدام رفقا را دادند. آنها مسحور قهرمانی رفقای اعدام شده بویژه رفیق فرح بودند.

صبح روز بعد هنگامی که برف شروع به باریدن گرفت، رفقا راه «گزنا سرا» را در پیش گرفتند. از میان برف سنگین، سربداران با استواری به پیش راه می گشودند، سرود می خواندند و به جانباختگان کمونیست درد می فرستادند. بی تابی و التهاب همه را فراگرفته بود. نه سختی راه مطرح بود نه سرمای زمستانی. شوق دیدار رفقای که زنده ماندند

همه را گرم کرده بود و انرژی خارق العاده ای به همه داده بود. با وجود اینکه غم و درد فراوان بود ولی حس دیدار، چاشنی قدرتمندی از نشاط و خوشی با خود داشت.

حوالی ظهر رفقا به «گزناسرا» رسیدند. دیدار رفقای دو گروه صحنه ای رویائی بود. یکی از پر بارترین، زیباترین و قدرتمندترین خاطره های زندگی و لحظاتی که هیچگاه فراموش نخواهند شد. همه سرشار از احساسات پر شور بودند. همه از هیجان سرخ شده بودند، قهقهه های خنده فضا را پر کرده بود. در چشمان همه اشک نشسته بود. هر رفیقی، رفیق دیگر را صدا می زد. همه همدیگر را صمیمانه و با تمام قوا در آغوش گرفتند، هیچکس حاضر نبود خود را از آغوش دیگری بیرون اندازد، هر لمسی خبر از زندگی و زنده بودن داشت. فضا ملامال از عشقی عمیق و رفیقانه بود. حس نزدیکی به هم، همه را قویتر ساخت. لحظات سختی بود غم و شادی در هم آمیخته بود. از یکسو وجود رفقای زنده موجب خوشحالی بیش از اندازه بود و از سوی دیگر، از دست دادن برخی دیگر که حاضر به باورش نبودیم به یقین تبدیل می شد.

«گزناسرا» به محل استراحت و تجدید قوای ما بدل شد. البته بحثهای اولیه جمعی هم در مورد «چه باید کرد» صورت گرفت. اما هنوز گرمای نبرد آمل از تن ما بیرون نرفته بود. یکی از رفقا پیشنهاد عملیات انتقام رفقای اعدام شده در شهر را داد، یکی دیگر می گفت ما جرقه را زدیم حالا باید منتظر ببینیم مردم چه عکس العملی نشان می دهند. تنها یکی از افراد، روحیه اش را از دست داده بود و با پرهائنی به دشمن می گفت دیگر نمی شود کاری کرد و باید روانه شهر شویم. ولی اکثریت رفقا معتقد بودند که باید راه را ادامه دهیم. چند شبی که در این روستا بودیم هر شب زندگی تنی چند از رفقای جانباخته را گرامی می داشتیم. از خصوصیات انقلابی و کمونیستی هر یک سخن می گفتیم. همه رفقا خاطرات خود از آنها و مشاهدات خود از نبرد آمل را تعریف می کردند. قرار شد سه رفیقی که زخم سطحی برداشته بودند به شهر منتقل شوند. رفقا، عبدالله میراویسی، بهزاد شمال و حسن امیری همراه با یک گروه ده نفره به سمت جنگل «کلرد» راه افتادند. رفقای دیگر هم قرار شد مقداری آذوقه جمع آوری کنند و با بازگشت گروه «گزناسرا» را ترک بگویند و در منطقه «کلرد» سکنی گزینند و به جمعبندی نشینند.

گروه ده نفره هنگام بازگشت بعلت برف سنگین راه را گم کرد و نتوانست موعد تعیین شده به «گزناسرا» برگردد. در نتیجه اقامت ما در «گزناسرا» بیش از اندازه به درازا کشید تا اینکه درگیری روز ۱۸ بهمن پیش آمد.

□ درگیری نظامی «گزناسرا» چه بود؟

■ از دو سه شب قبل برف سنگینی شروع به باریدن گرفت، بگونه ای که ردپاهای قبلی ما کاملا پاک شده بودند. این مسئله تا اندازه ای موجب این خوشبینی شد که هلی کوپترهای شناسائی دشمن و گشتی ها پیاده نشانی از ما نخواهند دید. اول صبح بود. مشغول خوردن صبحانه بودیم که ناگهان یکی از رفقا صدای گنگ هلی کوپتر را شنید. هلی کوپتری که لحظاتی بعد به فاصله چند صد متری خانه ای که در آن مستقر بودیم بر زمین نشست. چهار پاسدار مسلح از آن پیاده شدند و به سوی محل استقرار ما آمدند. ما که انتظار چنین درگیری را نداشتیم به سرعت خود را آماده کردیم. به ۴ گروه ۷ نفره تقسیم شدیم و قرار گذاشتیم که دسته دسته خانه را ترک کنیم و تا شب در روستا مقاومت کنیم. سپس به سمت سوله از توابع نور عقب نشینی کنیم. دکل برقی هم بعنوان محل قرار مشخص شد.

هنوز رفقا کاملا آماده نشده بودند که پاسداران به نزدیک خانه رسیدند. رفقا بهروز فتحی، فریدون خرم روز، جهانگیر گل تپه و فریدون سراج پشت پنجره خانه سنگر گرفتند و بقیه رفقا خود را به زیرزمین خانه ای که یک درش به کف اتاق باز می شد و در بیرونی اش به پشت ساختمان، رساندند. پاسداری که فرمانده سپاه ساری بود به پشت پنجره خانه رسید. او به شیوه احمقانه ای فریاد زد قاتلها تا ده می شمرم، بیاید بیرون و تسلیم بشوید. دشمن فکر کرده بود با افراد شکست خورده و روحیه باخته ای روبرو است. فرمانده مزبور شروع به شمردن کرد و با قنداق تفنگش شیشه پنجره اتاق را شکست. شمارش او به ۳ رسید که چهار رفیق نامبرده همزمان به سمت پاسداران آتش گشودند. دو تن از پاسداران در جا به هلاکت رسیدند، سومی زخمی شد و چهارمی پس از تیراندازی به سمت ما بسرعت به سمت هلی کوپتر فرار کرد. هلی کوپتر چرخشی در آسمان زد، در برخی نقاط دیگر روستا نیروی مجهز به خمپاره پیاده کرد و بسرعت بسمت قرارگاه موقتی شان در معدن «سنگ درکا» رفت تا نیروی بیشتری منتقل کند. در اثر تیراندازی دشمن، پوست سر رفیق جهانگیر گل تپه در اثر تراشه چوبی زخم سطحی برداشت.

ما هم از این فرصت استفاده کردیم و بسرعت دسته دسته زیر زمین خانه را ترک کردیم و به سمت دره ای که روستا را به جنگل وصل می کرد براه افتادیم. فرصت آنقدر کم بود که فقط توانستیم تفنگ و فشنگهای خود را برداریم. برخی رفقا از پوشاک و کفش مناسب هم برخوردار نبودند. تعداد فشنگهای ما هم کافی نبود. هر رفیق بین ۱۰۰ - ۵۰ عدد فشنگ داشت. حین خارج شدن از روستا لحظاتی بین ما و بعضی از پاسداران که در یک

تلاشهای بعد ۱۵۳

کوچه کمین کرده بودند درگیری مختصری شد و بسمت هم تیر انداختیم. پاسداران جرئت نزدیک شدن به ما نداشتند. فقط از دور به سمت ما خمپاره می انداختند که خوشبختانه به دلیل پوشیده بودن زمین از برف اکثر خمپاره های شان عمل نکرد. آنهایی هم که عمل کرد فقط به خانه های مردم روستا آسیب رساند. در همین اثناء دو هلی کوپتر برگشتند. یکی در نقاط مختلف روستا نیرو پیاده می کرد و دیگری بالای سر ما پرواز می کرد. ما پس از مدت کوتاهی توانستیم به سختی اما بسرعت خود را به کناره روستا برسانیم. هلی کوپتر مدام بالای سرمان و در ارتفاع بسیار پائین پرواز می کرد و جهت حرکت ما را به نیروهای خود اطلاع می داد.

برف همه جا را پوشانده بود و تا کمر می رسید. سرما بیداد می کرد. فقط با سرسختی و قدرتمندی رفقای چون فریدون خرم روز می توانستیم برف را بکوبیم و راه را باز کنیم. صف به کندی جلو می رفت. برای خارج شدن از دره شیب تندی را بالا رفتیم. مسیری که بالا رفتن از آن در حالت عادی نیم ساعت طول می کشید چهار ساعت به درازا کشید. سرانجام حوالی عصر توانستیم خود را به حاشیه جنگل برسانیم. با دیدن درختان فریاد شادی سردادیم. چرا که جنگل از نقطه نظر نظامی مامن و پشت و پناه ما بود و در آن از پس هر نیروئی بر می آمدیم. دو سه ساعت دیگری هم به حرکت ادامه دادیم. با تاریک شدن هوا، هلی کوپتر دست از تعقیب ما کشید. ما جهت و راه را کاملاً گم کرده بودیم. از دور تلاری را دیدیم که در آن آتشی روشن بود. احتمال آن دادیم که نیروهای دشمن در آنجا برای ما کمین گذاشته باشند. در نتیجه مسیر خود را عوض کردیم تا یک و نیم صبح راه رفتیم. تنها غذائی که داشتیم تکه ای قند و چند عدد کلوچه محلی بود که رفیق فریدون خرم روز در آخرین لحظات آنرا با خود آورده بود. این مواد بین ۲۸ نفر تقسیم شد. به تلار خالی کوچکی رسیدیم. می بایست انتخاب می کردیم یا یخ بستن یا قبول ریسک درگیری با دشمن. بحث کوتاهی درگرفت. همگی عهد کردند که حاضرند در جنگ با دشمن کشته شوند تا در اثر سرما بمیرند. چند ساعتی در کنار آتش استراحت کردیم و صبحگاهان براه افتادیم. با روشن شدن هوا، دوباره هلی کوپترها به پرواز درآمدند و به تعقیب ما پرداختند و روی زمین هم دسته های پاسداران به تعقیب ما مشغول بودند. حوالی ظهر به کناره دره عمیق و هولناکی رسیدیم. تنها چاره برای رد گم کردن، پائین رفتن از این دره یا در واقع سقوط در آن بود. چند تن از رفقا با زحمت بسیار خود را از شیب بسیار تند پائین کشیدند و در ته دره بقیه رفقای را که سر می خوردند می گرفتند. اینگونه بود که هلی کوپترها رد ما را گم کردند. فرمانده

ژاندارمری منطقه یکی دو هفته بعد در روزنامه های کشور اعلام کرد که بقایای سربداران همگی در پرتگاهی سقوط کرده و در زیر برفها مدفون شدند.

ما تمام آنروز را بدون هدف راه رفتیم. چون توقف به معنای مرگ بود. تمام لباسهای ما خشک شده بود، درست مثل یک تکه چوب. کفش و جورابهایی ما یخ بست و به پوست پا چسبیدند. سیاه شدن انگشتان پای بسیاری از رفقا شروع شد. گرسنگی فشار زیادی آورده بود. با وجود این عزم و اراده قوی ای برای شکستن حلقه محاصره دشمن موجود بود. آخرهای شب در تلاری اطراق کردیم. آتشی روشن شد. آخرین سیگار جمعی کشیده شد. پس از استراحت چند ساعته دوباره به راه افتادیم. روز سوم هم بدین منوال گذشت تا بالاخره حوالی عصر به منطقه معدن «سنگ درکا» رسیدیم. منطقه ای که برایمان آشنا بود. شب هنگام چند تن از رفقا سراغ چند تن از کارگران معدن رفتند. آنها به گرمی از رفقا استقبال کردند و گفتند دشمن چند صد نفر نیرو گرد آورده بود و اهالی روستا و کارگران معدن آنروز همه نگران بودند. اما با آوردن جنازه های پاسداران فهمیدیم که جریان چیست. همه می دانستیم که پاسداران در جنگ از پس شما بر نمی آیند اما دل نگران سرما بودیم که نکند در اثر آن از بین بروید. آنها آخرین اخبار و اطلاعات مربوط به تحرکات دشمن را به ما دادند، اینکه کجاها کمین می گذارند و بالاخره آذوقه خود را که شامل چند عدد سیب زمینی و چند عدد نان می شد با ما قسمت کردند.

شب سوم را نزد گالشی گذراندیم. از شدت سرما زدگی، خستگی و گرسنگی قادر به حرکت نبودیم. انگشتان پاهای نیمی از رفقا سیاه شده بود. فردا تا حوالی عصر در همان تلار بسر بردیم. گوسفندی را از گالش خریداری کردیم. خود گالش آنرا برای ما پخت.

حوالی ظهر یکبار هلی کوپتری بالای سر تلار آمد. گالش مذکور از تلار بیرون رفت و مشغول شکستن هیزم شد و با حالت عادی به خلبان هلی کوپتر علامت داد که اینجا خبری نیست. عصر هنگام رفتن، محمد معادی که قبل از پیوستن به سربداران از فعالین مجاهدین بود، پاهایش کاملا سیاه شده و دو سه برابر معمول ورم کرده بود، از آمدن ما با امتناع کرد. به او گفتیم هر طوری شده او را با خود می بریم حتی اگر لازم باشد کولش می کنیم. هر چقدر اصرار کردیم که با ما بیاید قبول نمی کرد. او از یکسو نمی خواست مانع تحرک ما شود و از سوی دیگر این امکان را می دید که پس از یکی دو روز استراحت با کمک گالش مذکور بتواند از طریق بیراهه خود را به شهر برساند. متأسفانه وی هنگام رفتن به شهر توسط پاسداران مستقر در یک پست بازرسی کناره جنگل دستگیر شد و دو ماه بعد پس از تحمل شکنجه های فراوان اعدام شد.

ما شبانه با راهنمایی گالشها به سمت دره «کلرد» براه افتادیم. به علت مه شدید و مسیر ناشناخته دو روز طول کشید تا خود را به دره کلرد برسانیم و کاملاً از حلقه محاصره دشمن خارج شویم. دیگر نای حرکت نبود که به تلاری رسیدیم. در آن جا صد عدد نان لواش و چند شیشه مربا جاسازی شده بود. این نشانی از رفقای خودمان بود که برای انتقال رفقای زخمی به این منطقه آمده بودند.

درگیری گزنا سرا و شکستن حلقه محاصره و سرکوب دشمن یکی از حماسی ترین نبردهای سربداران بود و بی شک برای همیشه در تاریخ جنبش انقلابی ایران بعنوان یک نمونه عالی از رزمندگی، تهور داشتن در نبرد، نهراسیدن از رویارویی با دشوارترین شرایط و نترسیدن از خستگی و گرسنگی مداوم ثبت خواهد شد. همه این خصوصیات از سرچشمه تهی نشدن ایدئولوژی کمونیستی و باور عمیق به رهایی نوع بشر از قید هرگونه ستم و استثمار برخاسته بود. در این درگیری ما کلیه امکانات خود را از دست دادیم بجز تفنگ و ایدئولوژی خود. تنها با حفظ روحیه انقلابی مان بود که هم از پس دشمن بر آمدیم، هم از پس گرسنگی شدید، هم از پس طبیعت و سرمای سختش که به قول مردم محلی از بیست سال پیش تا آن موقع بی سابقه بود. رفقائی چون فریدون خرم روز و بهروز فتحی نقش کلیدی در هدایت این راهپیمائی پنج روزه و حفظ روحیه کمونیستی و حفظ وحدت میان رفقا داشتند. آنها در اوج دشواری به رفقا امید می دادند و شادابی و سرزندگی جمع را تقویت می کردند. رفیق فریدون خرم روز از راهپیمائی های انقلابیون در جنگ داخلی اسپانیا در کوههای بلند و پر از برف سخن می گفت و بر نیرو جرئت و جسارت ما می افزود. اطلاعاتی نظامی شماره ۵ سربداران به این درگیری اختصاص داشت.

□ پس از عقب نشینی به دره «کلرد» چه گذشت؟

■ همان شبی که به این منطقه رسیدیم، رفیق فریدون خرم روز (میرزابوسف) همراه با یکی دیگر از رفقا با کامیونی راهی تهران شدند تا ارتباط با سازمان را وصل کنند و تدارکاتی را برای آذوقه و انتقال برخی رفقا که در اثر سرما صدمه شدید دیده بودند، فراهم آورند. اما ریزش بهمنی موجب بستن جاده هراز شد و این رفقا چند روزی در جاده ماندند. وضعیت ما به وخامت گرائیده بود. چهره های مان از شدت گرسنگی و خستگی و دود آتش قابل تشخیص نبود. توانی برای ما باقی نمانده بود با وجود این تعدادی از رفقا هر شب سر قرار جاده می رفتند اما بی نتیجه بر می گشتند. ضعف جسمانی چنان غلبه کرده بود که راه یکساعته را در ۴ ساعت هم

نمی توانستیم برویم. منطقه «کلرد» در آن مقطع خالی از سکنه بود و امکان رجوع به مردم بسیار کم بود. شدت گرسنگی تا بدان حد بود که رفیق اصغر امیری بطور جدی پیشنهاد داد که او را بکشیم و بخوریم که فقط موجب شوخی و خنده جمع شد. از رفیق فریدون خبری نبود و هیچ راهی برای حل مشکلات به چشم نمی خورد. حتی ایده های اولیه ئی چون انتقال به تهران برای تجدید قوا طرح شد. اما تصمیمی در این مورد گرفته نشد. اوضاع بدین منوال گذشت تا ناگهان حوالی ظهر چند روز بعد، رفقای گروهی که زخمی ها را منتقل کرده بود و از «گزناسرا» بر می گشتند، بر سر راه خود به ما برخوردند. آنها با احتیاط به سمت ما آمدند و ما را که توان حرکت نداشتیم، محاصره کردند. اما لحظه ای نگذشت که همدیگر را شناختیم. همه غرق شادی شدند. این شادی مضاعف شد چرا که همراه بود با زنده دیدن برخی رفقا که فکر می کردیم کشته شده اند و کسب اخبار از رفقای دیگری که زنده مانده و توانسته بودند از آمل خارج شوند. رفقای این گروه که خبری از درگیری گزنا سرا نداشتند چند روز بعد از درگیری به کمک و همراهی یک گالش خود را به گزنا سرا رساندند. به خانه ای که ما بودیم رفتند و پوکه های فشنگ را دیدند و فهمیدند که حادثه ای اتفاق افتاده است. آنها فردای آن روز قبل از روشن شدن هوا با جمع آوری مقداری آذوقه و ملافه سفید روستا را ترک کرده و برای رسیدن به سر قرار جاده به سمت کلرد بازگشته بودند. در طول راه چندین بار با هلی کوپترهای گشتی روبرو شده اما توانسته بودند بخوبی خود را با ملافه های سفید در برف استتار کنند. رفقای این گروه سریعاً دست بکار شدند، غذائی جور کردند، زخمهای ما را بستند و به سر و وضع ما رسیدگی کردند. همان عصر جلسه ای برگزار شد. رفقا پیغام رفیق حسین ریاحی مبنی بر اینکه بدون جمع بندی پائین نیائید را به ما دادند. رفیق ریاحی حتی تاکید کرده بود که در شهر به لحاظ امنیتی امکان برگزاری جلسات جمعی نیست. جلسه کوتاه بود. به غیر از چند تن که روحیه باخته بودند، بقیه سریعاً این پیشنهاد را پذیرفتند. قرار شد همان شب کسانیکه از وضعیت جسمی مناسبی برخوردار نیستند و فردی که بشدت روحیه اش را باخته بود به قرار سر جاده بروند تا به تهران بازگردند. در این جلسه تصمیماتی برای بهبود وضعیت عمومی و برگزاری جلسات جمع بندی گرفته شد.

□ آن تصمیمات چه بودند و جمع بندی آن دوره حول چه مباحثی دور می زد؟

■ اولین تصمیم این بود که از نظر امنیتی مکان مناسبی را جستجو کنیم که بتوانیم خود را حفظ کنیم. دوم، برای مدتی آذوقه فراهم کنیم. سوم اینکه با توجه به مشکلات تدارکاتی از

زاویه تامین آذوقه و همچنین وضعیت نامناسب جسمی تعداد زیادی از رفقا، از تعدادمان بکاهیم. به مرور تا اوائل فروردین تعدادی از رفقا برای استراحت و تجدید قوا به شهر منتقل شدند. و بقیه تا نیمه فروردین ماه ۶۱ در منطقه «کلرد» مستقر شدند.

اما از همان فردای روز بهم پیوستن دو گروه جمعبندی از نبرد آمل شروع شد. مباحث عمدتاً حول مشی نظامی دور می زد. جوانب گوناگون عملیات نظامی آمل مورد بحث قرار گرفت. در بحثها اشاراتی هم به تغییراتی که در اوضاع کلی سیاسی کشور صورت گرفته بود می شد. مهمترین نکته ئی که جمعبندی شد التقاط حاکم بر خط نظامی سرداران و مشخصا طرح و نقشه نظامی ما در آمل بود. یعنی التقاط میان جنگ دراز مدت و قیام فوری. علت شکست نبرد آمل عمدتاً به این نکته ربط داده می شد و نتیجه عملی هم که گرفته می شد این بود که ما مبارزه مسلحانه مان را باید ادامه دهیم و آن را بر مبنای جنگ درازمدت به پیش ببریم. که آن زمان نام جنگ مقاومت بر آن نهاده بودیم.

اما هنوز جوانب گوناگونی بود که می بایست مورد بحث قرار می گرفت، سئوالات زیادی بود که هنوز پاسخ نگرفته بود. اینکه خصلت این جنگ چیست؟ بر کدام نیروهای طبقاتی خود را متکی می کند و از چه استراتژی نظامی پیروی می کند؟

این جمعبندی با وجود آنکه اولیه بود اما در آن مقطع هم از نظر ایدئولوژیک -- سیاسی و هم از نظر عملی راهگشا بود. مباحث آن دوره در واقع سرآغاز بحث راه انقلاب در درون سازمان بود. اینکه قوانین و ویژگی های راه انقلاب در ایران چیست؟ رفقائی چون بهروز فتحی نقش مهمی در ارائه این مباحث داشتند. بر پایه این جمعبندی اولیه رفقا تصمیم گرفتند در جنگل بمانند و مبارزه مسلحانه را ادامه دهند. اینکار تدارکات معینی لازم داشت. بویژه آنکه همه امکانات مان را از دست داده بودیم و رابطه مان با اهالی محل به خاطر انتقال به مناطق عمقی تر جنگل بیش از اندازه محدود شده بود. تدارکاتی که از طریق قرارهای جاده به دستمان می رسید هم کفاف ما را نمی داد. در همین دوره، دوباره به دلیل بسته شدن جاده هراز ارتباط ما با تشکیلات تهران قطع شد. مجدداً دو هفته گرفتار بی غذایی شدید شدیم. تغذیه روزانه هر فرد به یک بسته بیسکویت کوچک همراه با یک قاشق مربا محدود شد که آنهم توسط برخی دستفروشان حول و حوش کافه های کنار جاده بدست ما می رسید.

قبل از اینکه بیای جلسات برای جمعبندی همه جانبه تر برویم تصمیم گرفتیم دوباره برای تهیه آذوقه به روستای «گزناسرا» برویم. نوروز ۶۱ را در «گزناسرا» جشن گرفتیم. ما نوروز را با یادآوری خاطرات و لحظات شادی که با رفقای جانباخته داشتیم جشن گرفتیم.

جشن ما همراه بود با عهد بستن با آن رفقا و اینکه هر یک از ما تلاش کنیم با کسب خصوصیات و قابلیت‌ها و کاردانی انقلابی شان جای آنها را پر کنیم. در همین راستا، مسئول نظامی جدید انتخاب شد و طی مراسمی اسلحه کاک اسماعیل به وی تحویل داده شد. رفیق بهروز فتحی هم بعنوان مسئول سیاسی سربداران در جنگل انتخاب شد.

با توجه به دورنمایی که در مقابل خود قرار داده بودیم، اینبار آذوقه نسبتاً فراوانی شامل چند صد کیلو برنج، قند و روغن و چای، از انبارهای خانواده های مرفه و ثروتمند برداشتیم و طی چند نوبت آنها را به نقطه ای در جنگل منتقل کردیم. این آذوقه ها را با بسته بندی های مناسب برای مقابله با رطوبت و گزند حیوانات زیر درختی دفن کردیم. بدین ترتیب صاحب انبارکی از کالاهای اساسی شدیم. با توجه به تجاری که کسب کردیم این بار آگاهانه عده محدودتری از رفقا، محل انبار آذوقه ها را می دانستند. برای پیشگیری از ضربات احتمالی به ارتباطات محلی، تیمی هم سازمان داده شد که مسئولیت کار توده ای و برقراری ارتباطات با اهالی بومی را بر عهده بگیرد.

در اینجا خالی از فایده نیست که به جدلی که میان ما هنگام جمع آوری آذوقه در گرفت، اشاره کنم. در میان ما بحث بود که آذوقه های موجود در خانه های برخی افراد مرفه در این روستا را مصادره کنیم یا نه؟ بویژه آنکه انبارهای آذوقه چند فتودال سرشناس محلی و آخوندی را که قبلاً مورد استفاده قرار می دادیم، تمام شده بود. این واقعیتی است که سربداران در اوج گرسنگی، به اموال کسی تعرض نکرد. ما هیچگاه گالشی را مجبور به فروش کالائی نکردیم. اگر گالشی از فروش پنیر یا گوسفند و چیزی امتناع می کرد ما گرسنگی را تحمل می کردیم و بقول مائو حاضر نبودیم که حتی یک سوزن یا تار نخی را از کسی به زور بگیریم. اما آن شرایط اضطراری بود و نوعی مرگ و زندگی ما بدان وابسته بود. ما در نهایت دقت و رعایت نظم و انضباط اینکار را انجام دادیم تا نه انباری به غلط انتخاب شود، و نه صدمه ای به خانه های مردم وارد شود. بعدها از بسیاری مردم چه ثروتمند و چه فقیر شنیدیم که به ما انتقاد می کردند چرا سراغ خانه های آنها نرفتیم و وسایل مورد احتیاج خود را برداشتیم.

رژیم تا چند سال بعد، تابستانها، بر سر راه این روستاهای ییلاقی پست بازرسی می گذاشت و به شدت مانع از آن می شد که مردم آذوقه اضافی با خود به خانه های شان ببرند. چنین اعمالی، همراه با تخریبی که بواسطه خمپاره باران «گزناسرا» صورت گرفت موجب آن شد که مردم یکصدا حتی آن مقدار آذوقه ای که ما برداشتیم را به حساب عوامل رژیم بگذارند.

□ قبل از ادامه وقایعی که گذشت، خو بست قدری در مورد وضعیت عمومی سازمان هم توضیحی بدهی؟

■ اواخر بهمن ماه آخرین جلسه هیئت مسئولین سازمان در تهران برگزار شد. به خاطر مسائل امنیتی این جلسه کوتاه بود. عمده ترین تصمیم این جلسه در مورد ادامه یا عدم ادامه حرکت سرداران بود. تمایل غالب این بود که باید حرکت سرداران ادامه یابد. اما اینکه شرایط مشخص ماندن در جنگل چگونه است و آیا نیروهای ما می توانند بمانند یا نه را جلسه به ارزیابی و تصمیم گیری خود رفقای جنگل واگذار نمود. رفیق فریدون خرم روز بلافاصله پس از شرکت در این جلسه به جنگل آمد و ما را در جریان مباحث نشست هیئت مسئولین قرار داد. آمدن او همزمان بود با اتمام دور اول جمع‌بندی‌های ما در جنگل که بسیار موجب خوشحالی و رضایت خاطر وی شد. از آن پس رفیق فریدون مسئولیت تدارکات و ارتباطات رفقای جنگل را بر عهده گرفت. مسئولیتی که نیاز به سخت کوشی فراوان و نهراسیدن از خطرات عظیم بود. امری که این رفیق تا آخرین لحظه زندگی‌اش آنرا با تعهد و دلبستگی و عشق عمیق به کلیه رفقا پیش برد.

جالب اینجاست که بخش مهمی از اقلیت سازمان، که تا آنزمان با حرکت سرداران مخالفت می کرد هم موافق ادامه حرکت شد. تأثیرات قیام آمل بر جامعه و طرح اتحادیه در سراسر کشور و همچنین نفوذ و تأثیر روحی این نبرد، آنها را به ظاهر به همراهی با این حرکت کشاند. حتی برخی از آنان پیشنهاد دادند که همه سازمان به جنگل بروند و حرکت را ادامه دهند.

اما واقعیت این است که شکاف عمیقی در سازمان ایجاد شده بود. دو خط کاملاً متضاد در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. خط منفعلانه اقلیت برای بسیاری از پیروانش روحیه مبارزاتی باقی نگذاشته بود. آنها حتی به خاطر نفوذی که در ارگانهای رهبری و هیئت تحریریه سازمان داشتند مانع درج اعلامیه «پیام اتحادیه کمونیستهای ایران خطاب به همه کمونیستهای ایران» در ارگان سازمان شدند. اعلامیه ای که در آن رسماً اعلام شده بود که اتحادیه حرکت سرداران را براه انداخت. تازه پس از قیام آمل این اعلامیه همراه با بیانیه قیام آمل که توسط رفیق حسین ریاحی نگاشته شده بود، در حقیقت چاپ شد. همراهی اقلیت سازمان در آن مقطع بسیار کوتاه بود. زمان زیادی نگذشت که آنها دوباره حملات سیاسی خود را به سرداران تحت عنوان مشی چریکی آغاز کردند. یکی از تصمیمات نشست هیئت

مسئولین سازمان برای پیشبرد مبارزات درونی این بود که اقلیت و اکثریت جمع‌بندی‌های خود را از قیام آمل ارائه دهند و یک دور بحث و جدل در بدنه سازمان جریان یابد. مبارزه‌ای که ابعاد گسترده و عمیقی به خود گرفت و موجب انتشار دهها نامه داخلی از جانب مسئولین و اعضای سازمان شد.

□ درگیری نظامی ۹ فروردین چه بود؟

■ این درگیری در مقطعی صورت گرفت که ما در حال پیشبرد امور تدارکاتی و تجدید قوا بودیم. دوباره از «گزناسرا» به منطقه «کلرد» بازگشتیم. آن مقطع تعدادمان بسیار کم شده بود. ۱۴ نفر بودیم و در انتظار پیوستن رفقای دیگر. دشمن که پس از درگیری ۱۸ بهمن «گزناسرا» رد ما را گم کرده بود. گروههای ضربت ۳۰ - ۲۰ نفره سازمان داد. این گروهها با تجهیزات کامل نظامی روانه مناطق مختلف جنگل شدند. تا شاید بتوانند ردی از ما پیدا کنند، با ما درگیر شوند و ما را به خیال خود نابود کنند. تقریباً یک ماه و نیم طول کشید تا آنها برای گشت زنی سراغ دره کلرد بیایند. بعد از ظهر بود. هنوز برف بر زمین بود. ما در تلاری که یک ساعتی جاده قرار داشت بودیم. آن شب می‌بایست سر قرار جاده برویم. در تدارک اینکار بودیم که ناگهان یکی از رفقا که از تلار بیرون رفته بود دید از پائین تلار چند پاسدار دارند به سمت تلار بالا می‌آیند. پاسداران که از منطقه رزکه آمده بودند از بالای تلار ما رد شده و آنرا دور زدند. نگیهان ما آنها را ندید. آنها به ۱۵ متری تلار رسیده بودند که رفیق ما آنها را دید و سریعاً رفقا را خبر کرد. رفقا با خونسردی، جسارت و سرعت سنگر گرفتند و چند تیر به سمت آنها انداختند. آنها از صدای گلوله‌های ما هراسان شدند، سریعاً پا پس کشیدند و از دور دو نارنجک تفنگی به سمت ما شلیک کردند. یکی از گلوله‌ها عمل نکرد و ترکشهای دومی هم توسط تنه درختان خنثی شد. کل درگیری ۱۵ دقیقه هم طول نکشید که آنها پا بفرار گذاشتند. برای اینکه راحتتر فرار کنند بعضی‌های شان خشابه‌ای خود را بر زمین انداختند تا سبکتر شوند. به خاطر می‌آید که رفیق عبدالله میرآویسی که پس از معالجه زخمش تازه از شهر برگشته بود، بسرعت دنبال آنها دوید و چند صد متری به تعقیب شان پرداخت. اما آنها دو پا داشتند، دو پای دیگر هم قرض کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. در این درگیری حدود ۵ - ۴ عد خشاب ژ - ۳ پر از فشنگ نصییمان شد. بعدها اهالی کنار جاده که پاسداران را دیده بودند به ما گفتند شما با آنها چکار کردید سراپا گل بودند و می‌لرزیدند. اطلاعاتیه نظامی شماره ۶ سربداران به این درگیری اختصاص

داشت. این درگیری ناخواسته در واقع تبلیغات رژیم مبنی بر از بین رفتن سربداران را خنثی کرد.

همان شب از منطقه «کلرد» کوچ کردیم. تا صبح به سمت منطقه جنگلی «منگل» راه پیمائی کردیم. دره «منگل» که دارای جنگل انبوهی بود، آخرین دره ای بود که کوههای جنگلی را از منطقه کوهستانی جنوب آمل جدا می کرد. ما خود را تا ارتفاعات «منگل» بالا کشیدیم سپس ساعتها در رودخانه «منگل» راهپیمائی کردیم تا هیچ اثری از رد پای ما باقی نماند. سپس برای مدتی در انتهای این دره در یک تلار قدیمی و متروکه برای مدتی مستقر شدیم. پس از درگیری ۹ فروردین، ما تاکتیکهای جنگ پارتیزانی را در زمینه استتار و تحرک بکار بستیم. بر تحرکمان افزودیم، بیشتر شبها حرکت می کردیم، بیشتر از چند روز در نقطه ای نمی ماندیم، حتی المقدور سعی می کردیم در تلارها بسر نبریم مگر شبهائی که خیلی سرد و بارانی بود، ردهای بجا مانده از خود را پاک می کردیم، آخرین رفیق با شاخه ای که بدنبال خود می کشید سعی می کرد رد پای مان را پاک کند. یا با عبور از میان نهرها و رودخانه ها رد خود را گم می کردیم و مهمتر از همه بر تلاش خود برای ارتباط گیری با اهالی منطقه و کسب اطلاعات از آنها افزودیم. اگر چه ساکنین دائمی در آن منطقه بسیار محدود بود اما ما سراغ هر گالش یا کافه چی یا دستفروش کنار جاده برای تامین نان و اطلاعات می رفتیم.

□ رفتار اهالی با شما چگونه بود؟

■ هنوز جو شکست و ترس غالب نشده بود. هنوز بسیاری از اهالی به ما امید داشتند. به خاطر می آید یکی از اهالی زمانیکه ما را در بهار دید، از سرسختی و استقامت ما بویژه در مقابل سختی های طبیعت تمجید کرد و گفت کسانی که از پس چنین شرایطی بر آمدند، می توانند پیروز شوند. اکثر دستفروشها، کارگران کافه ها و مجتمع های کوچک گاوداری همراه با خانواده های شان با شور و علاقه از ما استقبال می کردند و هر کاری که از دستشان بر می آمد انجام می دادند.

اما بسیاری از گالشها به خاطر فشار و سرکوب شدید و مستقیم پاسداران در جنگل دچار محافظه کاری شدند. در صورتی ما را یاری می دادند که رفقای محلی یا رفقائی که آنها را بخوبی می شناختند همراه ما بودند.

بسیاری از اهالی اطراف، مشخصات کامل افراد و ماشینهای گشت سپاه در جاده را به ما

می دادند و از ما می خواستند که عملیاتی علیه آنها انجام دهیم. اما از آنجائی که ما در حال حل مسائل تدارکاتی و تقویت گروه بودیم، از عملیات نظامی احتراز می کردیم.

□ ایندوره چه اقداماتی انجام دادید و مباحث سیاسی چه بود؟

■ ما در انتظار تکمیل گروه و تدارکات لازمه بودیم. با رسیدن مقداری مهمات از شهر وضع مان از نظر فشنگ بهتر شد. بیش از یک ماه طول کشید تا تعدادمان تقریباً دو برابر شد. به غیر از برخی رفقای قدیمی که مجدداً به جنگل بازگشتند ما با چهره های جدیدی هم روبرو شدیم، که شامل برخی افراد از گروههای سیاسی دیگر، برخی افراد از تشکیلات کردستان و چند تن از رفقای زن -- رفقائی چون سوسن امیری (سحر) -- بود. آنچه که برجسته بود اینبار رفقای زن نه به عنوان تیم پزشکی بلکه بعنوان جنگجو به جنگل آمدند. مردم محلی با تعجب و تحسین بسیار به رفقای زن که مسلح بودند، نگاه می کردند.

با گرمتر شدن نسبی هوا ما دیگر در تلارها نماندیم. شبها در کف رودخانه بین فاصله دو پیچ پی در پی کنار آتش می خوابیدیم تا نور آتش شعاع محدودی را در برگیرد، روزها هم خود را به بالای بلندپه‌های کنار رودخانه می رساندیم. تا اینکه با راهنمایی یک گالش محلی توانستیم غاری را در کنار رودخانه منگل و به فاصله ۴۵ دقیقه ای جاده پیدا کنیم و در آن مستقر شویم. این غار برای ما سرپناه خوبی در برابر بارانهای بی پایان بهاری بود. فصل بهار به حمایت از ما برخاست چرا که با جوانه زدن برگ درختان و رشد سریع آنها خیال ما از نظر استتار راحت شد. به خاطر نزدیکی به جاده قرارهای ما راحتتر و سریعتر پیش رفت.

اول ماه مه ۶۱، جشن محقر اما پرشوری در غار داشتیم. به خاطر می آید که یاد پدر رفیق منصور قماش را که به تازگی در گذشته بود را گرامی داشتیم. او از کارگران مهاجر بندر انزلی به آمل بود و یاری رسان ما در سخت ترین شرایط بود. این پدر زحمتکش در روزهای پس از نبرد آمل، با شجاعت برای برخی رفقای گروه پزشکی پوشش ایجاد کرد و آنها را در خارج شدن از شهر یاری رساند.

ماه اردیبهشت به آموزش نظامی رفقای جدید، تمرین محدود تیراندازی و گشت زنی به منظور آشنائی آنان با محیط جنگل و یاد گرفتن راهها اختصاص داشت. البته این امر همزمان بود با مباحث حاد درونی که در کل سازمان و در میان ما براه افتاده بود.

در این دوره از بحثها، جمعبندهای نظامی بیشتری از عملیات آمل صورت گرفت. هر یک از رفقا مشاهدات و جمعبندهای خود را نوشتند. متأسفانه بیشتر این نوشته ها در

جریان ضربه سال ۶۱ از بین رفتند.

بحثها عمدتاً حول دو نوشته ای که بعنوان جمع‌بندی اکثریت و اقلیت هیئت مسئولین بیرون آمده بود، گره خورد. اقلیت بر قیام آمل مهر چریکی و جدا از توده می زد و اکثریت از مبارزه مسلحانه بعنوان تنها راه مقابله با کودتا دفاع می کرد. یکی از شاخص های بحث تحلیل سیاسی از سی خرداد و تغییراتی که تا مقطع قیام آمل صورت گرفت، بود. اینکه تاکتیک قیام دیگر با وضعیت سیاسی جدید نمی خواند و می بایست از نظر نظامی تاکتیک جدیدی اتخاذ می کردیم. اما مباحث به این عرصه ها محدود نشد. پای مسائل خطی عمومی تر هم به میان کشیده شد. به خط سازمان در دوره قبل از سی خرداد و سالهای ۶۰ - ۵۷ هم پرداخته شد. سیاستهای سازمان در زمینه های مختلفی چون، برخورد دوگانه به خمینی و رژیم جمهوری اسلامی، برخورد به جنگ ایران و عراق، جنبش کردستان با دیدی انتقادی مورد بحث قرار گرفت. حتی بحث به ماهیت طبقاتی خمینی کشیده شد که مخالفت وی با رژیم شاه و اصلاحات ارضی و چهره باصطلاح ضد امپریالیستی اش از موضع پان اسلامیستی و ارتجاعی بود. پای بررسی نقد سازمان در گذشته از مشی چریکی هم به وسط آمد. اینکه آن نقد علیرغم جوانب صحیحی که داشت به کم بهائی نقش مبارزه مسلحانه در انقلاب منجر شد.

اما همه این بحثها برای ما با مسئله راه انقلاب ایران و «چه باید کرد» گره می خورد و اینکه چگونه می توانیم جنگ خود را ادامه دهیم. تمامی سئوالاتی که قبل از نبرد آمل در میان ما طرح شده بود دوباره عرض اندام کردند. با این تفاوت که اینبار پشتوانه یک تجربه خونین را با خود داشت و بسیار قدرتمندتر و جدی تر طرح شد. سئوالاتی چون اینکه تا چه حد میتوان جنگ پارتیزانی را در منطقه شمال پیش برد؟ استراتژی و تاکتیکهای نظامی ما باید چه باشند؟ محورهای اصلی بسیج مردم کدامند؟ به چه نیروهائی طبقاتی می توان تکیه کرد؟ آیا می توان همانند کردستان بر مسئله ارضی و بسیج دهقانان تکیه کرد؟ همه سئوالاتی بودند که پاسخگوئی بدانها مفاهیم عملی مشخصی برای ما داشتند.

من بعداً در رابطه با اینکه در جریان این بحثها در کل سازمان چه گرایشات مشخصی بروز پیدا کرد بیشتر توضیح خواهم داد. گرایشاتی که سرمداران هم از آن مستثنی نبودند. برخی عقبگرد کردند و تحت تاثیر بحثهای اقلیت قرار گرفتند، برخی به خاطر شکست دچار گیجی و سر درگمی شدند، برای برخی اشتباهات و ضعفهای ما در نبرد آمل دلیلی برای نجاتگیدن بود و برای اکثریت ما پرداختن به آن ضعفها و اشتباهات برای درس گیری و بهتر

جنگیدن بود، برای جنگیدن بقصد پیروز شدن.

خوشبختانه ما از نظر امنیتی بر خلاف دیگر بخشهای سازمان این شانس را داشتیم که بر سر مسائل گوناگون و نامه های داخلی مختلفی که آزمان انتشار می یافت بطور جمعی بحث کنیم. بحثهای مفصل، حاد و پر شوری میان ما جریان داشت. پرسشها گزنده بودند و ذهنها بیدار و نا آرام. با حرص و ولعی پایان ناپذیر هر کتاب و هر نوشته و هر تجربه نظامی جنبشهای دیگر را می بلعیدیم. کنجکاو بودیم و سخت بی تاب. شور و شوق و میل ما برای دانستن مرزی نمی شناخت. می خواستیم در مورد همه چیز بدانیم و طعم افکار نوین را بچشیم و به همه آرزوها و آمال مان پر و بال دهیم. این روحیه ای بود که تا سالها بسیاری از رفقا آنرا حفظ کردند، روحیه ای که محرک بازماندگان این نبرد برای گره گشائی های مهم تئوریک - سیاسی آتی سازمان بود. همه به مباحثی که جاری بود ارج می نهادیم نه به خاطر خود بحث بلکه بعنوان آمادگی برای عمل. از درون مبارزات خطی ایندوره بود که نسل دوم رهبران کمونیست سازمان سر بلند کردند رفقائی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری که نقش مهمی در بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران پس از ضربه سراسری سال ۶۱ ایفاء کردند. رفقائی که از دل مبارزات بزرگ و مصافهای سهمگین رو آمدند. به خاطر می آید یکی از تصمیمات مهمی که رفیق بهروز فتحی در آن دوره گرفته بود. شکستن حصار تشکیلاتی عضو و غیر عضو در جنگل برای پیشبرد بحثها بود. او بدون واهمه همه مباحث ایدئولوژیک - سیاسی جاری سازمان را درون رفقای سربدار به بحث گذاشت. این تصمیم درستی در آن شرایط بود و موجب شکل گیری هسته قدرتمندی به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی شد که بعدها نقش کلیدی در مباحث شورای چهارم سازمان که در بهار ۱۳۶۲ در کردستان برگزار شد، ایفاء کرد.

رفیق بهروز فتحی هر آنچه که در دوران فعالیتش در کنفدراسیون دانشجویی آمریکا در زمینه تئوری مارکسیسم یاد گرفته بود در اختیار ما می گذاشت. یکی از ویژگیهای مهمش این بود که در حادترین بحثها متانتش را حفظ می کرد، بی حوصله نمی شد و هرگز مانند یک نظریه باف همه چیزدان رفتار نمی کرد و برای نظر دیگران جای بسیار قائل بود. او نه تنها تعلیم دهنده خوبی بود بلکه شنونده فوق العاده خوبی هم بود.

اما دشمن بیکار ننشسته بود و درگیری ۱۳ خرداد را به ما تحمیل کرد. در واقع جمعبندهای ایدئولوژیک - سیاسی مهم آن دوره ما با نبرد علیه دشمن همراه بود.

□ ماجرای درگیری نظامی ۱۳ خرداد ۱۳۶۱ چه بود؟

■ با گرم شدن هوا از غاری که حدود یکماه در آن بودیم به نقطه ای دیگر نقل مکان کردیم. دیگر نیاز چندانی به سرپناه نداشتیم و می توانستیم در هوای آزاد اطراق کنیم. نقطه جدید که از اولین ارتفاعات دره «منگل» بود در یک ساعتی جاده هراز قرار داشت و از موقعیت سوق الجیشی نسبتا خوبی برخوردار بود. مشرف بر رودخانه «منگل» و زیر یک صخره قرار داشت. از بالای سر و سمت شرقی آن رفت و آمد ممکن نبود، شیب تندی هم آنرا از رودخانه جدا می کرد و به دلیل انبوه برگ درختان کسی نمی توانست از کف رودخانه این نقطه را ببیند و یا براحتی بسمت آن راهی بیابد. سمت غربی آن دره کوچکی قرار داشت که مسیر آبراه یک چشمه بود. بالای این دره کوچک محل نگهداری ما بود.

۱۳ خرداد، روز استراحت و نظافت عمومی بود. رفقا در دسته های کوچک با رعایت مسائل امنیتی کنار رودخانه حمام می کردند. حوالی ساعت دو نیم بعدازظهر بود. کار شستشوی آخرین رفقا هم به پایان رسیده بود. رفیق عبدالله میراویسی که جزء آخرین نفرات بود ناگهان مشاهده می کند که جوی آبی که از کنار رودخانه می گذرد گل آلود شده است. او که رفیق تیز و چالاکی بود سریعاً رد آب را می گیرد و خود را از کنار رودخانه بالا می کشد و در همین اثنا پاسدارانی را مشاهده می کند که به خیال خود می خواستند ما را محاصره کنند. او فوراً عکس العمل نشان می دهد و تیری شلیک می کند. بدینسان بقیه رفقا هشیار می شوند. مسئولین نظامی با مهارت و خونسردی به آرایش قوا می پردازند. رفقا که از قبل در سه دسته ۹ نفره سازماندهی شده بودند در نقاط استراتژیک از قبل تعیین شده سنگر می گیرند و درگیری آغاز می شود.

ما با یک گروه گشتی حدوداً سی نفره پاسداران روبرو شده بودیم. روش گشت زنی آنها این بود که صبح زود ماشینی آنها را به ارتفاعات آن منطقه می برد. آنها در گروههای مختلف مسیر دره یا خط الراس کوهی را می گرفتند و به سمت جاده هراز راهپیمائی می کردند تا محل ما را پیدا کنند.

آنروز بطور اتفاقی به خاطر دود آتشی که برای گرم کردن آب روشن کرده بودیم محل ما را پیدا کردند. پاسداران نیروی شان را به دو دسته تقسیم کردند. بخشی از کف رودخانه می خواستند خود را بالا بکشند و بخشی از دره کوچکی که بالای سر ما قرار داشت می خواستند دور بزنند و ما را محاصره کنند. اما هشیاری رفیق عبدالله و عکس العمل سریعی که کلیه رفقا نشان دادند طرح شان را نقش بر آب کرد. پاسداران از پائین نتوانستند کاری

بکنند و زود عقب نشستند. اما از بالا دسته ای از رفقا با آنها درگیر شدند این درگیری حدود سه ساعت ادامه یافت. رفقا با خونسردی و مهارت تمام جنگیدند. در این درگیری سه تن از پاسداران کشته شدند و یکی از آنها زخمی شد. باقی قوای دشمن سریعاً به کف رودخانه عقب نشستند. آنها چنان ترسیده بودند که از دیواره آنطرف رودخانه بالا خزیدند. مدتی به گریه و زاری پرداختند و با داد و فریاد همدیگر را صدا زدند و بعد هم به سمت جاده هراز پا به فرار گذاشتند.

در این درگیری ران رفیق فریدون سراج (منوچهر) زخمی عمیق برداشت و گلوله ای هم کتف رفیق عبدالله میرآیسی را خراش داد، سه قبضه تفنگ و مقدار زیادی فشنگ و تجهیزات نظامی دیگر گیرمان آمد.

پس از اتمام درگیری برخی وسایل اضافی مان را در تنه درختی پنهان کردیم و شبانه به سمت ارتفاعات عمقی تر دره «منگل» راهپیمائی کردیم و برای رد گم کردن مانور دادیم و سرانجام چند روز بعد در نقطه ای امن به جمعبندی از این نبرد پرداختیم.

□ جمعبندی شما از این نبرد و عکس العمل دشمن چه بود؟

■ دشمن در عکس العمل به این درگیری بلافاصله سه تن از اسرای ما در آمل را اعدام کرد. ذبیح ناصر نژاد، از اعضای کمیته دهقانی تشکیلات اتحادیه کمونیستها در آمل و عضو شورای دهقانان بی زمین بود. شورائی که نقش مهمی در سازماندهی مبارزات توده ای دهقانان حول بند ج قوانین اصلاحات ارضی در این منطقه داشت. این رفیق زمانی که در پائیز سال ۶۰ از جنگل به شهر بازگشته بود مورد شناسائی دشمن قرار گرفت و دستگیر شد. علی مشاعری هم از فعالین سازمان در محمود آباد بود. صادق موسوی مرزنکلائی، کارگر حلب کوب منطقه «امامزاده عبدالله» بود که همراه با تعدادی دیگر از جوانان روستای «مرزنکلا» به سرداران پیوسته بود. وی نیز در پائیز همانسال دستگیر شد.

درگیری ۱۳ خرداد، از نظر نظامی درگیری موفق بود. چه از نظر فرماندهی نظامی، چه از نظر آرایش قوا و تقسیم نیروها و تقسیم وظایف و چه از نظر هشجاری و جسارت انقلابی. کلیه تجارب نظامی که تا آنموقع در جنگل کسب کرده بودیم بکار بسته شد. موفقیت ما در این نبرد نشان از آن داشت که دیگر نیروی نظامی کار آزموده ای هستیم و براحتی کسی نمی تواند از پس ما برآید، بویژه در جنگل.

کلیه این نکات در جلسه جمعبندی جمعی مورد تاکید همه قرار گرفت. از لحاظ نظامی

کارمان نقصی نداشت. اما به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی نقص مهمی موجود بود. نقصی که رفقای زن بویژه رفیق سوسن امیری (سحر) بر آن انگشت نهادند. او به چگونگی سازماندهی قوا هنگام جنگ انتقاد کرد. بطور خودبخودی و بر طبق عادت، رفقای مرد به سنگرهای جلویی فرستاده شدند و به رفقای زن مسئولیت رسیدگی به زخمی ها و امور تدارکاتی و جمع و جور کردن وسایل گروه داده شد. این انتقادی جدی بود و نمی توانست انقلابیونی که برای محو هر گونه ستم و استثمار مبارزه می کردند را بفکر واندارد. اگر چه در آن زمان فرصت بحث و جدل مفصل نبود. اما این اعتراض جرقه ای بود بر کاهدان ایده های کهنه. این انتقاد هشدار جدی به رفقای مرد بود. رفقای که تحت تاثیر ایده های مرد سالاری حاکم توان جنگ نمی دیدند. اینها همگی ایده هایی کهن بودند که باید در ذهن و عمل از آنها گسست می کردیم. همین ایده ها مانع از آن شد که در دوران ۵۷ تا ۶۰ پتانسیل انقلابی موجود در سازمان و جامعه به حداکثر رها شود. آن شب تا صبح خواب به چشم بسیاری از رفقا راه نیافت. این بار هراسمان از دشمن و عملیات محاصره و سرکوب نبود، هراس از ارزشهای دشمن بود. آغازی بود بر فهم یک حقیقت رهائیشخ. حقیقتی که مبارزه آگاهانه رفیق برجسته ای چون سوسن امیری چشم ما را بر آن گشود. حقیقتی عمیق که محصول شرکت در یک مبارزه انقلابی و رادیکال بود. نمی توان به یک نظام ارتجاعی اعلان جنگ داد اما از ایده ها، ارزشها و رفتارهای مردسالارانه ای که این نظام مدافع آن است، گسست نکرد.

□ پس از این درگیری چکار کردید؟

■ ما علیرغم آنکه رفیق فریدون سراج زخم عمیقی داشت مدام در منطقه «منگل» در تحرک بودیم و بیشتر از مناطق صعب العبور گذر می کردیم. چند روزی را در نقاطی که حد فاصل کوههای عاری از درخت و جنگل بود بسر بردیم. ما منتظر فرصتی بودیم تا از طریق قرار جاده رفیق زخمی مان را به شهر منتقل کنیم. سرانجام پس از یک هفته قرار جاده اجرا شد. به دو گروه تقسیم شدیم. یک گروه در انتهای دره منگل بالای تلاری مستقر شد و گروهی دیگر مسئولیت انتقال رفیق فریدون سراج را بر عهده گرفت. می بایست از نزدیکی محل درگیری ۱۳ خرداد عبور می کردیم. زمانیکه این گروه به سمت جاده هراز می رفت بین رفقای جلو دار و دیگر رفقای این گروه فاصله افتاد و همدیگر را گم کردند. رفقای جلو دار پس از مدتی جستجو دوباره به محل استقرار گروه اول برمی گردند. آنها هنگام بازگشت مجدد به محلی که

باقی رفقا را در آنجا گم کرده بودند، مورد شک رفقای گم شده قرار می گیرند. آن رفقا به سمت شان تیراندازی می کنند. علت شک، کلاه جدید یکی از رفقا و بند پاره شده ساکی بود که از پشت کوله پشتی به شکل آنتن بی سیم دیده می شد. رفیقی هم که بسمت تیراندازی شده بود هنگام بالا رفتن از شیب سر خورد و از تفنگ او نیز چند گلوله ای خارج شد. چند لحظه ای تیراندازی بین ما ادامه یافت. اما خوشبختانه این بار هم زبان کردی به یاری ما آمد و موجب آن شد که رفقا همدیگر را سریعاً بشناسند و درگیری خاتمه یابد.

سرانجام آنروز توانستیم رفیق فریدون سراج را به قرار جاده برسانیم و ترتیب انتقال وی را به شهر بدهیم. اما بلافاصله پس از آن با توجه به بحثهای حادی که در صفوف ما و کل سازمان جریان داشت، تصمیم گرفته شد که نیروهای خود را به شهر منتقل کنیم.

□ دلایل پائین آمدن قوای ما از جنگل چه بود؟

■ از چند جنبه بود. برای ادامه فعالیت نظامی در آن منطقه با محدودیتهای بسیاری روبرو شده بودیم. همانطور که گفتیم آن منطقه حد فاصل جنگل و کوه بود. یا ما می بایست به مناطق کوهستانی می رفتیم که از نظر استتار با مشکلات زیادی روبرو می شدیم، مضافاً آنکه فاصله نسبتاً زیادی با روستاهای کوهستانی که عمدتاً روستاهای بیلاقی بودند وجود داشت. یا اینکه می بایست به سمت جنگلهای نور و چالوس راهپیمائی می کردیم که هم مناطق پرجمعیت تری بودند و هم کوه و جنگل و شهر و دریا به هم می رسیدند. که البته این راهپیمائی هم کار چندان آسانی نبود. بویژه آنکه از نظر تدارکات نظامی و غذائی کماکان با مشکلات زیادی روبرو بودیم و بنوعی بند ناف مان به قرارهای جاده وصل بود. شناختی هم از منطقه چالوس نداشتیم. رفیق حسین ریاحی هم ضمن اصرار بر انجام عملیتهای نظامی تمایلی نداشت که به دلیل نفوذ و شهرتی که در منطقه آمل کسب کرده بودیم این منطقه را ترک کنیم.

البته جدا از وضعیت جغرافیائی نسبتاً مناسب منطقه چالوس و نور دلیل دیگری هم موجود بود. رفیق غلامعباس درخشان (رفیق مراد) توانسته بود از زندان پیغام دهد که بزودی او را از تهران به زندان چالوس منتقل می کنند. رفیق حسین ریاحی اصرار داشت که ما طرحی برای نجات وی هنگام انتقالش از جاده کرج - چالوس بریزیم که هم به دلیل فاصله زیاد و مهمتر از آن نداشتن اطلاعات دقیق از تاریخ انتقال رفیق مراد نتوانستیم این طرح را عملی کنیم.

اما دلیل اصلی ما برای پائین آمدن، ناروشنی های ایدئولوژیک - سیاسی و پاسخ نداشتن برای سئوالات مهم خطی در زمینه چگونگی ادامه مبارزه مسلحانه بود. فی المثل کماکان علیرغم اینکه ما پس از جمعبندی های اولیه بر درازمدت بودن خصلت مبارزه مسلحانه تاکید می کردیم، کماکان این مسئله را در چارچوبه استراتژی قیام شهری می دیدیم و بیشتر بر نیرو گیری از جوانان شهری تاکید می کردیم. صحبت چندانی از روستا و نیرو گیری از میان دهقانان در میان ما نبود. از نظر تاکتیکی هم تمایل داشتیم که عملیاتها در رابطه با شهرها و یا کناره شهرها صورت گیرد. ایده رفتن به کناره شهرستان چالوس هم عمدتاً در این چارچوبه بود.

این مشکلات و ناروشنی ها جدا از وضعیت عمومی سازمان نبود. ما از پشت جبهه محکمی برخوردار نبودیم. علیرغم تلاشهای شبانه روزی رفقای چون حسین ریاحی و فریدون خرم روز امور تدارکاتی با دشواری بسیار جلو می رفت. چرا که کنترل شدید رژیم موجب آن شده بود که رفت و آمدها و قرارهای سازمانی ما با محدودیتهای زیادی روبرو شود و امور به کندی جلو رود. البته این دشواریها بی ارتباط با وضعیت سیاسی جامعه و تثبیت نسبی قدرت ارتجاع نبود.

اما معضل عمده این بود که سازمان به دلیل وجود اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی حاد از نظر عملی فلج شده بود. بگونه ای که حتی انتقال قوای ما از جنگل به تهران عمدتاً با اتکا به امکانات فردی و فامیلی خود رفقای جنگل صورت گرفت. در اواخر خرداد ماه، انتقال رفقا بطور فشرده و ماهرانه ای طی سه شبانه روز صورت گرفت و ضربه ای از جانب دشمن متوجه ما نشد.

□ وضعیت عمومی سازمان، مباحث و گرایشات موجود در آن مقطع چگونه بود؟

■ شکست قیام آمل و از دست دادن رهبران کلیدی تاثیرات منفی زیادی بر سازمان باقی گذاشت. بویژه آنکه یکرشته مسائل سیاسی ایدئولوژیک حاد هم بی پاسخ مانده بود. بنوعی سازمان در شرایط یک بحران همه جانبه قرار گرفت.

اقلیت سازمان در سندی مطول به نام «جمعبندی اقلیت هیئت مسئولین» حملات ایدئولوژیک - سیاسی خود را به قیام سربداران آغاز کرد و آنرا بعنوان خط ماجراجویانه و جدا از توده کوبید. تحت عنوان اینکه طبقه کارگر از این طریق به قدرت نمی رسد. آنها دلایل پیدایش چنین خطی را ضعف ایدئولوژیک - سیاسی افراد و گروههایی که در داخل کشور

بسیج سازمان شده بودند می دانستند. آنها هنوز بر تز «از اعتصاب تا قیام» پافشاری می کردند. اما دم خروس خط شان در برجسته کردن اشکال مبارزاتی عقب مانده طبقه کارگر بیرون می زد. فی المثل برای آنها مبارزه و اعتصاب کارگران کارخانه ایران ناسیونال برای گرفتن حواله پیکان و شعار «حزب الله می میرد، حواله هم می گیرد» عین درایت سیاسی بود. در عین حال از نظر آنان، نشان از ادامه توهّمات کارگران نسبت به خمینی داشت که باید از طریق فعالیت آگاهگرانه از بین می رفت. دم خروس دیگر، ادامه توهّمات بخشهای اقلیت سازمان نسبت به ضد امپریالیست بودن خمینی بود. حملات اقلیت به سرداران فقط در حیطه ایدئولوژیک - سیاسی نبود، آنها بسیاری از امکانات سازمان را از سرداران دریغ می کردند. فی المثل مانع انتقال مهمات و سلاحهایی که تحت اختیار کمیته تهران بود به جنگل شدند، تحت این عنوان که اینها برای تدارک قیام در تهران لازمند - البته قیامی که هرگز قرار نبود صورت تحقق به خود بگیرد.

در مقابل، اکثریت هیئت مسئولین در سندی کوتاه جمعبندی خود را ارائه داد. این سند را رفیق حسین ریاحی نوشته بود. این سند اگر چه به دفاع از قیام آمل و دستاوردهایش پرداخته بود اما دارای کمبودهای جدی بود. از پشتوانه تئوریک محکمی برخوردار نبود و راه روشنی در رابطه با ادامه حرکت سرداران جلو نگذاشته بود و تا حدی در برخورد به اقلیت سازمان برخورد سازشکارانه اتخاذ کرده بود.

همانطور که قبلا گفتم این دو سند سرمنشا جدلهای حادی شد. نامه های داخلی زیادی در له یا علیه این اسناد درونی توسط رفقای دیگر نوشته شد. جدلها به مبحث راه انقلاب ایران کشانده شد. از شاخص ترین نوشته های این دوره مقالات رفیق علی چهار محالی کائیدی از مسئولین شاخه فارس سازمان بود. او با اتکا به تجربه انقلاب چین، تئوری «از اعتصاب تا قیام» را به نقد کشید از استراتژی «محاصره شهرها از طریق دهات» دفاع کرد و بر دلایل ظهور رویزیونیسم در یک حزب و سازمان کمونیستی انگشت نهاد.

کلا سازمان در یک حالت بلا تکلیفی قرار گرفته بود. قرار بر تشکیل شورای چهارم شد. اما اقلیت سازمان در این رابطه سنگ اندازی می کرد. روشن بود که به خاطر مسائل امنیتی برگزاری چنین شورائی در تهران غیر ممکن بود. نه پیشنهاد کردستان پذیرفته شد و نه پیشنهاد رفقای جنگل مبنی بر برگزاری شورا در جنگل. بی روحیگی و بی عملی و کارشکنی های اقلیت، عملا سازمان را در آستانه یک انشعاب قرار داده بود.

بعلاوه، اکثریت رفقای شاخه آذربایجان تحت رهبری رفیق هاشم مازندرانی عملا از

سازمان جدا شدند و در آن مباحث نقش و مسئولیتی بر عهده نگرفتند. رفیق هاشم مازندرانی علیرغم اینکه در دوره ۶۰ - ۵۸ مخالف برخورد راست روانه سازمان نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بود اما زمانیکه سازماندهی نبرد مسلحانه سربداران در دستور کار قرار گرفت، با آن مخالفت کرد و مطرح نمود که شرایط برای مبارزه مسلحانه آماده نیست. او مبارزات اقتصادی سیاسی را پیش شرط و زمینه ساز مبارزه مسلحانه می دانست و آغاز مبارزه مسلحانه به مفهوم قیام مسلحانه همگانی را به آماده شدن طبقه کارگر و شرایطی مناسب که نمی توان موعدهش را از قبل تعیین نمود، موکول می کرد. برنامه عمل این دسته از رفقا با کار آرام سیاسی و پداگوژیکی طولانی از طریق افشاگریهای سیاسی بین کارگران شهری مشخص می شد. این رفقا عمدتاً تحت تاثیر آموزه های نادرست تدریجگرایانه، دنباله روانه و اکونومیستی جنبش بین المللی کمونیستی که در پاره ای از تزه های کمینترن فشرده شده بود قرار داشتند. آنها با الگو برداری مکانیکی از پروسه رشد و تکامل حزب بلشویک در کشور امپریالیستی روسیه، قادر نبودند حقیقت عام مارکسیسم را با پراتیک خاص انقلاب ایران بعنوان یک کشور تحت سلطه امپریالیسم تملیق کنند و در زمینه پراتیک انقلابی راهگشائی کنند.

اما آنچه که بلا تکلیفی و وضعیت فلج سازمان در آن دوره را تشدید کرد رشد گرایشات سازشکارانه و سانتریستی در میان بخشی از اکثریت سازمان نسبت به اقلیت و پاره ای از مباحث آنان بود. مسئله ای که در میان برخی رفقای جنگل هم شاهدش بودیم. این گرایش را عمدتاً رفیق حسین ریاحی نمایندگی می کرد. او حاضر به تعیین تکلیف قطعی و جدی با اقلیت سازمان نبود.

در نگاه امروز، چنین تعیین تکلیفی در گرو تعیین تکلیف مسائل مهم خطی بود. هم مسائل مربوط به بحران ایدئولوژیکی که بواسطه سرنگونی قدرت طبقه کارگر در چین و حملات انور خوجه به مائو در جنبش کمونیستی بین المللی بوجود آمده بود و هم مسائل سیاسی عدیده ای که پراتیک انقلاب ایران با خود به همراه آورده بود. آخرین جلسه چند روزه هیئت مسئولین سربداران که بلافاصله پس از پائین آمدن رفقا از جنگل در هفته اول تیرماه ۶۱ در شهر اصفهان برگزار شد، بیان رویاروئی - هر چند اولیه - با این مسائل مهم بود. قیام سربداران بمثابة اقدامی جدی جهت کسب قدرت سیاسی با خود سئوالات اساسی را به همراه آورده بود. سئوالاتی چون مفهوم کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، آلترناتیو حکومتی و چگونگی تحقق آن، سئوالاتی که به ناگزیر ذهن را به سمت آخرین و پیشرفته ترین تجربه انقلابی طبقه کارگر یعنی تجربه انقلاب چین تحت رهبری مائو سوق

می داد. بی جهت نبود که در آن جلسه بر ضرورت جمع‌بندی از شکست حاکمیت طبقه کارگر در چین تاکید شد.

از جمله مسائل دیگری که در آن جلسه مورد بحث قرار گرفت موضوع ماهیت طبقاتی خمینی بود. برخی رفقا معتقد بودند که خمینی از همان ابتدا - حتی در اوج مخالفت‌هایش با رژیم شاه - از ماهیت ارتجاعی برخوردار بود. اما رفقائی چون ریاحی چندان با این تحلیل موافق نبودند و بر تحلیل قبلی سازمان مبنی بر ماهیت طبقاتی دوگانه خمینی تا خرداد ۶۰ صحنه می گذاشتند. اما موضوعی که بحث حول آن شکل حادی به خود گرفت مسئله چگونگی برخورد به ماهیت جنگ ایران و عراق بود. رفیق ریاحی عکس‌العمل بخشهایی از مردم که پس از «فتح خرمشهر» توسط ارتش و سپاه، از خود نشان دادند و بطور خودبخودی به خیابانها ریختند و آنها جشن گرفتند نشانی از عادلانه بودن این جنگ از جانب ایران می دانست. او در قبول ماهیت ارتجاعی این جنگ و همچنین تعیین تکلیف با اقلیت سازمان تردید از خود نشان می داد.

اما باید توجه داشته باشید که ما فرصت چندان برای تعمیق این بحثها نداشتیم. فشار زیادی از جانب ارتجاع بر سازمان وارد می آمد. رژیم پس از قیام آمل بطور متمرکز برای کشف شبکه های تشکیلاتی اتحادیه نیرو گذاشته بود. در زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ شاخه اصفهان تشکیلات ضربه جدی خورد. پاره ای دستگیریهای پراکنده در گوشه و کنار کشور هم صورت گرفته بود. هنوز بسیاری از رفقا - بویژه رفقای اقلیت سازمان - تغییرات زیادی در شیوه های قبلی زندگی خود نداده بودند و حتی برخی تقریبا موقعیت علنی سابق خود را حفظ کرده بودند. همه بنوعی انتظار ضربه را می کشیدند. در واقع بخش مهمی از مشغله رهبری سازمان و همچنین رفقای هیئت مسئولین سرداران خنثی کردن پاره ای ضربات پراکنده و رتق و فتق کردن پاره ای ارتباطات سازمانی بود. امری که قبل از هر چیز نیازمند تغییرات کلی رادیکال و تصمیمات قاطع بود. مثل انتقال و تمرکز قوا در مناطق خارج از کنترل رژیم در کردستان. اما واقعیت این بود که دشمن در کشف شبکه های تشکیلاتی ما آخرین مراحل را می گذراند و بسیار به ما نزدیک شده بود. بگونه ای که دو هفته پس از جلسه هیئت مسئولین سرداران در اصفهان، ضربه سراسری ۱۸ تیرد ماه ۶۱ بر پیکر سازمان وارد آمد و منجر به دستگیریهای وسیع چند صد نفره در کلیه سطوح سازمانی شد.

یکی از شناس‌هایی که آوردیم این بود که اکثریت رفقای جنگل زمانی که به پائین منتقل شدند، شبکه ارتباطی شان از ارتباطات تشکیلات تهران مجزا بود. در نتیجه بسیاری از

تلاشهای بعد ۱۷۳

آن رفقا در آن مقطع دستگیر نشدند و توانستند با همراهی دیگر رفقای که از ضربه سراسری جان سالم بدر برده بودند و از اراده و عزم انقلابی برخوردار بودند، «کمیته موقت رهبری» سازمان را تشکیل دهند و شروع به بازسازی سازمان کنند. البته چنین امری مرهون مقاومت قهرمانانه رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف) زیر وحشیانه ترین شکنجه های قرون وسطایی بود. بسیاری از ارتباطات رفقای جنگل در دست وی متمرکز بود و دشمن هم از این مسئله اطلاع داشت. در یکی از روزهای مرداد ماه ۶۱ هنگامی که چند پاسدار پیکر شکنجه شده اش را از پلکان طبقه چهارم ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی در اصفهان بالا می کشیدند، به ناگاه فریدون با قدرتی فوق العاده و قاطعیتی که ویژه او بود خود را به پنجره مشرف به خیابان کوئید و زندانبانان را با خود به بیرون پرتاب کرد. خود جان باخت و دو پاسدار را به کام مرگ فرستاد. او بوقاع قهرمانی بود که سر داد اما سر نداد.

در آخرین قراری که با وی داشتم، مرا همچون دیگر رفقا تشویق به دیدن فیلم انقلابی «بیداد» کرد. فیلمی که ماجرای قیام مسلحانه کارگران معدن در شهرکی در بولیوی است. در صحنه های انتهائی فیلم، زمانی که تناسب قوا در نبرد خونین میان کارگران با دشمن به نفع نیروهای نظامی دولتی می چرخد و نشانه های شکست پدیدار می شود، رهبران این قیام با اضطراب جلسه ای تشکیل می دهند و تصمیم می گیرند که یکی از سازماندهندگان قیام را هر طوری شده از شهرک خارج سازند تا زنده بماند و درسهای آن قیام خونین را برای کارگران دیگر بازگو کند.

□ با توجه به موقعیتی که توضیح دادی، یعنی مشکلات عینی که سازمان با آن روبرو بود و همچنین معضلاتی که در زمینه ذهنی با آن روبرو بودیم یعنی اینکه هنوز به یک خط ایدئولوژیک - سیاسی روشن و صحیحی دست نیافته بودیم، می توان سؤال تحریک آمیزی را طرح کرد. آیا امکان نداشت که سربداران با همه مشکلات در جنگل باقی بمانند و در پرتو ادامه مبارزه مسلحانه مشکلات عینی و ذهنی پیش پا را حل کنند؟

■ تلاشم این بود که بتوانم مجموعه مسائل و عواملی که موجب آن تصمیم شد را توضیح دهم. مسلماً ما نباید دچار گمانه زنی ایده آلیستی شویم و با دید امروزی مان به آن مقطع نگاه کنیم. مثل بررسی هر نبردی، پس از آنکه نتایج نبرد آشکار می شود، هیچ چیز آسان تر

از بازگشت به آغاز و تشریح همه نقطه نظرات نیست. از سوی دیگر، هیچ چیز هم مشکل تر از کندو کاو دقیق تمام مسایل در یک جا نیست. چرا که همانطور که توضیح دادم عوامل زیادی دخیل بودند. مشکل بتوان کلیه اجزائی که وضعیت کلی ما را شکل می داد مورد مشاهده و بررسی تحلیل قرار داد. عوامل تاثیر گذار متعدد بودند و مسئله نوعی پیچیده بود. از همینرو سخت است که بتوان به یک جمع بندی دقیق و روشن رسید. اما می توان بر چند نکته مشخص انگشت گذاشت.

امروزه برای ما روشن است که مبارزه مسلحانه انقلابی تحت رهبری کمونیستها مثل موتور ماشین نیست که هر وقت دلمان خواست آنرا خاموش و روشن کنیم. این مسئله دقیقا بر می گردد به هدف این نوع جنگ مسلحانه، یعنی درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و کسب قدرت سیاسی. جنگی که از درجه آشتی ناپذیری بالا و مطلق با دشمن برخوردار است. آغاز چنین جنگی بقول مارکس مثل رد شدن از رودخانه روبیکان است - رودخانه ای که راه پس ندارد - یعنی نمی توان دوباره به موقعیت قبل از آغاز برگشت.

اینهم امروزه برای ما روشن است که زمانیکه یک حزب در حال جنگ، با ضربات و شکستهای معینی روبرو می شود، باید به حداکثر تلاش کند که با اتکا به خط پایه ای خود همزمان با پیش برد جنگ در هر سطحی که امکان پذیر است بتدریج بر مشکلات و موانع ناشی از شکستها و ضربات فائق آید. مگر آنکه با شکست قطعی روبرو شده باشد. یعنی شرایطی که بقول مائو ارتش انقلابی بطور کامل نابود شده باشد. یعنی شرایطی که بالاچار مرحله تکاملی نوینی آغاز می شود. اینرا تجارب انقلابات مختلف هم نشان داد. منجمله تجربه انقلاب چین، زمانیکه قیامهای شهری در سال ۱۹۲۷ شکست خورد. مائو و یارانش با بیرون کشیدن یک ارتش پانصد نفره و رفتن به مناطق روستائی توانستند جنگ انقلابی را ادامه دهند و بتدریج بر موانع گوناگون فائق بیایند، خط شان را روشن کنند و در پراتیکهای بعدی تکامل بخشند و انقلاب را به پیروزی برسانند.

برای روشنتر شدن این موضوع در رابطه با سربداران بگذارید حکایتی را نقل کنم. زمانی فرمانداری وارد یک شهر بندری شد، رسم بر آن بود که کشتی جنگی پهلو گرفته در بندر به مناسبت ورود فرماندار توپی شلیک کند. اینکار صورت نگرفت و کاپیتان کشتی مورد مواخذه قرار گرفت که چرا اینکار را انجام نداده است. کاپیتان کشتی مربوطه گفت به ده دلیل و شروع به شمردن دلایل خود کرد. اولین دلیلش این بود که گلوله توپ موجود نبود. قبل از اینکه دیگر دلایل را بگوید به وی گفتند دیگر لازم نیست بقیه را بشماری! بنوعی این مثال

در رابطه با ما هم صدق می‌کند. توپ ما، خط ایدئولوژیک - سیاسی ما بود و ما دارای خط و استراتژی نظامی روشن و صحیحی نبودیم و این امر کلیدی بود. اگر چه برخی جوانب چنین چیزی موجود بود اما هنوز تکامل نیافته بود. حقایقی چون «وظیفه مرکزی کمونیستها کسب قدرت سیاسی از طریق برپائی جنگ انقلابی است» و این «جنگ از خصلت درازمدت در ایران برخوردار بوده و استراتژی کسب پیروزی سریع غلط است» برای بسیاری از ما جا افتاده بود اما هنوز با سئوالات و ناروشنی‌های زیادی در رابطه با نیروهای طبقاتی که باید مورد اتکا قرار گیرند و چگونگی بسیج آنان روبرو بودیم. مسئله پایه ای در آن دوران برای ما گسست از خط سانتریستی و کنار نهادن تزلزلات ایدئولوژیک در رابطه با خدمات مائوتسه دون در تکامل علم و ایدئولوژی پرولتاریا بود.

مضافاً، ما با چنان شکستی روبرو شده بودیم که فاصله چندان با یک شکست قطعی نداشت. حفظ دستاوردها - مشخصاً در عرصه نظامی - در آن شرایط خاص با مشکلات زیادی روبرو بود و تقریباً میتوان گفت امکان حفظ یک دسته نظامی در جنگل و تضمین ادامه فعالیت نظامی تحت آن شرایط برای ما وجود نداشت.

اما موضوع مهمتر، مسئله رهبری بود. می‌دانیم که هیچ انقلابی بدون رهبری یک حزب انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. هیچ طبقه ای بدون داشتن رهبرانی کارآزموده و هماهنگ نمی‌تواند مبارزه پایداری را به پیش ببرد. رهبرانی که در مکتب طولانی نبرد تعلیم یافته باشند و در حرفه خود آماده باشند و کار یکدیگر را پی بگیرند. ما در آن شرایط از داشتن چنین رهبری محروم بودیم. یعنی محروم بودیم از مرکزیتی که از اتوریته کافی برخوردار باشد و بتواند قاطعانه همه را حول ضرورت یک عقب نشینی منظم با هدف ادامه جنگ متحد کند. اگر چه عناصری از این دید و خصوصیات در رفقای باقیمانده وجود داشت و جسارت و روحیه انقلابی و تعهد کمونیستی کافی در بسیاری از آنها بود، ولی فقدان رهبران کلیدی که بتوانند سریعاً سیاست روشن و قاطعی جلو گذارند و آنقدر اتوریته داشته باشد که بقیه را سریعاً متحدکنند، یک مشکل واقعی ما بود. بسیاری از رهبران کلیدی ما در جریان قیام آمل کشته یا اسیر شده بودند و برخی نیز مانند رفیق ریاحی که زنده مانده بود از نظر ایدئولوژیک - سیاسی دچار ابهام و گیجی بود و قادر نشد نقشی که از وی انتظار می‌رفت را بر عهده گیرد. رهبران انقلابی دیگری مانند بهروز فتحی یا فریدون خرم روز و علی چهار محالی تازه در حال رو آمدن بودند و هنوز از تجربه لازمه برخوردار نبودند و تازه در عمل داشتند رهبری کردن را می‌آموختند. این یک نقطه ضعف مهم ما در آن شرایط بود. شدت ضربات وارده در

قیام آمل بگونه ای بود که ما از داشتن چنین کیفیتی - یعنی یک هسته رهبری با آتوریته - محروم شده بودیم.

همانطور که گفتیم بحث پیچیده ای است به خاطر آنکه مسئله عمده ای که ما را ناتوان از یافتن بهترین چاره ها و راه حلها می کرد، خط ایدئولوژیک - سیاسی ما بود. اما احتمال آنرا می توان داد که اگر از عوامل غیر عمده یکی دو عامل مساعدتر می بود - مثلا رهبری ما به آن شدت ضربه نمی خورد و رهبران با تجربه تر خود را از دست نمی دادیم - شاید با کشیدن خود به یک منطقه دیگر می شد نیروی نظامی خود را حفظ کرد و سپس مسائل مهم خطی را حل کرد.

شاید به طریق و شکل بهتری می شد دستاوردهای قیام سربداران - منجمله دستاورد نظامی اش - را حفظ کرد و از پروسه سخت، دردناک و خونینی که بعدا طی شد اجتناب کرد. اما واقعیت این است که این انعکاسی از مجموعه توان پیشاهنگ طبقه کارگر در آن مقطع تاریخی مشخص بود. اتحادیه کمونیستهای ایران هر چه در توان خود داشت بی محابا به میدان آورد. امری که در تلاشهای دوره های بعدی برای برآه اندازی مجدد مبارزه مسلحانه هم خود را نشان داد.

□ تلاشهای بعدی برای شروع مجدد مبارزه مسلحانه چه بود؟

■ تلاش بعدی همزمان بود با دادگاهی که رژیم در رابطه با محاکمه رهبران و اعضای اتحادیه برگزار کرد. تلاشی که منجر به درگیری نظامی ۱۲ اسفند ماه ۶۱ شد. البته از زمانی که کمیته موقت رهبری برای بازسازی سازمان تشکیل شد این ایده در میان رفقا بود که ما باید با انجام عملیات نظامی در سالگرد قیام آمل نشان دهیم که سازمان از بین نرفته است. مضافا حدس زده می شد که رفقای دستگیر شده را برای اعدام به آمل ببرند. از همینرو ایده سازمان دادن عملیاتی برای نجات جان آن رفقا هم طرح شده بود. البته در کمیته موقت رهبری عمدتا رفیق علی چهار محالی کائیدی طرفدار چنین طرحی بود و رفقای دیگری چون بهروز فتحی بر لزوم جمعبندی از حرکت سربداران و برگزاری شورا تاکید می کردند. سرانجام نظرات رفیق علی چهار محالی غلبه یافت و ما مجددا رفتن به جنگلهای آمل را در دستور کار خود قرار دادیم و به تدارک این امر مشغول شدیم. اگر چه این تصمیم ناظر بر جمعبندی جدی از پراتیک سربداران نبود و کماکان متکی بر تحلیلهای سیاسی سازمان در تابستان شصت بود و تفاوتی بین اوضاع و شرایط جدید با دوره قبل نمی دید اما واقعیت این است که

تصمیمی انقلابی بود و نشانه عزم و اراده رفقای باقیمانده سازمان مبنی بر ادامه راه بود. هفته اول بهمن ماه ۶۱ دو تن از رفقا - رفیق بهزاد شمال (از رهبران جنبش کارگری در گیلان) و رفیق عبدالله میرآیوسی - برای آماده کردن تدارکات اولیه عازم منطقه جنگلی «کلرد» و «منگل» شدند. به دلایلی که هنوز هم بر ما روشن نشد، هر دو رفیق بدون درگیری نظامی در همان منطقه توسط پاسداران دستگیر شدند. هر دو رفیق بدون آنکه حتی نامشان را آشکار کنند به احتمال زیاد زیر شکنجه های وحشیانه به قتل رسیدند. در فروردین ماه سال ۶۲ رژیم در روزنامه های خود خبر اعدام دو تن از سربدارانی که در جنگل اسیر شدند، را اعلام کرد. علیرغم ناپدید شدن این دو رفیق، رفقا به تدارکات خود ادامه دادند و سرانجام توانستند طی بهمن ماه و اوائل اسفند ۶۱، ۱۲ نفر را به همان منطقه جنگلی منتقل کنند. این رفقا پس از خارج کردن سلاحهای قبلی از محل اختفا، سریعاً مسلح شدند. این سلاحها در خرداد ماه ۶۱ پس از گریسکاری در گودالی زیر تخته سنگ بزرگی جاسازی شده بودند. فقط رفقای معدودی چون بهروز فتحی از محل اختفا آن با خبر بودند. رفیق بهروز فتحی علیرغم مخالفتش با این طرح، حداکثر تلاشش را برای اجرای این تصمیم به خرج داد. هنوز مدتی از تجمع رفقا نگذشته بود که در روز ۱۲ اسفند با عملیات محاصره و سرکوب وسیع دشمن روبرو شدیم.

□ قبل از اینکه به جزئیات این درگیری بپردازم، در مورد دادگاهی که رژیم در رابطه با محاکمه ۲۸ تن از رهبران و اعضای اتحادیه در دیماه سال ۶۱ برگزار کرد، توضیحاتی بده؟

■ آن دادگاه نقطه اوج کارزار تبلیغاتی رژیم اسلامی علیه قیام سربداران در آمل بود. درخور توجه است که رژیم پس از سال شصت و تا آن زمان برای تنها جریان سیاسی که دادگاه «علنی» برگزار کرد، اتحادیه کمونیستهای ایران بود. تا آنزمان رژیم برای پیشبرد کارزارهای ضد انقلابی و ضد کمونیستی اش علیه گروههای سیاسی فقط به نمایش اعترافات تلویزیونی بسنده می کرد که عمدتاً شامل توأبیین می شد. این امر خود نشانه ای از اهمیت خیزش آمل برای دار و دسته خمینی و خنثی کردن تاثیرات آن بود. آنها می خواستند به مردم این پیام را بدهند که قدرتشان تثبیت شد و بهتر است کسی به فکر مصاف جوئی با آنان نباشد. مدت یک هفته اخبار مربوط به دادگاه در راس اخبار رسانه های گروهی رژیم بود. تلویزیون و مطبوعات رژیم به صورت دلخواهی بخشهایی از دفاعیات متهمان در دادگاه را

منعکس می کردند. ظاهراً این دادگاه علنی بود اما رژیم فقط تعدادی از خانواده های پاسداران کشته شده را برای شکایت به دادگاه آورده بود. البته رژیم خواسته بود با برخی وعده وعیدها برخی خانواده های افراد معمولی که در جریان درگیری ششم بهمن توسط پاسداران کشته شده بودند را نیز به دادگاه بیاورد اما تیرش به سنگ خورد و کسی از آنان حاضر به شرکت در این دادگاه نشد.

جلادان مشهور و مخوف رژیم لاجوردی و گیلانی صحنه گردان این دادگاه قرون وسطائی بودند. آنطور که بعدها فهمیدیم برخی از رفقا حتی آنروز نمی دانستند که برای شرکت در دادگاه از بندهای شان بیرون کشیده شده اند. دادگاه کلیه افراد به غیر از دو تن (رفقا نسرین جزایری و مسعود اسدی) را به اعدام محکوم کرد. روز ششم بهمن ماه ۲۲ تن از آنها که به آمل منتقل شده بودند، تیرباران شدند. از جمله تیرباران شدگان رفیق فریبرز لسانی سخنان علنی اتحادیه در سالهای انقلاب بود که در تابستان ۶۰، مدتها قبل از قیام آمل دستگیر شده بود اما به جرم دانستن طرح و بر ملا نکردن آن به اعدام محکوم شد. بقیه ۲۸ تن منجمله رفقا نسرین جزایری و مسعود اسدی هم که به ابد محکوم شده بودند، بعدها اعدام شدند. در بین ۲۸ نفر توابینی هم بودند که رژیم حتی به آنها هم رحم نکرد و پس از استفاده کامل از آنها اعدامشان کرد.

در رابطه با این دادگاه مشخصاً اینکه تک به تک رفقای شرکت کننده - از هر دو جناح سازمان - چه برخوردی بدان داشتند ما هنوز از جزئیات کامل آن باخبر نیستیم. از همین رو هنوز نمی توانیم در این باره قضاوت نهائی ارائه دهیم.

در مجموع، به غیر از دو سه تن از شرکت کنندگان در دادگاه که به عامل رژیم بدل شده بودند و نهایت همکاری را با دادستان رژیم یعنی اسدالله لاجوردی در زندان و همچنین در دادگاه به عمل آورده بودند، در رابطه با بقیه می توان گفت که با درجات متفاوتی از مقاومت و ضعف روبرو بودیم. تا آنجا که می دانیم کسی آشکاراً از کمونیسم دفاع نکرد، برخی بصراحت گفتند کمونیسم شکست خورد، برخی سکوت کردند، کسی به افشای رژیم جمهوری اسلامی و آن دادگاه قرون وسطائی و فشارها و شکنجه هائی که بر آنان روا شده بود، دست نزد، برخی از دادن هر گونه اطلاعات و اسرار سازمانی سرباز زدند و برخی دیگر پاره ای از اطلاعات خود را بیان کردند. در مجموع می توان گفت کسی به دفاع فعال از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان و مشخصاً قیام سربداران برخاست.

یکی از رهبران جناح اقلیت سازمان از شکست کمونیسم سخن به میان آورد. برخی

دیگر به دفاع شخصی و حقوقی برخاستند. برخی به جز معرفی خود هیچ حرف دیگری نزدند. اما شاخص اصلی این دادگاه، دفاعیات رفیق ریاحی بود. بر مبنای آن بخش‌هایی از دفاعیات وی که در تلویزیون و مطبوعات پخش شد، می‌توان گفت که او به مجیز گوئی از رژیم پرداخت و از عملکرد سازمان تا مقطع سی خرداد دفاع کرد و قیام سربداران را به تحلیل غلط سازمان بعد از سی خرداد منتسب کرد و از پیامدهای آن ابراز تأسف کرد و در ضمن حاضر نشد بگوید مسلمان شده، هر چند که خود را مارکسیست هم اعلام نکرد.

دادگاه نشانه چند شکست مهم بود. شکست انقلاب دوم ایران، شکست کمونیست‌های انقلابی در هدایت آن انقلاب و بطور مشخص شکست قیام آمل. شکست‌هایی که همراه شده بود با اوج بحران جنبش کمونیستی بین‌المللی که بواسطه شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین بوجود آمده بود. آنچه که رفتار عمده رفقای شرکت کننده در دادگاه را رقم زد، سر فرودآوردن شان در برابر این شکست‌ها و ناتوانی شان در توضیح و جمع‌بندی از آنها بود. دفاعیه رفیق ریاحی بیان فرموله این شکست و ناتوانی بود. می‌دانیم که پس از هر شکستی در هر زمینه‌ای که باشد خواه مبارزه تولیدی و آزمون‌های علمی خواه مبارزه طبقاتی همواره گرایش به عقب‌تقویت می‌شود، اشتباهات برجسته می‌شود، امکان پیشروی و تحقق ایده‌های نو نفی می‌شود و همواره هستند کسانی که با یک جنبه نگری فقط جوانب منفی شکست را می‌بینند و قادر نیستند بطور عمیقی دریابند که شکست مادر پیروزیها است. شکست برخی‌ها را آبدیده و آموخته می‌کند برخی را گیج و گمراه. اینجا آن جمله معروف لنین مصداق دارد که برخی زیر بار فشار بحران کمرشان خرد می‌شود و بسیاری دیگر آبدیده می‌شوند.

در اینجا لازمست بر یک نکته عمومی هم تأکید کنم. اینکه رفقای اسیر در زندانها و در آخرین نبردشان چه انتخابی کردند و مسئولیتهای انقلابی خود را بطور کامل و تا به آخر به پیش بردند و چگونه که شایسته بود عمل کردند یا خیر، به معنی انکار خدماتی که آنان قبل از دستگیری در راه انقلاب و مردم کردند نیست. آنها آن خدمات را با انتخاب آزادانه و آگاهانه خویش انجام دادند. یعنی در شرایطی که با موقعیت اسارت تحت شکنجه‌های وحشیانه جسمی و روانی متفاوت است.

□ تأثیر دادگاه بر مردم و صفوف خودمان چه بود؟

■ تأثیر دادگاه بسیار متناقض بود. مردم در آنروزها حساسیت و همدردی زیادی نسبت به آن از خود نشان دادند. در هر کوی و برزنی این مسئله مشهود بود. مردم در مورد آن میان خود

بحث می کردند و هر چه بیشتر می خواستند در مورد قیام آمل بدانند. آنها در وهله اول رژیم را محکوم می کردند. می گفتند چرا رژیم همه دفاعیات را پخش نمی کند. آنها از محاکمه شوندگان انتظار داشتند حالا که می دانید کشته می شوید نترسید و همه حقایق را در مورد رژیم بگوئید. آنها از برخورد رفیق ریاحی که در مقابل جلادان رژیم زانو نزد، تعریف می کردند. تناقض مسئله این بود که در سطح وسیعی مردم از دفاعیه ریاحی خوششان آمده بود. این جدا از حال و هوای حاکم بر جامعه در آن مقطع تاریخی نبود. ریاحی در آن مقطع شکست را فرموله کرد. مردم شکست خودشان را در دفاعیات وی می دیدند. شکستی که رنجی بزرگ در آن نهفته بود. شکست یک انقلاب در شکست یک انقلابی باسابقه. همانطور که ریاحی اعتقادش به کمونیسم و تحقق آن سست شد، مردم هم اعتقادشان نسبت به انقلاب سست شد. همانطور که ریاحی علیرغم آگاهی نسبت به جنایات رژیم به شرکت در چنین دادگاهی قرون وسطائی تن داد مردم نیز علیرغم تنفر بیش از حدشان به این رژیم، در آن مقطع شکستشان را پذیرا شدند و بدان تن دادند.

بهر حال فرق است بین توده های مردم و رهبران انقلابی. رهبران دقیقا به خاطر آنکه چنین پیچ هائی را می توانند از سر بگذرانند رهبر می شوند. و زمانی که از این کار باز می مانند در واقع وظیفه رهبریشان را انجام نداده اند. به همین دلیل، پیشروان توده - بویژه کمونیستهای انقلابی - از آن دفاعیات ناراضی بودند و انتظار آنرا داشتند که رفیق ریاحی با توجه به جایگاه و سابقه انقلابی اش به مسئولیتهای خود عمل کند، انقلابی ترین چشم اندازها را به تصویر بکشد و الهام بخش آنان و توده های مردم در ادامه مبارزه شود.

دادگاه در مجموع تاثیر منفی بر پروسه بازسازی سازمان داشت. روند انحلال طلبی و فرار از مبارزه که از قبل وجود داشت در میان بخشهایی از بازماندگان سازمان تشدید شد. برخورد رفقا در دادگاه - مشخصا دفاعیه رفیق ریاحی - به نیازهای روحی و سیاسی رفقائی که عزم جزم کرده بودند که سازمان را بازسازی کنند پاسخ نداد. این درست برخلاف مقاومت تا به آخر رفقائی چون فریدون خرم روز و غلامعباس درخشان و صادق خباز بود. رفیق صادق خباز که از کادرفهای قدیمی و برجسته اتحادیه بود، مدت کوتاهی پس از ضربه، هنگامی که قصد داشت از محل یک قرار لو رفته فرار کند، مورد اصابت گلوله پاسداران قرار گرفت و بعدها زیر شکنجه جان باخت. رفیق خباز، زمانی که رفیق ریاحی هنگام تبعیدش در دزفول معلم بود، تحت تاثیر وی قرار گرفت و انقلابی شد. او در سالهای قبل از انقلاب ۵۷، در یک عملیات هوایما رئی از ایران به عراق شرکت کرد. رفیق صادق خباز علیرغم اینکه طرفدار نظرات

تلاشهای بعد ۱۸۱

رفیق هاشم مازندرانی بود می گفت اگر من دستگیر شوم در مقابل دشمن از حرکت سربداران دفاع خواهم کرد.

رفقائی چون او که در واقع بخشی از بازسازی سازمان را در هولناک ترین وضعیت و دشوارترین شرایط بر عهده گرفتند به منبع الهامی سترگ و سرمشقی عظیم برای ما بدل شدند، به ستارگانی که پس از خاموشی هنوز می درخشند و چشمان مشتاق به فردا را روشن نگاه می دارند.

دادگاه در مجموع موجب هشیاری رفقای بازمانده نسبت به عمق مسائل ایدئولوژیک سیاسی که با آن روبرو بودیم، شد. اما زمان برد تا شجاعانه، واقع بینانه و بیرحمانه با تمام واقعیت آن روبرو شویم و برخورد همه جانبه و دیالکتیکی به آن و تک تک شرکت کنندگان در آن بکنیم. نباید این واقعیت عینی را هم فراموش کنیم که ما درگیر نبرد مرگ و زندگی با دشمن بر سر باز سازی سازمان بودیم و دشمن می خواست از همه چیز منجمله دادگاه برای در هم شکستن اراده ما سود جوید. اراده ای که خود را در اقدامات «کمیتة موقت رهبری» نشان می داد. اراده ای که نشان آبدیده شدن باقیمانده سازمان در عبور از شکستها و بحرانهای عظیم بود. درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ نشانی از این اراده بر خود داشت.

□ ماجرای درگیری ۱۲ اسفند ماه ۱۳۶۱ چه بود؟

■ همانطور که گفتم حدود ۱۲ نفر از رفقا در بهمن ماه همان سال به جنگل منتقل شدند. آنان در حد فاصل منطقه جنگلی «کلرد» و جنگل «منگل» اقامت گزیدند. یعنی آخرین مناطقی که ما قبل از ترک جنگل در آن مستقر بودیم. حدود یک ماه در تلاری در فاصله یکی دو کیلومتری از جاده هراز، یا نیم ساعتی آن سر کردند و کار تدارکات را پیش بردند. درگیری زمانی اتفاق افتاد که گروه هنوز دوران انتقال را می گذراند. دشمن بو برده بود و اطلاعاتی از تحرکات ما کسب کرده بود. برخی اهالی منطقه مشخصا یکی از گالشها به رفقا هشدار داده بود که اینقدر در یک جا نمانید و بیشتر از یکروز در یک نقطه سکونت نکنید.

اتفاقا روزی که درگیری اتفاق افتاد قرار بود رفقا آن منطقه را ترک کنند. حوالی ۹ صبح پنجشنبه ۱۲ اسفند بود که سه تن از رفقا یعنی رفیق محمد توکلی (مسعود آبادان)، بهروز غفوری (محمود) و رحمت چمن سرا (تقی) برای مخفی کردن پاره ای وسایل در آن حوالی، از تلار خارج شدند. در حین استتار وسائل متوجه صدای یک رگبار گلوله می شوند.

این صدا نشانه شروع عملیات از جانب دشمن بود. دشمن در فاصله بیست سی متری آنان قرار داشت. رفقا بلافاصله به آتش سنگین دشمن پاسخ می دهند و درگیری آغاز می شود. دشمن تقریباً بطور کامل تلار را محاصره کرده بود. نیروهای دشمن صبح زود به منطقه گسیل شده بودند. آنها در بالای تلار از سمت شمال و غرب قوای خود را بصورت نیمدایره آرایش داده بودند و قصد داشتند با محاصره کامل عملیات خود را آغاز کنند که با آن رفقا روبرو شدند. درگیری شدیدی آغاز شد. سه رفیقی که مشغول استتار وسایل در یک گودال بودند حتی فرصت نکرده بودند فانوسقه و مهمات خود را بردارند. فقط دو تفنگ با چهل فشنگ در اختیار داشتند. فاصله شان از تلار، ۱۰۰ متری می شد. تصمیم گرفتند به تلار عقب نشینی کنند و از وضعیت بقیه رفقا باخبر شوند. دشمن با آتش سنگین نزدیک می شد. رفقا با حداقل تیراندازی به سمت تلار عقب نشینی کردند. در همین اثنا گلوله ای پای رفیق بهروز غفوری را شکافت و گلوله ای دیگر سر رفیق رحمت چمن سرا را خراشید. با وجود این، رفقا توانستند خود را به تلار برسانند. رفقای تلار که برخی شان در حال تمیز کردن اسلحه های خود بودند، غافلگیر شدند و از تلار بیرون زدند. متأسفانه در همان ابتدا دو رفیق از تشکیلات جنوب مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و در دم جان باختند. یکی از آنان، البرز جاوری شهنی (اکبر - محمد) از فعالین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی احیاء در در آمریکا، از بنیانگذاران تشکل مارکسیست - لنینیستهای جنوب معروف به رزم خونین در زمان انقلاب و یکی از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران بود و دیگری، فرزاد ستوده (امیر). یک رفیق کرد هم از ناحیه کمر، زخم عمیقی برداشت و قادر به راه رفتن نبود. رفیق علی چهار محالی هم که از تلار خارج شده بود، گم شد و رفقا فکر کردند او کشته یا اسیر شده است.

درگیری تا حوالی ظهر ادامه داشت. چند نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند. آنها به تلار کاملاً نزدیک شده بودند، در بلندی قرار داشتند و بر ما مسلط بودند. از نظر تعداد، دو سه برابر ما می شدند و از تجهیزات کامل برخوردار بودند. اما علیرغم همه این برتری ها، پیشروی نکردند و از آتش سنگین خود کاستند. علت اصلیش، روحیه پائین و ترس و وحشت بیش از اندازه ای بود که از نزدیک شدن به ما داشتند. رفقا چون مهماتشان کم بود، قادر به ادامه درگیری نبودند. بنابراین با یک سازماندهی اولیه تصمیم گرفتند بسمت شرق یعنی جاده هراز عقب نشینی کنند. اول سه رفیق، رفقای زخمی را به عقب حمل کردند و بقیه به کندی و با احتیاط عقب نشستند و پشت تخته سنگهای بزرگی که از موقعیت سوق الجیشی خوبی برخوردار بود سنگر گرفتند. تا ساعت چهار و نیم عصر خبری نشد. در این هنگام،

هلی کوپتری بالای منطقه درگیری پیدایش شد، چرخه زد و به سمت آمل بازگشت. این هلی کوپتر برای ایجاد پوشش هوایی و بررسی مسیر بازگشت پاسداران پرواز کرده بود. اما متوجه محل ما نشده بود.

حدود یک ساعت بعد، نگهبان ما متوجه حرکت یک ستون ۱۵ - ۱۰ نفره دشمن شد که به سمت جاده هراز می رفتند. جلودار دشمن هم نگهبان ما را دید و با شلیک گلوله سایرین را باخبر کرد. اما دیگر دیر شده بود و آنها کاملاً در تیررس قرار داشتند. مجدداً درگیری آغاز شد و اینبار، جنگ مغلوبه شد. صدای انفجار نارنجکها، جنگل را پر کرده بود. خشم و نفرت رفقا که از اندوه جان باختن دو رفیق در ساعاتی قبل انباشته بودند، بی حد و حصر بود. آنان یکساعت تمام با شجاعت و قدرت غیر قابل وصفی جنگیدند و دمار از روزگار دشمن در آوردند. پاسداران بیشترین تلفات را در این نقطه متحمل شدند. آنها که به شدت وحشت کرده بودند، پا به فرار گذاشتند و کشته های خود را جا گذاشتند. بقول رفیق بهروز غفوری باید سایر رفقا می بودند و می دیدند که این «تشنگان شهادت» که برای محاصره و سرکوب ما آمده بودند چگونه دشمنان را روی کولشان گذاشتند و سراسیمه فرار کردند. بخصوص زمانیکه شعار «مرگ بر خمینی» طنین انداز شد، وحشت افراد دشمن حد و حصری نداشت.

با تاریک شدن هوا درگیری پایان یافت. یکی از رفقا به سرعت خود را به محل قرار ثابت در کنار جاده رساند و رفیق سیاوش خرم روز را که با ماشین از تهران به سر قرار آمده بود از ماجرا مطلع ساخت و برای انتقال رفقای زخمی چند ساعت بعد با وی قرار گذاشت. اما محل قرار ما با محل استقرار قوای کمکی دشمن که برای انتقال کشته ها و زخمی های شان، بسیار نزدیک بود. یک پیچ کوتاه محل قرار ما را از کافه جنگلی «منگل» - محل تمرکز قوای دشمن بود - جدا می کرد. حوالی ده و نیم شب رفیق سیاوش خرم روز پس از چند بار دور زدن متوجه می شود که منطقه بشدت تحت کنترل است و امکان توقف و فرصت زمانی کافی برای سوار کردن مجروحین نیست. در نتیجه قرار اجرا نمی شود. رفقا تا ساعت یک بامداد منتظر می مانند. پس از آن کامیونی را متوقف می کنند و از راننده اش می خواهند که رفقای زخمی را به تهران برساند. راننده با کمال میل قبول می کند و رفقای زخمی را به سلامت به تهران می رساند.

از آنجائی که در این درگیری بسیاری از امکانات مان را از دست داده بودیم، تصمیم آن می شود که رفقا جنگل را ترک کنند. شب بعد، باقی نیروهای ما پس از استتار سلاح های شان، پشت وانت یکی از رفقا می نشینند و به تهران منتقل می شوند.

□ دلایل غافلگیری رفقای ما چه بود؟

■ از نظر تاکتیکی، رفقای ما خطاهای زیادی مرتکب شدند. علت اصلیش این بود که اکثر آنها جدید بودند و تجربه نظامی چندانی نداشتند. فقط رفقا محمد توکلی و بهروز غفوری که در نبردهای جنگل و شهر شرکت داشتند، با تجربه بودند. تا آنجائی که می دانم این دو رفیق هم اواخر به گروه ملحق شده بودند.

رفقا برای مدت زیادی در یک منطقه ثابت اقامت کردند و به هشدارهای افراد محلی توجه نکردند. در صورتیکه اتکاء به توده های محلی و اصل تحرک، از اولیه ترین اصول جنگ پارتیزانی است. تازه در نظر بگیرید که رفقا بهزاد گیلان و عبدالله میرآویسی اوایل بهمن ماه در همین منطقه اسیر شده بودند.

بعلاوه، آن تلار اصلا از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار نبود. زیرا در یک گودی قرار داشت و راحت قابل محاصره بود. بخاطر دارم که رفقا در دوره قبل نه تنها از تلارها کمتر استفاده می کردند بلکه از این تلار مشخص دوری هم می جستند.

این را هم بگویم که در روز درگیری، دو خطای مهم دیگر از جانب ما صورت گرفته بود. یکی اینکه چهار نفر از رفقا همزمان، در حال تمیز کردن قطعات تفنگ خود بودند، آن هم درست در ساعات اولیه صبح که معمولا امکان حمله دشمن بسیار است و زمانی است که گروه باید کاملا هشیار باشد. به همین خاطر زمانی که درگیری آغاز شد تقریبا چهار رفیق سلاح درست و حسابی دستشان نبود. خطای دیگر هم این بود که رفیق فرزاد ستوده بعنوان نگهبان پس از اینکه سه رفیق برای استتار وسایل از تلار خارج شدند، برای تعویض نگهبانی پست خود را ترک کرد و به تمیز کردن تفنگ خود مشغول شد. در لحظه شروع درگیری، هنوز کسی جایش را پر نکرده بود. در صورتیکه نگهبان تا قبل از آمدن نگهبان جدید هرگز نباید پستش را ترک کند.

مجموعه این فاکتورها، ضربه پذیری ما را بسیار بالا برد. ما در درگیری های دیگر جنگل که بسیار وسیعتر از این بود این اندازه ضربه نخوردیم. اگر یادتان باشد در درگیری بزرگ ۲۲ آبان ما فقط دو رفیق از دست دادیم.

مسلمنا اگر حضور رفقای ما با تجربه ای چون محمد توکلی و بهروز غفوری نبود ابعاد ضربه بسیار می شد. البته روحیه انقلابی کلیه رفقا و نهراسیدن از دشمن در آن شرایط سخت نقش تعیین کننده ای داشت و باعث شد بتوانند ابتکار عمل را بدست بیاورند.

اما مشکل گروه ما فقط عدم رعایت مسائل تاکتیکی فوق نبود. گروه از وحدت کافی هم

برخوردار نبود. تقریباً فرماندهی سیاسی نظامی واحدی وجود نداشت، تا بدان حد که چندان روشن نبود چه کسی فرمانده نظامی گروه است. علت اصلی این مسئله، اختلافات سیاسی معینی بود که بین رفقا وجود داشت. این هم ضربه پذیری ما را تشدید کرد. وحدت در فرماندهی، یک اصل لازم و مطلق جنگ است، وحدت شرط نیرومند ماندن است، وحدت در فرماندهی به وحدت سیاسی وابسته است و از آن نشئت می گیرد.

اگر چه در آن مقطع همگی رفقا معتقد بودند که باید راه سرداران را ادامه داد اما نظرات متفاوتی مطرح بود. بعضی رفقا، مشخصاً رفیق علی چهار محالی (رحمان) معتقد بود به جنگ چریکی درازمدت و استراتژی «محاصره شهرها از طریق دهات». او با تکیه بر همان تحلیل سیاسی که هیئت مسئولین سازمان در تابستان ۱۳۶۰ ارائه داده بودند، شرایط عینی و ذهنی را برای آغاز مبارزه مسلحانه مناسب می دید و منطقه آمل را برای چنین کاری مساعد تشخیص می داد.

برخی رفقای دیگر با این برداشت به جنگل آمده بودند که می خواهند یک عملیات مسلحانه به مناسبت اولین سالگرد قیام پنج بهمن آمل انجام دهند. حتی تعدادی از رفقا فکر می کردند، قرار است شورا یا کنفرانس عمومی سازمان را در جنگل برگزار کنیم تا مشی آینده سازمان بر مبنای جمعبندی از پراتیک گذشته روشن شود.

این گروه که بر پایه آغاز حرکت جدید به جنگل منتقل شده بود از همان آغاز درگیر مشاجرات سیاسی حاد شد. مباحثی که بعد از آن درگیری هم تا زمان برگزاری شورای چهارم سازمان در کردستان ادامه داشت. این مباحث در جمعبندی هائی که رفقا، مشخصاً رفیق محمد توکلی و رفیق بهروز غفوری از درگیری ۱۲ اسفند ارائه دادند، منعکس شد.

□ پس از درگیری، رفیق علی چهار محالی چکار کرد؟

■ همانطور که گفتم او پس از اینکه تلار را ترک کرد رابطه اش با باقی رفقا قطع شد. متأسفانه اسلحه او هم در آن ماجرای تمیز کاری ناقص مانده بود. وی آن شب را در گوشه ای از جنگل گذراند و فردا دوباره با احتیاط به محل تلار بازگشت ولی پاسداران را دید که مشغول جابجائی اجساد بودند. او پس از چند روز اختفا در جنگل خود را به کنار جاده رساند و سپس با همکاری یک راننده خود را به آمل رساند.

در اینجا لازم می دانم قدری در مورد رفیق علی چهارمحالی که از رهبران برجسته جنبش کارگری و از کادرهای قدیمی و برجسته جنبش کمونیستی ایران بود،

صحبت کنم. او در دوره جوانی به خارج از کشور سفر کرد و به سازمان انقلابی حزب توده پیوست. اوایل دهه ۱۳۴۰ از جانب آن سازمان برای کمک و شرکت در جنبش مسلحانه فارس که تحت رهبری بهمن قشقائی جریان داشت به ایران اعزام شد. اما زمانی به آنجا رسید که جنبش توسط رژیم شاه سرکوب شده بود. وی همان دوره همراه با یکی دیگر از رفقایش بطور غیر قانونی راهی کشورهای خلیج شد. او جزء اولین سری انقلابیونی بود که از جانب سازمان انقلابی برای آموزش سیاسی نظامی عازم کوبا شد. آنها به علت دفاع از چین سوسیالیستی مورد بی مهری و غضب دولت کوبا قرار گرفتند و از آن کشور اخراج شدند. رفیق علی جزء معدود کمونیستهای ایرانی بود که از نزدیک شاهد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بود. وی آن دوره برای گذراندن دوره آموزشی به چین سفر کرده بود. علی مدتی در دوی مستقر شد و به کار در بین کارگران مهاجر ایرانی پرداخت و به انتقال کادرهای سازمان انقلابی به ایران کمک کرد. سرانجام در همان دوره خودش راهی ایران شد و به فعالیت سیاسی در بین کارگران جنوب پرداخت، ولی رابطه اش را با سازمان انقلابی به خاطر راست روی های آن جریان قطع کرد. رفیق چهار محالی در دوره انقلاب از رهبران و بنیانگذاران اصلی سندیکای کارگران پروژه ای آبادان بود. در همین دوره بود که رفیق چهار محالی به اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. نقش سیاسی رفیق علی در دوره قیام سربداران بسیار برجسته شد. وی بعنوان مسئول فارس نقش مهمی در افشای ایدئولوژیک - سیاسی اقلیت سازمان بازی کرد. نوشته های آن دوره وی سرشار از رمانتیسیم انقلابی و اعتماد استراتژیک به انقلاب و کمونیسم بود. پس از ضربه سراسری سال ۶۱ رفیق علی به همراه برخی رفقای دیگر، «کمیته موقت رهبری» را تشکیل دادند. اگرچه نظرات رفیق علی در زمینه تحلیل از اوضاع سیاسی آغشته به ذهنی گرائی بود، به جمعبندی همه جانبه از تجربه سربداران اهمیت کافی نمی داد و به غلط فکر می کرد که اتحادیه کمونیستها باید به شورای ملی مقاومت بپیوندند، اما نقش وی پس از ضربه سال ۶۱، در بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) غیر قابل انکار است. متأسفانه رفیق علی پس از شرکت در شورای چهارم سازمان و بازگشت به تهران، در آبان ماه سال ۶۲ توسط رژیم دستگیر شد. او با مقاومت قهرمانانه خود بازجویان جنایتکار اوین را به زانو در آورد. رفیق علی در اول ماه مه سال ۶۳ اعدام شد. همانطور که خودش در زندان می گفت بر خلاف خس و خاشاکهای روی آب که

هیچ نشانی از آنها باقی نمی ماند، خاطره وی مانند سنگهای کف رودخانه برای همیشه بر ذهن کارگران و توده های ستمدیده نقش بست.

□ تاثیرات درگیری ۱۲ اسفند چه بود؟

■ مهمترین تاثیر سیاسی آن در سطح کشور این بود که تبلیغات دشمن بویژه پس از برگزاری دادگاه برخی از رهبران و اعضاء اتحادیه را خنثی کرد. رژیم به شدت تبلیغ می کرد که اتحادیه کمونیستها و سربداران بکلی نابود شده است. حدود ۱۵ - ۱۰ پاسدار در آن درگیری کشته شده بودند و جمهوری اسلامی نمی توانست این ماجرا را پنهان کند. روزنامه های دوشنبه ۱۶ اسفند خبر تشییع جنازه شش پاسدار در آمل را که در آن درگیری کشته شده بودند منعکس کردند.

در سطح محلی هم، فرمانده سپاه پاسداران آمل همه زندانیان سیاسی زن و مرد را جمع کرد و برایشان سخنرانی کرد تا شکست عملیات محاصره و سرکوب شان را توجیه کند. او گفت که علت زبونی و ناتوانی پاسداران در جنگل، آموزشهای ویژه سربداران بوده و اینکه سربداران در اردوگاههای فلسطینی آموزش دیده اند. البته سخنرانی این فرمانده سپاه، نتیجه عکس ببار آورد و روحیه امید و پایداری زندانیان را افزایش داد. آنها را از اینکه هنوز کسانی هستند که بر ادامه راه پافشاری می کنند، خوشحال کرد.

اما تاثیر این درگیری بر خانواده های جانباختگان شهر آمل شگفت انگیز بود، آنها هم در اوج سبعت رژیم. بویژه آنکه این درگیری مصادف شده بود با مراسم یادبود یکی از کمونیستهای سرشناس و محبوب آمل بنام محمد اسماعیل رودگریان که زیر شکنجه وحشیانه و قرون وسطائی کشته شده بود. پیگیری خانواده وی باعث شده بود که نحوه به قتل رساندنش برملا بشود و احساسات انقلابی همه مردم آمل را دامن بزند. تا آنجا که تحت شرایط خفقان آور آن روزها، طی چهل شبانه روز، چند هزار نفر در مراسم سوگواری وی که در خانه شان برگزار بود، شرکت کردند. روزی که خبر کشته شدن پاسداران در جنگل به این جمع رسید غریو شادی در میان شان پیچید. کسانی که جسورتر بودند علنی شعار می دادند «دروود بر سربداران»، «زنده باد سربداران» و در لابلای شعارها می گفتند: «شما از ما یکی می کشید ما از شما پانزده تا». واقعیت این بود که مردم تشنه انتقام از رژیم اسلامی بودند، آن عملیات هم به چنین نیازی، پاسخ

مشخص داده بود. بسیاری از مردم جنگ سرداران را جنگ خود می دانستند.

□ اما هدفی که سرداران از اول مد نظر داشت چه؟ منظوم اینست که از بین این مردم، بخصوص از بین جوانان، کسانی پیدا شدند که پا پیش بگذارند و به این جریان بپیوندند؟ یعنی با چنین تأثیراتی هم روبرو شدید؟

■ اتفاقاً همین حالا می خواستم به یک جنبه دیگر تأثیرات درگیری ۱۲ اسفند هم اشاره کنم که از پاره ای جهات شاید مهمتر از بقیه تأثیراتش بود و به سؤال شما هم ربط پیدا می کند. منظوم شکل گیری چند هسته انقلابی طرفدار سرداران بعد از آن درگیری است. اینجا و آنجا چند جوان که سابقه مبارزاتی داشتند و یا سابقاً طرفدار گروههای دیگر بودند جمع شدند و بدون اینکه با سازمان ما رابطه تشکیلاتی داشته باشند، دست به فعالیتهایی مثل شعار نویسی و پخش تراکت برای تبلیغ سرداران زدند. ما بعدها اطلاع پیدا کردیم که اعضای یکی از این هسته ها که در محمود آباد شکل گرفته بود دستگیر و اعدام شدند.

این تأثیرات همگی نشان دهنده اهمیت ادامه کاری بود. هر وقت یک جریان انقلابی بتواند ادامه کاری خود را حفظ کند و از پس سرکوبهای دشمن بر بیاید، تأثیرات روحی بلاواسطه و انکار ناپذیری بر توده های مبارز باقی می گذارد. ادامه کاری رمز ثمر بخشی است و پایداری کلید موفقیت!

□ نکته ای که در مورد شکل گیری این هسته ها می گویی مرا به یاد شکل گیری هسته های طرفدار چریکهای فدائی بعد از سیاهکل و چند عملیات اولیه آنها انداخت.

■ بله از پاره ای جهات شبیه است. فکر می کنم شکل گیری هسته های طرفدار سرداران در آن مقطع، بیانگر یک ویژگی خاص در کارکرد احزاب انقلابی در ایران بوده و هست. واقعیت این است که به خاطر جو اختناق و سرکوب شدید، همواره شکافی بین حزب یا سازمان انقلابی با پایه اجتماعیش بوجود می آید. اما به محض اینکه پشاهنگ انقلابی در صحنه سیاسی حاضر می شود، پایه اجتماعیش هم فعال می شود. بسیاری از افراد مبارز بدون اینکه رابطه ای با آن جریان مشخص داشته باشند، خودشان متشکل می شوند و فعالیتهائی را سازمان می دهند. این امر در عین حال نشانه آن است که بین احزاب انقلابی و پایه اجتماعی شان فاصله چندانی

نیست. خیلی زود حول یک جریان انقلابی، یک جنبش شکل می‌گیرد. اما این شکل خودجوش و به یک معنی شکل مستقل و مجزای تشکیل گروه‌های هوادار، حتما تضادهای مشخصی را بیار می‌آورد. مثلا، به دلیل بی‌تجربگی و یا نداشتن آموزشهای سیاسی ایدئولوژیک، ادامه کاری این محافل و هسته‌های خودجوش و نیز «روی خط ماندن شان» با مشکل روبرو می‌شود. بعلاوه، در شرایط خفقان پیشاهنگ انقلابی نمی‌تواند به راحتی و بدون مشکل با این هسته‌ها و محافل ارتباط تشکیلاتی برقرار کند و این یعنی محروم ماندن از استعدادها و نیروهای انقلابی بالفعل. آن‌هم در شرایطی که پیشاهنگ به این نیروها نیاز حیاتی دارد. البته با ارائه خط مشی استراتژیکی و تاکتیکی روشن، تغذیه سیاسی مداوم از طریق اعلامیه یا نشریه، و دادن رهنمودهای مناسب سیاسی و تشکیلاتی عام و خاص و همچنین تشویق و کمک به ایجاد نوعی تشکیلات توده‌ای - مانند تشکل خانواده‌های جانب‌اختگان و غیره می‌تواند تا حدی فاصله حزب با پایه اجتماعیش را کم بکند. اما این تضاد تا زمانی که یک حزب انقلابی از قدرت نسبی و توان سازماندهی بالا برخوردار نشود، باقی می‌ماند. روشن است داریم از زمانی صحبت می‌کنیم که پیشاهنگ انقلابی به وظایفش عمل کند و مهمتر از همه، مبارزه مسلحانه را در دستور کار خودش قرار دهد. تجربه مبارزه طبقاتی در ایران و مبارزات مسلحانه گوناگون بارها نشان داده که عموماً حول مبارزه مسلحانه انقلابی، یک جنبش خودجوش بین جوانان و روشنفکران شکل می‌گیرد. با این وجود بسیار مهم است که در هر شرایطی بر اهمیت حزب و فعالیت حزبی تأکید کرد و آنرا در حد ممکن به دانش همگانی تبدیل کرد. چرا که هیچ انقلابی بدون داشتن حزب انقلابی به ثمر نمی‌رسد. تمام ضرورت حزب این است که بتواند توده‌ها را رهبری کند و با جلو گذاشتن خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح، آنها را در پیچ و خمهای گوناگون مبارزه طبقاتی هدایت کند. انقلاب امری آگاهانه، سازمانیافته و نقشه‌مند است و نمی‌توان بر مبنای براه افتادن جنبش خودجوش به پیروزی دست یافت.

□ اینها نکات خیلی مهمی است. حالا بگذار دوباره برگردیم به مقطع ۱۲ اسفند و تأثیرات آن درگیری روی خود سازمان ما. محور مباحثی که حول جمع‌بندی از درگیری ۱۲ اسفند در سازمان جریان یافت چه بود؟

■ محوری ترین موضوع، مسئله چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه طولانی مدت بود. اینکه حداقلی های لازمه برای انجام اینکار چیست؟ نیروی آغاز کننده از چه کمیت و کیفیتی باید برخوردار

باشد؟ چه منطقه ای برای آغاز مساعد و مناسب است و از چه خصوصیتی باید برخوردار باشد؟ ربط آغاز مبارزه مسلحانه به اوضاع سیاسی کلی جامعه چیست؟ و مهمتر از همه، ادامه کاری آن چگونه باید تضمین شود؟

اینها رؤس مبارزه درونی بودند. رفقائی چون علی چهار محالی اهمیت چندانی به این سئوالات نمی دادند. آنها تحت عنوان اینکه ما باید در هر حال مبارزه مسلحانه را شروع کنیم به جوانب مهم دیگر توجه نمی کردند. آنها فقط بر اراده تکیه می کردند و می گفتند مهم نیست که حداقل های لازم وجود ندارد، اگر شروع کنیم آنها را بدست می آوریم. یا مهم نیست که از یک تشکیلات مینیمم در آن منطقه برخوردار نیستیم، بعدا بوجود می آوریم. مهم نیست که افراد بومی و با تجربه نداریم یا از کمیت و کیفیت لازمه برخوردار نیستیم همه اینها را در عمل بدست می آوریم. مهم نیست که از اتحاد ایدئولوژیک - سیاسی بالایی برخوردار نیستیم، بعد از اینکه دست به عمل زدیم، توافق و همراهی همه را بدست می آوریم. در حالیکه پراکندگی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی با حل مسائل ایدئولوژیک - سیاسی بدست می آید. هیچ درجه ای از عمل انقلابی قادر نیست بطور اتوماتیک مسائل مربوط به خط ایدئولوژیک - سیاسی را حل کند. زمانیکه در حیطه مسائل خطی روشنائی و وضوح نباشد، آشفتگی در تشکیلات و در پراتیک (چه سیاسی باشد چه نظامی) بوجود می آید.

بی توجهی این رفقا یک جنبه مهم دیگر هم داشت. آنها معتقد بودند که هیچ تغییر مهمی در اوضاع سیاسی کشور نسبت به مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ صورت نگرفته است. بطور کلی می توان گفت که آن رفقا همانند بقیه ما در آن دوره حاضر به قبول شکست انقلاب نبودند و نتیجتا حاضر به قبول ضرورت دست زدن به یک عقب نشینی آگاهانه و تدارک برای هجوم بعدی انقلاب نبودند. این مسئله اگر چه ناشی از انگیزه های انقلابی قدرتمند بود و ناظر بر بیرون کشیدن حداکثر دستاوردهای انقلابی از دل آن اوضاع. اما با نگاه امروزی می توان گفت که ما را از یک کار ضروری یعنی تحلیل علمی از اوضاع عینی و ارزیابی دقیق از تناسب قوای طبقاتی، دور می کرد. البته این را باید تاکید کنم که بدون اتکا به ایدئولوژی انقلابی، نمی توان برای مدت طولانی خوش بینی انقلابی را حفظ کند. باید در سخت ترین شرایط، چشم از آرمان و اهداف مان برداریم و در هر شرایطی جوانب مساعد و مثبت - هر چند هم ضعیف باشد - را یافته و برای پیشروی به آنها اتکاء کنیم. واقعیت اینست که همیشه این بدبینی است که موجب نابینائی می شود نه خوش بینی انقلابی. اما خوش بینی انقلابی را نمی شود و نباید جایگزین خط و جهت گیری استراتژیک را نمی توان جایگزین تحلیل سیاسی مشخص کرد.

خوب، در مقابل بحث و گرایش رفیق چهار محالی، بحث ها و استدلالات دیگری هم بود. رفقائی مثل بهروز غفوری تاکید می کردند که مسئله بر سر این قانون صحیح و عام نیست که با اتکا به یک نیروی کوچک می توان جنگ انقلابی را آغاز کرد و گسترش داد، مسئله بر سر این است که باید این نیرو را در حکم نطفه ارتش خلق دانست، نطفه ای که باید در محل مناسب قرارش داد و شرایط و امکانات مناسب را فراهم کرد تا بتواند رشد کند و قدرت بگیرد. اگر از همان اول این نطفه در شرایط نامساعدی برای زیست خود قرار بگیرد، بدیهی است که قبل از آنکه فرصت رشد پیدا کند نابود می شود. مهم است منطقه مناسبی انتخاب شود و گروه آنقدر فرصت رشد داشته باشد که بتواند از خود دفاع کند. منطقه باید از نظر اجتماعی و طبقاتی طوری باشد که ما بتوانیم مثل ماهی در آن دریا شنا کنیم و از آن محیط تغذیه کنیم. اگر یک گروه کوچک هنوز در چنین موقعیتی قرار ندارد باید برای مدتی تدارک اینکار را ببیند و بعد کارش را آغاز کند.

رفیق بهروز غفوری می گفت اگر قرار باشد دیواری را فرو بریزیم باید وسایل و ابزار کافی فراهم کنیم. اگر هم قرار شد با سر یک دیوار (هرچند پوسیده و ترک خورده) را فرو بریزیم، باید ضعیف ترین نقطه دیوار را هدف قرار بدهیم. در غیر اینصورت سر خودمان می شکند.

رفیق محمد توکلی هم با استدلالات مشابه تاکید می کرد: درست است که گندم را در زمین می کارند و آب می دهند و گندمهای بیشتری بدست می آورند ولی این حرف به معنی آن نیست که گندم را در هر فصل، هر زمین و با هر مقدار آب و بذر و یا هر نوع بذری که بکارید محصول کافی و لازم و مرغوبی بدست می آورید. هر کدام از عوامل فوق می تواند در اینکه محصول بدهد یا نه و چه محصولی بدهد، نقش داشته باشد و نامناسب بودن مجموعه آنها، نتیجه را بطور کلی زیر سؤال می برد. به همین خاطر باید به موقعیت عینی و ذهنی تشکیلاتی که می خواهد جنگ را رهبری کند، توجه داشت، شرایط منطقه آغاز و وضعیت عینی و ذهنی مردم (بخصوص اهالی آن منطقه) را در نظر گرفت. با آینده نگری برنامه ریزی کرد و حداقل های لازم را در زمینه همگونی سیاسی- عملی افراد، کیفیات نظامی گروه و پایه توده ای اولیه را تامین کرد.

□ آیا جهت گیری این استدلالات، ارزیابی نامساعد از وضعیت منطقه شمال بود؟

■ تا حدی در رابطه با کردستان یا شمال بحث بود اما این نتیجه گیری نمی شد که وضعیت شمال نامساعد است. البته فاکتورهایی در آن منطقه جنگلی وجود داشت که رفقا در عمل با

آن روبرو شده بودند. برای مثال همان طور که قبلا اشاره کردم در جنگل مردم زیادی ساکن نبودند و تعداد کمی روستا حول و حوش منطقه جنگلی موجود بود. جنگل از نظر استتار و پوشش نظامی موقعیت استثنائی دارد اما انبوه درختان هیچگاه نمی تواند قلت توده ها را جبران کند.

خلاصه کنم جان و روح مباحث آن دوران این بود که اگر رهسپار راه دور و دراز هستیم باید به پای افزاری مناسب بیاوریم! در غیر اینصورت به هدف دست نخواهیم یافت!

همواره پراتیک انقلابی و پیشرو، سئوالات تئوریک پیشرو و عمیق را هم بدنبال خود می آورد. مسلما آن مباحث، موضوعاتی مربوط به گذشته نبوده و نیست. بدون شک بار دیگر کمونیستهای انقلابی در عمل با مسئله آغاز جنگ خلق روبرو خواهند شد. طبعا پاسخ دقیق چنین سئوالاتی در شرایط خاص ایران، نیاز به تجربه عملی بیشتر و جمع بندی های تئوریک خاص از آن تجارب عملی خواهد بود.

اما در پرتو تجارب انقلابی تا کنون در سطح ایران و جهان می توان گفت که مهمترین مسئله در مورد شروع جنگ، تضمین ادامه کاریش است. آغاز جنگ، نه مثل یک جرقه بلکه مثل یک شعله است که باید بتوان آن را پایدار نگاه داشت. باید طوری تدارک دید و عمل کرد که این شعله خاموش نشود حتی اگر در ابتدا یک شعله کوچک و کم دامنه باشد، مهم نیست. مهم آن است که ظرفیت و توان گسترش داشته باشد. برای اینکه یک دسته یا گروه چریکی بتواند خودش را از گزند دشمن حفظ کند و گسترش یابد، نیازمند آن است که از حداقل پایه در میان توده های یک منطقه برخوردار باشد که بتواند خودش را حفظ کند. پایه توده ای وسیع مد نظر نیست. معنی مشخص این پایه، بسیج کادرهای بومی و ارتباطات محلی است. وجود چنین افرادی است که پیوند با توده ها را برقرار می کند، شناخت و توان عمل کردن یک گروه چریکی را بالا می برد، قابلیت مانور دهی را برای حفظ ادامه کاری تامین می کند.

□ در این میان نقش دانش نظامی و شناخت تئوریک امور جنگ چیست؟

■ خوب، جنگ یک فن است، فنی که نیازمند دانش نظامی است. یعنی نیروی آغازگر جنگ باید با مقولات نظامی آشنا شود، از آموزشهای اولیه نظامی برخوردار شود، به تجارب نظامی معاصر در ایران و جهان توجه کند و تلاش کند که به یک نقشه پایه ای سیاسی و نظامی برای آغاز جنگ انقلابی دست یابد و کوشش کند درکش را از اینکه جنگ در شرایط مشخص ایران چگونه تکامل خواهد یافت، افزایش دهد.

همین جا تاکید کنم که آثار نظامی مائوتسه دون بهترین منبع برای آموزش تفوریک نظامی می باشد. مائو راه جنگیدن یک نیروی ضعیف علیه یک نیروی قوی را نشان داد. مائو برای نخستین بار قوانین جنگ پیروزمند یک نیروی خلقی و انقلابی علیه یک قدرت قوی را مدون کرد و در عمل درستی آنها را نیز ثابت کرد. بی جهت نیست که امروزه در بزرگترین آکادمی های نظامی امپریالیستی هم مورد مطالعه قرار می گیرد. البته باید در نظر داشت برای فراگرفتن جنگ انقلابی هم هیچ آکادمی نظامی موجود نیست. همانطور که مائو تاکید کرد، جنگ را باید با جنگیدن آموخت و همواره تحلیل مشخص از شرایط مشخص را مد نظر قرار داد.

□ با توجه به همه نکاتی که تا اینجا گفتم، بنظر نمی رسد که برای آغاز جنگ انقلابی یک شکل و طرح ثابت و از پیش تعیین شده وجود داشته باشد؟

■ نه، وجود ندارد. اشکال آغاز جنگ خلق، هم در کشورهای مختلف و هم در شرایط سیاسی مختلف، متفاوت است. رسیدن به اینکه شروع جنگ در یک کشور چه شکلی به خود می گیرد، یعنی از کجا و چه موقع و با چه میزان نیرو و چه نوع عملیات و علیه چه آماج هایی برپا می شود، محتاج تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. با الگو برداری و یا صرفا تکرار و تعمیم تجارب قبلی نمی توان از انجام اینکار مهم بر آمد. برای حل تضادهای خاص و در هر شرایط سیاسی خاص، باید توانائی بکار بست صحیح و خلاقانه اصول پایه ای آغاز جنگ خلق که مائو فرموله کرد را کسب کرد.

چنین امر مهمی را تنها یک سازمان پیکار جو و متمرکز، یک تشکیلات حزبی می تواند و باید تدارک ببیند. یعنی کسانی که می دانند چه می خواهند و چگونه می توانند آنها بدست آورند. از اتحاد ایدئولوژیک - سیاسی بالائی برخوردار هستند و از رویاروئی با هیچ مانعی هراس ندارند. بدون چنین کیفیاتی، مشخصا بدون وجود چنین تشکیلات مستحکمی سخنی هم راجع به یک نقشه فعالیت منظم و اجرای صحیح آن نقشه نمی تواند در میان باشد.

البته تا آنجا که به خودمان برمی گردد می توانم بگویم که، دستیابی به چنین درک همه جانبه ای به تلاش و زمان نسبتا طولانی نیاز داشت. و باید این نکته را دوباره تاکید کنم که نگاه کردن با دید امروز به وقایع دیروز می تواند موجب یکجانبه نگری نسبت به تلاشهای آن دوره شود. واقعیت اینست که پراتیک ۱۲ اسفند علیرغم هر کمبودی که داشت، از مضمونی بسیار انقلابی برخوردار بود. آن هم در سخت ترین شرایط مبارزه طبقاتی، دوره ای

که ارتجاع نابودی پیشاهنگ کمونیست را در بوق و کرنا کرده، بخش بزرگی از سازمان دستگیر و اعدام شده بودند و نشانه های شکست قطعی انقلاب، بسیاری از رفقا را دچار تردید، سردرگمی و گجی کرده بود. رفقای که در مقطع ۱۲ اسفند، طرح عملیات در جنگل را تدارک دیدند و به عمل گذاشتند، بر مبنای درک آن دوره و امکانات محدود آن دوره به وظایف انقلابی خودشان پاسخ دادند. آنان در حاد ترین نبرد مرگ و زندگی میان ما و دشمن پرچم کمونیسم را برافراشتند و سازمان را آبدیده کردند. رفقائی چون علی چهار محالی، البرز جاوری شهنی، فرزاد ستوده، جمشید پرنده، رحمت چمن سرا، بهروز غفوری و ... که در آن نبرد شرکت داشتند، جزء گروهی بودند که وجود و کردارشان در ادامه یابی جنبش کمونیستی ایران تعیین کننده بود. آن رفقا رسالت خود را در گذر دادن ما از دل آبهای متلاطم انجام دادند، پل محکم و آهنینی شدند و ما را از روی مرداب یاس و سرخوردگی و جهت گم کردگی و پراکندگی رد کردند. آنان در دشوارترین و پیچیده ترین دوران توانستند خوش بینی انقلابی خود را حفظ کنند و به مردم امید دهند. یک ضرب المثل آذری می گوید: «اگر همه تاریکی های دنیا هم جمع شوند نمی توانند جلوی نور یک شمع را بگیرند!» این مصداق خوش بینی انقلابی آن رفقا در تاریخ ترین و دشوارترین دوران مبارزه طبقاتی - دوران بحرانها و اضطرابها، فشارها و تریدها و پرسشها و دودلی ها - بود. اینها بود نتایج و درسهای آخرین درگیری مسلحانه ما با دشمن در جنگلهای آمل.

□ آیا بعدا تلاشهایی برای شروع مجدد مبارزه مسلحانه در جنگل صورت گرفت؟

■ بله! دو بار. یکبار پس از شورای چهارم در تابستان سال ۱۳۶۲. در آن سال ما پس از بازگشت از جلسات شورا که در کردستان تشکیل شده بود می خواستیم یک عملیات تبلیغ مسلحانه انجام دهیم. تیمی از رفقا برای انجام عملیات آماده شدند و رفقائی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری و منصور قماش و محمد توکلی برای تهیه مقدمات کار به جنگل رفتند، و پس از جابجائی سلاحها به تهران بازگشتند. اما همان دوره، ما با اولین ضربه پس از شورا روبرو شدیم. رژیم اقدامات امنیتی متمرکزی را برای پیگرد و به دام انداختن تک تک رفقای باقیمانده انجام داد. رفقائی چون سیاوش خرم روز، بهروز فتحی و کمی بعد رفیق بهروز غفوری که جزء رهبری منتخب شورای چهارم بودند دستگیر شدند و عملا رفتن به جنگل میسر نشد. البته در همان دوره رفیق علی چهار محالی هم دستگیر شد. رفقای دیگری منجمله رفیق ابراهیم جوانبخت (نادر) هم هنگام بازگشت از کردستان بازداشت شدند.

تلاشهای بعد ۱۹۵

تلاش دوم در تابستان سال ۱۳۶۴ صورت گرفت. یعنی دوره ای که وظایف کمیته سیاسی سازمان که در کردستان متمرکز بود به پایان رسیده بود، جمعبندیهای نسبتاً همه جانبه تری از پراتیک سازمان صورت گرفته بود و سازمان رسماً به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» پیوسته بود. در چارچوب تحلیلهای سیاسی و نقشه های آن دوره برای آغاز مبارزه مسلحانه، قرار بود تیمی از رفقا به جنگل منتقل شوند. اما ضربه بزرگ و خرد کننده سال ۶۴ که در پی تعقیب و مراقبتهای گسترده صورت گرفت، مهلت نداد. در اثر آن ضربه، دهها تن دیگر از رفقا بازداشت شدند. بسیاری از آن رفقا، رفقائی چون خلیفه مردانی، امید قماش، منصور قماش، رحمت چمن سرا، غلامرضا سپرغمی، محمد توکلی، بهرام قدک، محمد پوئید، حجت محمد پور، سیروس عباسی فر (اکبر برشت)، قربانعلی شکری و ... طی سالهای ۶۶ و ۶۷ توسط رژیم اعدام شدند.

بین شما کدام

- بگوئید! -

بین شما کدام

صیقل می دهید

سلاح آبائی را

برای

روز

انتقام؟

شاملو

آنچه درباره سرداران می پرسند



آنچه درباره سربداران می پرسند

□ اما یکسری سئوالات پراکنده و مهم دیگر هم در ذهن مردم و پاره ای نیروهای سیاسی نسبت به این حرکت مسلحانه وجود داشت یا دارد که خوبست در موردش صحبت کنی؟ اولین سؤال این است که چرا برای این حرکت، نام سربداران را انتخاب کردیم؟

■ در همان دوره اول، وقتی که تقریبا همه قوای ما در جنگل متمرکز شد این نام از میان نامهای مختلف پیشنهادی با رای اکثریت رفقا انتخاب شد. تا آنجائی که به خاطر می آید در نامهای دیگر کلمه ارتش بکار رفته بود مثل ارتش انقلابی کارگران و دهقانان و ... نام سربداران، نام پیشنهادی از سوی رفیق سیامک زعیم (شهاب) بود. البته بعدها شنیدم او از زمان شاه که در خارج از کشور بوده این نام را برای ارتش انقلابی آینده در ایران، بصورت یک ایده در سر داشت. بحثهای رفیق سیامک این بود که ما باید نامی کوتاه انتخاب کنیم که بتواند فراگیر شود و به آسانی بر سر زبانها بیفتد. نام کوتاهی که معرف یک جنبش بشود. او تجربه دوره انقلاب مشروطه و اسامی آن دوره مبارزان، یعنی «مجاهد» و «فدائی» را مثال می آورد. روشن بود که دیگر آن اسامی به خاطر اینکه معرف جنبشهای دیگر با هویت

ایدئولوژیک - سیاسی متفاوت بودند، از طرف ما قابل استفاده نبودند. در عین حال او تاکید داشت باید نام ما در دل دشمن رعب بيفکند و نشانگر آن باشد که ما تا رسیدن به اهداف خود از پای نمی نشینیم و ترسی از مرگ نداریم. یعنی آنطور که در بیانیه قیام سرداران آمده: «با سر ما بدار آویخته خواهد شد یا آنکه ما سر جنایتکاران حاکم و دشمنان دغلكار خلق را بدار خواهیم آویخت.»

البته رفیق سیامک و همگی رفقا، بدرستی سرداران را بصورت یک تشکیلات دمکراتیک می دیدند که غیر کمونیستها هم می توانستند عضو آن شوند، همه ارتشهای انقلابی که تحت رهبری احزاب کمونیست تشکیل می شوند، دارای چنین خصلتی هستند. انتخاب نام سرداران ناظر بر این بحثها بود، و از نظر ماهیت طبقاتی و دوره تاریخی ربطی به نهضت سرداران که علیه سلطه مغولان بر ایران براه افتاده بود، نداشت.

□ حالا که نام سیامک زعیم دوباره به میان آمد، در مورد سرنوشت او بگو؟

■ رفیق سیامک زعیم (شهاب) از زمانی که در هفتم بهمن ماه ۶۰ به اسارت در آمد، به اوین منتقل شد و مدت یازده ماه تحت شکنجه های وحشیانه قرار گرفت، وی روزانه جیره شلاق داشت. علیرغم اینکه دادگاه انقلاب اسلامی آمل همان زمان او را همراه با سایر رفقای اسیر محکوم به اعدام کرده بود، مجدداً وی را در دادگاه اتحادیه محاکمه کردند. البته رژیم بسیار ماهرانه این مسئله را مسکوت گذاشت. نامی از وی نبرد، حتی در عکسها و فیلمهایی که منتشر کردند، سیامک حضور نداشت. فقط در کیفرخواست علیه اتحادیه که توسط لاجوردی جلاد نگاشته شده بود و در روزنامه های اطلاعات و کیهان آن زمان یکی دو جا به فردی به نام شهاب اشاره شد. البته همان دوره یک خبرنگار خارجی که فیلمی از دادگاه تهیه کرده بود و در شبکه های خبری آمریکا پخش شد، تصاویری از رفیق سیامک نشان داد و در صحنه هایی هم صندلی خالی ای که وی قبلاً روی آن نشسته بود را بنمایش گذاشت. این مسئله در عکسهایی که رژیم از دادگاه در روزنامه ها منتشر کرد هم مشخص بود. تا آنجائی که اطلاع داریم بعد از چند روز، سیامک در دادگاه مشاهده نشد. به هر حال رژیم رفیق سیامک زعیم را آن دوره اعدام نکرد و می خواست با ادامه آزار و شکنجه های مدام وی را بشکند. رژیم در اینکار موفق نشد. حتی برخی زندانیان سیاسی آزاد شده که در زندان شاهد جلساتی به نام «نشست سران گروهها» بودند، می گفتند که رفیق سیامک یا معمولاً ساکت می نشست یا بسیار

کم حرف می زد و حتی یک بار با نشان دادن بیسوادی آخوندی که به اصطلاح می خواست غلط بودن مارکسیسم را ثابت کند، موجب به هم خوردن آن جلسه شد. این را هم خبر داریم که وی به درخواست بازجویان اوین برای مناظره با سران حزب توده و افشای حزب توده گردن نگذاشت.

البته این شایعه هم بود که می گفتند او در حال نوشتن جزوه ای در رد مارکسیسم است. برخی زندانیان سیاسی که با وی هم بند بودند این خبر را تأیید کرده و در عین حال تأکید کردند که وی همواره می گفت «رژیم از یادداشتهای من هیچ استفاده ای نمی تواند بکند و این فقط بهانه ای است برای وقت خریدن» طبق این روایتها گویا کماکان رفیق سیامک ارزیابی داشت که رژیم جمهوری اسلامی بزودی خواهد افتاد و شاید سر دواندن بازجویان با مسئله نوشتن جزوه، مفری باشد برای در رفتن از زیر شکنجه های جسمی و روحی مداوم.

ما خبر چندانی از تحولات فکری وی در زندان نداریم اما این را می دانیم که او در مقابل دشمن از خود ضعف نشان نداد. اگر ضعف نشان می داد حتما دشمن از آن برای درهم شکستن روحیه انقلابی رفقای دیگر و همچنین در سطح جامعه استفاده می کرد. سرانجام روز پنجم بهمن ماه ۱۳۶۳ رفیق سیامک زعیم برای اجرای حکم اعدام به آمل منتقل شد. هنگام شام، زمانی که جمعی از زندانیان سیاسی در زندان دادگاه انقلاب اسلامی آمل مشغول غذا خوردن بودند، در سلول باز شد و رفیق سیامک زعیم قدم به سلول گذاشت. خوش و بش کرد و سر سفره نشست. پس از پرس و جوهای اولیه وقتی برای بقیه معلوم شد که او کیست و برای چه به آمل منتقل شده، زندانیان از فرط بهت و ناراحتی دست از غذا خوردن کشیدند. ولی او ادامه داد. روحیه اش خوب و قوی بود. ساعاتی بعد هنگامی که نگهبان او را صدا زد با همگی خداحافظی کرد، رفت و اعدام شد.

بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران یکی از برجسته ترین رهبران خود را از دست داد. رهبری که همواره تلاش می کرد حرف و عملش یکی باشد و هر راهی را که جلو می گذاشت خودش در پیشاپیش رهروان حرکت می کرد. بدون شک تلاشهای کمونیستی وی بعنوان بنیانگذار سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) و اتحادیه کمونیستهای ایران و مبتکر اصلی قیام سربداران در خاطره ها باقی می ماند.

آخرین شعر بلندی که (در زندان) در سال ۱۳۶۲ سرود، در افشای خمینی و اسلام بود. در بخشی از آن چنین سرود:

آن تبه کرده چو در رفت همه شاد نمود
 این تبه کار چو آمد همه شادی به ربود
 گل به گلزار فراوان و ولی پرپر بود
 این یکی آمد و پرپرشدگان هم فرسود
 پرچم دین زد و پس چاوشی مرگ سرود
 از بر گور فرو آمد و بر گور افزود
 لشکر آراست ز نادانی و پستی و جمود
 تاخت آورد به آگاهی و هشیاری، زود
 ناله ای گفت که طاعون مگر این خاک ربود
 گفتم اسلام نمود آنچه که طاعون ننمود

□ سؤال دیگری که در مورد قیام سربداران مطرح است چگونگی برخورد سربداران به بنی صدر است. منظور آن عبارتی است که در پایان برنامه ده ماده ای مشهور به «اهداف فوری قیام سربداران» آمده و می گوید: «ما سربداران به تبعیت از روش وحدت جویانه خویش و به منظور حفظ اتحاد همه مردم علیه دستگاه پویشالی و به انفراد کشیده شده خمینی و دار و دسته اش از همه نیروهائی که مواضعی ترقیخواهانه و ضد امپریالیستی علیه استبداد حاکم مبارزه می کنند و همچنین از مجاهدتهای رئیس جمهوری فعلی کشور ابوالحسن بنی صدر اعلام پشتیبانی کرده و همگان را به اتحادی بزرگ علیه دشمن فرا می خوانیم و اطمینان داریم که برنامه ده ماده ای کنونی بیان خواستها و آمال شرافتمندانه همه مردم ایران و جناحهای گوناگون مترقی است.» پاره ای افراد و جریانات سیاسی این مسئله را مستمسک قرار دادند که هدف قیام ما بقدرت رساندن دوباره بنی صدر بود. چقدر این تصویر واقعی است و کلا به این مسئله چگونه باید نگریست؟

■ اینکه ما می خواستیم دوباره بنی صدر را به قدرت برسانیم، واقعیت ندارد. اگر هدف کسی کشف حقیقت باشد باید به همه جوانب حرف و عمل سربداران نظر کند. همانطور که در بیانیه قیام سربداران و برنامه ده ماده ای آن آمده، سربداران برای «سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه مردمی» و برپائی «یک نظام جمهوری واقعا مردمی و متکی

به اراده و آرا خلق» و «متکی به خلق مسلح» مبارزه می کرد. و همانطور که قبلا گفتم سرداران تمایلی نداشت که به شورای ملی مقاومت بپیوندند، شورائی که در آن ریاست جمهوری بنی صدر و نخست وزیری رجوی نهادینه شده بود. مهمتر از آن عمل سرداران - یعنی گشودن جبهه نبرد مسلحانه مستقل تحت رهبری کمونیستها - بیان یک رقابت جدی با آلترناتیوهای دیگر بود.

اینکه در همان بیانیه برای شکل گیری اتحاد بزرگ علیه خمینی و دار و دسته اش و سرنگونی آنها از همگان منجمله بنی صدر خواسته می شود که حول برنامه ده ماده ای متحد شوند، امری متناقض است. آن برنامه آشکارا با افق و اهداف دیگر آلترناتیوهای موجود در تضاد بود و یا خیلی زود با حرف و عمل شان رو در رو می شد.

مسئله اضافه کردن پیشوندهائی چون «رئیس جمهوری فعلی» به شبهاتی دامن می زد. دامن زدن به چنین شبهه ای نادرست بود. هر چند که ما بعنوان یک تاکتیک به آن نگاه می کردیم. با این تاکتیک می خواستیم عدم مشروعیت «قانونی» حکومت خمینی را به لایه هائی که هنوز توهماتی نسبت به خمینی داشتند ثابت کنیم و مهمتر از آن «اتحاد بزرگ» را برای سرنگونی رژیم سازمان دهیم.

این مسئله بر می گردد به مدلی که بر مبنای تجربه انقلاب ۵۷ در ذهن خود داشتیم. مدلی که در آن بیش از نود درصد اهالی برای سرنگونی رژیم متحد شدند. مسلما بدون اتحاد گسترده میان اقشار و طبقات مترقی نمی توان شاهد پیروزی یک انقلاب واقعی بود. کمونیستها باید به ایجاد بزرگترین اتحاد ممکن برای سرنگونی رژیم توجه کنند و برای آن شعار، برنامه و سیاست روشن و مشخص داشته باشند. اما آنچه که در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد، یعنی شکل گیری آن نوع «اتحاد بزرگ» جزء استثنائات تاریخی بود که البته دلایل عینی و ذهنی مشخص داشت. فی المثل همراهی بخشهائی از طبقات ارتجاعی خارج از قدرت با انقلاب و حتی «پیوستن» بخشهائی از هیئت حاکمه به صفوف مردم، نقش مهمی در گسترده گی آن اتحاد داشت.

بعلاوه، درک رایج آن زمان در مورد رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر دچار نقص های جدی بود. سناریوی غالب بر ذهن کمونیستها این بود که نخست طبقه کارگر همراه با دیگر قشرها و طبقات در پی یک خیزش عمومی دمکراتیک، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون می کند سپس وارد رقابت بر سر سمتگیری آتی انقلاب می شود. همانطور که تجربه سرداران نشان داد کمونیستها و طبقه

کارگر از همان ابتدا در رقابت حاد با طبقات دیگر بر سر رهبری انقلاب قرار دارند. موضوع کسب قدرت تحت رهبری طبقه کارگر از همان ابتدای پروسه انقلاب دمکراتیک مطرح است. تنها در این صورت است که سمتگیری سوسیالیستی انقلاب تضمین می شود و انقلاب دمکراتیک به واقع مقدمه ای می شود برای انقلاب سوسیالیستی. که معنای مشخص آن در عموم کشورهای تحت سلطه به معنای ایجاد مناطق سرخ پایگاهی قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی است.

رد پای درکهای رایج آزمان حتی در مقاله مهم «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۴۵ و ۱۴۶ (در سال ۱۳۶۰) قابل مشاهده است. در آن مقاله بدرستی تاکید شد که در عصر امپریالیسم فقط طبقه کارگر می تواند انقلاب دمکراتیک را رهبری کند. آن مقاله بدرستی با دنباله روی طبقه کارگر از طبقات دیگر مرزبندی کرد، بر استقلال ایدئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک تاکید گذاشت، ضرورت قیام مسلحانه و تحقق خواسته های اساسی چون حقوق دمکراتیک طبقه کارگر، حل مسئله دهقانی، حل مسئله وابستگی و تامین رهایی ملی، حل مسئله زنان، حل مسئله ملیتها و حقوق خلقها و جدائی دین از دولت را خاطر نشان کرد، همچنین دو مرحله ای برخورد کردن به کسب قدرت سیاسی - تحت عنوان اول سرنگونی ولایت فقیه بعدا برقراری حاکمیت خلق و گذار به سوسیالیسم - را انحرافی، نادرست و رویزیونیستی خواند. با وجود چنین خط صحیح و روشنی و چنین نقاط قوتی، در همان مقاله گرایشی به چشم می خورد که در آن به توان طبقاتی نیروهای بینابینی در پیشبرد انقلاب دمکراتیک پر بها می دهد. و می گوید علت اصلی اینکه بورژوازی ملی و خرده بورژوازی برای حاکمیت تمام خلق مبارزه نمی کنند و به حاکمیت نیم بند خلق رضایت می دهند، این است که این طبقات از پرولتاریا و دهقانان تهیدست می ترسند که مبدا از قدرت خلق استفاده کنند و راه سوسیالیسم را باز کنند. مسئله طوری بیان می شود که انگار طبقات میانی می توانند انقلاب دمکراتیک را بطور کامل به پیش برند ولی به خاطر هراس شان از طبقه کارگر این کار را نمی کنند. در حالی که در عصر امپریالیسم، شرایط عینی این طبقات طوری است که حتی اگر بخواهند هم نمی توانند حاکمیت تمام خلق را برقرار سازند و بطور قطع از امپریالیسم گسست کنند. زیرا موجودیت اقتصادی شان به مقدار زیادی وابسته به سرمایه داری جهانی و بقایای فئودالیسم در کشور است. در نتیجه ایده ها، سیاستها و برنامه ها و راه حلهای شان حکم به قطع وابستگی به امپریالیسم و ریشه کردن کردن فئودالیسم نمی دهد و

بیک کلام آنان قادر به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نیستند. آنها حتی اگر در شرایطی بقدرت برسند و قدرشان توسط امپریالیستها سرنگون نشود، باز هم مجبورند به ساز سرمایه مالی برقصند و به نوکران امپریالیسم بدل شوند. این را تجربه همه آن انقلابات دمکراتیکی که در قرن بیستم بوقوع پیوست و تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست انقلابی نبود، نشان داد. از همین زاویه جمعبندی مائو بسیار کلیدی است که دمکراسی نوین امروز و سوسیالیسم فردا، دو جزء از یک کل ارگانیک اند و هر دو باید توسط ایدئولوژی کمونیستی و حزب کمونیستی هدایت شوند.

به نظرم مسئله چگونگی برخورد به بنی صدر را باید در چارچوب نقایص و محدودیت هایی که در درک صحیح و همه جانبه از این مسائل داشتیم قرار دهیم و بررسی کنیم. این را هم در نظر داشته باشیم که در مقطع سال ۶۰ با توجه به اینکه پروسه سرنگونی حکومت خمینی را سریع می انگاشتیم مسئله اصلی برای ما این بود که از طریق سازمان دادن ارتشی قدرتمند و در دست داشتن مناطقی از کشور بتوانیم از موقعیت بهتری در تناسب قوای آتی مبارزه طبقاتی برخوردار باشیم.

□ اما بالاخره مسئله نحوه برخورد یا تماس با نیروهای طبقاتی غیر پرولتر در صحنه عمل اجتناب ناپذیر است. یعنی شرایط و اوضاعی مثل سال ۱۳۶۰ می تواند باز هم پیش بیاید. منظورم اینست که باز هم نیروهای رنگارنگ در صحنه باشند و فعال هم باشند. دیدگاه و خط صحیح در چنان شرایطی چطور باید عمل کند؟

■ این سؤال مهمی است و بهتر است بگویم از یک زاویه گسترده تر و یک دید ادامه دارتر و استراتژیک تر به موضوع نگاه می کند. منظورم از استراتژیک این است که طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و حفظ آن نیاز به ایجاد یک جبهه متحد انقلابی تحت رهبری خود دارد. به هر حال زمانی که یک نیروی کمونیستی، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی را آغاز می کند، موضوع چگونگی برخورد به قشرها و طبقات مختلف جنبه عملی مشخص تر و فوری تری به خود می گیرد. هم در زمینه آمجهائی که باید زیر ضرب بروند هم از زاویه اتحادهای موقتی و درازمدت. بویژه زمانی که نیروهای بینابینی در صحنه سیاسی فعالانه شرکت دارند، نمی توان نسبت به این مسئله بی تفاوت بود. حضور فعال این نیروها هم فوایدی دارد و هم مضراتی. از یک طرف به افراد و ضعف دشمن یاری می رساند، از طرف دیگر به دلیل قدرت و امکاناتی که در دسترس این طبقات میانی است نفوذ ایدئولوژیک

سیاسی بورژوازی خود را بر توده ها اعمال می کنند. برخی از این نیروها حتی از انقلاب بیشتر می هراسند تا از ارتجاع.

این مسئله همواره از تضادهای مقابل پای کمونیستها خواهد بود که چگونه از یک سو برای ایجاد اتحاد انقلابی در میان وسیعترین اقشار خلق تلاش کنند و بدان بیان سیاسی و تشکیلاتی مشخص بکشند. از سوی دیگر مانع از آن شوند که گرایشات و خطوط بورژوازی از این اتحادها برای غرق کردن و خفه کردن خط و صدای کمونیستها استفاده کنند. آنچه که روشن است از طریق بی اعتنائی به اتحادهایی که در صحنه مبارزه طبقاتی بطور موقت یا درازمدت تر الزام آور می شود، نمی توان با نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی نیروهای بینابینی مقابله کرد.

به هر حال زمانی که مبارزه مسلحانه آغاز می شود، مسئله حادث می شود و بهیچوجه نمی توان نسبت به آن بی توجه بود. باید سیاست روشنی اتخاذ کرد. یعنی همان چیزی که لنین از آن تحت عنوان منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده از شکافهای میان آنان، خنثی کردن برخی نیروها، جلب بیطرفی نیکخواهانه برخی دیگر و جذب نیروهای بینابینی مردد و متزلزل و ... یاد کرد.

روشن است هنگام مبارزه مسلحانه این سیاستها بار عملی مشخص دارند و نباید به آن کم بها داد. اما آنچه که یک جریان انقلابی را در موقعیتی قرار می دهد که بتواند بزرگترین اتحاد ممکنه را شکل دهد و دشمن را را به حداکثر منفرد کند منوط به آن است که آیا در حال انجام کار اصلی خود هست یا نه؟ آیا این قبیل سیاستها در خدمت به تقویت ابزار کلیدی و اصلی انقلاب یعنی حزب کمونیست و ارتش خلق و مناطق سرخ پایگاهی قرار دارند یا نه؟ در غیر این صورت هیچ تضمینی نیست که جریانات کمونیستی به دام دنباله روی از نیروهای قدرتمندتر حاضر در صحنه نیفتند.

از این زاویه است که می گویم باید عمل سربداران - یعنی تلاش برای ساختن یک ارتش انقلابی - را هم محک قرار داد. نادیده انگاشتن تلاش سربداران در به عهده گرفتن این وظیفه پایه ای انقلاب و ساختن اهرم اصلی موجب غلط فهمیدن سیاستهای دیگرش می شود.

متأسفانه گرایشی در بین پاره ای کمونیستها موجود بوده و هست که تحت عناوینی به ظاهر «چپ» وجود نیروهای بینابینی چون بورژوازی ملی را نفی می کنند ولی خودشان برنامه و سیاستهای آن طبقه را پرچم خود می کنند. در واقع بر مبنای «اسمش را نیار

خودش را بیار» عمل می کنند. حال آنکه، کمونیستها مخالف پیش برد سیاستهای زیر جلکی هستند و از هیچ چیز به اندازه صراحت در سیاست سود نمی برند.

□ بارها در جمع‌بندی‌هایی که اتحادیه کمونیستها و سپس حزب کمونیست ایران (م ل م) از حرکت سربداران و بررسی ضعفها و کمبودهای قیام آمل ارائه کرده، با این ارزیابی روبرو می شویم که حرکت سربداران آغاز یک گسست مهم بود. البته گسستی که محدودیتهای خود را داشت. ممکنست مسئله گسست را بیشتر توضیح بدهی؟

■ حرکت سربداران آغاز یک گسست تاریخی در حیات اتحادیه کمونیستهای ایران بود. گسست از انحرافاتش. مشخصا انحراف کم بها دادن به مسئله کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی، که در دوره ۵۹ - ۵۷ به شکل اکونومیسم و ناسیونالیسم بروز کرد. یعنی دنباله روی از وقایع سیاسی و نیروهای قدرتمندتر حاضر در صحنه و جدا کردن حساب خود از جنبش بین المللی کمونیستی و نپرداختن به مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مهمی که پیش پای این جنبش قرار داشت.

اما هر گسستی هر چقدر هم رادیکال و انقلابی باشد کماکان مهر و نشانی از گذشته را با خود به همراه دارد. هر چند که در پی این گسست پدیده ای نو و تازه متولد شده بود، اما این پدیده نوین علائم و مظاهری از گذشته را با خود حمل می کرد. مسلما، برای خلاص شدن از تمامی مظاهر کهنه، هم زمان لازم بود و هم تلاشهای آگاهانه. نقد رد پای انحرافات کهنه و قدیمی و کمبودهای مشخص، ذره ای از اهمیت حرکت ما نمی کاهشد. دقیقا اهمیت و عظمت آن حرکت از ما می طلبد که امروز بطور علمی آن دوره را مورد نقد قرار دهیم.

من سعی کردم بسیاری از محدودیتهای ایدئولوژیک و سیاسی آن دوره را طرح کنم و تاثیرات عملی شان را نشان دهم. بدون شک آن محدودیتها مانع از آن شد که بتوانیم به حداکثر نیروهای انقلابی بالقوه و بالفعلی که در جامعه موجود بود را در خدمت پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی قرار دهیم. مثلا ما در مجموع نتوانستیم به نیروی زنان تکیه کنیم، دهقانان را برانگیزیم و آموزه های مائو در زمینه جنگ انقلابی را بکار ببریم و به استراتژی سیاسی - نظامی صحیحی دست یابیم. یک مثال بزنم، حتی سرود خوب سربداران با عباراتی چون «فرّ ایران»، آغشته به ناسیونالیسم بود. اگر چه

استقلال و رهائی از سلطه امپریالیسم یکی از اهداف پایه ای انقلاب دمکراتیک نوین می باشد اما طبقه کارگر ایران هیچ منفعتی در عظمت طلبی ملی ندارد. آنها هم در کشور چند ملیتی که بارها ملل تحت ستم به بهانه «حفظ تمامیت ارضی» مورد سرکوب و وحشیانه قرار گرفته اند. همواره گرایشات ناسیونالیستی رسالت و توان تاریخی طبقه ما را محدود می کند و مهمتر از آن مانع می شود که انترناسیونالیسم پرولتری را در دست بگیریم. در مورد ما هم چنین شد. آنها هم درست در مقطع زمانی که کمونیستهای اصیل دیگر کشورها مجدانه داشتند با اتکاء به مائوئیسم (آنزمان اندیشه مائو) بعنوان آخرین مرحله تکاملی در علم و ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی برای رفع بحران جنبش کمونیستی بین المللی فعالیت می کردند و به مسائلی پاسخ می دادند که تاثیر فوری، بلاواسطه و مستقیم بر پراتیک انقلابی و تدارک انقلاب در هر کشور و وظایف کمونیستهای انقلابی داشت.

منظورم از گفتن این حرفها این نیست که اگر ما دچار چنین محدودیتهائی نبودیم حرکت سرداران حتما پیروز می شد. البته احتمال گسترش پیروزمند جنگ انقلابی بیشتر می شد. اما باز هم به دلیل غلبه تناسب قوای نامساعد در سطح ملی و بین المللی، احتمال شکست بود. در هر نبردی احتمال شکست هست. مسئله اصلی این است که اگر اشتباهات نیروی پشاهنگ نقش کمتری در آن شکست ایفاء می کرد، امروز در موقعیت بهتری قرار داشتیم.

بدون آن اشتباهات و محدودیتهای ما می توانستیم بهتر بجنگیم، بهتر مبارزه را پیش ببریم و آن را طولانی تر کنیم و در نتیجه تجربه بیشتری کسب کنیم. ما می توانستیم بیشتر آزمایش کنیم، بیشتر زمین نبرد را بشناسیم و دشمن را بیشتر به کنج دیوار برانیم و شناخت بیشتری از اردوی ضد انقلاب و نقاط قوت و ضعف اردوی انقلاب کسب کنیم و جمع بندی های بیشتری ارائه دهیم. در آن صورت تجربه و شناخت ما بیشتر می شد و طبقه کارگر سیاسی تر، آگاه تر و قوی تر از آن نبرد بیرون می آمد.

اگر آن اشتباهات و محدودیتهای نبودند، مسلما نبرد سخت تر و قطعی تری به پیش می بردیم و این بر ارزش نبردمان می افزود و نقطه عزیمت انقلابی تر، بهتر و در سطح بالاتری برای دور بعدی مبارزه طبقاتی از خود بجای می گذاشتیم. در آن صورت اثرات آن بر پرولتاریا و خلقهای ایران و جهان - حتی اثرات روحی آن - می توانست بهتر باشد. همیشه شکست خوب، کمتر سرخوردگی و گیجی بار می آورد. این درس عام مبارزه

طبقاتی است.

البته رخدادهای تاریخی را نمی توان بر مبنای «اگر» ها قضاوت و تحلیل کرد اما به جرئت می توان گفت بدون آن خطاها، شانس ممانعت از شکست و تداوم پیرزمنده انقلاب کیفیتا بیشتر بود.

□ در جمع بندی هائی که از پراتیک سربداران ارائه دادی از نظر نظامی نادرستی «استراتژی قیام شهری و کسب پیروزی سریع» را نشان دادی. اما قدری بیشتر در مورد دلایل سیاسی آن توضیح بده. منظورت این است که تحت هیچ شرایطی نباید به پای سازماندهی قیام شهری رفت؟

■ در مورد اشتباهات و شکست سربداران، بیشتر از همه باید روی این استراتژی نادرست تاکید کنم.

بحث بر سر سازمان دادن قیام در یک شهر تحت این یا آن شرایط معین نیست. بحث بر سر استراتژی و جهت گیریهای استراتژیکی است. روشن است که کسب سراسری قدرت سیاسی بدون قیام در شهرها - بخصوص شهرهای بزرگ - امکان ناپذیر است. بویژه آنکه تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران صورت گرفته و جمعیت بیشتری در شهرها تمرکز یافته و در نتیجه بر نقش شهرها در پروسه کسب قدرت سیاسی افزوده شده است. انگشت گذاشتن بر این تغییرات و مفاهیم عملی آن برای مبارزه انقلابی بسیار مهم است. ایران نیز مانند اغلب کشورهای تحت سلطه، دیگر مانند چین نیمه اول قرن بیستم نیست. با وجود اینکه هنوز بخشهای مهمی از نیروی کار در گیر کار کشاورزیند، ما با تصویر پیچیده تری نسبت به اوضاع آنزمان چین روبروئیم. رشد معوج تولید و مناسبات بسیار مدرن چنگ در چنگ مناسبات قدرتمند ماقبل سرمایه داری، مهاجرتهای وسیع و شهرهای بادکرده، از جمله تغییراتی هستند که نیازمند تحلیل های تئوریک جدید می باشند. این تغییرات تاثیرات زیادی بر استراتژی و تاکتیک انقلابی - مشخصا مناسبات میان مبارزه انقلابی در شهر و روستا - دارند. همواره برقرار کردن رابطه صحیح میان واقعیتهای مادی و ابتکار آگاهانه، شرط به سرانجام رساندن هر انقلابی است. بدون شک پاسخگوئی تئوریکی و پراتیکی این مسئله، امروزه یکی از مشغله های اصلی جنبش کمونیستی بین المللی است.

مسئله این نیست که سازمان دادن قیام در یک شهر، تحت هیچ شرایطی امکان پذیر نیست. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه سرکوب دائمی کمونیستها توسط دشمن غالبا این

امکان را به آنان نمی دهد که بتوانند طی یک دوره طولانی کار سیاسی و تشکیلاتی گسترده در شهرها، پایه اجتماعی خود را برای دست زدن به یک قیام مسلحانه موفقیت آمیز آماده کنند. مسئله اساسی این است که یکم، طبقه کارگر از چه طریقی و با تکیه بر چه اتحادهای طبقاتی می تواند بر دشمن چیره شود و دوم نقاط ضعف واقعی دشمن کجاست؟

ماتو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می گذارد. او در جمع بندی از شکست قیامهای شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه ۲۰ و سالهای اول دهه ۳۰ میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوازی در انقلاب ربط می دهد. ما شاهد چنین تمایلاتی در میان سرداران هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق، می دادیم. حال آنکه از نظر طبقاتی این قبیل نیروها از توان برانگیختن وسیع ترین توده ها و انکاء به آنها برای سرنگون کردن نظام حاکم (نظامی که شامل نیروهای طبقاتی ارتجاعی داخلی و حامیان امپریالیست آنهاست)، برخوردار نبوده و نیستند. اگر کمونیستها خصلت طولانی بودن پروسه کسب قدرت سیاسی را نفهمند، طبیعی است که انتظارشان از دیگران بگونه ای بی جا و غیر واقعی زیاد خواهد شد و از بار وظایف خود مصنوعا کم خواهند کرد.

در هر انقلابی طبقه کارگر باید متحدین طبقاتی خود را درست انتخاب کند. در ایران، متحدان اصلی طبقه کارگر، دهقانان (بویژه دهقانان فقیر) هستند. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بارها شاهد رقابت حاد میان نیروهای انقلابی و کمونیستی با دیگر نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی بوده است. غالبا وقتی که چنین قشرها و طبقات مرفه تر در جبهه مخالفت با حکومت قرار می گیرند، از توان و امکانات بیشتری برای تاثیر گذاری بر اوضاع سیاسی برخوردارند. طبقه کارگر تنها زمانی می تواند وارد رقابت جدی با این قبیل نیروها شود که بتواند نزدیکترین و اصلی ترین متحدان خود (که در ایران علاوه بر دهقانان، ملل ستمدیده، زنان، جوانان و زحمتکشان شهری می باشند) را به دور برنامه خویش متحد کند و به حرکت در آورد. متحد کردن این اقشار تحت پرچم برنامه و حزب خود، رمز پیروزی طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر از اهرمهای قوی برخوردار نباشد، به راحتی می تواند دنباله رو بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی مرفه شود.

اگر طبقه کارگر مشخصا به بسیج دهقانان توجه نکند، بورژوازی به این کار مبادرت خواهد کرد و آنان را به نفع خود به میدان خواهد آورد. ما در آمل هم شاهد این امر بودیم که

بی توجهی سرداران در بسیج دهقانان، دست ارتجاع را در بسیج پایه اجتماعی خود در روستاهای اطراف باز کرد و ارتجاع از آن نیرو برای سرکوب قیام آمل سود جست. از زمان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تاکنون، این یکی از مسائل مهم و تعیین کننده در شکست یا پیروزی انقلابات و قیامهای کارگری، مشخصا در کشورهائی است که دهقانان بخش مهمی از اهالی را تشکیل داده و می دهند.

متأسفانه بعضی ها تحت عنوان اینکه شهرها از نظر سیاسی تعیین کننده اند مسئله راه انقلاب را ساده می کنند. روشن است که در عصر امپریالیسم فقط دو طبقه اند که قادرند، جامعه را بچرخانند یا پرولتاریا یا بورژوازی. این دو طبقه در شهرها متمرکزند و به این معنا شهر زادگاه احزاب سیاسی و طبقات اصلی جامعه است. سیاست از شهرها آغاز می شود. اما بحث بر سر آغاز جنگ است. جنگ انقلابی طبقه کارگر باید از کجا شروع شود؟ مسئله این است.

اگر بخواهیم از زاویه نظامی و سازمان دادن ارتش به مسئله بنگریم باز مسئله روستا طرح می شود. روشن است که طبقه کارگر بدون سازمان دادن ارتش قادر نیست قدرت را کسب و حفظ کند. تمام مسئله این است که قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی، امکان این وجود دارد که در مناطقی از ایران مبارزه مسلحانه را آغاز کنیم و گسترش دهیم، امری که مستقیما ربط دارد به نقاط قوت و ضعف دشمن و نقاط قوت و ضعف مردم. ما در ایران با دولت نسبتا متمرکز و قوی روبروئیم که برای اعمال قدرت خود عمدتا وابسته به بازوی اداری و نظامی خود است. مرکز قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک این دولت عمدتا در شهرهاست. هر چقدر از پایتخت و از مراکز مهم شهری دورتر می شویم، از نفوذ و دامنه این قدرت بویژه از لحاظ نظامی کاسته می شود. این مسئله بویژه در مناطق دور از مرکز و مناطقی که ستم ملی بیداد می کند برجسته تر است. یعنی پایه عینی آغاز و تداوم جنگ فراهم تر است. مبارزه مسلحانه در ترکمن صحرا و کردستان در تاریخ اخیر شاهدهی بر این مدعاست. این مناطق نه جزء مناطق بزرگ شهری بوده اند و نه نیروی اصلی شرکت کننده در آن مبارزات کارگران بودند. آنها، مناطقی دور از مرکز و کمتر توسعه یافته بودند و واقعیت این است که دهقانان این مناطق که از ستم بیشتری رنج می بردند، بار اصلی جنگ های انقلابی علیه جمهوری اسلامی را بر دوش کشیدند. و واقعیت بزرگتر هم این است که این قبیل مبارزات نقش مهمی در تقویت رادیکالیسم در کل جامعه داشتند.

مقایسه میان دو تجربه تاریخی، قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و دهسال جنگ در کردستان، به خوبی نشان می دهد که کمونیستها در کدامیک موقعیت بهتری برای برآورداندازی یک جنبش پایدارتر داشتند.

□ بعضی ها، قیام سربداران را با قیام سیاهکل مقایسه می کنند و آن را تحت عنوان مشی چریکی جدا از توده محکوم می کنند. چقدر این ارزیابی صحیح است و کلا میان این دو حرکت چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

■ لازمست از اینجا شروع کنم که هیچگاه نباید هیچیک از مبارزات انقلابی علیه دشمن را محکوم کرد و به آنان کم بها داد. از هر مبارزه ای باید درس گرفت. طبقه کارگر بدون بررسی و جمع‌بندی از مبارزات انقلابی گوناگون قادر به پیشرفت نخواهد بود. این ساده ترین درس مبارزه انقلابی است.

حرکت سیاهکل هم علیرغم ضعف‌هایی که داشت، در دوره خود نقش انقلابی مهمی ایفا کرد. نشانه تولد نسل انقلابی جدیدی بود که علیه رفرمیسم گندیده حزب توده و جبهه ملی شورش کرد. قیام سیاهکل در دوره ای اتفاق افتاد که جامعه در حال خیز برداشتن به سمت یک انقلاب بود. خود واقعه سیاهکل جزئی از آن موج بلند انقلابی بود.

اما تفاوت‌های کمی و کیفی زیادی بین حرکت سربداران و سیاهکل موجود است. از نظر نظامی چندان قابل مقایسه با هم نیستند. حرکت سیاهکل عملاً در نطفه خفه شد و آن رفقا قادر به سازماندهی درگیری نظامی مهمی نشدند. از نظر اهداف سیاسی هم تفاوت جدی موجود بود. هدف سربداران از آغاز مبارزه مسلحانه سازمان دادن ارتش و کسب قدرت سیاسی بود. در صورتیکه هدف مبارزه مسلحانه سیاهکل انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود. علیرغم گرایش‌های گوناگونی که در میان سازمان چریک‌های فدائی خلق وجود داشت تقریباً همگی آن رفقا معتقد بودند که رسالت چریک نه خیز برداشتن برای سرنگونی رژیم، بلکه شکستن ذهنیت مردم در مورد ضعف خود و قدرت رژیم است. اگر چه از همان ابتدا برخی از رفقای چریک بر اهمیت سازمان دادن ارتش خلق تاکید می کردند، اما در عمل مبارزه مسلحانه چریک‌ها به عملیات تبلیغ مسلحانه شهری محدود شد و از نظر سیاسی مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی به «بزار مبارزه علیه دیکتاتوری شاه» تنزل یافت نه درهم شکستن ماشین کهنه دولتی. البته نباید از نظر دور داشت که در میان طیف فدائیان تنها رفقای ارتش رهائیبخش خلق‌های ایران تحت رهبری رفقای چون محمد حرمتی پور و عبدالرحیم

صوری معتقد به سازمان دادن ارتش خلق بودند که همزمان با ما در سال ۶۰ مبارزه مسلحانه را در شمال آغاز کردند.

در مورد مسئله مشی جدا از توده باید بگوییم طبیعی است که عموماً نیروی آغازگر مبارزه مسلحانه در ابتدا کوچک است و برای جذب توده ها باید خلاف جریان حرکت کند. و اینهم روشن است که بالاخره برای شروع باید از یک پایه توده ای اولیه برخوردار بود. اما این را هم در نظر داشته باشیم همواره دیدگاههای آرام و تدریجگرایانه تحت عنوان ریشه دواندن در بین توده ها، وظایف اصلی شان را فراموش می کنند. ریشه دواندن آنها بیشتر شبیه غرق شدن در آب است نه شنا کردن خلاف جریان تا آن اندازه که استراتژی انقلابی به یک استراتژی رفرمیستی بدل می شود.

زمانی که پای انجام وظایف خطیر و بزرگ در میان باشد، ریسک هم هست. برای اینکه پیشاهنگ انقلابی مثل یک باند بی هدف در هم شکسته نشود نیازمند آن است که نوعی «کمر بند اطمینان» میان پیشاهنگ و توده ها موجود باشد. تا آنجائیکه به حرکت سرداران بر می گردد مشکل ما فقدان این «کمر بند اطمینان» و جدائی اش از توده ها نبود. مشکل در چگونگی به صحنه آوردن و سازمان دادن توده ها و ناتوانی در این زمینه ها بود.

در اینجا می خواهیم این را هم بگوییم که نقد کمونیستها در زمان رژیم شاه (مشخصاً نقد اتحادیه کمونیستها از مشی چریکی که نسبت به بقیه جریانات معروف به «خط سه» بسیار دقیقتر و کاملتر بود) هر چند دارای هسته درستی بود اما کاملاً از زاویه صحیحی صورت نگرفت. علیرغم اینکه اتحادیه به درستی بر محدودیتهای ایدئولوژیک و سیاسی مشی چریکی مشخصاً برخورد سانتریستی چریک های فدائی نسبت به مبارزه مهم میان کمونیستهای انقلابی تحت رهبری مائو با رویزیونیستهای شوروی انگشت می گذاشت (یعنی همان امر مهمی که نادیده گرفتنش موجب فساد ایدئولوژیک و سیاسی اکثریت این سازمان و پیوستن شان به اردوی حزب توده شد) اما از زاویه راه انقلاب نقد اتحادیه کاملاً درست نبود. نقد اتحادیه از این زاویه نبود که با مشی چریک شهری نمی توان یک جنگ انقلابی دراز مدت سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی آن را در هم شکست. بسیاری از نردهای آن دوران نسبت به مشی چریکی، بر سر شکل مبارزه بود و اینکه شرایط عینی برای بکارگیری اشکال قهر آمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه مسلحانه با سطح مبارزات توده ای منطبق نیست.

اکثریت کمونیستهای خط سه (یعنی کسانی که مخالف خط حزب توده و خط چریکها

بودند) درک غلطی از مبارزه مسلحانه توده ای داشتند. آنها مبارزه مسلحانه را ادامه و تکامل جنبشهای توده ای از اشکال پایین تر به اشکالی عالی تر می دیدند و به نقش تعیین کننده عامل ذهنی (حزب) در براه اندازی مبارزه مسلحانه کم بها می دادند. آنها شرایط عینی آغاز و توسعه جنگ خلق را نادیده می گرفتند، شرایطی که غالباً وجود دارد هر چند در تمامی نقاط کشور حدت و شدت یکسانی ندارد. آنها امکان شروع مبارزه مسلحانه را به بعد از عریان و حاد شدن تضادها یا به بحرانهای انقلابی سراسری مشروط می کردند. در نتیجه با وجود داشتن توان تشکیلاتی، از فرصتهای انقلابی موجود برای آغاز جنگ خلق سود نمی جستند و عملاً دنباله رو جنبشهای توده ای می شدند و در انتظار گذر جنبشهای توده ای از مبارزه مسالمت آمیز به قهر آمیز وقت تلف می کردند. به همین خاطر حتی نتوانستند نقش موثری در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ایفاء کنند.

روشن است که یک حزب انقلابی - حتی در دوره تدارک برای آغاز جنگ خلق - باید فعالانه و با سیاستی انقلابی به کار توده ای و دخالتگری در مبارزات مهم و اعتراضات توده ای بپردازد. باید به شکوفائی و عزم مبارزه جویانه توده ها و گسترش خط حزب در میان آنان کمک کند. نمی توان در انزوا و جدا از مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی، حزب را آبدیده ساخت و جنگ را تدارک دید. نمی توان در «گلخانه» به این امر مهم نائل آمد. بقول یک ضرب المثل چینی «کاج پیر هزار ساله در گلدانی نروید و اسب تازی در میدان محصوری ننازد». مهم آن است که کار توده ای و دخالتگری حزب در عرصه سیاسی جامعه باید بگونه ای صورت گیرد که به هدف آغاز جنگ خلق خدمت کند.

عیب و ایراد فعالیتهای نیروهای خط سه اساساً این بود که آنها به کار توده ای و فعالیت سیاسی به عنوان گرد آوری قوا و پیدا کردن توان کافی برای آغاز مبارزه مسلحانه نگاه نمی کردند. دورنمای اغلب شان اینطور بود که با بزرگ و بزرگتر شدن یا به یک حزب اپوزیسیون بزرگ بدل می شوند یا در بهترین حالت در قیامی که معلوم نیست چه زمانی و چگونه صورت خواهد گرفت، شرکت می کنند. به همین خاطر علیرغم تلاشها و فداکاریهای عظیم، اغلب سازمانهای «خط سه» نتوانستند نقش مستقلی در تحولات سیاسی کشور ایفاء کنند و از خود اثر ماندگاری بر جامعه باقی گذارند. چونکه نه درک شان منطبق بر قوانین مبارزه طبقاتی در ایران بود و نه مدل شان برای کسب قدرت به شرایط سیاسی ایران می خورد.

بعنوان جمعبندی تاکید کنم که مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی زاده مبارزات خودبخودی توده ای نیست و حتی بطور خودبخودی از دل مبارزه سیاسی انقلابی تحت رهبری

یک حزب هم بیرون نمی آید. شروع جنگ خلق همواره گسستی آگاهانه از شرایط پیشین است، گسستی است از شرایط مبارزه سیاسی حتی زمانی که این مبارزه انقلابی بصورت غیر قانونی و مخفی پیش می رود. همانطور که گفتم تاکید روی این قانون به معنای کم بها دادن به روند مبارزات سیاسی انقلابی نیست. اتفاقاً دوره تدارک سیاسی برای آغاز جنگ بسیار حیاتی است. نکته این است که تدارک سیاسی برای آغاز جنگ انقلابی، نمی تواند یک تدارک رفرمیستی و اکونومیستی باشد. جنگ انقلابی ادامه سیاست انقلابی به طرق و ابزار دیگری است. بنا بر این در دوره تدارک، باید فعالیتهای سیاسی آگاهگرانه و سازمانگرانه در میان توده ها را بر پایه کاملاً انقلابی صورت داد. از درون مبارزات توده ای که با هدف دست یافتن به خواستههای قسمی جریان می یابد - حتی زمانی که تحت رهبری کمونیستها هم باشد - مبارزه مسلحانه انقلابی (در شکل قیام یا جنگ خلق) بیرون نمی آید. چنین چیزی ممکن نیست. از درون تخم کبوتر، مار متولد نمی شود.

شروع جنگ انقلابی به یک معنا حتی گسست از مبارزه سیاسی انقلابی نیز می باشد. زیرا جنگ ادامه همان سیاست ولی به طرق و ابزار دیگر است. طرق و ابزاری که اتخاذ شد دقیقاً به معنای شروع یک روند جدید است. روندی نوین و کیفیتاً متفاوت از قبل. روندی که آغازش نیازمند نقشه و تدارک عملی و تصمیم گیری مشخص است.

لازم به تاکید است که هرگز نمی توان آگاهی انقلابی و انرژی توده های میلیونی را پیش از آغاز جنگ خلق کاملاً رها ساخت و سازمان داد. در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران، جنگ مهمترین، اصلی ترین و بهترین عامل بسیج کننده توده ها در سطح گسترده است.

□ چرا بزرگداشت روز پنج بهمن هنوز به یک روز تاریخی و سنت مبارزاتی بدل نشده است؟

■ دلایل مختلفی دارد: پنج بهمن زمانی اتفاق افتاد که مصادف با شکست انقلاب بود. پس از آن ما با دوران نسبتاً طولانی افت و رکود روبرو شدیم. تلخی شکست انقلاب و تلخی شکست آن قیام مانع از آن شد که همه مردم به اهمیت تاریخی و دستاوردهای آن پی ببرند. مضافاً، ما در مجموع با یک عقب گرد ایدئولوژیک - سیاسی مهم در جنبش سیاسی ایران روبرو شدیم. شکست انقلاب و طولانی شدن دوران افت و اوضاع خاص بین المللی که عمده‌تاً پس از فروپاشی بلوک شرق تحت رهبری شوروی و براه افتادن کارزار جهانی

بوروژازی بین المللی علیه کمونیسم، شکل گرفت، موجب رفرمیست شدن بسیاری از نیروهای سیاسی شد. کلماتی چون انقلاب، جنگ، مبارزه مسلحانه، کسب قدرت سیاسی به تابوئی بدل شدند که نباید در مورد آنها حرف زد، طرفداری از راه مسالمت آمیز مد شد، و به هر تجربه انقلابی مسلحانه به دیده تحقیر نگاه شد. بعضی ها هم موضوع مهم و جدی «کسب قدرت سیاسی» را به موضوعی فکاهی بدل کردند، بطوری که آن را به زد و بند با قدرتها و کسب مهارت در جلب نظر امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی تبدیل کردند یا به سازمان دادن چند اتحادیه و سندیکای کارگری تنزل دادند و یا بدتر از آن، به معرفی چند شخصیت و کانال ماهواره ای!

ریشه برخورد سکتاریستی بسیاری از گروههای سیاسی به تجربه سرداران را باید در مخالفت آنها با مبارزه مسلحانه انقلابی و بطور کلی شورش قهر آمیز توده های محروم علیه نظامهای ارتجاعی و مسبتد حاکم جستجو کرد. اغلب نسل انقلابی سابق، اعتقادشان را به عادلانه، درست و بر حق بودن شورش قهر آمیز و مبارزه مسلحانه علیه ارتجاع و امپریالیسم را از دست دادند و بسیاری از آنها موعظه گر راه انتخاباتی و پارلمانتاریستی شدند.

در صورتیکه اگر کسی بطور جدی خواهان سرنگونی نظام حاکم باشد و مهمتر از آن اگر کسی واقعا طرفدار کمونیسم و طبقه کارگر و بقدرت رساندن این طبقه باشد نمی تواند از کنار این تجربه انقلابی بگذرد و آنرا نادیده انگارد. باید درسهای حیاتی آن را جذب کند. مسئله اصلا از زاویه اخلاقی و ذهنی نیست، بلکه نقش عینی است که این قیام در تاریخ جنبش کمونیستی ایران ایفاء کرد. کسی نمی تواند انقلابیون و کمونیستهای ایران را به فداکاری و از خود گذشتگی، شجاعت و بی باکی، استقامت و سرسختی و نهراسیدن از مرگ و آفرینش افتخار و قهرمانی فراخواند و براحتی از کنار قیام سرداران بگذرد و اشاره ای بدان نکند و خود را بدان متکی نکند.

روز پنج بهمن فقط متعلق به یک سازمان یا حزب مشخص نیست این روز متعلق به همه نیروهای انقلابی و طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران و جهان است. یادآوری اش به همه ستمدیدگان غرور و سربلندی می بخشد. اینکه بزرگداشت روز پنج بهمن به یک سنت انقلابی بدل شود و فرا گیر شود اساسا به تلاش کلیه نیروهای انقلابی و کمونیست بستگی دارد. مسلما با بپاخیزی مجدد توده ها و به میدان آمدن نسل جوان انقلابی زمینه برای اینکار بیشتر فراهم شده است. زمانی که باد به بادبان انقلاب افتد، همگان بیشتر ارزش ستاره را در جهت یابی مسیر کشتی درخواهند یافت.

□ به آخر گفت و گو رسیدیم اگر نکاتی دیگر در مورد نقش، جایگاه و اهمیت قیام سرداران داری بگو؟

■ می‌خواهم بر نقش تعیین کننده آن قیام در تکامل اتحادیه کمونیستهای ایران تاکید کنم. تجربه سرچشمه درسهای مهم زندگی است. تجربه سرداران، گسست و جهشی بود که ما را در جاده صحیحی قرار داد. اگر چه مسیری که بعدها طی کردیم، پیچ و خمهای خود را داشت و فاکتورهای دیگری چون پیوستن به صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در تعمیق گسستها و جهشهای ما تعیین کننده بود، اما واقعیت این است که بدون پشتوانه آن پراتیک انقلابی گذر از آن دوره، بسیار سخت و شاید غیر ممکن بود. پراتیک سرداران سئوالات پایه ای و کلیدی را برای ما طرح کرد. اقدام به یک حرکت جدی جهت کسب قدرت سیاسی، سئوالات مهمی را در مورد مسائل مربوط به خط سیاسی و ایدئولوژیک و راه کسب قدرت در ذهن ما ایجاد کرد. تجربه انقلاب ۵۷ و شکست آن و تجربه قیام سرداران، مستقیماً رجوع و تمرکز بر پایه ای ترین مسائل علم و ایدئولوژی کمونیسم را الزام آور ساخت. پاسخگویی به سئوالات پایه ای طرح شده در پی این شکست، محرک قدرتمندی برای بازیابی و تعمیق درک از علم و ایدئولوژی تا به آخر انقلابی شد. میراث انقلابی سرداران ما را به جلو راند. به جرئت می‌توان گفت که بدون آن میراث انقلابی بازسازی اتحادیه و سرانجام ایجاد حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) امکان پذیر نبود.

در عین حال نمی‌توان تاثیرات قیام سرداران بر پرولتاریای بین‌المللی را نادیده انگاشت. انقلاب ایران جزء آخرین انقلابات قرن بیستم بود. برای طبقه کارگر جهانی بسیار مهم بود که طبقه کارگر ایران چه نقشی در آن ایفاء خواهد کرد و این انقلاب چه دستاوردی برای پرولتاریا جهانی خواهد داشت. آیا در میان پرچم‌های رنگارنگ، پرچم سرخ انقلاب واقعی برافراشته خواهد شد یا خیر؟ آیا دار و دسته ارتجاعی خمینی بدون مقاومت جدی از جانب کمونیستها اوضاع را به وضع عادی باز خواهند گرداند یا نه؟ آیا طبقه کارگر جهانی گردان پیشروئی در ایران خواهد داشت یا نه؟ قیام سرداران نگذاشت که پرولتاریای بین‌المللی با جنبش کمونیستی منکوب و در هم شکسته ای در ایران روبرو شود. خبر قیام آمل به همه کمونیستهای جهان شور و حرارت بخشید.

این خبر در صفحات نشریه «کارگر انقلابی» ارگان «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» درج شد. آن رفقا قیام سرداران را الهام بخش پرولتاریا و ستمیگان جهان دانستند و گفتند

این بخت را داشته اند که از کمونیستهای ایرانی مستقیماً تأثیر بگیرند. آنان در مقابل موج انحلال طلبی که در نتیجه شکست انقلاب ۵۷ بر جنبش سیاسی ایران غلبه کرد، بر حقانیت قیام آمل تأکید کردند و در پاسخ به کسانی که آن قیام را پوچ و اشتباه می خواندند، تأکید کردند که «آنچه جنبش را در چنین دورانی پراکنده می کند فقدان مقاومت است نه جنگ سازمانیافته». امروز رفقای «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» نیز از «ماندگاری تاریخی که سربداران با خون خویش نگاشتند» صحبت می کنند و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» از تجارب و خدمات رفقای ایرانی خود حرف می زند. این مایه مباحثات و منبع بزرگ انرژی و عزم انقلابی برای ماست که کمونیستهای بنگلادش، کلمبیا، ترکیه، پرو، هند و افغانستان با افتخار از سربداران نام می برند. این برای پرولتاریای ایران و مشخصاً حزب ما دستاوردی است بس عظیم و توشه ساز نبردهای عظیم تر در آینده.

□ و بعنوان کلام آخر؟

■ حرفها زده شد! وقت عمل است! باید درسهای سرخ آن قیام دلاورانه را به میان نسل جوان انقلابی ببریم. آگاهی را به نیروی مادی بدل کنیم، ترکیب انفجاری از تجربه نسل قبلی و شور انقلابی نسل جدید بوجود آوریم، و با اتکاء به این ترکیب جنگ خلق را سازمان دهیم، بنیان نظم کهن را برکنیم و دنیا نوینی بر پا داریم.

در خاتمه می خواهیم بار دیگر خاطره سرخ رفقای جانباخته قیام سربداران را گرامی بدارم. رفقای که در زندگی مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ بدر آن!

ما هیچگاه مرگ عزیزترین رفیقان و نزدیکترین یاران مان را باور نکردیم، آنان مدام با ما بودند، مدام حس شان می کردیم، یادشان آتش به جان مان می زد، وقت هر دلتنگی، از شجاعت و سرسختی آنان الهام می گرفتیم، در دشوارترین دوره ها قوتمان می دادند و جرئتمان می بخشیدند و روشن مان می کردند. همواره حضور آنان را در جشن پیروزی توده ها به تصویر خیال می کشیدیم. بدون شک حضور قدرتمندانه آنان و دیگر کمونیستهای جانباخته ایران و جهان در نبردهای آینده، در پیروزیهای نوین و در فردای آزادی حس خواهد شد. فردائی که دیگر تفنگی در کار نیست، هیچ انسانی بیش از یکبار نمی میرد، هزاران شکوفه گل خواهد داد، هزاران لبخند بر لبان نقش خواهد بست، هزاران پنجره بسوی خورشید باز خواهد شد، و زیباترین امیدها رنگ تحقق خواهد یافت.

فصل دوم

اسناد و ضمائے تاریخی



اعلامیه ها و مقالات تحلیلی اتحادیه کمونیستهای ایران

هشدار!

حزب جمهوری اسلامی و همدستان خائن آن می خواهند همین روزها یا هفته ها کودتا کنند!

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۲۵، ۲۱ خرداد ۱۳۶۰

مردم تهران! مردم سراسر کشور!

خطر بزرگی انقلاب و کشور را تهدید میکند، خطری جدی و قریب الوقوع، خطری که نابودی تمامی نتایج انقلاب ۱۳۵۷، قلع و قمع تمامی سازمانها، گروهها و عناصر آزادیخواه و شریف جامعه، کشتار بیدریغ و محو کلیه آثار حیات سیاسی و زندگی انسانی ملت ما را هدف قرار داده است. خطری که کشور را بتاراج بیگانه خواهد داد، باعث شکست خفت بار ما در جنگ مقاومت کنونی علیه تجاوزکاران بعثی خواهد شد، خوزستان و بلوچستان و کردستان را بدست ابرقدرتها خواهد سپرد و یک فاجعه عظیم ملی را بار خواهد آورد.

همانطور که طی اعلامیه ای در دو هفته پیش از این هشدار دادیم توطئه انجام یک کودتای ضدملی و دست راستی حزبی در شرف تکوین است، و اکنون کاملاً بر ما آشکار شده است که طرح این توطئه بطور کاملاً دقیق و حساب شده آشکار شده ای توسط سران حزب جمهوری اسلامی و هواداران دولت ضدخلقی و خائن فعلی ریخته شده و هر آن اجرای آن میتواند آغاز گردد. توطئه گران برای عملی ساختن کودتای خائنانه خویش نقشه ای کشیده و ستاد فرماندهی واحدی تشکیل داده اند.

نقشه کودتا، که قرار است طی یک مدت سه هفته ای بطور کامل اجرا گردد، از سه مرحله میگردد.

۱- حمله ساختگی و از قبل برنامه ریزی شده گروهی مسلح به چمران (مقر امام)، و مدافعه ساختگی و طبق برنامه پاسداران محافظ امام در این ناحیه و اعلام اینکه باصطلاح کسانی میخواهند امام را از میان ببرند و کودتا کنند. لازم بتذکر است پاسداران محافظ امام اخیراً برای چندمین بار توسط مسئولان حزبی تصفیه و عوض و بدل شده اند.

۲- یورش باصطلاح تلافی جویانه پاسداران به هم نقاط شهر تهران با همراهی نیروهای مسلح ارتشی وابسته به انجمن های اسلامی و دوائر سیاسی ایدئولوژیک ارتش، کمیته ها و همچنین شاخه نظامی گروه امل (چمران). این نیروها متحداً شهر تهران را تحت حکومت نظامی درآورده و در همه معابر اصلی، شاهراهها و نقاط کلیدی مستقر میشوند.

۳- ترور بنی صدر یعنی رئیس جمهور کشور و طرفداران او، هجوم به همه مقرها و مراکز وابسته به ایشان و سازمانهای انقلابی و سیاسی مخالف، خانه های قبلا شناسائی شده رهبران و اعضای سازمان مجاهدین و گروههای چپ، عناصر ملی و آزادیخواه و کشتار بی درنگ و بیدریغ تعداد زیادی از آنها.

همزمان با اجرای نقشه فوق در تهران قرار است در شهرهای آمل، بابل، قائم شهر، ساری، ارومیه، بندرعباس قشقرق و آشوب براه اندازند. همچنین در تهران سخنرانی های تحریک کننده ای توسط هادی غفاری و موسوی تبریزی انجام خواهد گرفت.

اما ستاد فرماندهی یا باصطلاح رهبری عملیاتی این برنامه کودتاگرانه، که جلسات آن در پادگان قصر فیروزه تشکیل میشود، از اعضای زیر تشکیل شده است:

- ۱- آیت الله محمد حسینی بهشتی
- ۲- حجت الاسلام موسوی تبریزی
- ۳- حجت الاسلام هادی غفاری
- ۴- علی محمد خامنه ای (برادر حجت الاسلام خامنه ای)
- ۵- حسن آیت
- ۶- دکتر مصطفی چمران
- ۷- محسن رضائی (فرمانده سپاه)
- ۸- تعدادی از افسران ارتش
- ۹- ...

گروه های نظامی و مسلحی که بطور هماهنگ و زیر یک فرماندهی واحد قرار است در این برنامه شرکت کنند عبارتند از:

- ۱- سپاه پاسداران
- ۲- شبکه نظامی وابسته به انجمنهای اسلامی و دوائر سیاسی- ایدئولوژیک ارتش
- ۳- کمیته های انقلاب اسلامی
- ۴- گروه امل (چمران)
- ۵- جریانی بنام گروه توحید
- ۶- گروه فدائیان اسلام
- ۷- انجمن های اسلامی
- ۸- ...

نیروهای عمل کننده در مراحل اولیه حدود هزار نفرند که در دسته های ۱۷ نفره سازماندهی شده اند. برخی امکانات تسلیحاتی: چند هزار قبضه کلت، سلاحهای سمی آغشته به سیانور و صدها جلیقه ضدگلوله که بتازگی وارد کرده اند، بغیر از سلاح های معمولی که در اختیار دارند. ضمناً مزدوران شوروی یعنی حزب توده و فدائیان اکثریت نیز با کودتاگران همکاری دارند.

برنامه کودتا گرانه فوق طبق قرار قبلی انتظار می رفت که در همان روز ۱۵ خرداد امسال آغاز و طی سه هفته بپایان برسد. لیکن بنا به دلایلی، که احتمالاً مهمترین آن همانا روحیه ناهماهنگ و نامساعد اکثریت مردم شرکت کننده در مراسم این روز بود، انجام آن به تعویق افتاد. اکنون توقیف روزنامه انقلاب اسلامی و چند روزنامه دیگر تهران دو روز بعد از آن و برخی شواهد دیگر محقق میگرداند که این برنامه چندان هم به تعویق نیفتاده و هر آن اجرای آن محتمل میباشد.

ای رفقای کارگر!

اعضا و هواداران تمامی سازمانها و گروههای انقلابی و متعهد ملی!

آزادیخواهان و همه عناصر و شخصیت های شریف و متعهد به آزادی و استقلال میهن!

سربازان، درجه داران، همافران، افسران و پاسدارانی که به هدفهای انقلاب مردم خویش و به استقلال و

شرف ملی وطن خویش پایبندید!

توده های مردم سراسر کشور!

مردم تهران!

بیدار و هشیار باشید! دست اتحاد بهم دهید و مراقب توطئه گران باشید! یا مرگ ماست یا مرگ دشمنان ما! یا باید غیرت کرد و به نجات انقلاب و کشور برخاست و یا باید بابتی غیرتی دست روی دست نهاد و لگدمال این نوکران تازه به خدمت گمارده شده ابرقدرتها گردید. ولی ما حتم داریم که اگر ما ملت ایران متحد و بی تزلزل و تردید و با هشیاری و قاطعیت کامل عمل کنیم قطعاً رسوائی و شکست و نابودی از آن دشمنان ما، از آن خیانتکاران و توطئه گران خواهد بود.

ما برای آخرین بار به خمینی اخطار می کنیم که دست از پشت این جنایتکاران بالفطره و این کودتاگران خائن، که سر به آستان ابرقدرتها سائیده نقشه کشتار ملت خویش را کشیده اند، بردارد و از بازی های سیاسی خطرناکی که کشور را به کام اژدهای خون آشام آمریکا میبرد دست بکشد - که در غیر اینصورت فردا لعن و نفرین ملت ایران متوجه خودش خواهد شد و بعلاوه با دریای خروشان خشم میلیونها انسان روبرو خواهد گردید.

این انتظار مردم و وظیفه رئیس جمهور کشور است که قاطعانه در برابر توطئه گران ایستاده و با افشای آنها و دعوت مردم به سرکوب بی درنگ سران و ایادی کودتا به تعهدات خود در قبال مردم و کشور عمل کند. و ما قاطعانه اعلام میکنیم که از هر حرکت قاطعانه ایشان علیه توطئه گران خائن پشتیبانی کرده و همگان را به همراهی و شرکت در چنین حرکتی فرا می خوانیم و از همه مردم میخواهیم که فریاد سرنگون باد حکومت حزبی ها و شرکای خائن آنها را سردهند و خواهان محاکمه و مجازات اشد توطئه گران شوند!

این مجلس و دولت و دستگاه قضائی و احزاب و دستجات چماقدار و فاشیست باید برچیده شوند! ما از هم امروز از مردم شریف تهران و سراسر کشور دعوت میکنیم که روزنامه ها و مجلات باصلاح قانونی کنونی را، که دیگر همگیشان وابسته به حزب حاکم و دولت و کودتا چپان هستند، تحریم کنند و بلکه آنها را مجاله کرده توی صورت خفه کنندگان آزادی و قلم و مطبوعات بکوبند! مردم به زباله احتیاجی ندارند.

مرگ بر دشمنان آزادی و استقلال و نظام جمهوریت در ایران! مرگ بر حزب جمهوری اسلامی و سران توطئه گر کودتا! مرگ بر استبداد زیر پرده دین! مرگ بر نوکران نوقدم و تازه بدوران رسیده آمریکا و ابرقدرتها! پیروزی با ملت ایران خواهد بود!

اتحادیه کمونیستهای ایران

۱۷ خرداد ۱۳۶۰

پیام به همه کمونیست های ایران!
دست از انفعال، روشنفکری و قافیه پردازی بکشید،
بیآئید متحد شویم که توفان بزرگی در پیش است.

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۲۷، ۲۶ خرداد ۱۳۶۰

هواداران کمونیسم در ایران!

ای رهبران منصف و اعضای با وجدان گروه های کمونیستی!

با کمی واقع بینی و اندکی شم سیاسی میتوان دریافت که کشور وارد حادثترین بحران سیاسی خود در دو سال و نیمه اخیر، پس از انقلاب بهمن، شده است. انقلاب ایران در شرف نابودی کامل است و کشور، نه صرفاً استقلال آن بلکه حتی تمامیت آن، در خطر جدی میباشد. ارتجاع نو کیسه و مزدور حاکم در کار اجرای یک کودتای وحشیانه و خونین است و نخستین قربانیان این کودتا ما کمونیست ها هستیم. تمام قدرتهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در کار تشویق و تحریک توطئه گران حاکم هستند و برای اعمالشان کف میزنند.

چنانچه توطئه گران در خیانت عظیم خود به انقلاب و کشور پیروز شوند، همه چیز از دست خواهد رفت. در پی آن سازش خفت بار و ننگینی بر سر جنگ مقاومت عادلانه ملت ما با تجاوزکاران فاشیست عراقی صورت خواهد گرفت. در پی آن کشور از چهار سو مورد تاخت و تاز همسایگان مرتجع و اربابان شان قرار خواهد گرفت، قحطی و فقر و فلاکت بر همه سایه خواهد گسترد، هر دار و دسته مرتجعی بخشی از کشور را بدندان گرفته تیول خود خواهد گرداند، کشت و کشتارهای غیر منطقی در همه جا براف خواهد افتاد. عاقبت آن یا نابودی کشور خواهد بود و یا ظهور یک رضاخان جدید.

دعوی کنونی صرفاً دعوی میان حزب حاکم و ریاست جمهوری، میان خمینی و بنی صدر، میان دو دسته سرمایه دار، میان دو راهی که به یک جا ختم بشود، نیست. دعوی کنونی میان انقلاب و ضدانقلاب، میان شرف ملی و خیانت ملی، میان آزادی و استبداد، و میان جمهوری و دشمنان جمهوری است. دعوی کنونی میان وطن فروشی ها، میان مشتکی یاغی خیره سر، ابر قدرتها و نوکران ریز و درشتشان از یکسو و از سوی دیگر توده های عظیم ملت ایران، همه نیروهای متعهد ترقی خواه و ملی و همه توده های ستمدیده ایست در جهان که به سرنوشت و نتیجه انقلاب مردم ما چشم دوخته اند.

وظیفه ملی و وجدان انقلابی کمونیستها حکم میکند که در سنگر دفاع از انقلاب و کشور بلاذیده خویش بپاییزند و مردم را در نیل به اتحاد و تشکل و حرکت برای برانداختن کودتاگران حاکم و سرکوب بدخواهان و دشمنان نقابدار ملت یاری رسانند.

کمونیستها باید متحداً در همه جا پرچم اتحاد بزرگ توده های سراسر کشور را برافرازند، آنها را به اعتصاب، تظاهرات و راهپیمایی، سردادن هر گونه فریاد اعتراض و سر انجام قیام دعوت کنند و در عین حال نشان دهند که آنها پیشقراولان و مدافعان راستین استقلال و شرف ملی مردم ایران هستند. باید ضمن دفاع از مرز و بوم کشور در برابر تجاوزکاران مزدور کنونی و آمادگی در برابر تجاوزکاران طمعکار آتی، کار حکام خیانتکار و فاسد موجود را یکسره کرد، تودهنی محکمی به آنها زد و مردم را در راه

برپاداشتن یک حکومت انقلابی منبعث از خودشان و متکی بر اتحاد همه طبقات و نیروهای متعهد به آزادی و استقلال کشور هدایت و حمایت کرد.

همچنین کمونیستها لازمست در این شرایط خطیر و مرحله حساس از تکامل مبارزات مردم ایران از بنی صدر بعنوان رئیس جمهور کشور در برابر دار و دسته ارتجاعی و خائن مسلط حاکم حمایت کنند. و در همه جا نشان دهند که حامی و پناه واقعی همه شخصیت ها، افراد و نیروهائی هستند که با استبداد و تزویر و وطن فروشی زمامداران مبارزه میکنند و در هر حالت در برابر خیانتکاران سر فرود نمی آورند.

باید همگان را دعوت کرد که با خواست های تاکتیکی انحلال دولت و مجلس و شورای عالی قضائی و کمیته ها و همه دستگاه های تحت سلطه و حاکمیت ارتجاع، برچیدن بساط دستجات توطئه گر، مستبد و مزدور بیگانه، لغو و ابطال قراردادها و تعهدات ضد ملی جدید، آزادی طرفداران جریانات ترقیخواه و عناصر ملی و آزادیخواه از زندانها، محاکمه و مجازات خائنان به انقلاب و کشور و مانند آنها به مبارزه برخیزند و صفوف خود را هر چه فشرده تر و متحدتر گردانند. باید طبقه کارگر متحدتر از هر زمان و با شجاعت کامل در پیشاپیش سایر بخشهای مردم پا پیش گذارد.

ای برادران و خواهران کمونیست!

بیائید متحد شویم که توفان بزرگی در پیش است! چنانچه متحد نشویم کار چندانی نتوانیم کرد و بلکه بیم آن می رود که در صورت عدم تحرک، انفعال و یا سازشکاری دیگران ما نیز نابود شویم و شکست بر همه بخشهای جنبش انقلابی و ملی چیره گردد. اما چنانچه ما متحد شویم، چنانچه نیروی عظیم و پراکنده و بعضاً منفعل جنبش کارگری و کمونیستی بهم برآید، آنها یعنی حکام خائن و اوباش و چاقوکشان هوادارشان هیچ غلطی در این کشور نتوانند کرد و مرگشان حتمی خواهد گشت. چنانچه ما از انفعال، روشنفکربازی و قافیه پردازی های رایج دست برداریم و متحد شویم، رویزونیسم فاسد، خائن و فاشیست توده ای - اکثریتی هم رسوا و نابود خواهد شد و داغشان به دل اربابان شان خواهد ماند.

ما باز هم تکرار میکنیم و میگوئیم که دست از تئوریهای جعلی و منحوس ضد مارکسیستی، ضد لنینیستی و ضد آموزش های مرجعیت دوره ما یعنی مائو تسه دون، که مشتکی روشنفکر بوالهوس در میان جنبش ما رواج داده اند و ما و جنبش ما را با هوسبازی های کودکانه، تحلیل های معجول و ذهنی و موضعگیری های ننگین خود بدبخت کردند، و بزرگترین خدمات را به رویزونیسم تبهکار ولی خدعه گر توده ای (و اکنون همچنین اکثریتی) کرده و میکنند، بردارید و استوار بر باورهای مسلکی و آموزش های مراجع پنجگانه کمونیسم بایستید و متحد شوید.

ای رفقای کارگر و روشنفکر کمونیست!

تصفیه کنید صفوف خود را و در اتحاد تعجیل کنید و در این نبرد و تقابل بزرگ مرگ و زندگی منفعل ننشینید. به پریشان اندیشی میدان ندهید، پراکندگی نپذیرید و ما را در این گیر و دار تاریخی دست تنها نگذارید، که اگر بموقع و بسرعت اتحاد شود پیروزی از آن ما و مردم ما خواهد بود.

ای رفقا! بیائید متحد شویم!

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۳۱، ۳ تیر ۱۳۶۰

ای رفقای کارگر! ای رفقای روشنفکر! ای برادران و خواهران هم مسلکی که به مرام کمونیسم متعهدید! ای کمونیستهای تهران و آذربایجان! ای رفقای گیلانی و مازندرانی و ترکمن و خراسانی! ای یاران اصفهان و شیراز و کرمان و خوزستان! ای رهروان کرد و همدانی و بلوچ و کرمانشاهی پرولتاریا! یکبار حرف ما را بشنوید و بیائید دست از پراکنده کاری و پراکنده اندیشی، از انفعال، از خط سازی ها و تئوری بافی های گوناگون بکشید و صف را یکی کنید. مردم ایران بار دیگر در برابر دیدگان حیرت زده، جهانیان و بکوری چشم ابرقدرتها و نوکران قدیم و جدید آنها ثابت میکنند که پرچم داران راستین قیام توده های دربند و ملل ستمدیده عالم در این برهه از تاریخ اند. مردم ایران بار دیگر بهمین وار بسوی بهمنی نو میروند تا تکلیف خود را با این شاه نو، رستاخیز نو، مجلس فرمایشی نو، هویداهای نصیری ها، ازهاربها، بختیارها، و شورای سلطنتی نو، که به نام نمایندگان جمهوری برکشور تحمیل شده اند، یکسره کنند، و یکسره خواهند کرد. سراسر این سرزمین را هم اکنون التهایی سوزان فرا گرفته و در هر گوشه این کشور شعله های پراکنده نبرد حق جویانه مردم زبانه می کشد، و این شعله ها یکی باید بشود و خواهد شد. افعی ها سرکوب خواهند شد و این خلافت جهنمی و خودفروش در برابر اراده واحد مردم ایران تاب نخواهد آورد.

رویدادها نشان میدهد که در این حرکت انقلابی نوین کارگران ایران نسبت به گذشته به مراتب آگاه تر و سریع تر گام برمیدارد و بی شک نقش به مراتب بیشتری نسبت به انقلاب بهمن ۵۷ ایفا خواهند کرد.

درد و آفرین بر کمونیست های قهرمانی که در تمامی صحنه های نبرد خونین کارگران و مردم با راهزنان و قداره بندان حاکم حی و حاضرند! درد و آفرین بر آن کمونیستهایی که در تظاهرات خونین شنبه ۳۰ خرداد تهران فعالانه و با شجاعت شرکت کردند. شما نئید کمونیستهای واقعی کشور ما و ما در برابر همه آن رفقائی که این چنین قهرمانانه در کنار و پیشاپیش مردم محروم و خیانت دیده خویش و در قلب جوانان انقلابی این کشور حرکت میکنند، سر تعظیم فرود میاوریم.

ما بار دیگر تاکید و اصرار می ورزیم که ای رفقائی که اگر متحد شوید از ده هزار فزون خواهید بود بیائید متحد شویم، در اتحاد تعجیل کنید، به قدرت واحد خویش باور پیدا کنید و بدانید اگر همه سریعاً وحدت یافته و تحت فرماندهی واحد قرار گیرند مردم و کمونیسم در ایران هر دو پیروزی بزرگی بدست خواهند آورد. ما باز تاکید و اصرار می ورزیم که انفعال را سریعاً کنار بگذارید، تئوری هائی را که ورشکستگی و گسستگی شان از توده و جامعه ما به اثبات رسیده کنار بگذارید، و بیائید متحد شوید، برای قیام متحد شوید! دست کم برای این چند هفته و ماه حرف ما را بشنوید و توافق و همدستی نشان دهید.

ای تاریخ! شاهد باش که ما پیغام تو را به این صف پراکنده رفقای خویش رساندیم!

حکومت کودتای حزبی پوشالی است و باید سرنگون شود!

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۳۴، ۱ مرداد ۱۳۶۰

با حرکت کودتاگرانه خمینی و غلبه کامل ارتجاع خیانت پیشه حاکم بر کلیه ارکان حکومتی نقطه چرخشی در سیر تکامل اوضاع سیاسی کشور بوجود آمده است. یک دوره از مبارزات مردم که با پیروزی مرحله ای انقلاب در بهمن ۵۷ آغاز شده بود به پایان رسید و دوره نوینی از خرداد ۶۰ آغاز گردید. شکافی که انتظار میرفت در میان عناصر متشکله جمهوری اسلامی بیفتد، افتاد. هر گونه عناصر مردمی و ملی از این جمهوری حذف شد و سیاست زد و بند با ابر قدرتها و استعمار جهانی در مناسبات خارجی و سیاست ترور و اختناق و استبداد سیاه مذهبی در مناسبات داخلی بر کشور حاکم گشت. عبارات دیگر تغییرات کمی سابق به یک تغییر کیفی منتهی شده و وضعیت کیفیتی نوینی در کشور بوجود آمده است. مرحله مبارزات کم و بیش مسالمت آمیز بر سر حفظ و یا چگونگی ادامه انقلاب ضمن دفاع از موجودیت آن و استقلال کشور در برابر تهاجمات و توطئه های خارجی به سر رسیده و مرحله مبارزات قهرآمیز برای نجات انقلاب و کشور، که فوری ترین هدف آن سرنگونی قدرت حاکمه کنونی است، آغاز گردیده است.

دارودسته ای که امروز بنام جمهوری اسلامی بر کشور حکومت میکند هیچ تفاوت ماهوی با دارودسته سرنگون شده شاه معدوم و سلطنت طلبان فراری کنونی نداشته و دارای همان خصائل دلالی و ملاکی (کمپرادوری و فئودالی) است. تنها تفاوت اینکه در راس هیئت حاکمه جدید مثنی ملابان خونخوار قرار گرفته اند که بر جای سلطنت عرفی سابق، سلطنت شرعی جدید را نشانده اند و جاهل ترند.

این دارودسته و خمینی، که در مقام رهبری حرکت کودتا گرانه، دارای هیچ پایگاهی در میان مردم نیستند. کسی که طی سخنانی حدود یکماه پیش لاف زنان گفته بود: «من خواهم منزوی کرد»، با همان سخنان خودش را منزوی کرد و بزودی هم سیلی محکمی خواهد خورد. مردم ایران در انبوه عظیم خویش بامبارزات پراکنده، اعتراضات گوناگون و همچنین پرهیز از شرکت در قشقراق های سالوسانه ای که امام آنان را بدانها دعوت میکرد نشان دادند که بسیار بیدارتر و هوشیارتر از آنند که مثنی ملای خیره سر و به مال و مقام رسیده و دروغزن و خائن به انقلاب و کشور تصور میکردند. زیرا خمینی را امروز جز قشر نازکی از ملاکان و موقوفه خوران و سرمایه داران دلال پیشه نوکیسه ای که بخش عظیم سودهای هنگفت دادوستد خارجی و داخلی دو سال ونیمه اخیر را به جیب زده و مشتاق عجولی برای تجدید قرار داد های استعماری سابق و هماغوشی با امپریالیستها هستند، دعا نمیکند. متشکل ترین سازمان سیاسی این قشر حزب جمهوری اسلامی است که در ائتلاف ننگینی با گروهکهای مشکوک و آلت دست مذهبی و عناصر کهنه کار وابسته به غرب و شرق علیه ملت ایران شمشیر کشیده و مذبحخانه تلاش می ورزد تا با توسل به وحشیانه ترین شیوه های ترور و سرکوب مردم و کشتار نیروهای انقلابی و ملی و کنار آمدن با ابر قدرتها و ارتجاع منطقه حاکمیت پوشالی خویش را در شرایط بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی موجود حفظ کند.

این حاکمیت پوشالی است زیرا نه دارای طرفداران قابل ملاحظه ای در جامعه است، نه دارای نیروهای مسلح قابل اتکایی میباشد و نه آنکه از پشتوانه مالی و اقتصادی نسبتاً محکمی در حال حاضر

برخوردار است. تنها پایگاه فعال اجتماعی آن را دستجاتی از اشرار و عناصر فاسد شده طبقات مختلف یعنی اجامر و اوباش بی طبقه، که برای پول و یا اطفا غرایز کثیف خویش برای خمینی و ولایتش جار می زنند و به یک رگبار مسلح انقلابیون گورشان را گم خواهند کرد، تشکیل می دهند - همان تفاله های اجتماعی که روزی به دنبال شیخ نوری و روز دیگر بدنبال کاشانی و بهبهانی در دو کودتای ضدملی شرکت جستند و بنام «مردم» جا زده شدند. «حزب الله» کذائی همینانند.

اما نیروهای مسلح کشور به جز بخش اعظم سپاه پاسداران، که تنها یک نیروی سبک نظامی باید بحساب آید، بافت منسجم و متحدی را برای حکام کنونی تشکیل نمی دهند و بدون شک در برابر قیام مردم یا یک جنگ داخلی از هم خواهند پاشید میان سه گرایش درونی آن، یعنی گرایش همکاری با ارتجاع حاکم فعلی، همدستی با ارتجاع سلطنت طلب فراری و همراهی با نیروهای انقلابی و ملی یعنی مردم تقسیم خواهند گشت. هرچه نیروهای انقلابی و ملی سریعتر و قاطعانه تر عمل کنند بخش بیشتری از توده ارتشی را به خود جلب توانند کرد: حال آنکه ضعف و قصور در کار نیروهای انقلابی و ملی تنها باعث خواهد گشت که پایگاه این نیروها در ارتش بدست سران خودفروخته و انجمن های اسلامی تصفیه و نابود شوند و همچنین عناصر کثیر بی طرف ارتش یا مرعوب حکام کنونی شوند و با آنکه جلب نیروهای سلطنت طلب و طرفداران کودتای نظامی در ارتش گردند. امکان اخیر بسیار زیاد است زیرا هجوم خمینی و جنایتکاران حاکم امروزه تماما متوجه عناصر انقلابی و ملی است و در نتیجه شبکه های سلطنت طلب و همچنین فرماندهانی که سودای یک کودتای نظامی را در سر می پروراند از این فرصت با خیال راحت استفاده میکنند.

همچنین بحران اقتصادی موجود، که با توجه به ادامه بحران سیاسی، ناامنی اجتماعی و سیاست های ابن الوقتانه و جاهلانه حکومت دائما شدت میگیرد، بیش از پیش ساخت پوشالی حکومت را عریان میکند. هرچند حضرات باصلاح نه شرقی و نه غربی طبق روایی که در یکسال اخیر نشان داده اند دائما دست گذاری و بیعت به سوی ابرقدرتها شرق و غرب و انگلیس و آلمان و ژاپن دراز کرده و با تجدید قراردادهای ضدملی سابق، بستن قراردادهای ضدملی جدید، سرازیر کردن کالاهای خارجی به بازار ایران و عاقبت اخذ وام از منابع امپریالیستی میکوشند و خواهند کوشید بنیه مالی و اقتصادی را بطور مصنوعی و با اتکا به بیگانه و در قبال فروش کشور تقویت کنند. لیکن بدین سادگی و بدون غلبه بر بحران سیاسی و ایجاد ثبات و امنیت برای حاکمیت خویش قادر به خروج از بحران مالی و اقتصادی کشور نخواهند شد و بلکه هرچه بیشتر در غرقاب آن فرو خواهند رفت.

عبارت دیگر نیروهای انقلابی و ملی کشور با آنکه زیر تیغ بیرحم خمینی و دژخیمان ناجوانمردی قرار گرفته اند، با حکومتی سراپا پوشالی روبرو هستند. وحشی گری و شتابزدگی این بی سر و پاها برای قلع و قمع و کشتار همه عناصر و جریانهای مترقی جامعه دلیلی بر ضعف مفرط و توخالی بودن آنهاست. آنها پهلوان پنبه های میدانی اند که هنوز حرفانشان یعنی انقلابیون و میهن پرستان کشور شمشیرهایشان را از نیام بیرون نکشیده اند. آنگاه که برق شمشیرهای بران ما را ببینند مثل سگ های ترسوئی زوزه کشان به هر طرف خواهند گریخت و در میان ملت بزرگ ما، که بی صبرانه انتظار برافروخته شدن شعله های دومین قیام مسلحانه خویش را میکشد، هیچ پناه و پناهگاهی نخواهند یافت.

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران، شماره ۱۳۹، ۱۴ شهریور ۱۳۶۰

در زندگی روزمره همواره دیده میشود کسی که در باره تحقق امری و یا دست یافتن به هدفی امید بیشتری نسبت به دیگران دارد، ومبنا و اساسی برای این امید بیشتر خود می بیند، نسبت به آن دیگران نگران تر هم هست. چه نگران واقعاً کسی است که موجبی برای قطع امید از موضوع مورد نگرانی خویش نمی بیند و یا کم میبیند. بعبارت دیگر امیدهای ما همواره با نگرانی های ما همراهند و امیدهای بسیار با نگرانی های بسیار. این قضیه در زندگی سیاسی و در عرصه منازعه نیروهای سیاسی هم کاملاً صادق است.

امروز هم ما که اینهمه در باره تکامل انقلابی اوضاع، پیروزی انقلابیون و شکست خیانتکاران و دشمنان آزادی امیدواریم و برای این امیدواری خویش مبنا و موجبات بسیاری را ملاحظه میکنیم و در نوشته ها و گفتگوهایمان با سایر عناصر انقلابی بر می شماریم، نمیتوانیم در عین حال نگران نباشیم. این امید بسیار ماست که نگرانی ما را بسیار کرده است. مبنای امید ما کلیه شرایط عینی و ذهنی مساعدی است که همه از وحدت نظر و روحیه دگرگونی طلب مردم ما و خصوصاً طبقه کارگر ما و از پوشالی بودن دشمنان ما و توخالی بودن قدرت آنها حکایت میکند: از اینکه جنبش انقلابی در میان کارگران و طبقات دمکراتیک جامعه بحد کافی مبنا دارد، عناصر و گروه های مبارز در همه جا حثی و حاضرند، اوضاع بین المللی بحال ما مساعد و اوضاع داخلی انفجارآمیز میباشد. اما نگرانی ما از آنست که همه اینها باشد و بموقع و به دقت بهره برداری نشود، تردید و تذبذب و تعلل و مسامحه بر افکار رهبران و عوامل ذهنی محیط ما حاکم گردد، به آن خود ویژگی هائی که شناخت و دقت نظر در آنها راهگشای تبدیل قوه به فعل یک انقلاب و پیروزمندی آن در تحت یک شرایط مشخص است - خود ویژگی هائی که از تفاوت شکل های مختلف تکامل انقلاب در شرایط انقلابی متفاوت بر میخیزد - توجه نشود و بلکه صرفاً به سابقه ذهنی تکیه گردد.

طفلی است در شکم مادر دست و پا میزند و بی تابی میکند، ۹ ماهش گذشته و ماما هم هست، ولی چه بسا به شکل خاصی باید این طفل تولد پیدا کند، انبرک و گیره ای بخواهد و یا ابتکاری برای عمل آن لازم باشد. در اینجا وای از دست آن کسی که این حالت خاص و الزامات آن را نبیند و نفهمد و با لاقیدی و بی مبالاتی مدعی شود که بس این درد از بی تابی طفل نورسیده نیست، یا این طفل نه ماهه نیست و هنوز وقت کار ماما نرسیده است. طبیعتاً نتیجه این حرف فاجعه خواهد بود. و اگر مادر هم زنده بماند طفل بیچاره حتماً خواهد مرد و بچه ی زنده، مرده اش تولد خواهد یافت! در صورتیکه هم درد مادر از طفل درون خود بود و هم طفل برای بیرون آمدن بالغ و آماده بود و هم ماما بود.

امروز اشتباه ترین و لاقیدانه ترین اظهار نظر، نظری است که آمادگی و پختگی وضع را برای اوجگیری انقلاب مردم و تعویض حکومت ارتجاعی کودتا با یک حکومت انقلابی متکی به قیام مسلحانه مردم نبیند و در قضاوت خویش صرفاً به مشتت جزمیات و سوابق ذهنی اتکاء کند. برای مثال این نظر که گویا اوجگیری انقلاب همیشه و تحت هر شرایطی با یکپارشته اعتصابات و تظاهراتی عمومی پیش میآید و اینکه آغاز قیام و بدست گرفتن سلاح در همه حال با شیوع فوق العاده فعالیت عملی و خود بخودی توده ها باید همزمان و مطابقت داده شود. یا اینکه همانطور که قیام بهمین بعنوان نبرد قطعی و

مسلحانه مردم با حکومت ارتجاعی شاه طرح هیچیک از سازمانها و جریان های در گیر در انقلاب مردم نبود، اکنون هم قیام نیازی نیست که طرح سازمان ها و جریانهای در گیر در مبارزه کنونی علیه حکومت ارتجاعی خمینی باشد و به ابتکار آنها آغاز گردد. یا اینکه اگر آمادگی برای هجوم مردم به مراکز قدرت رژیم کودتا وجود میداشت لازم بود که مردم نظیر چند هفته و یا چند روز مانده به قیام بهمن ۵۷ در خیابان ها فریاد زند که «رهبران، رهبران ما را مسلح کنید» و در آنصورت میشد گفت که توده ها واقعا و جداً به قیام متمایل و برای به کف گرفتن سلاح در آمادگی بسر می برند. البته بنظر ما هم اکنون و مدتیست که بخش انبوهی از کارگران ما، جوانان ما، زنان و مردان به تنگ آمده شهرهای ما و حتی تعداد بیشتری از آن توده ای که در آن روزهای تاریخی (در آستانه قیام بهمن ۵۷) چنان فریادی را میزدند همان فریاد را میزنند و سلاح را می طلبند. ولی این فریادها را باید با گوش هوش شنید نه با گوش معمولی! ای بدابحال آن رهبرانی که همه جا و در هر زمان تنها با گوش معمولی خود میخواهند صداها را تشخیص دهند و محتویات درون این صداها را درک کنند، در حالیکه فریادها گاهی در دل است و نه بر نوک زبان و چه بسا فریاد دل بلندتر و تیزتر از فریاد زبانی باشد!

امروز آن گروههایی که به اتکای این حرفها و یا اظهار نظرهای مشابه به این نتیجه میرسند که انگار توده آماده نیست و در نتیجه تا زمانی که ظواهر قابل روئیتی از حرکت خودانگیخته توده ها برای قیام پدیدار شود باید همچنان فعالیت سازمانی عادی تبلیغ سیاسی را در محور فعالیت انقلابی قرار داد اشتباه بزرگ و بلکه هلاکت باری را مرتکب میشوند. آنها بخیال خود تلاش میکنند که توده نا آماده را برای قیام آماده کنند و اوچگیری انقلاب را سرعت بخشند، لیکن در واقع بر عقب ماندگی خویش از ذهنیت توده و احياناً بر عدم توانائی خویش در رفع سریع این عقب ماندگی و حل ناآمادگی های خودشان پرده می کشند و در نتیجه با اینکار به حرکت عوامل ذهنی انقلاب یعنی حرکت تشکیلات های انقلابی و از این طریق به انقلاب زبان می رسانند.

مبارزه کنونی علیه حکومت ارتجاعی کودتا مبارزه ای بدون مقدمات قبلی نیست، بلکه ادامه دو سال و چند ماه کشاکش میان نیروهای ارتجاعی و مترقی، طرفداران استبداد و دمکراسی، در شرایط جدید پس از بهمن ۵۷ است. این مبارزه دنباله و بسط و تکامل مبارزه حق طلبانه ایست که خصوصاً از یکسال بانظر طرف علیه جریان ارتجاعی ولایت فقیه و منسجم ترین سازمان آن یعنی حزب جمهوری اسلامی و ارگانهای حکومتی آن دائماً پر و بال گرفت و شدت و حدت یافت. دقیقاً همین مبارزه همه گیر و در حال گسترش بود که مترجمین حاکم را به کودتا و کشیدن شمشیر عربان بروی تشکیلاتهای مبارز واداشت. این بدین معناست که کشاکش میان آزادی و استبداد، میان مردم و ارتجاع جدید، به نقطه تعیین و تکلیف رسیده، به درجه ای رشد یافته که بقای یکی تنها با فناى دیگری میسر میباشد. ما در سرمقاله نخستین شماره سال نو مرادمان همین بود هنگامیکه اعلام کردیم که: «سال ۱۳۶۰ سال تعیین تکلیف است»، و همه نیروهای متخاصم درگیر در صحنه سیاسی کشور چاره ای جز آن ندارند که نبرد قطعی را آغاز کنند و آغاز میکنند. نبرد قطعی هم یعنی جنگ. اکنون این جنگ با کودتا و کشتار وحشیانه خمینی و دار و دسته اش آغاز شده است. کودتا و کشتار یعنی جنگ، و پاسخ جنگ هم تنها جنگ میباشد و نه هیچ چیز دیگر. اما جنگ انقلابیون همانا قیام مسلحانه است. فعالیت سیاسی عادی و تبلیغ سیاسی کار ثابت و همیشگی انقلابیون است، ولی اکنون تنها بر زمینه جنگ، حول محور جنگ، میتواند و باید تکامل پیدا کند - همانطور که همه کارهای دشمنان ما نیز امروزه بر زمینه و حول محور کشتار و سرکوب مسلحانه حرکت میکند.

اما خطاست اگر تصور شود عملیات انقلابی ترور و ضربت و بمب گذاری هائی که امروز در جبههٔ مخالفت انقلابی با حکومت کودتا رواج یافته میتواند بمنزلهٔ یک برنامه جنگی جدی برای انقلابیون تلقی گردد. این عملیات که بقول اجراء کنندگان آن جنبهٔ ایذائی دارد واقعاً هم صرفاً دارای جنبه ایذائی است و تنها دشمن را ایذاء میکند، حال آنکه یک برنامهٔ جنگی واقعی در شرایط کنونی باید نابودی و نه ایذای دشمن را هدف قرار دهد - همانطور که کشتار و سرکوب دشمن هم برای ایذای انقلاب و انقلابیون نبوده بلکه برای نابودی آنهاست. این عملیات حداکثر میتواند بعنوان مقدمات اجرای یک برنامهٔ جنگی واقعی، بعنوان بخشی از یک تدارک جنگی از لحاظ پرورش نیروهای قیام کننده جمع آوری سلاح و مهمات وغیره و نه بعنوان خود جنگ، در جریان یک تدارک جدی منظور گردد. همچنین این عملیات بعنوان جزئی از برنامه کلی، بعنوان فرعی که به اصل خدمت میکند، یعنی بصورت یکرشته عملیات کمکی که پیشروی یک قیام را تسهیل میکند، میتواند و باید بهنگام قیام بکار گرفته شود. لیکن ارتقاء این نوع عملیات به سطح برنامهٔ اصلی انقلابیون و تصور اینکه با این نوع عملیات میتوان پای حل مسئله قدرت رفت، یا دشمنان را به موقعیت تدافعی و خلق را به موقعیت تهاجمی کشاند، اشتباه آمیز است.

آنچه امروز توده مردم که از حکومت جنایتکاران کودتا منجز هستند... [چند کلمه ناخوانا] ... که موفقیت های انقلابی ... [چند کلمه ناخوانا] ... و مؤید انقلابیون میشود. این شوق و تأیید دقیقاً نشانگر آنست که تودهٔ مردم، چه روشنفکر و محصل و چه کارگر و پیشه ور و بازاری، خواهان برچیده شدن بساط جهنمی این حکومت و اعمال قهر علیه آن هستند - به عبارت دیگر مایل به جنگ با این حکومت اند. لیکن این عملیات، جنگی نیست که بتواند توده های مردم را دسته دسته به میدان عملیات جنگی جلب و حول اجرای یک برنامهٔ جنگی علیه حکومت فاسد متشکل و مجهز کند و با امکان حمایت فعال برای آنها بگشاید. زیرا این نوع از عملیات بنا بر خصلت انفرادی و شکل پنهانی خود نمی تواند خود را به توده متکی گرداند و به تشکل و تجهیز مردم در مبارزه شان بر علیه کودتا یاری رساند. جبههٔ این نوع عملیات روشن نیست، منطقه عمل آن معین نیست، امکان حمایت جمعی (نه انفرادی) از این نوع عملیات گشوده نیست، جلب و تشکل و تجهیز توده مردم به گرد این نوع عملیات میسر نیست، انبوه مردم نقشی برای خود در این نوع عملیات نمیتواند ببیند و در نتیجه در حد تماشاچی باقی میمانند - حال آنکه مردم بهیچ رو نه میخواهند تماشاچی باشند و نه باید تماشاچی باشند. تنزل نقش مردم به موقعیت تماشاگری، هر چند یک تماشاگر مشتاق و مشوق، خطرریست که میتواند کار انقلابیون را به شکست بکشاند و قانون تنازع بقاء و انتخاب اصلح یعنی این قانون را که هر که از نظر زور و وسیله دفاع قویتر است، برتر است بر میدان منازعه نیروهای سیاسی در گیر در جامعه حاکم گرداند و در اینصورت برنده آن کسی خواهد بود که قدرت آتش برتری دارد و نه آنکه لزوماً حق دارد.

امروز آن گروه هائی که این نوع عملیات را نه به عنوان جزئی از یک برنامهٔ کلی و متناسب با نقش فرعی و کمکی آن بلکه بعنوان یک برنامه اساسی و مرحلهٔ کاملی از مبارزه در دستور کار قرار میدهند، به کلیه عواملی که انقلابیون را به سرعت عمل و تعیین تکلیف فرا میخواهند توجه ندارند و بعلاوه به نیروی خود کم بها و به نیروی دشمن پر بها میدهند و وقت را به زبان جبههٔ انقلاب تلف میگردانند. زیرا اولاً این شرایط مساعدی که برای اوج گیری انقلاب و خیزش مردم وجود دارد همیشگی نیست. هم اکنون ما متوجه میشویم که چگونه انبوه مردم صرفاً به تماشاچی و ناظر صحنه درگیری میان

انقلابیون و حکومت تبدیل شده اند و چگونه حوصله ها از حرکت بطئی و شل کاری های شخصیتها و نیروهائی که خلق منتظر قاطعیت و اقدام فوری و کوبنده از جانب آنها بود سر میرود. و بعلاوه چگونه تعداد روز افزونی از نیروی انقلابی فعال مردم، یعنی قشر پیشرو کارگران، جوانان پر شور همه شهرها، بخش متعهد و وفادار به انقلاب ارتش و اجزاء انقلابی گروههای سیاسی گوناگون، که همگی عوامل محرکه یک توفان انقلابی عظیمی را در کشور میتوانستند ومیتوانند تشکیل دهند، بخاطر نبود یک برنامه جنگی قاطع و بموقع از جانب شخصیت ها و نیروهائی که چشم آنها متوجه شان بود، به ارزانی تلف میشوند و تعداد بسیاری هم تلف شده است. زیرا دشمن بیکار ننشسته و برای حفظ حاکمیت خود حتی اگر ما معتقد باشیم که این حاکمیت بهر حال دوام چندانی نخواهد کرد، تا آنجا که بتواند خواهد گرفت و خواهد کشت و میگیرد و میکشد و کاری هم به این ندارد که ما با او در حال مبارزه باشیم و یا در خانه خودمان ننشسته باشیم، وطبعاً بلاتکلیف ماندن این نیروی انقلابی فعال و حاضر به عمل جامعه و یا مشغول بودن آن به مبارزاتی که هنوز به معنای نبرد قطعی نیست تنها بسود اوست و دست او را در قلع و قمع و سرکوب توده ای که به قلع و قمع متقابل و سرکوب متقابل برنخاسته است باز میگذارد. در این ارتباط نتیجه فلاکتبار سیاستهای انفعالی و شل کاری ها و اتلاف وقت های رهبران جنبش در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و برخی کودتاهای دیگر دنیا پیش روی ماست. البته شک نیست که این حکومت جهنمی چندان بی پایه و پشتوانه است و با چنان انبوهی از گرفتاری ها و تضادهای اقتصادی و سیاسی روبرو است که نمی تواند برای مدت قابل توجهی خود را سرپا نگهدارد و مانند حکومت های کودتا در ایران محمدرضا شاهی و شیلی و اندونزی و مانند آنها به تثبیت خویش موفق گردد. ولی این امکان هست که با وقت تلف کردن ها و مرحله کاری های انقلابیون و ضعف رهبری جنبش، اوضاع بزبان انقلاب هم تکامل یابد و با غلبه خستگی انتظار و انفعال بر مردم و توسعه بلاتکلیفی و سر در گمی در میان اجزاء پیشرو و فعال توده ها و همچنین زیر تیغ رفتن ارزان تعداد زیادی از انقلابیون و گروه های مبارز میدان برای بازیگری دار و دسته های ارتجاعی دیگر، رضاخان های جدید یعنی بازیگری ارتش و مال اندیشی های ابر قدرتها در تحت شرایط بحرانی و بهم پاشیدگی اقتصادی و سیاسی کشور گشوده گردد و بدینسان ابتکار عمل از دست نسل انقلابی امروز روده شود.

ثانیاً از بررسی توان و امکانات نیروهائی مانند بنی صدر و سازمان مجاهدین یعنی آنهایی که فعلاً و عملاً انجام این نوع عملیات ایذائی را برنامه خود و مرحله ای در مبارزه خود با حکومت قرار داده اند بر میآید که قطعاً آنها به نیروی خود چه از لحاظ امکانات بسیج نظامی و چه از لحاظ پشتوانه توده ای کم بها و به نیروی دشمن چه از لحاظ قوه نظامی اش و چه از لحاظ پایگاه اجتماعی اش پر بها میدهند. گوئی هنگامیکه میگویند حکومت پوشالی است و مردم از وضع به تنگ آمده و در حالی انفجاری بسر می برند و چه و چه، خود باور ندارند، وگر نه اگر چنین است دلیلی ندارد که به ایداه مشغول باشند و به تعیین تکلیف نپردازند و یا چنین وزنی را که امروز به مصاحبه ها و موضع گیری های بین المللی خویش میدهند به این کارها بدهند. پدیده ما همه اینها از این کم بها دادن و از آن پر بها دادن، و در آخرین تحلیل از ندیدن آمادگی و توان مردم و روشن گوئیم از کم اعتمادی (اگر نه بی اعتمادی) به مردمی برمیکیزد که با انقلابی دنیا را تکان دادند و امید بسیار است باز هم به جلوداری ستارخان ها و کوچک خان های زمان خود تکان دهند و این لجن های متعفن پاشیده بر انقلاب ۵۷ را از ساحت کشور پاک گردانند.

برنامهٔ پرولتاریائی در کشور ما امروز تنها یک برنامه جنگی میتواند باشد و برنامهٔ جنگی پرولتاریا قیام مسلحانه است. لیکن این برنامه با پیشقراولی و ابتکار جناح متشکل وابسته به این طبقه میتواند و باید به مرحلهٔ اجراء در آید. ای کمونیست ها و گروه هائی که به استناد اعتقادات کمونیستی خویش مدعی پیشرو بودن و پیشقراول بودن هستید، هم اکنون زمان نشان دادن پیشرو بودن و پیشقراول بودن است. بزرگترین اشتباه در اوضاع خطیر کنونی اینست که گروه هائی که جنبش کمونیستی ما را تشکیل میدهند هنوز کاری نکرده، شکستی نخورده، پای انجام تکلیف تاریخی و بزرگی که شرایط و تاریخ در برابر آنها نهاده است نرفته، در خود فرو روند، به بررسی و واریسی خود پردازند - که اسفا شنیده شده است که برخی به اینکارها مشغولند - و با آنکه هیبت توخالی دشمن آنها را بگیرد و عقب ماندگی خویش را بحساب نا آمادگی توده ها بگذارند - که باز اسفا برخی دیگر ظاهراً چنین می اندیشند - و یا بالاخره به نقش عظیمی که در صورت قاطعیت و انسجام و تصمیم در این اوضاع و احوال می توانند ایفاء کنند پی نبرند و منتظر دیگرانی باشند که مدعی پیشروی و پیشقراولی نسبت به آنها بوده اند.

بدانید که در انقلاب مشروطهٔ ایران بهنگام کودتای خائنه محمد علی شاهی این چپ ترین جناح بود که سر به طغیان برداشت و پرچم نجات انقلاب و کشور را بدست گرفت. در انقلاب جمهوری خواهانهٔ چین هم بهنگام کودتای خائنه چیان کایچک باز این چپ ترین جناح یعنی کمونیستهای چین بودند که قیام کردند و راه پیشروی انقلاب و نجات مردم چین را گشودند. در همه انقلابات و جنبشهای ملی بهنگام بروز کودتاهای ارتجاع، کم و بیش این جناح چپ است که تکان میخورد و باید بخورد. امروز هم انقلاب ایران با کودتای خائنه خمینی و دار و دستهٔ ننگین او روبرو شده است، و ای آنهایی که خود را جناح چپ این انقلاب بحساب میآورید باید به خودتان تکان بدهید و بپاخیزید!

آیا هیجگاه نیروئی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ بر دوش بگیرد؟

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۴۱، ۸ مهر ۱۳۶۰

این حقیقت بدیهی است که یک انبار عظیمی از باروت و مواد قابل احتراق با هر شیئی مشتعل کننده ای که به سویش پرتاب شود، چه بزرگ و چه کوچک، و چه حتی با اصابت دقیق یک گلوله می تواند به انفجار و حریق کشیده شود. یک جنگل خشک و گرما زده ای را چه با افکندن خرمن عظیمی از آتش در آن چه با زدن مشعل شعله وری به گوشه ای از آن و چه حتی با چپله کبریتی می توان آتش زده به عبارت دیگر انبار باروت هر چقدر حجیم و جنگلی باشد از درخت و گیاه، هر چقدر انبوه و عظیم هر آینه اگر رطوبت نداشته و واقعا خشک باشند، با اصابت شیئی آتش زائی کوچک و تولید شعله حقیری هم می تواند آتش گیرند و در هم کوبیده شوند. تنها تفاوت این است که با قوه عظیم در آن واحد می توان حریق عظیمی را ایجاد کرد و انبار و جنگل فرض شده را در ظرف مدت کم و بیش کوتاهی فرو کوبید، حال آنکه با قوه حقیر تنها می توان شعله ای پدید آورد و بتدریج و طی مدت بلندتری به حریق عمومی و فرو کوبیده شدن تمامی انبار یا جنگل اشاره شده نائل گردید. ولی در هر در حال نتیجه یکی است، منتهی در مورد اول ما کم و بیش بطور ناگهانی با یک احتراق و انفجار عمومی روبرو هستیم و حال آنکه در مورد دوم ما با رشد زنجیروار و سرایت نوبتی شعله ای که در یک نقطه افروخته شده است به نقطه ای دیگر یعنی با سیر تدریجی ولی تصاعدی شعله ای کوچک به حرقی بزرگ روبرو می باشیم.

در شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی در یک جامعه هم وضع همینطور است و به هیچ رو کوچکی و بزرگی یک نیروی انقلابی نمی تواند در تصمیم و عزم آن نیروی انقلابی برای تولید حریق انقلاب در آن شرایط نقشی تعیین کننده ایفا کند و این بدین معناست که هنگامیکه شرایط عینی و ذهنی جامعه برای قیام آماده است، این وظیفه ای است در برابر همه قوای مترقی و پیشرو در آن جامعه صرفنظر از کوچکی و بزرگی و قوت و ضعف آنها، ولی بسته به بزرگی و کوچکی و قوت و ضعف نسبی نیروهای قیامگر، با نیروئی که به درک این شرایط و وظیفه ناشی از آن رسیده است، شکل و طریق ممکن برای گسترش و سراسری شدن قیام تغییر می کند و سیاست های متفاوتی اتخاذ میگردد. به عبارت دیگر برخلاف پاره ای تصورات جزمی در جنبش ما با یک نیروی کوچک و مصمم و بشرط اتخاذ سیاست و تاکتیک مناسب در تحت یک شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی میتوان ناقوس یک قیام همگانی و ملی را بصدا درآورد، منتها بصورت ایجاد شعله ای که به حریق تکامل پیدا می کند.

قیام مسلحانه ستارخان سردار ملی ایران در زمان انقلاب مشروطه نیز از همین نوع بود و کاملا ثابت کرد که در تحت یک شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی (که بر اثر کودتای قاجار بوجود آمده بود) حتی شعله افروزی نیروی قلیل مصمم و کاردانی در گوشه ای از کشور (آنهم گوشه ای از شهری) هم میتواند پس از چندی به حرقی عظیم تکامل پیدا کند و حکومت کودتا را در هم فرو کوبد.

این مطالب را از این لحاظ در اینجا طرح کردیم که همزمان ما یعنی کمونیستهای کشور ما، که طبعاً هنوز نیروی کوچکی را در جنبش سیاسی تشکیل میدهند، در رودروئی با شرایط انفجارآمیز و جانبازی طلب کنونی کشور که وظیفه قیام را در دستور کار قرار میدهد، خود را نوازند و تصور نکنند که کوچکی و قلت

فعلی ما میتواند بار چنین وظیفه ای را از دوش ما بردارد. یا آنکه گویا بعلت کوچکی و ضعف نسبی ما انجام چنین وظیفه ای ناممکن است. برعکس بسیار هم ممکن و در حد توانائی همه ماست. فقط تشخیص وظیفه، تصمیم و تفکری سلیم و خلاق لازم است.

بداند ای رفا، که در جریان زدو خوردهای تاریخی و تکامل مبارزه طبقات و ملتها لحظاتی پیش میآید که غیرت، همت، سرعت عمل، تصمیم و عزم جازم در تعیین سرنوشت نیروهائی که جنبش انقلابی و ترقیخواهانه یک کشور را نمایندگی میکند، در تعیین شکست یا موفقیت فوری یا مرحله ای جنبش در آن کشور، نقشی عظیم ایفا میکند. به عبارت دیگر نحوه برخورد و رفتار عوامل ذهنی محیط یعنی دسته ها و سازمان ها و رهبران آنها در این لحظات تعیین کننده میشود. این حکم درباره همه نیروها، کوچک و بزرگ، از جمله ما کمونیستها صادق است. در چنین زمانهائی گاه میشود که جنبشی عظیم و تشکیلاتهای وسیع و پرنفوذی بدلیل تذبذب و شل کاری و عدم اعتماد بنفس و یا برعکس غرور بیجا و در نتیجه سهل انگاری رهبرانشان ناگهان از هم می پاشند و به تکه های خرد و پراکنده ای تبدیل میشوند، و حال آنکه برعکس گروههای کوچک و نوپائی به دلیل درک صحیح و بموقع، وظیفه شناسی و غیرتمندیشان ناگهان به نیروئی منسجم و عظیم و عاملی قطعی در تکامل آتی مبارزه تبدیل میگردند.

بعلاوه کمونیستها به عنوان وجدان بیدار طبقه پیشرو باید در پیشاپیش جنبش آزادی در کشور ما حرکت کنند و نه در دنباله آن و یا در انتظار حرکت دیگران، ولی پیشرو بودن در عمل است که میتواند و باید ثابت شود. به همین دلیل یک کمونیست قبل از آنکه درباره توانائی و آمادگی مادی خویش بیاندیشد باید درباره وظیفه و نقش خویش اندیشه کند و پشتتازی خویش را مدلل سازد. برای مثال از کمونیستهای آلبانی در شرایط اشغال فاشیستی کشورشان الهام بگیرند که بنا به گفته خودشان با کمترین درجه آمادگی نداشتن کادر و ضعف های متعدد و حتی فقدان پایگاهی قابل توجه پرچم جنگ انقلابی خلق آلبانی را یکتنه برافراختند، خود پیشاپیش همه به جنگ اشغالگران شتافتند و در جریان آن یک به یک بر همه کمبودها و ضعف های خویش نیز غلبه کردند.

ما در شماره های پیشین نشریه درباره اوضاع کنونی کشور و وظیفه عاجل و غیرقابل صرفنظری که این اوضاع در پیش پای انقلابیون کشور ما قرار میدهد حرفهایمان را زده و نوشته ایم.

امروز همه نیروهای انقلابی و متعهد کشور موظفند به خیانتکاران ردلی که اینگونه شمشیر به روی ملت ایران کشیده و کشور را به این وضع نکبت بار و ظلمانی کشانده اند اعلام جنگ کنند، و منظور ما از اعلام جنگ هم خود جنگ است. دو سال و چند ماه کشاکش توده های مردم و نیروهای مترقی جامعه با جریان ارتجاعی، فاسد و خیانت پیشه ای که در پی انقلاب بهمین ۵۷ به تجدید بساط استبداد قرون وسطائی جدید و تسلیم در برابر ابرقدرتها به اتکای مکر و فریب مذهبی مشغول شد، سرانجام به لحظه تعیین تکلیف رسید. با کودتای ناجوانمردانه و خائنه خمینی و آخوندماآبهای خونخوار طرفدار او بدوره همزیستی پرکشاکش و ناپایدار نیروهای ماهیتا متخاصم ترقیخواه و ارتجاع قدرت گرفته مذهبی پایان داده شد. از این پس مردم ایران تنها با قهر و خونریزی میتوانند راه وصول به هدفهای انقلابی را که امروز لگدمال مشتی ملای متقلب و خائن شده است هموار کنند و کشور خود را از این وضع پرآشوب، ناامن و بحرانی نجات دهند. به عبارت دیگر قیام مسلحانه تنها راه مقابله با کودتا و عاجلترین وظیفه عملی و سازمانی نیروهای انقلابی و ملی کشور ما در لحظه حاضر است. این وظیفه در وهله نخست بر دوش پیشتاز جنبش آزادی ایران یعنی کمونیستهای ایران میباشد.

طبقه کارگر، انقلاب دموکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره های ۱۴۵ و ۱۴۶، آبان ۱۳۶۰

(۱)

کودتای خرداد ماه فقیه برای ادامه حاکمیت فقیه علیه خلق و برقراری حاکمیت خلق آخرین بقایای آزادیهای سیاسی را از جامعه ما زوده و راه را برای سازش و وابستگی رژیم کنونی به یک یا چند قدرت امپریالیستی باز نمود. دوران مسالمت آمیز ادامه انقلاب دوم و تحول قدرت سیاسی بعداز قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ به حاکمیت همه جانبه خلق یعنی جمهوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر و یا حاکمیت نیم بند خلق یعنی یک جمهوری به رهبری بورژوازی ملی پایان پذیرفت.

خارج شدن آخرین بقایای بورژوازی ملی از قدرت، یعنی جناح بنی صدر، و پیوستن خرده بورژوازی سنتی در قدرت به بورژوا - فئودال های متحد بگرد حزب جمهوری اسلامی به لغو آخرین بقایای دموکراسی که بصورت آزادیهای محدود برای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و محدودتر برای کارگران و دهقانان و نیروهای سیاسی متعلق و منتسب به آنان بود، منجر گردید. یک کاسه شدن هیئت حاکمه مستبد و مشروعه گر کنونی و در پیش گرفتن سیاست سرکوب همه جانبه خلق، راه را برای سازش و وابستگی به یک یا چند قدرت امپریالیستی که از مدتها قبل نشانه هائی از آن از جانب هیئت حاکمه کنونی در مورد گروگانها، جنگ، قراردادهای و غیره دیده شده بود، هموار نمود بدین ترتیب ادامه انقلاب دوم برای حل مسائل اساسی جامعه ما یعنی مسئله خواستها و حقوق دموکراتیک طبقه کارگر، مسئله ارضی - دهقانی، مسئله وابستگی و رهائی ملی، مسئله ملیت ها و حقوق ملی، مسئله زن و بالاخره آزادیهای سیاسی برای طبقات و نیروهای دموکراتیک و ملی و غیره با سرنگونی قهرآمیز حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فئودال کنونی گره خورد. برای طبقه کارگر به عنوان طبقه پیشرو در انقلاب دموکراتیک ملی دوره جدیدی از وظایف سیاسی و عملی آغاز گشت. دوره جدیدی که مهم ترین وظیفه عملی آن قیام مسلح بر علیه حکومت مستبد و مشروعه گر کنونی و مهمترین وظیفه سیاسی آن برقراری حاکمیت خلق، یعنی یک جمهوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر (جمهوری دموکراتیک خلق) میباشد. به عبارت دیگر مهمترین هدف سیاسی قیام مسلح برقراری جمهوری دموکراتیک خلق و مهمترین گام عملی در برقراری حاکمیت خلق، قیام مسلح میباشد. در نتیجه و در یک کلام، **نیاز فوری مردم ما در انقلاب دموکراتیک کنونی، یعنی آنکه همه قدرت باید در کف مردم باشد**، در دستور روز طبقات دموکراتیک و ملی جامعه ما و در راس آن طبقه کارگر و پیشروانش قرار گرفته تا آنها از طریق قیام مسلح عملی سازد.

در شرایط کنونی جامعه ما، بویژه با توجه به دوران طولانی دنباله روی طبقه کارگر در مسائل انقلاب دموکراتیک از طبقات دیگر یعنی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی از انقلاب مشروطه تا کنون، روشن شدن ذهن طبقه کارگر از لحاظ درک وظایف سیاسی خویش، و در حلقه مرکزی آن برقراری حاکمیت خلق تحت رهبری خود، حائز کمال اهمیت است. قیام توده ای مردم در بهمن ماه ۱۳۵۷، هر چند که با سرنگونی رژیم کمپرادور - فئودال پهلوی به پیروزی مهمی دست یافت، ولی به سیادت طبقه کارگر در انقلاب و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، که شرط اساسی در پیروزی انقلاب و کسب دموکراسی و رهائی ملی است، منجر نشد. در این دوره طبقه کارگر دنباله روی خرده

بورژوازی سنتی در پیشبرد و تکوین انقلاب و سرنگونی قدرت سیاسی دیکتاتوری کمپرادر- فئودال ها بود. تجربیات دو سال و اندی بعداز قیام، همانطوریکه تجربیات انقلابات سایر ملل در عصر حاضر نشان داده اند، قدرتهای سیاسی بینابینی جز برای مدت کوتاهی قادر به حفظ دستاوردهای انقلاب در زمینه دموکراسی و رهایی ملی، آنهم البته بطور ناقص نخواهند بود. در عصر کنونی، یعنی عصر امپریالیسم، انقلابات دموکراتیک همانطوریکه تجربیات تاریخی نشان میدهند، زمانی قادر به تحصیل دموکراسی و رهایی ملی به معنای کامل آن خواهند بود که حاکمیت کامل خلق برقرار شود. یعنی قدرت سیاسی خلق به رهبری طبقه کارگر، که جمهوری دموکراتیک خلق میباشد، بر پا گردد. حاکمیت نیم بند خلق، فقط قادر به تامین و حفظ نیم بند دموکراسی و استقلال و آنهم برای مدتی کوتاه خواهد بود.

حرکت دنباله روانه طبقه کارگر بعداز قیام بهمن ماه نیز ادامه یافته و در مبارزه علیه تجاوزگران بعثی برای استقلال و مبارزه برای آزادیهای سیاسی علیه حزب جمهوری اسلامی و شرکاء عملاً به ارتش ذخیره بورژوازی ملی تبدیل شده و نتوانست صف متحد و مستقل خویش را بنا نهاده و مبارزه جدی را برای برپائی یک قدرت سیاسی تمام خلقی سازمان دهد. طبقه کارگر ایران ضمن آنکه در مبارزه علیه استبداد و امپریالیسم دارای وجه مشترک با بورژوازی ملی و خرده بورژوازی هواخواه آن است ولی در عین حال باید بداند که مبارزه اش علیه استبداد و امپریالیسم و پیشگامی اش در انقلاب دموکراتیک به حکومت و قدرت سیاسی متفاوت از مبارزه بورژوازی ملی میرسد. یکی به حاکمیت همه جانبه خلق که تضمین کننده دستاوردهای خلق در زمینه آزادی و استقلال است و دیگری به حاکمیت نیم بند خلق که برخی از دستاوردهای خلق را در زمینه آزادی و استقلال برای مدتی تضمین خواهد کرد، منجر خواهد شد! طبقه کارگر آزادی و استقلال را بطور همه جانبه برای مردم خواستار است ولی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی هواخواه آن نیز که طالب آزادی سیاسی هستند، از اینکه خلق همه قدرت را برای تضمین آزادیها و استقلال خویش در اختیار داشته باشند واهمه دارند. واهمه دارند از اینکه طبقه کارگر به همراه متحد نزدیکش دهقانان از این قدرت برای کامل نمودن انقلاب دموکراتیک و گذار به سوسیالیسم استفاده نماید. بدین ترتیب طبقه کارگر نباید در مبارزه برای آزادی و استقلال دنباله روی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی باشد بلکه باید برای حاکمیت همه خلق مبارزه کند، آنطور که تا به حال نکرده است.

روشن شدن ذهن طبقه کارگر از لحاظ درک مهمترین وظیفه سیاسی خویش، یعنی برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، از جنبه دیگری نیز حائز اهمیت است. و آن نفوذ انحرافات رویزیونیستی و چپ نمائی تروتسکیستی در زمینه وظیفه طبقه کارگر در باره مسئله قدرت در انقلاب دموکراتیک، در میان خود طبقه است. انحرافات که از جانب رویزیونیستها و بطور عمده باند توده ای - اکثریتی از یکطرف و از جانب چپ نمایان از طرف دیگر بدون طبقه کارگر مدتهاست که برده شده است. رویزیونیست توده ای بعنوان ستون فقرات رویزیونیسم مدرن، انقلابات دموکراتیک را محدود به جنبه ضدامپریالیستی آن (آنهم جنبه ضد آمریکائی) آن نموده و با جدا کردن مسئله ملی از دموکراسی راه را برای رهبری طبقات غیر پرولتری در مقیاس ملی باز نموده تا این انقلابات را در چارچوب رقابت دو ابر قدرت امپریالیستی سوق داده و محبوس نماید. قائل شدن رهبری انقلابات دموکراتیک برای طبقات غیر پرولتری از جانب رویزیونیستها و تئوریزه نمودن این نکته که تحصیل حاکمیت خلق محدود به رهبری طبقه کارگر نبوده و طبقات غیر پرولتری نیز چنین رسالتی را بعداً

دارند، در حقیقت یک روی سکه ای است که روی دیگر آن متوقف نمودن طبقه کارگر برای حرکت در راه ایجاد جمهوری دمکراتیک خلق و کرنش به طبقات دیگر و ادامه دنباله روی از این طبقات است. همانطور که حزب توده از سالهای ۱۳۲۰ به بعد چنین کرده است.

انحراف چپ نمائی تروتسکیستی، با آنکه در مورد جمهوری دمکراتیک خلق لفاظی میکند، از جنبه دیگر طبقه کارگر را از به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک و برقراری حاکمیت خلق بازداشته و سعی در انحراف این طبقه دارد. آنان نیز با محدود نمودن انقلاب دمکراتیک به جنبه ضدامپریالیستی آن و نفی مسئله دهقانی و مرتجع خواندن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی منتسب به آن در اثر تجزیه طبقاتی (بزعم ایشان)، طبقه کارگر را که بدون متحدین واقعی و اصلی خویش (یعنی دهقانان) و در برخی شرایط بدون متحدین موقتی خویش (مانند بورژوازی ملی و خرده بورژوازی منتسب به آن) قادر به پایان رساندن پیروزمندانه انقلاب دمکراتیک نیست به انحراف کشانده و از برقراری حاکمیت خلق جلوگیری میکنند. بدین ترتیب بجای آنکه اهم فعالیت خویش را در ارتقاء مبارزه طبقاتی طبقه کارگر به پیشوائی این طبقه در انقلاب دمکراتیک ایران گذارند، طبقه کارگر را محدود به مبارزه کار و سرمایه و «جنش خالص کارگری» نموده و رهبری انقلاب را برعهده طبقات غیر پرولتری گذارده و در نتیجه برقراری حاکمیت خلق و جمهوری ناشی از آن را از دیگر طبقات طلب میکنند. بدین ترتیب عملاً طبقه کارگر جز دنباله روی از سایر طبقات در مسائل انقلاب دمکراتیک وظیفه دیگری نداشته و نخواهد داشت.

در نتیجه طبقه کارگر که قیام مسلح علیه حکومت خودکامه و مستبد کنونی را در دستور روز قرار داده، میبایستی هدف مهم آن یعنی برقراری حاکمیت خلق که در شکل حکومتی اش جمهوری دمکراتیک خلق نام دارد، را تبلیغ کرده و گامهای عملی رسیدن به آن را روشن نماید. و همچنین میبایستی در زمینه قدرت سیاسی دست از دنباله روی از دیگر طبقات برداشته و با انحرافات درون خویش دست به مبارزه بیرحمانه ای زند. اینکه در شرایط کنونی رژیم مستبد و خودکامه تا چه حد در هم شکسته خواهد شد و آیا به پیروزی کامل و برقراری حاکمیت خلق خواهد انجامید، هیچکس نمیداند، هر چند که احتمال برقراری حاکمیت خلق و پیروزی کامل ضعیف است. ولی طبقه کارگر، بعنوان طبقه بالنده و پیشرو، برای پیروزی کامل در مبارزه، برای آزادی و استقلال کامل، برای انقلاب دمکراتیک پیگیر، برای آن جمهوری که همه قدرت آن دست مردم باشد، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق، نهایت کوشش خویش را بکار خواهد بست. چه میداند این مهم فقط با رهبری او تحصیل خواهد شد و بس. اینکه چه طبقه ای در مبارزه با استبداد کنونی از لحاظ عملی بیشترین شانس موفقیت را دارد و عملاً قادر به انجام آن است، موجب نمیشود که طبقه کارگر برای نیاز فوری مردم به برقراری حاکمیت خویش مبارزه نموده و به حاکمیت های نیم بند خلقی قانع گشته و دنباله روی دیگر طبقات گردد. جدا نمودن سرنگونی استبداد و مبارزه برای آزادی از برقراری حاکمیت خلق بدنبال آن تحت عنوان «عملی نبودن» آن، خود انحرافی رویزیونیستی است. بقول لنین هرکس که برای آزادی و برای مردم دست به مبارزه میزند و نه برای حاکمیت مردم در حکومت، غیر صادق و ناپیگیر است. آنچنان غیرصادق و ناپیگیر که فقط میتواند در بهترین حالت راه را برای رهبری دیگر طبقات و حاکمیت های نیم بند آنان باز نموده، جارو کش آنان شده و هرگز طبقه کارگر را حتی در آینده نامعلوم به جمهوری دمکراتیک خلق و گذر به سوسیالیسم هدایت ننماید.

(۲)

گفتیم که حال که قیام مسلح علیه حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فئودال کنونی به مهمترین وظیفه عملی برای طبقه کارگر و پیشروان آن تبدیل شده، هدف قیام و وظایف ناشی از آن برای طبقه کارگر و پیشروان آن حائز کمال اهمیت و توجه است. گفتیم که هدف قیام فقط میتواند برقراری حاکمیت خلق و در بطن آن حاکمیت کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان، یعنی آنچه که قیام بهمین ماه به آن دست نیافت، باشد. گفتیم که برقراری حاکمیت خلق، یعنی آنچه که بخاطر آن انقلاب دمکراتیک صورت میپذیرد، در عصر کنونی یعنی عصر امپریالیسم، بعهد و به رسالت طبقه کارگر میباشد و نه دیگر طبقات و اقلات خلقی. گفتیم که روشن شدن ذهن طبقه کارگر ایران در مورد هدف مرکزی انقلاب دمکراتیک، یعنی برقراری حاکمیت خلق که در شکل حکومتی اش جمهوری دمکراتیک خلق نام دارد، دست کم از چند لحاظ حائز اهمیت است.

یکی بعلت سابقه تاریخی و طولانی دنباله روی طبقه کارگر ایران از سایر طبقات در انقلاب دمکراتیک کشور ما از صدر مشروطیت تا کنون و کرنش و قانع شدن به رهبری و حاکمیت های نیم بند خلقی آنان میباشد. تجربیات نزدیک به هفتاد سال شرکت قهرمانانه طبقه کارگر و پیشروان آن در انقلاب دمکراتیک کشور ما از زمان تشکیل حزب پرافتخار کمونیست ایران به رهبری حیدر خان، تا دوران حزب توده و بالاخره تا کنون، همگی حاکی از بفراموشی سپردن این مهمترین هدف سیاسی خلق و طبقه کارگر از انقلاب یا قبول ضمنی آن و انحراف از آن در عمل است.

دوم بعلت نفوذ انحرافات گوناگون در میان طبقه کارگر ایران تحت لوای مارکسیسم - لنینیسم از جانب رویزیونیستها به سرکردگی دارودسته خائن و مرتد توده ای - اکثریتی و از جانب چپ نمایان و یا کمونیستهای مبتلا به این بیماری در زمینه تئوریزه نمودن دنباله روی طبقه کارگر و انحراف از هدف مرکزی اش در انقلاب دمکراتیک مبین ما میباشد. **انحرافاتیکه صفت مشخصه و مشترکشان محدود نمودن طبقه کارگر به فعالیت های اقتصادی و اتحادیه ای در درون خویش و بازداشتن طبقه کارگر از پیشوائی سیاسی - عملی انقلاب دمکراتیک کشور ما و سپردن رهبری انقلاب به دیگر طبقات است.** انحرافاتی که علیرغم قیافه و شکل های بظاهر مارکسیستی آن، فقط به یک نتیجه واحد برای انقلاب و طبقه کارگر میرسند: و آن عدم برقراری و برپائی حاکمیت همه جانبه خلق است. حاکمیتی که در دستور روز انقلاب دمکراتیک مبین ما بوده و هست و فقط به رهبری طبقه کارگر میتواند میسر گردد و بس!

سوم بعلت ضعف و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی و نظامی طبقه کارگر نسبت به دیگر طبقات مخالف رژیم خودکامه کنونی و بویژه ائتلافی از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری به نمایندگی بنی صدر - رجوی، با توجه به سابقه تاریخی و نفوذ انحرافات در میان طبقه در هدایت کارگران به دنباله روی سیاسی - عملی، کاملاً راه و زمینه برای حل شدن طبقه کارگر در دیگر طبقات مهیا میباشد. این مهم بویژه در شرایطی که طبقه کارگرمی بایستی برای قیام مسلح برانگیخته، تهییج و بسیج شده و سازمان یابد برای پیشروان طبقه و گروههای مارکسیستی - لنینیستی حائز کمال اهمیت می باشد. اهمیتی که با توجه به ضعف و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر توجه صد چندان می یابد. آنهم در شرایطی که طبقه کارگر تنها نیروی مخالف حکومت کنونی نبوده و طبقات کمپرادور - فئودال و همچنین بورژوازی ملی و خرده بورژوازی منتسب به آن چاره حکومتی خویش را در شکل سلطنت دیکتاتوری و یا «مشروطه» و یا در شکل جمهوری دمکراتیک اسلامی به صراحت

مطرح نموده اند. البته برخورد طبقه کارگر به این دو چاره حکومتی کیفیتاً متفاوت است که در جایی دیگر باید بطور مشخص مورد بررسی قرار گیرد.

در نتیجه هدف مبارزه خلق و کارگران، یعنی برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، در وسیعترین ابعاد میبایستی تبلیغ شده و با مسائل سیاسی - اقتصادی روزمره جامعه ما تلفیق یابد. اینکه طبقه کارگر در برقراری حاکمیت خلق و کامل کردن انقلاب دمکراتیک ملی کنونی میهن مان بلافاصله ناتوان بوده و قادر به عملی کردن فوری آن نیست، نباید هدفش از مبارزه کنونی به سرنگونی استبداد و رژیم ولایت فقیه کنونی خلاصه شده و از تبلیغ و کوشش برای برقراری حاکمیت خلق و پیدا کردن راهنمای عملی آن سرباز زند. جدا نمودن سرنگونی استبداد و مبارزه برای دمکراسی از برقراری حاکمیت خلق و دو مرحله ای برخورد نمودن به قدرت سیاسی تحت عنوان «عملی نبودن» فوری آن انحرافی رویزیونیستی بوده و نمیتواند زمینه ساز پیشوائی سیاسی طبقه کارگر و تربیت آن برای انجام چنین مهم حتی در آینده ای نامعلوم شود. چنین تمایلی در صورت پیروزی حاکمیت های نیم بند خلق نمی تواند از آن برای برقراری حاکمیت همه جانبه خلق به رهبری طبقه کارگر سود جسته، و بناچار در هر لحظه از تکامل انقلاب، به دنبالچه این جناح یا آن جناح و این طبقه و آن طبقه تبدیل شده و هدف مهم انقلاب را فدای منافع لحظه ای و روزمره خواهد نمود. لنین در زمانیکه جناح بلشویکی سوسیال دمکراسی در انقلاب ۱۹۰۵ دارای نفوذ کمی در میان طبقه کارگر و بمراتب کمتر در میان دهقانان بوده و در حزب نیز در اقلیت بود، و برقراری جمهوری دمکراتیک از لحاظ عملی امکان کاملاً ضعیفی را داشت، مسئله یکی بودن کسب آزادی با کسب قدرت سیاسی از جانب خلق و طبقه کارگر و فدا نمودن منافع عمومی طبقه بخاطر منافع لحظه ای را تبلیغ مینمود. او سوسیال دمکراتها را از قربانی نمودن منافع لحظه ای بر حذر داشته و میگفت: «سوسیال دمکراسی به ما میآموزد که منافع عمومی طبقه کارگر را بخاطر منافع لحظه ای فراموش ننموده، اجازه ندهیم برخی از شرایط ویژه در هر دوره از مبارزه باعث فراموشی ما از هدف اساسی مبارزه در کلیت خود شود.» («مبارزه برای قدرت و ...» جلد ۱۱ - ص ۲۷)

برقراری جمهوری دمکراتیک پیشنهادی لنین در ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ عملی نشد و در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز جمهوری به سبک بورژوازی روسیه و به رهبری آن، آنطور که منشویک ها تبلیغ مینمودند، عملی شد. ولی سال های مبارزه و کوشش برای کسب قدرت سیاسی برای خلق و آماده سازی طبقه کارگر برای آن، علیرغم شکست های متعدد و لحظه ای، در شرایطی که بورژوازی بالاخره ناتوانی خویش را در حل مسائل جامعه روس نشان داد، باعث گردید که در عرض چند ماه طبقه کارگر روسیه برهبری لنین و بلشویک ها بتوانند پیشوای سیاسی انقلاب روسیه و آنهم انقلاب سوسیالیستی روس گردند!

در یک کلام برای طبقه کارگر و از دیدگاه جهان بینی اش یعنی مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه برای دمکراسی و رهائی ملی و تحقق شعارهای اساسی انقلاب دمکراتیک ملی در عصر کنونی، یعنی زمین، آزادی و استقلال میبایستی در عین حال با مبارزه برای برقراری و برپائی حاکمیت خلق عجین شده و یکی گردد. و برقراری چنین حاکمیتی در شرایط کنونی تکوین مبارزه طبقاتی در جامعه ما از مجرای سرنگونی حاکمیت ضدخلقی فقیه میگذرد.

سرنگونی حاکمیت ضدخلقی فقیه، معروف به ولایت فقیه، در شرایط کنونی جامعه ما، مبرمترین وظیفه دمکراتیک افشار و طبقات خلقی و در راس آنان طبقه کارگر میباشد. ولایت فقیه که بر مبنای

تلفیق دین با حکومت به رهبری روحانیت استوار است، ولایتی است ارتجاعی و قرون وسطائی که از سنن و فرهنگ فئودالی و ما قبل سرمایه داری در جامعه ما نشئت میگیرد. این چاره حکومتی در شرایط معینی از مبارزه طبقاتی در جامعه ما، از جانب بخشی از خرده بورژوازی سنتی یعنی جناح روحانی آن، در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ مطرح گردید.

شرایطی که از یکطرف در برگیرنده شکست سیاسی نیروهای ملی گرا و همچنین نیروهای منتسب به طبقه کارگر در قالب جبهه ملی و نهضت آزادی و همچنین حزب توده در رهبری خلق، و از طرف دیگر حرکت خرده بورژوازی سنتی ایران برای مبارزه با دیکتاتوری رژیم شاه و روی آوردن به روشنفکران خویش یعنی جناحی از روحانیت بود، جناحی که خود با روحانیت بزرگ مراجع تقلید بعلت مباحثات آنها با رژیم پهلوی در تعارض بود. در نتیجه چاره حکومتی «ولایت فقیه» در ضدیت با سلطنت پهلوی و وابستگی آن به امپریالیسم با مرزبندی با ملی گرایی و دمکراتیسم پیگیر طبقه کارگر و تجویز تلفیق دین با حکومت ارائه گردید. با پیروزی قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی، این چاره حکومتی به تدریج مورد استفاده اقشار و طبقات بورژوا - فئودال جامعه که بویژه در حزب جمهوری اسلامی لانه نموده اند، قرار گرفته و با جنبه عملی بخود گرفتن به چماقی علیه انقلاب دمکراتیک ما، علیه آزادی های سیاسی و اجتماعی و بالاخره علیه برپائی ولایت مردم تبدیل گردید. در چنین شرایطی جدائی دین از حکومت و لغو و امحاء امتیازات فرقه ای مذهبی که از خواست های مهم انقلاب دمکراتیک است، تبدیل به یکی از اساسی ترین خواست های دمکراتیک ملت ما گردیده است. در انقلابات دمکراتیک عصر کنونی به رهبری طبقه کارگر، تفکیک دین از حکومت، که یکی از خواست های مهم دمکراتیک خلق های در بند است، بطور کامل و به آسانی صورت گرفت. انقلابات دمکراتیک در دوران کلاسیک و همچنین در عصر کنونی در مستعمرات و نومستعمرات به رهبری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری منتسب به آن، توانست بطور نسبی و اساساً این خواست مهم مردم را برآورده کند. هر چند که بورژوازی و خرده بورژوازی شهری برای جلوگیری از رشد و گسترش مبارزه طبقه کارگر و یا جلوگیری از پیشوانی سیاسی انقلاب دمکراتیک در عصر کنونی، جوانبی از تلفیق دین با حکومت را در برخی از کشورها نگاه میدارند. ولی در کشور ما که انقلاب دمکراتیک ملی جاری در جامعه و قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی صورت پذیرفته، مسئله جدائی دین از حکومت بعنوان یکی از خواستهای مهم و اساسی خلق نه تنها عملی نگردید، بلکه برعکس حکومتی که بر مبنای دین و به رهبری روحانیت میباشد برپا گردید. حکومتی که البته در بطن خویش حکومتی است سیاسی با ماهیت بورژوا - فئودالی که در شرایط کنونی بر استبداد فقیه و ولایت آن استوار است. در نتیجه، در شرایط خاص ادامه انقلاب دمکراتیک کشور ما، جدائی دین از حکومت تبدیل به یکی از اساسی ترین خواست های دمکراتیک مردم ما و در پیشاپیش آن طبقه کارگر گشته است. تنها طبقه کارگر میتواند با برقراری حاکمیت خلق، جدائی کامل دین از حکومت را برقرار سازد. بورژوازی ملی و خرده بورژوازی منتسب به آن قادر به جدائی کامل نبوده و دمکراتیزه نمودن جمهوری اسلامی یا جمهوری دمکراتیک اسلامی، خود شاهدهی بر این مدعاست. چه طبقه کارگر که چشم انداز سوسیالیسم را مد نظر دارد، بیشتر از بورژوازی خواهان کامل نمودن یک انقلاب دمکراتیک تمام عیار است تا بتواند زودتر و آسان تر به سوسیالیسم گذر کند. خلاصه کنیم. در شرایط کنونی ادامه و تکوین انقلاب دمکراتیک ملی کشور ما با سرنگونی حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فئودال کنونی گره خورده و قیام مسلح خلق و در راس آن طبقه کارگر و

پیشروان آن به منظور سرنگونی ولایت فقیه و برقراری ولایت خلق در دستور روز قرار گرفته است. تحقق خواسته‌های اساسی مردم ما، یعنی تامین حقوق دموکراتیک طبقه کارگر، حل مسئله دهقانی، حل مسئله وابستگی و تامین رهایی ملی، حل مسئله زنان، حل مسئله ملیت ها و حقوق خلق ها و ... بالاخره جدائی دین از حکومت بعنوان خواست مبرم کنونی نه فقط منوط به سرنگونی ولایت فقیه کنونی است، بلکه درعین حال و همزمان منوط به برقراری حاکمیت خلق، یعنی برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است. البته در عصر کنونی یعنی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، کامل نمودن انقلاب دموکراتیک و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق نه بعنوان یک مرحله طولانی تاریخی، بلکه بعنوان یک مرحله گذار به سوسیالیسم، برای طبقه کارگر مطرح میباشد. طبقه کارگر انقلاب دموکراتیک را که در عصر کنونی در عین حال جنبه ضدامپریالیستی نیز یافته، برای آن رهبری نمیکند تا هر آنچه بورژوازی ملی بعلت ضعف تاریخی خویش قادر به انجام آن نیست، بپایان رساند. طبقه کارگر برای آن انقلاب دموکراتیک را رهبری کرده و به کامل نمودن قطعی آن علاقمند است تا بتواند سریعتر و آسانتر به سوسیالیسم گذر نموده و شرایط قبلی برای انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببیند. قیام مسلح طبقه کارگر و پیشروان آن با هدف فوری برقراری حاکمیت خلق علیه حاکمیت فقیه بمنظور گذار به سوسیالیسم و دورنمای انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفته است. ولی طبقه کارگر بعنوان طبقه پیشرو و بالنده انقلاب دموکراتیک ملی کشور ما، برای پیروزی کامل در مبارزه برای محو کامل رژیم مستبد نهایت کوشش خود را بکار خواهد بست. برای طبقه کارگر کسب دموکراسی بمعنای برقراری حاکمیت خلق، و در شکل حکومتی اش جمهوری دموکراتیک خلق نام دارد. اگر طبقه کارگر در سرنگونی رژیم کنونی بطور کامل موفق نشود، مسلماً از درهم پاشیدگی نسبی کنونی و برقراری حکومت های بینابینی مترقی بمنظور رسیدن به حاکمیت همه جانبه خلق استفاده خواهد کرد ولی مسلماً آنرا هدف خویش قرار نداده و آنرا تبلیغ نخواهد کرد.

پیام اتحادیه کمونیستهای ایران خطاب به همه کمونیستهای ایران

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۵۶، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰

رفقا، اعضا و هواداران جریانهای کمونیستی ایران! همانطور که ما بارها تاکید کرده ایم، با کودتای خائنانه خمینی و دار و دسته اش شرایط مبارزه طبقاتی و ملی در کشور ما کیفیتا تغییر یافت. مردم ایران با حاکمیت مطلق دارو دسته مرتجع و مزدور صفتی روبرو شدند که با تمام قدرت برای سرکوب عوامل محرکه انقلاب ۵۷ و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی و ملی آن وارد عمل گردید. استبداد سیاه توام با سیاست تسلیم و خیانت ملی در مناسبات حکومت کودتا با ابرقدرت ها موقتا بر کشور ما چیره گشت. طبعاً در این شرایط وظیفه مسلم کلیه نیروهای وفادار به اهداف مترقیانه انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود که در برابر تهاجم خونین و مسلحانه ارتجاع به مقاومتی خونین و مسلحانه دست زنند و با تمام قدرت در برابر سرکوب انقلاب و سیر فقهرائی کشور بایستند.

بر این پایه، امروز ما کمونیستهای ایران بعنوان وجدان بیدار انقلابی ترین طبقه جامعه و مدافعان پیگیر آزادی و وظیفه عاجل و خطیری روبرو هستیم که همانا قیام مسلحانه برای نجات انقلاب و کشور میباشد. تبدیل جنگ خیانتکاران حاکم علیه مردم، به جنگ مردم علیه خیانتکاران حاکم - اینست فوری ترین تکلیف انقلابی روز! بررسی اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جامعه، وضع سیاسی و اجتماعی حکومت کودتا و موقعیت عینی و ذهنی مردم ما تماماً امکان براه افتادن موفقانه چنین جنگی را در لحظه حاضر و سرنگونی قهرآمیز ارتجاع ضدملی حاکم را ثابت میکند. زیرا امروز خمینی و دارودسته مزدورش بیش از هر زمان با بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی شدیدی روبرو بوده و در انفراد سیاسی کاملاً عیانی قرار گرفته اند و همچنین دارای قدرت نظامی یکپارچه و قابل اتکائی هم نیستند، حال آنکه توده های مردم با بیصبری و انتظار کاملاً محسوس و قابل رویتی از هر حرکت مسلحانه واقعا ترقیخواهانه و متکی به خودشان که بر علیه این حکومت صورت گیرد و هدف فوری خویش را سرنگونی این حکومت قرار دهد، پشتیبانی میکنند و برای پیوستن بدان و گسترش و به پیروزی رساندن آن آماده اند.

تجربه دو ماهه قیام مسلحانه سربداران در جنگل های شمال که بدست سازمان ما یعنی اتحادیه کمونیست های ایران سازمان یافته است درستی این ارزیابی را نشان داده است.

حکومت خمینی با کیفیت نازل و ناتوانیهای که در بسیج و بکارگیری نیروهایش علیه ما نشان داد جداً بحران زدگی خویش را در عمل عیان ساخت. شکست مفتضحانه برنامه محاصره و سرکوب ۲۲ آبان ماه دشمن و طرز عمل رسوا و ضربه پذیرش در جریان دو درگیری ۱۸ و ۲۰ آذر و دوم دی ماه پوشالی بودن این حکومت و نیروهای جنگی اش و همچنین ناستواری وحدت و هماهنگی درون این نیروها را ثابت کرد. بعلاوه پشتیبانی شگفت آور معنوی و بعضاً مادی مردم آمل و بابل و پیرامونیهایی آنها و حتی عقب مانده ترین نواحی جنگلی از قیام ما و برنامه جنگی ما در همین فاصله کوتاه ما را مطمئن ساخت که قیام مسلحانه درخواست روز توده های مردم ماست و توده ها با شور و شوق حمایت خویش را اعلام میکنند. مردم این نواحی در برخورد به نبرد مسلحانه ما در گفتگوها و رفتارهای خویش نشان داده اند که بی صبرانه در انتظار گسترش این نبرد به شهرها و روستاهای خویش و ایجاد امکانات ایفای نقش و همچنین شرکت مستقیمشان در این نبرد هستند. نبرد مسلحانه سربداران در هر نقطه که آوای جنگی ما

بگوش مردم رسیده با استقبال روبرو شده است - به یک نقاله امید واقعی تبدیل شده است! اینست که ما مطمئنیم به پیروزی و مطمئنیم هم از نظر تئوری و هم از نظر تجربه عملی کوتاهمان!
 ای رفیقان کمونیست و ای یویندگان راه طبقه کارگر! امروز قیام سربداران یک واقعیت عینی و یک جبهه واقعی انقلابی در برابر حکومت سفاک کودتاست. راه سربداران یعنی راه قیام مسلحانه، راه اقدامات مسلحانه پراکنده و ترور فردی نیست که توده ها را در نقش تماشاجی رها کرده و سرانجام به سرخوردگی بکشاند. این شعله ایست که بزودی دنیا خواهد دید که خرمن خشم توده های ملت ما را گر خواهد داد و این مظهر سفاکیت و جهالت را به محاصره خلق خواهد افکند. این راه نجات انقلاب و کشور ماست. اما همچنین این یک دستاورد بزرگ جنبش کمونیستی ماست: چه این کمونیستها هستند که پرچم این راه پیروزمند را برافراشته اند و این خون آنهاست که هم اکنون این راه را برای حرکت همه انقلابیون و آزادیخواهان میهن ما هموار میکند و شستشو میدهد.

امروز ما کمونیستها باید بپاخاسته و دلیرانه پرچم نبرد با دشمنان مردم را در یکی از خطرترین لحظات تاریخ کشورمان بدوش گیریم و بدوش میگیریم. اتحادیه کمونیستهای ایران وظیفه خود دید که این پرچم را بدوش گیرد و بدوش گرفت، ولی هشدار که مشی های انحرافی و خودپرستی های موجود در جنبش ما مانع از انجام این تکلیف تاریخی توسط همه ما گردد! اکنون به تحقیق روشن است که هر جریانی در جنبش ما که در حال حاضر راهی جز از قیام مسلحانه برگزیند قطعاً در برابر واقعیت سترم موجود که همه چیز را تابع تفنگ گردانیده، خواهد پاشید و بقا نخواهد یافت. آن رهبرانی که در شرایط تاریخی موجود پیراون خویش را به صبر و انتظار و یا فعالیت های عادی روزمره ای که مرکز ثقل آنها را نبرد مسلح تشکیل نمیدهد، دعوت میکنند راه انفعال و نابودی سیاسی خویش را هموار میکنند و همچنین بره وار هواداران خویش را به زیر تیغ دشمن میکشاند. آنها فردا بیشک مورد لعن تاریخ و بازماندگان حرکت خویش قرار خواهند گرفت.

پس بیایید رفقا، ای همه انقلابیون طبقه کارگر و کمونیستهای کشور ما، متحدانه این پرچم نجات بخش و پیروزمند را که هم اکنون در صفحات شمالی کشور برافراخته شده محکم بدست گیریم و محکم در اهتزاز نگهداریم و با اتحاد و یکی کردن صفوف پراکنده خویش در زیر آن گسترش و پیروزی این قیام پویا را تضمین کنیم. بیایند تا با فشردن دستهای یکدیگر در جریان حادثترین نبرد امروز کشورمان به پیشروان واقعی توده ها تبدیل شده و با اتکا به آموزشهای رهائی بخش جهان بینی علمی و انقلابیون راه واقعی نجات مردم و پیروزی انقلاب در کشورمان را نشان دهیم و همه مردم را در زیر رهبری طبقه کارگر متحد گردانیم.

پیروز باد قیام مسلحانه سربداران!

سرنگون باد حکومت خونخوار و خیانتکار خمینی!

مرگ بر ابرقدرتهای سفاک غرب و شرق - آمریکا و روس!

برقرار باد یک نظام جمهوری واقعا ملی و مردمی!

به قیام مسلحانه سربداران ببیوندید و همه نیرو و توان خویش را در خدمت گسترش و پیروزی آن

قرار دهید!

اتحادیه کمونیستهای ایران

۸ دیماه ۱۳۶۰



بیانیه های سیاسی و اطلاعیه های نظامی سربداران

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۴۷، ۳ آذر ۱۳۶۰

مردم قهرمان ایران!

ما سربدارانیم که علیه حکومت بیداد خمینی و برای نجات انقلاب و کشور بلادیده مان قیام کرده ایم. این بساط تاراج و جهل و آدم کشی و خیانت باید برچیده شود و برچیده خواهد شد و به همت قیام دلیرانه توده های انقلابی ایران و فرزندان سربدارشان آزادی از چنگال دیو استبداد و دغلاکارانه مذهبی نجات خواهد یافت. راه استقلال میهن اسیر ما همواره خواهد گشت. به آشوبگریها و شرارت های آخوندهای خونخوار و دستجات توطئه گر وابسته به ابر قدرتها پایان داده خواهد شد و یک نظام جمهوری واقعا مردمی و متکی به اراده و آراء خلق بر ویرانه های نظامات قرون وسطائی و وحشیانه سلطنتی و ولایت فقیه، برپا خواهد گشت. سوگند به آزادی و شرافت انسانی که از پای نخواهیم نشست تا پیروزی کامل بدست آید و مردم بپاخاسته ایران به تمامی این آمال انسانی خویش که خلاصه اهداف انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ ایران است نائل گردد. یا سر ما بدار آویخته خواهد شد ویا آنکه ما سر جنایتکاران حاکم و دشمنان دغلاکار خلق را بدار خواهیم آویخت. از این رو هست که ما خویشتن را سربداران نامیده ایم. ما همان سنتی را خواهیم گذارد که ۶۰۰ سال قبل قیام پیروزمند سربداران خراسان و مازندران و گیلان و کرمان علیه حکومت های جابر وقت و تجاوزکاران مغول گذارد.

ای مردم ایران!

دیگر تحمل حکومت بیداد و آدمکشی مشتی خونخوار و خمینی خائن در راس آنها کافیست. کودتای ناجوانمردانه خمینی و ارتجاع تبهکار مذهبی انقلاب توده های میلیونی ملت ما و ثمرات آنرا بباد داد. خونهای دهها هزار جوان که بخاطر کسب آزادی و نجات کشور از یوغ دیکتاتوری دست نشانده و جنایتکارانه پهلوی بزمین ریخته شد تماماً لگدمال شد. کشوری که تازه میرفت با همت و فداکاری توده های بپاخاسته ما در راه استقلال و شکوفائی ملی گام بردارد، باز یچه دست گروهی آخوند خیره سر و تاریک اندیش شد و بار دیگر به راه تسلیم در برابر بیگانه و زد و بند با ابرقدرتها افتاد. خیانت آشکار در قضیه تحویل گروگان های جاسوس اکنون به خیانت کامل در مسئله جنگ مقاومت در برابر تجاوز بعنی های عراق و اربابان توطئه گرشان کشیده شد. کجا ملت ما میداند که در پس پرده تزویر و بوق و کرنای تبلیغاتی خمینی و دار و دسته فریبکارش، که دائماً جبهه ها را خالی گذارده و در پشت جبهه ها آشوب و فتنه بپا میکنند، چه معاملاتی بر سر خاک وطن و آبرو و حیثیت رزمندگان ما صورت گرفته و میگردد.

امروز از جمهوریت و اصل انتخابی بودن ارگان های حکومتی و احترام به آراء عمومی که آن هم به نحو بسیار ناقصی در کشور ما مطرح شده بود، جز نامی باقی نمانده است. جمهوری اسلامی خمینی و دار و دسته اش چیزی جز یک دستگاه فساد و زور و قلدری آخوندی نیست. خمینی دغلاکار رژیم مطلقه سلطنتی را در شکل و شمایل مذهبی و بر تلی از بدن های متلاشی شده جوانان انقلابی ما بار دیگر احیاء کرده است. حکومت شلاق و چوبه اعدام خمینی و شرکاء روزی نیست که خون صدها جوان و نوجوان، زن و مرد و حتی فرزندان خرد سال مردم را به زمین نریزد. صدای گلوله همچنان و هر شب

از زندان ها و بازداشتگاه های فراوان جمهوری اسلامی بگوش میرسد. نسل انقلابی و جوان ایران در خطر نابودی است و تمام مردم ایران داغدار شد. آشوب و شرارت خمینی و دار و دسته اش ملتی را به عزا و کشوری را بسوی اضمحلال و از هم پاشیدگی کامل کشانده است. حکومت جهل و خود پرستی و خیانت این پیر رویه متقلب، صنعت و کشاورزی و علم و فرهنگ ملی را به حال رکود و افول کشانده و آسایش و امنیت فردی و اجتماعی را در میهن ما به یکباره از میان برداشته است.

پس باید همت و غیرت کرد و بار دیگر بپاخاست و گلوله را با گلوله و خون را با خون پاسخ گفت. ای دشمنان خونخوار و دغلكار ملت ! بدانید که امروز دست انتقام تاریخ از آستین ما سربداران بیرون آمده است و مطمئن باشید که امروز همه فرزندان شریف این ملت سربدارند و یا سربداران اند.

ای رفیقان کارگر و ای برادران و خواهران رنجبر در همه شهرها و روستاها !

ای جوانان دلیر و ملت شریف و انقلابی ایران !

ای گروه ها و دستجات انقلابی سراسر کشور !

یکدل و متحد بپاخیزید !

از توپ و تشر توخالی و تیر و تفنگ پوشالی مشتی اشرار و اوباش بی آبرو نهراسید. خیمه و بارگاه این خیره سران را که هوای سلطنت به سرهای بی مغزشان زده است بیرحمانه به آتش کشید و بدانید که پیروزی از آن توده های بپاخاسته و مسلح مردم است و دشمنان دغلكار ملت سخت زیون و وحشت زده و بی پایه و ریشه اند.

ای مردم دلیر مازندران و ای فرزندان رشید آمل و بابل و سایر شهرها و روستاهای دشتها و کوه های شمال !

این شد که نخستین میدان جنگ سربداران و اولین قربانگاه دشمنان کینه توز ملت ایران خطه گرد پرور شما باشد. اینجا نخستین سنگر شعله کش قیام سربداران و آغاز گاه قیام حریق آسای عمومی مردم ایران خواهد بود. بپاخیزید و به قوای مسلح سربداران ایران بپیوندید. تا با بسیج و بنا کردن سپاهی عظیم همه مازندران و سراسر ایران را به میدان جنگ آزادی با استبداد تبدیل کنیم و میهن عزیزمان را آزاد گردانیم.

درود بر مردم انقلابی ایران !

افتخار بر شهیدان بخون خفته انقلابمان !

پیروز باد قیام مسلحانه سربداران !

سرنگون باد حکومت تبهکارانه خمینی و دار و دسته خونخوارش !

مرگ بر ابر قدرت ها و نوکرانشان !

برقرار باد نظام جمهوری واقعاً ملی و متکی به توده های خلق !

سربداران

آبانماه ۱۳۶۰

اهداف فوری قیام سربداران

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۴۷، ۳ آذر ۱۳۶۰

ما سربداران از پای نخواهیم نشست تا این خواست های بحق انقلابیون و مردم بلادیده ما، که فوری ترین هدف های قیام کنونی است، تحقق پیدا کند:

۱- سرنگونی حکومت بیداد خمینی خائن و بساط جهنمی استبداد، خیانت ملی و جهالت پروری و تشکیل فوری یک حکومت انقلابی موقت. حکومت انقلابی موقت باید متکی به توده های مسلح مردم بوده و به آموزش نظامی و تسلیح عمومی مردم بپردازد. تنها بدخواهان و دشمنان نقابدار مردم اند که در زمان پیروزی قیام به خلع سلاح مردم خواهند پرداخت.

۲ - دعوت مجلس مؤسسان ملی در فاصله کوتاهی پس از پیروزی قیام مسلحانه مردم توسط حکومت انقلابی موقت. این مجلس باید بر اساس انتخابات عمومی - آزاد و رای مخفی همه مردم تشکیل شود و همه افراد و احاد بالغ ملت به جز اعضای وابسته به دار و دسته های تبهکار و ضدملی دو رژیم جهنمی سلطنت پهلوی و ولایت خمینی و دستجات جیره خوار و وابسته به قدرتهای سلطه گر جهانی، چه آمریکائی و چه روسی، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را دارا هستند. در فاصله کوتاه موجود تا تشکیل مجلس مؤسسان، تمامی احزاب و سازمان ها و تشکیلات های ملی و ترقیخواه توده ای و صنفی باید از آزادی کامل برای بحث و اظهار نظر و امکانات متساوی برخوردار بوده و در باره قانون اساسی آتی ایران و نظام جمهوریت آینده و همچنین نامزدهای انتخاباتی خویش آزادانه تبلیغ کنند. مجلس مؤسسان قانون اساسی نوینی را که بیانگر مضمون و اهداف انقلاب ما باشد، تدوین کرده و عالی ترین مرجع قدرت در کشور خواهد بود.

۳ - افشاء و لغو فوری کلیه قراردادهای اسارتباری که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی با دولت ها و شرکت های استعماری بیگانه بسته اند و یا از گذشته همچنان نگهداشته اند. ملی کردن کلیه سرمایه های امپریالیستی و وابسته گذشته و حال با تشریک مساعی و زیر نظارت کارکنان مؤسسات مربوطه.

۴ - لغو فوری کلیه حقوق بزرگ مالکی و فئودالی در سراسر ایران و تقسیم کلیه زمین های دایر و بایر و باغ و آب ملاکان و وابستگان رژیم کنونی در میان توده های کم زمین و بی زمین روستاها - اصلاحات ارضی باید تماماً زیر نظارت و از طریق تشکیل انجمن های نمایندگان دهقانان صورت گیرد.

۵ - تدوین فوری یک قانون کار مترقی و عادلانه براساس نظارت کارگران و کارکنان کارخانجات و مؤسسات تولیدی کشور.

۶ - تشکیل فوری دادگاه های فوق العاده توده ای با هیئت منصفه ای از میان خود توده های قیامگر مردم برای محاکمه و مجازات کلیه اعضاء و کارگزاران رژیم تبهکار کنونی. حکومت انقلابی موقت باید بی درنگ مردم را برای سرکوب بیرحمانه همه ایادی وابسته به ضدانقلاب حاکم و نوکران و جاسوسان امپریالیستها و ابرقدرتها بسیج کند.

۷- برسمیت شناختن کلیه آزادی ها و حقوق سیاسی و اجتماعی مردم، آزادی بیان، قلم، تشکیلات، اعتصاب و تظاهرات و برابری کامل حقوق سیاسی و اجتماعی میان مرد و زن و همچنین این آزادی ها و حقوق با تسلیح عمومی مردم. حکومت انقلابی موقت باید خودمختاری ملیت ها را در

چارچوب مهین واحد ایرانی پذیرفته و برابری ملیت های کشور ما را تضمین کند. همچنین حکومت انقلابی موقت باید رسماً جدائی دین را از حکومت اعلام داشته و دین را بعنوان یک مسئله وجدانی و شخصی تلقی کند و به کلیه تبعیضات مذهبی و امتیازات روحانی پایان دهد.

۸ - بسیج مردم و کلیه امکانات مادی و معنوی کشور برای نجات خوزستان و بیرون ریختن تجاوزکاران یعنی از خاک کشور. حکومت انقلابی موقت باید قاطعانه از تمامیت ارضی کشور حراست کرده و برای دفاع از مهین در برابر دخالت های قدرت های بزرگ و احیاناً تجاوز نظامی آمریکا و روس و دست نشاندگانشان به خاک کشور ما به ایجاد آمادگی نظامی در میان مردم و ارتقاء سطح امکانات دفاعی کشور از طریق بکارانداختن وسائل و ابتکارات داخلی و با اتکاء به مردم خویش بپردازد.

۹ - اجرای یک طرح ضربتی اقتصادی برای خروج کشور از بحران اقتصادی موجود و هموار کردن راه رشد مشتمل بر خودکفائی اقتصاد ملی بر پایه حفظ وحدت کلیه طبقات [یک کلمه ناخوانا] خلقی که در سیزده ماده توسط سربداران [یک کلمه ناخوانا] و بموقع خویش ارائه خواهد گشت.

۱۰ - اعلام یک سیاست خارجی کاملاً مستقل و انقلابی در عرصه روابط خارجی ایران با کشورهای دیگر به پشتیبانی از کلیه جنبش های انقلابی، ضدامپریالیستی و ضداستبدادی در جهان و مخالفت صریح با هر دو دسته بندی امپریالیستی غربی و شرقی (آمریکائی و روسی).

ضمناً ما سربداران به تبعیت از روش وحدت جویانه خویش و بمنظور حفظ اتحاد همه مردم علیه دستگاه پوشالی و به انفراد کشیده شده خمینی و دار و دسته اش از همه نیروهائی که از مواضعی ترقیخواهانه و ضدامپریالیستی علیه استبداد حاکم مبارزه میکنند، و همچنین از مجاهدتهای رئیس جمهور فعلی کشور ابوالحسن بنی صدر، اعلام پشتیبانی کرده و همگان را به اتحادی بزرگ علیه دشمن مشترک فرامیخوانیم، و اطمینان داریم که برنامه ده ماده ای کنونی بیان خواستها و آمال شرافتمندانه همه مردم ایران و جناح های گوناگون مخالف مترقی است.

سربداران

آبانماه ۱۳۶۰

بیانیه قیام پنجم بهمن آمل

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۵۶، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»، بدون اعمال قهر انقلابی هیچ طبقه و ملتی نخواهد توانست حقوق پایمال شده خود را از چنگال جباران بیرون کشد. تاریخ بشریت، تاریخ جنگ طبقات و پیکارهای خونین بین مرتجعین حاکم و رنجبران محکوم است. این روند بی چون و چرا و همیشگی و همه جایی تاریخ است.

آزادی را جز در پرتو آتش قهر انقلابی، جز در پرتو جانفشانی بی محابا و جز در سایه یورش بردن دلیرانه به کاخ ظلم و بیداد نتوان بدست آورد. با دشمنان آزادی تنها با زبان گلوله می توان سخن گفت و بر این حکم نیز تجربه اسارت و آزادی خلق ها مهر تائید نهاده است.

رژیم خونخوار و جنایت پیشه خمینی، یکی از تبهکارترین و فاسدترین رژیم های تاریخ بشریت، از آزادی کش ترین و درنده خو ترین رژیم های تاریخ، این پس مانده عفونت گرفته لاشه جباریهای قرون وسطی، این نتیجه شوم پیوند جهل و قساوت رژیم قاجاری و فریبکاری و خودفروشی رژیم پهلوی، امروز بر سرنوشت ملت و میهن ما حاکم گشته و بدتر از هر بیگانه سلطه گری بر مردم ما می تازد. و پاسخ چنین نظامی ضد بشری را جز با زبان گلوله و همت و خشم انقلابی توده نتوان داد، و

قیام پنجم بهمن آمل حرکتی بود عظیم در این جهت و تجربه ای ساخت شگرف و سترگ برای همه آنهایی که نمی خواهند تن به اسارت و بردگی دهند و بر آنند که آزادی را به قیمت خون به جنگ آرند.

سربداران ایران افتخار می کنند که در چنین دورانی، دوران یورش بیرحمانه رژیم خمینی به نیروهای انقلابی و دورانی که هر روزش خون دهها رزمنده دلیر بدست جلادان این رژیم بر خاک می ریزد، و خونخواران حاکم بر آنند تا با کشتار وحشیانه فرزندان خلق تخم یأس در دلها بپاشند، این چنین حماسه بزرگی را خلق کردند.

سربداران ایران که از آغازین روز حرکت خود، بر آن بودند که رژیم خیانت پیشه خمینی را با قیام در شهرها باید به گور سپرد، ماه بهمن، ماه قیام خونین خلق و ماه براندازی نظام منحط و فرتوت شاهی را برای آغاز قیام خود در شهر آمل برگزیدند. نیروهای سربدار بدنبال یک مانور نظامی و پشت سر گذاشتن «حلقه محاصره» ای که رژیم خمینی کوشیده بود پس از شکست مفتضحانه اش در ۲۲ آبان به گرد ما بوجود آورد ساعت ۴/۵ صبح روز پنجم بهمن وارد آمل شده و تا ساعت ۹/۵ شب در سطح شهر مستقر گردیدند. درگیری ما با نیروهای دشمن پیش از ساعت ۱۲ آغاز شده، در ظرف مدتی کمتر از یک ساعت دلاوران سربدار تمامی سطح شهر را از لوٹ وجود مزدوران خمینی پاکسازی کردند. تمامی گشتی ها، همه انجمن اسلامی ها و تمام لانه های فساد خانین مدافع نظام حاکم در مدتی کوتاه برپیده شد و تمامی جنایتکاران به سزای خیانت های خود رسیدند. آنهایی که مقاومت کردند با آتش قهر سربداران نابود شدند و آنهایی که زنده دستگیر شدند، در دادگاههای انقلابی که رأی نهائی اش را مردم صادر می کردند، به محاکمه کشیده شده مجازات لازم را دیدند. از این دسته، ۲۳ نفر با رأی و تصمیم مردم بوسیله نیروهای ما اعدام

گردیدند. درست یک ساعت پس از آغاز عملیات ما تمامی شهر آمل از آلودگی کثافات سپاهی و حزب الهی پاکسازی شده بود، و کوچه ها و خیابانهای شهر شاهد شعف وصف ناپذیر مردمی بود که دیگر سنگینی خفه کننده چنگال جاسوسان خمینی را بر حلقوم خود حس نمی کردند. ما قصد داشتیم مقرهای دشمن نظیر سپاه پاسداران، بسیج، بیدادگاه انقلاب، و روابط عمومی را نیز بر سر موجودات پلیدی که در آنها لانه گرفته بودند ویران سازیم، لیکن مسئله وجود زندانیان سیاسی در تمام این مقرها و احتمال آسیب رسیدن به آنان ما را بر آن داشت که این مقرها را تنها محاصره کرده به مجازات عنصری که برای کمک بدانجا روی می آوردند، یا از آنجا خارج می شدند، بپردازیم و چنین شد. ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب محافظین و نگهبانان این مقرها نیز همه به سزای خیانت های خود رسیده بودند. تیربار بالای بسیج با تیربارچی و اطاقکش هم با یک موشک آرپی.جی دود شده و به هوا رفته بود و دیگر هیچ صدائی از هیچیک از این مقرها بیرون نمی آمد. از این پس ما در چند محله شلوغ و پر جمعیت شهر: قادی محله، اسپه کلا و رضوانیه مستقر شده و به کار تبلیغی پرداختیم. بسرعت برق انجمن های اسلامی و در و دیوارهای بسیاری از خیابان ها و کوچه ها از عکس های روباهاان جمهوری اسلامی، خمینی، بهشتی، رفسنجانی، و رجائی و ... پاکسازی شده و اوراق تبلیغاتی و پوسترهاشان در وسط خیابان ها به آتش کشیده شد. و شعارهای «مرگ بر خمینی»، «زنده باد آزادی»، «زنده باد سرداران»، «یا مرگ یا آزادی» نقش آفرین دیوارها گردید. و بانگ پر طنین «مرگ بر خمینی» در کوچه و خیابان پیچیدن گرفت.

استقبال مردم قهرمان آمل از این حرکت ما و شرکت فعالشان در آن مافوق تصور خود ما بود. برای نمونه بگوئیم سنگر بندی های محلات و کوچه ها و خیابان هائی که ما در آنها مستقر بودیم حتی یک موردش توسط سرداران صورت نگرفت، همه سنگرها را مردم و بویژه جوانان بستند. از همان لحظات اول جوانانی از ما طلب اسلحه می نمودند و ما نیز که در جریان پاکسازی شهر مقادیر قابل توجهی سلاح بدست آورده بودیم، برخی از آنها را مسلح کردیم. شور شعف ناشی از ورود سرداران به شهر در همه جا دیده می شد و همه با جان و دل آماده همکاری و یاری بودند. و جوانانی در همان آغاز کار به همسنگران همیشگی ما تبدیل گردیدند.

خمینی خیانتکار خیلی می کوشد از مردم ما جاسوس و ضد انقلابی بسازد. اما شرافت این مردم برتر از آنست که همه تلقینات زهرآگین این یک مشت ملای جلا و آبروبخته هیچ تاثیری بر آن بگذارد. خائنین تبهکاری که دشمنی شان با آزادی و آزادگی و دلباختگی شان به چهل و فساد و واپس گرایی چشم بشریت را خیره ساخته است، خیلی می کوشند مردم دلاور و آگاه ما را به ضدیت با انقلاب و انقلابیون وا دارند، لیکن دانائی و شور آزادیخواهی مردم ما بس فراتر از آن است که حربه های پوسیده و زنگ زده این بقایای چهل و فساد قرون وسطائی در آن ذره ای کارگر افتد. و این همه را قیام پنجم بهمن آمل بروشنی روز نشان داد. شور و دلدادگی مردم قهرمان نسبت به فرزندان سردارشان و ایستادگی و فداکاری دلاوران سردار در راه این مردم صحنه هائی آفرید که تاریخ ما برای همیشه آنها را ثبت خواهد کرد. مردم دلاور آمل از همان لحظات آغاز، یک شبکه خبررسانی برای ما تشکیل دادند و هر اتفاقی در هر گوشه شهر رخ داد بسرعت خبرش را به گوش رفقای ما رساندند. تک تک جاسوسان دشمن را که احیانا هنوز باقی مانده بودند در کوچه و خیابان و خانه هاشان معرفی کردند. جوانان به ساختن سنگر، پرتاب سه راهی، پر کردن خشاب های خالی رفقای ما در سنگرها و ... پرداختند و هیچکس از هیچگونه همکاری دریغ نوزید. و همین هم بود که

جانپان حرفه ای دربار ولایت فقیه پس از عقب نشینی ما با مردم این محلات رفتاری کردند که روی رفتار مغول ها و قزاقهای روس با مردم ایران را سفید کرد.

دشمن وقتی مزدوران خود را در شهر آمل کاملاً نابود شده یافت، کوشید تا از گوشه و کنار منطقه هرچه می تواند نیرو گرد آورد و با سرعت و دستپاچگی تمام انجمن اسلامی های تمام شهرها و روستاهای منطقه و اوباش حزب الهی اش را از همه شهرها با وانت و مینی بوس و... به اطراف شهر کشاند. نیروهائی که گرد مناطق استقرار ما را گرفتند از بابل، محمود آباد، بابلسر، ساری، قائمشهر، بهشهر، شیرگاه و... بدانجا کشانده شده بودند و عزاداری ها و تشییع های بعدی معدومینشان نیز نشان داد که بچه وسعتی به بسیج نیرو پرداخته بودند. دیوانه عقده ای، هادی غفاری با ۳۰۰ نفر از چماقداران حرفه ئی اش، بوسیله هواپیما از تهران خود را به آمل رسانده بود. و با چنین نیروئی که به مرز ۳۰۰۰ نفر مسلح و مجهز در پیرامون و درون شهر می رسید به اصطلاح حمله به ما و در واقع سوزاندن و غارت کردن خانه های مردم را شروع کردند. نام سردار لرزه بر اندام این جانپان می افکند. حزب الله تا کنون یکی دو بار ضرب شصت سرداران را چشیده بود و خیلی از نور چشمی هایش را در روبروئی با دلاوران سردار از دست داده بود. و در اینجا دیگر تنها سرداران هم نبودند که باید به جنگشان می رفت، مردم دلاور آمل نیز در پیوند ناگسستنی با فرزندان سردارشان در میدان بودند. پس باید هم از مردم زهر چشم گرفته می شد، هم دوردور با سرداران درگیری می شد. در دورترین نقاط شهر از مناطق استقرار نیروهای ما، بر سر خیابانهای اصلی سنگر ساختند و تیربار ۳ و کالیبر ۵۰ گذاشتند و بطوری بی هدف همه چیز را دوردور به آتش بستند و زیر حمایت این آتش ارادل حزب الهی به خانه و زندگی مردم حمله ور شدند. ابتداء در حیاط خانه ها نارنجک می انداختند که بسیاری از خانه های مردم منفجر شد، یا آتش گرفت. سپس وقتی مطمئن می شدند کسی در آن نیست نزدیک شده، در را شکسته و بر روی پشت بام سنگر می ساختند. در چند مورد کسانی را که مانع ورود آنها به خانه هاشان می شدند به رگبار بستند، از جمله پیرزنی ۷۰ ساله را. جنایات اینان در حق مردم در مناطق پیرامون محلات استقرار ما روی چنگیزیان را سفید کرد. بعد از ظهر روز ششم خبر از حملات وحشیانه اینان به مردم و سوزاندن خانه ها و رگبار بستن در جمعیت ها بسیار شد. از سوی دیگر نیروئی که ما در آنجا آرایش داده بودیم به لحاظ کمی با نیروئی که دشمن بر سر ما آورده بود بسیار متفاوت و نابرابر بود. این شد که عصر گاه روز ششم تصمیم گرفتیم حزب الله را به باغ های اطراف شهر بکشیم و اینکار را کردیم. قهرمانان سردار با تاکتیک تهاجم و عقب نشینی، کشتار بسیاری از جاسوسان حزب اللهی و سپاه در کوچه ها و محلات استقرار خود آرام آرام نیروهای دشمن را به باغهای سمت جنوب شهر کشاندند. در این جریان عقب نشینی رفقای دلاور ما قهرمانی هائی از خود بروز دادند که برای تمام انقلابیون جهان نمونه و سرمشق ساخت. پس از این عقب نشینی و در این باغها بود که مصاف واقعی صورت گرفت که فریاد الامان حزب الله و سپاه به آسمان بلند شده بود و هیچ حزب اللهی به فریاد حزب اللهی دیگر نمی رسید. تنها صدای «حزب الله عقب نشینی، حزب الله عقب نشینی» بود که شنیده می شد و چون موشهای کور زخمی آنها شان که زنده ماندند به سوراخ های خود خریدند. عقب نشینی از ما بود و فرار از آنها. از این منطقه ما دیگر به محلات بازنگشتیم و تا صبح هفتم، باز چندین سنگر مزدوران سپاهی را پاکسازی کردیم و در سایه این عملیات پراکنده، با امنیت کامل به جنگل بازگشتیم. در طول تمام این مدت از شامگاه روز پنجم تا صبح روز هفتم تعدادی از رفقای ما در نبرد با مزدوران خمینی به شهادت رسیدند، که این عده رفقای تیرباران شده ما را نیز در

بر می‌گیرد. همه رفقای که بلافاصله همان روز هفتم جلوی جوخه اعدام قرار گرفتند، رفقای زخمی ای بودند که تا آخرین گلوله در سنگرایشان مقاومت کرده و جسم مجروحشان به چنگ آدمکشان رژیم سفاک خمینی افتاده بود. اینها بدون استثنا هر کدام یک یا چند زخم بر بدن داشتند و بهمین دلیل هم هیچ کدام امکان سر پا ایستادن نداشتند و مجریان عدل اسلامی خمینی آنها را بر صندلی نشاندند. اما رفقای ما در همان حالت دلیرانه و سینه سپر کرده رگبار جوخه اعدام را نیز پذیرا شدند، چرا که پیمان بسته بودند، در راه دفاع از خلق جان خود را بهیچ بگیرند و چنین کردند. اینان ستارگان همیشه تابان آسمان پیکار و مقاومت خلق دلاور ما، نام و یادشان جاودانه باد. ما در آینده زندگی نامه تک تک این رفقا را که مشحون از شور جانبازی در راه خلق، در راه زحمتکشان و در راه طبقه کارگر قهرمان ایران است، در اختیار همگان خواهیم گذاشت. یکی از رفقای شهید ما را این جانبان تبهکار پیش چشم مردم زنده زنده به پشت وانت بستند و در خیابان‌ها کشیدند و تکه تکه اش کردند تا بلکه از ما و از خلق ما زهر چشم بگیرند. اما هیئات، چه دلچسب تقاص این جنایات را از آنان خواهیم گرفت. آن روز دور نیست. به شرافت سربداری سوگند که آن روز دور نیست. خون این دلیران را از زیر ناخن هایشان بیرون خواهیم کشید. از سرنوشت خمینی خائن و دار و دسته اش عبرتی خواهیم ساخت برای همه مرتجعین آینده تاریخ.

در طول این جنگ‌ها تا آنجا که ما تا کنون توانسته ایم بشمریم حدود ۲۳۰ نفر از مزدوران سپاهی، بسیجی و حزب الهی، به اضافه یک گشتی ۳ نفره انجمن اسلامی پلید که می‌خواست به کمک بسیج بیاید، کشته شده‌اند و تعداد زخمی هایشان بیشتر از ۵۰۰ نفر است.

حرکتی که ما در آمل بدان دست زدیم نه تنها خود آمل و نه تنها مازندران و خطه شمال که تمامی ایران را تحت تاثیر قرار داد. و به دنیا نشان داد که فرزندان دلاور این خلق تا کجا حاضرند در نبرد با این باند خائن و خونخوار پیش‌بازند و حد نفرت مردم ما از این خائنین تبهکار تا کجاست. و ما این را می‌توانیم با اطمینان کامل بگوئیم که امروز دیگر سرداران ایران در فکر و ذهن و قلب توده‌ئی بزرگ از مردم این کشور زیست می‌کنند و این دستاوردی است بس عظیم و توشه ساز نبردهای عظیم تر ما در آینده با دستگاه فاسد و اهریمنی این نبره ناپاک ضحاک و حجاج بن یوسف. درست در تلاش بستن همین درهای امید و اعتماد توده بروی ماست که جباران و جاسوسان حاکم بر سرنوشت خلق، مدام از ناچیزی، نادانی، نابودی، عامل بیگانه بودن و ... ما می‌گویند. پنجم بهمین، ششم بهمین می‌شود، بهمین نه ماه قیام خونین خلق، ماه «انقلاب شاه و مردم» می‌شود، تعداد ما به ۶۰ یا ۱۰۰ نفر محدود می‌گردد، مردم نه در کنار ما، روبروی ما قرار می‌گیرند، همه کشته و اسیر می‌شویم و ... بدون اینکه هرزه درایان دروغ گو حساب کنند خود دچار چه نقیضه گوئی هائی گشته‌اند.

رفسنجانی ابله می‌گوید: «مردم آمل یک پارچه با ما بودند و اینها را بیرون ریختند. اگر سپاه و ارتش اینها را بیرون ریخته بودند برای ما این همه مایه خرسندی نبود و ما در کجا می‌توانستیم ۶۰ نفر اینها را جمعی گیر بیاوریم» (نقل بمعنی از صحبت‌های رفسنجانی در این مورد). هر کسی هم بیاید از او بپرسد که: اگر اینها جمعا ۶۰ نفر بودند و تمام مردم شهر هم با شما بودند، سپاه و بسیج و حزب الله هم در صحنه بودند، توده‌ئی و اکثریتی هم که بروال همیشگی شان دم درگاه قدرت دم می‌جانبانند، صدها نیروی سپاهی و نظامی هم در اطراف جنگل چند کیلومتری شهر در اختیار داشتید، دیگر چه لزومی داشت اینهمه نیرو از نور و بهشهر و محمود آباد و بابل و بابلسر و ساری و روستاهای منطقه به شهر بیاورید؟ اگر مردم با شما بودند و اینها هم ۶۰ نفر فراری، هادی غفاری دیوانه

را با ۳۰۰ چماق‌دار مجنون چرا از تهران فرستادید؟ شما چه کسی را می‌خواهید گول بزنید؟ مردم را؟ هیئات، تنها می‌توانید خود را با این دروغ‌های اسلامی تان دلخوش کنید و بکنید که آنچه بایسته است بر سرتان خواهد آمد.

سفیه بزرگ خمینی خائن می‌گوید: «... دیدید مردم آمل چه بروزتان آوردند؟» و گله می‌کند که: «رسانه‌های گروهی دشمن از این موضوع (قیام آمل) گذشتند و هیچ نگفتند، اینجا که به نفع ما بود هیچ نگفتند.»

خمینی درست همانند محمد رضا شاه در آخرین روزهای حیات نکبت بارش، خودش را به حماقت می‌زند. گوئی که این لازمهٔ این برهه از زندگی جباران تاریخ است. او هم قیام دلاورانهٔ مردم تبریز را، آشوب‌مشتی خارجی که شناسنامه ایرانی در جیب‌شان گذاشته بودند، می‌خواند. خمینی می‌خواهد وانمود کند که علت سکوت رسانه‌های گروهی امپریالیستی در مورد قیام آمل، این بوده که قیام بسود رژیم او خاتمه یافته است. اما خودش هم در مورد برخی از مسائل این قیام سکوت می‌کند. آیا اینهم به همان دلیل است؟ سربداران ایران تا کنون چندین اعلامیه و اطلاعیهٔ نظامی داده‌اند و اهداف و مواضع و خطوط تمایز خود با دیگر نیروهای سیاسی را روشن ساخته‌اند و اتحادیه کمونیست‌های ایران بصراحت اعلام داشته که، این سازمان مبتکر و پایه‌گذار چنین جریانی دمکراتیک و انقلابی است و اینجا نیز اعلام می‌داریم که علیرغم پیوستن برخی از اعضا و هواداران پاره‌ئی گروه‌های دیگر به جریان سربداران، هنوز هیچیک از سازمانها و گروه‌های سیاسی ایران بطور تشکیلاتی در نهضت سربداران شرکت ندارند - اما با همهٔ این تفصیلات، خمینی، رفسنجانی، آن جوجه فاشیست سپاهی و همهٔ اعمال مظلّمه هر چه می‌خواهند می‌گویند و هر کجا می‌خواهند سکوت می‌کنند.

راست این است که هم خمینی، هم کارگزاران دربار ولایت فقیه و هم رادیوهای امپریالیستی همه دربارهٔ این قیام سکوت کرده‌اند، چرا که این قیام و حرکت قیامگران سربدار به زبان تمامی آنهاست، نه که به سود یکی و به زیان دیگری. این قیام نه حرکت مشتت سلطنت طلب است که رادیو بختیار خیانتکار و رادیو اویسی جلاد و رادیو آمریکای جهانخوار برایش سینه چاک دهند. این قیام نه حرکت دار و دستهٔ خمینی و ملایان خودفروش حاکم بر ایران است که رادیو مسکو، رادیو باکو و رادیو ملی برایش مدیحه سرائی کنند و جاسوسان شناخته شده و آبروباختهٔ توده‌ئی - اکثریتی برایش سنگر بکنند (کاری که در آمل و در خدمت سپاه پاسداران، فعالیت از هر حزب الهی می‌کردند). این قیام نه حرکت حزب جمهوری اسلامی است که هر یک از قدرت‌ها و ابر قدرت‌های امپریالیستی منافع خود را در حاکمیت جناحی از آن ببینند و نقطهٔ تلاقی امید همهٔ جهانخواران شرق و غرب باشد. این قیام متعلق به طبقهٔ کارگر قهرمان ایران، متعلق به زحمتکشان رنج دیده و غارت شدهٔ ایران و متعلق به تمامی مردم ایران است. این قیام متعلق به تمامی آنهاست که استقلال میهن و آزادی خود را با هیچ چیز معامله نمی‌کنند و طبیعی است که هیچ یک از قدرت‌های امپریالیستی غرب و شرق برای خود امیدی در آن نبینند و در مورد آن سکوت کنند. آری، آقای خمینی، شما و آنها همه در برابر قیام آمل یک موضع دارید و یک رده دشمنان پلید و تبهکار مردم مائید. و سکوت و یاوه سرائیتان نیز برای مردم ما به یک اندازه بی‌ارزش است. نه کسی را فریب خواهد داد و نه راه‌امیدی برای شما خواهد گشود. قیامگران آمل راهی را آغاز کرده‌اند که به حکم تاریخ و به امر زحمتکشان این مرز و بوم باید تا پایان طی شود و نقطهٔ پایانش نابودی حتمی شما تفاله‌های ننگین و عفونت گرفتهٔ عصر ناصرالدینشاهی است.

پرچم پیروزی خلق بی تردید بر بام این میهن بلا دیده افراشته خواهد شد و بازوی پر توان
سربداران ایران در افراشتن این پرچم نقشی بزرگ ایفاء خواهد کرد، این پیمانی است که با تک تک
شهیدانمان بسته ایم. و این دینی است که زحمتکشان این مرز و بوم به گردن ما دارند.

پیروز باد قیام مسلحانه سربداران ایران!

افتخار بر مردم دلاور آمل!

جاودان باد یاد شهدای قهرمان قیام آمل!

سرنگون باد رژیم خودکامه و تبهکار خمینی!

سربداران

۱۱ بهمن ۱۳۶۰

سربداران و سلطنت سیاه خمینی

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۵۷، ۱۹ فروردین ۱۳۶۱

«جمعی از مفسدان استیلا یافته، به خلیق ستم میکنند.»

«اگر توفیق یابیم رفع ظلم ظالمان نمائیم.»

«والا سر خود را بر دار خواهیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم.»

از بیانیه نهضت سربداران اوائل قرن هشتم

کودتای خائنانه خمینی با موج ترور و کشتاری که با خود آورد آخرین دستاوردهای انقلاب بهمن را مورد تعرض قرار داده، فاصله میان باند مرتجع حاکم و توده های محروم مردم ما را به دره عمیقی تبدیل کرد که چشم اندازش جز موج خون هزاران فرزند قهرمان این خلق نبود. تضاد مردم ما با حکومت جمهوری اسلامی، با این کودتا به درجه ای رسید که دیگر جایی برای مبارزه مسالمت آمیز باقی نگذاشت و مردم ما پس از مدتی کمتر از سه سال بعد از سرنگونی رژیم شاهی، در جامعه ولایت فقیه، بار دیگر سلطنت ننگین دوهزار و پانصد ساله را حئی و حاضر در برابر چشم خود دیدند. مرتجعین حاکم شمشیر بر روی مردم کشیدند و دست به آنچنان جنایات وحشیانه ای در این کشور زدند که روی جنایات شاه سفاک را سفید کردند.

جنبش انقلابی و کمونیستی ایران میبایست به این حرکت خائنانه جواب در خور دهد. یک بار دیگر جنبش انقلابی ایران به محک آزمایش زده میشد. تاریخ میهن ما باری دیگر صفحه ای جدید را مینوشت. دشمن خلق با وحشیگری تمام به جان مردم افتاده، مردم آماده هرگونه جانبازی برای حفظ دستاوردهای انقلاب خویش، و برهم زدن بساط سلطنت جدیدند و این جنبش انقلابی و کمونیستی است که میبایست [خود را] نشان دهد [و] وضعیت خود را روشن کند. این جنبش کمونیستی است که میبایست نشان دهد توان درک شرایط جدید و یافتن راه صحیح برای مقابله با آنرا دارد یا نه؟ راهی که از یکسو بتواند از توان و امکانات توده تا بالاترین حد ممکن استفاده نموده، شور انقلابی و روحیه تهاجمی توده را هر چه بیشتر برانگیزد و از سوی دیگر راه پیش تاختن دشمن و پس نشستن انقلاب را در تمامی زمینه ها بریندد. راهی که با شناخت حرکت احتمالی هر یک از طبقات و اقشار خلق و نمایندگان سیاسی شان، در شرایط جدید، آنگونه سیاست و حرکتی را در پیش بگذارد که سرمایه انقلاب، نیروی فعال و جانباز انقلابی را هم از دستبرد حملات ردیالانه دشمن و هم از دستبرد روحیات ناشی از سلطه جو شکست و نومیدی نجات داده، توطئه جدید را در نطفه خفه ساخته، چرخ حرکت جامعه و انقلاب را به پیش راند. و این در شرایطی که کودتای خائنانه خمینی به وجود آورد، راهی جز مقابله مسلحانه با ارتجاع، گشودن جبهه ای انقلابی و مسلح در گوشه ای از جامعه و دعوت و بسیج توده های خلق جهت شرکت در این نبرد سرنوشت ساز نبود. حرکتی که به تمام منطبق با خواست و توقع مردم ما بود. جنبش انقلابی و کمونیستی ایران راه دیگری در پیش نداشت. امام حزب الله فرمان یورش به جنبش انقلابی خلق را صادر کرده بود. دستجات اوباش و فریب خوردگان حزب الهی به وحشیانه ترین شکل ممکن به جان مردم افتاده بودند. اقشار پیشروی خلق در همه جا به مقابله با این تعدی آشکار و سبعانه برخاسته بودند. توده وسیع خلق را نفرت و انزجاری عمیق نسبت به مستبدان

کودتاگر، این خائنین به انقلاب و خلق فرا گرفته بود. صحنه خیابانهای کشور تا دورافتاده ترین شهرها، صحنه مقابله انقلاب و ضدانقلاب و ستیز دموکراسی و استبداد بود. مردم در پیکار دلاورانه خود برای حفظ باقیمانده محصول خون آنهمه شهیدی که داده بودند، حرکت مبارزاتی خود را تا سطحی ارتقاء داده بودند و دشمن در ادامه تجاوز خود به حقوق مردم و دستاوردهای انقلابیان، آنچنان شیوه ای را در پیش گرفته بود که در پیش پای جنبش کمونیستی و انقلابی ایران راهی دیگر جز راه قیام مسلحانه در برابر کودتاگران نمی ماند. و در این چنین شرایطی بود که نیروهای انقلابی و کمونیستی ایران بخاطر تحلیل های نادرست خویش چه از شرایط پیش از کودتا و چه از شرایط جدید، همه در گرداب بی منتهای سرگردانی و آشفته گی غوطه میخوردند و یکی پس از دیگری غرق میشدند. و در این چنین شرایطی بود که سازمان ما - اتحادیه کمونیستهای ایران - طرح قیام مسلحانه را به جنبش انقلابی ایران ارائه داد و به تبلیغ آن پرداخت.

تاریخ میهن ما نمی تواند فراموش کند که در این چند ماهه پس از کودتا جانیان تبهکار دربار خمینی چه به روز این مردم آوردند. تاریخ جامعه ما نمی تواند فراموش کند که در این چند ماهه چند هزار جوان انقلابی بدست آدمکشان بی شرم خمینی به اتهام «جنایاتی» نظیر «شرکت در خانه های تیمی» یعنی با همدیگر زندگی کردن و... به جوخه های اعدام سپرده شده اند و دهها هزارشان به سياهچال های این نظام گندیده و فرتوت کشیده شدند. تاریخ میهن ما این را نیز نمی تواند فراموش کند که نیروهای سیاسی - آنهایی که میبایست جنبش مردم را در این دوران رهبری کنند هر یک چه موضعی در برابر کودتاگران گرفتند و چه نقشی در این شرایط بحرانی ایفاء کردند. این روزها و حرکت تمامی ما را و دشمنان ما را تاریخ میهن ما با دقت و وسواس تمام ثبت خواهد کرد، و قضاوت آیندگان نیز بر آن سخت خواهد بود.

کودتای خمینی ضربه ای سنگین بر پیکر جنبش انقلابی و روحیه تهاجمی مردم ما وارد آورد. و روشن است که در شرایط لزوم مقابله شمشیر با شمشیر، اتخاذ سیاست مقابله «خون با شمشیر» حاصلی جز این نتواند داد. و امروز دیگر هر آن کس که نخواهد چشم بر واقعیات بر بندد، هر آنکس که بخواهد به حرکت ۹ ماهه گذشته جامعه و اشتباهات و انحرافات جنبش برخوردی صادقانه نماید، باید بپذیرد که راهی جز راه پیشنهادی سازمان ما پیش پای جنبش نبود. و جنبش ما نه ضربه قدرتمندی ارتجاع حاکم، که ضربه نادانی خویش را خورد. حرکتی که سازمان ما زیر چتر سربداران بدان دامن زد، تنها حرکتی بود که در این شرایط ویژه اجتماعی میتوانست جنبش را حفظ کرده، مردم را به پشتیبانی فعال از خود کشیده و مرگ نظام ننگین ولایت فقیه را تدارک ببیند. این را جایگاهی که حرکت ما علیرغم تمامی کمبود هایش در بین مردم به دست آورد نشان میدهد. و درست به همین دلیل هم بود که رژیم در برابر ما سیاستی کاملاً متفاوت با سیاست عمومی اش در قبال دیگر بخش های جنبش در پیش گرفت.

رژیم خمینی در شرایطی که برای کشته شدن یک پاسدار در گوشه ای از این کشور، روزنامه ها سیاه کرده، تشییع و تعزیه برگزار مینمود و میکوشید تا بدین ترتیب انحرافی بودن جنبش انقلابی، ضربه پذیری آن و قدرتمندی خود را به اثبات برساند، در برابر حرکت ما سکوت مطلق را در پیش گرفت. و این توطئه سکوت نه تنها در ارتباط با مردم که در ارتباط با خود نیروهای دولتی که میبایست باصطلاح سرکوب ما را به عهده گیرند نیز اعمال میشد. نمی بایست حتی سربازی بدانند که گروهی از انقلابیون ایران، راه گشودن جبهه ای علنی و مسلح در برابر کودتا را پیش گرفته اند و از همین رو بود

که آنها را در عمل برای مقابله با ما، اما در ظاهر برای «راهپیمائی در جنگل» بسیج میکردند. دهها پاسدار مزدور رژیم بدست رزمندگان سربدار کشته میشدند، اما نامی از آنها بمیان نمی آمد و یا اگر کشته شدنشان را نمی شد از چشم مردم پنهان کرد، بعنوان «شهید جبهه» تشییع شان برگزار میشد. نظام گندیده ولایت فقیه با تمام توان خود مدت ۶ ماه تمام کوشید تا وجود چنین جریانی را کاملاً حاشا کند. و این نبود مگر بخاطر وحشتش از این حرکت و پشتیبانی توده از آن و ترس از نمونه ساختن این حرکت برای جنبش انقلابی ایران، جنبشی که بخاطر سیاستهای نادرست و انحرافی خود داشت بسرعت برق قتل عام می شد. جنبشی که در شرایط روزهای کودتا میتوانست با اتخاذ سیاست صحیح، چند روزه قدرت سیاسی را بکف آورد و اکنون داشت دریا دریا خون میداد و ثمری نیز بر نمی گرفت. اما قیام پنجم بهمن آمل نقطه عطفی شد در حرکت سربداران. و سربداران به حکم تفنگ خویش خود را در سطح جامعه و فراتر از سطحی که در تصور هر کس میگنجید، مطرح ساختند و دیوار سکوت و توطئه گرانه دشمن را شکستند. و از این پس دیگر امکان حاشای این حرکت نبود. دیگر امکان سرپوش گذاشتن بر کشته و زخمی شدن نزدیک به هزار نفر مزدور حزب الهی و پاسدار در شهر قهرمان آمل نبود. و حال ترفندی دیگر میبایست بکار بست. جاسوسان سوسیال - امپریالیسم روس، حزب توده و اکثریت، از اولین روزهای این حرکت، میکوشیدند تا در بین مردم، سربداران را سلطنت طلب و هوا خواه آمریکا معرفی کنند. چرا که این نهضت بر سر اربابشان موضع داشت، نهضتی نبود که بخواهد با اتکاء به یک ابر قدرت با ابر قدرت دیگر «مبارزه» کند، اتکایش به خلق بود و تنها به خلق. و این امروز در قاموس جاسوسان روس، یعنی آمریکائی و سلطنت طلب. در اینجا نیز دولت جمهوری اسلامی همچون بسیاری موارد دیگر از پای اندازان سیاست روز خط گرفت و قرار شد سربداران، «سلطنت طلب» و «آمریکائی» شوند. و نشخوار اسلام پناهان مجلس نشین، روزی نامه نویس و عربده کش همه این شده، برنامه تلویزیونی «چهل فاجعه آمل» که به مصداق «مرتجعین سنگی را که بلند میکنند، بروی پای خودشان میافتد» به آنچه دشمن انتظار داشت نتیجه نداد و دروغ های ابلهانه خود سردمداران رژیم را برملا کرد، و نمونه کامل عیاری از این ترفند نوآندیشیده مغزهای پوک اسلامی بود. آسمان و ریسمان به هم بافته شد و دروغ هائی به رسوائی پارسائی دولتمردان دربار ولایت فقیه ساخته شد، تا حرکت سربداران را «آمریکائی» و «سلطنت طلب» و «دشمن مردم» و... معرفی کند. رسوائی توطئه سکوت گذشته میبایستی با جنجالی رسواتر پوشانده شود. اما این ممکن نگشت و نخواهد گشت. چرا که مردم ما تازه امروز با این دستگاه آشنا نشده اند، مردم ما ریش و دستارهای آمریکائی و روسی را مدتهاست در قلب این دستگاه میبینند و شاهد جنایات و وطن فروشی هایشانند. و مردم ما با نقطه نظرات و مواضع سربداران نیز آشنایند. سربداران از همان نخستین روز اعلام موجودیت خویش، اعلام کرده اند که جنگشان با این دستگاه بخاطر خیانت کودتای خرد است که راهی را در پیش این رژیم نهاد که بناگزیر میباید تا میهن ستمزده ما را بار دیگر به چراگاه سرسبز خوکان امپریالیسم تبدیل سازد. جنگ سربداران با رژیم خمینی، جنگ مردمی است که به انقلاب خونین شان خیانت شده، با خائینی که چون خفاش بر سر ثمره خون شهدای این خلق نشسته اند.

این را هم مردم میدانند و هم دشمنان مردم، و از همین رو نیز هست که مردم حیات خود را با حیات سربداران گره میزنند و دشمنان مردم نسبت به سربداران کینه حیوانی می ورزند. مردم ما رژیمی را که «سمبل مبارزه اش» کاشانی، عامل فاشیستهای آلمانی و کارپرداز امپریالیستهای آمریکائی و همدست شعبان بی مخ و ملکه اعتضادی و سپهد زاهدی است می شناسند. مردم ما رژیمی را که

قدیس اعظمش بهشتی جاسوس، سانسورچی دربار محمدرضا شاهی است می شناسد، مردم ما رژیمی را که با تسلیم مفتضاحانه در برابر آمریکا و تحویل گروگانها، میلیاردها دلار پول این ملت محروم را به جیب امپریالیستهای آمریکائی ریخت و بزرگ ترین خدمت را به این جهانخواران ضد بشر در آن مقطع تاریخی کرد میشناسند. حال خائنین به انقلاب و خلق میخواهند همانسان که تاریخ را وارونه مینویسند واقعیات را نیز وارونه معرفی کنند. میخواهند با دروغگوئی و شیادی انسان که مصالح قشری و پوسیده شان ایجاب میکند «انقلاب» و «ضدانقلاب» برای مردم ما بسازند. به این امید که مردم ما که ۸۰ سال پیش دنبال شیخ فضل الله نوری و محمدعلیشاه و لیاخوف روسی رفتند و ستار و باقر را به سرداری و سالاری خود برگزیدند، امروز احساس اشتباه کرده، فرزندان ستار را رها کرده، به شیخ فضل الله زنده افتداه کنند. اما سر این امید نیز همچون سر همه امیدهای مرتجعین به سنگ خواهد خورد، و همین امروز خورده است. این را ارتباط مردم ما با این رژیم نشان میدهد. رژیم هنوز بیش از ۹ ماه از حیات ننگین کودتایش نمیگذرد، آنچنان در میان مردم ما به انفراد کشیده شده و آنچنان مورد لعن و نفرین و خشم و نفرت مردم آگاه ما قرار گرفته، که برای «مردمی» جلوه دادن خود مجبور است همچون همه مرتجعین جهان، از دهها افزار و وسیله فشار و فریب استفاده کند و باز هم چیزی جز رسوائی نصیب نبرد.

پس از قیام پنجم بهمن آمل و عقب نشینی نیروهای سربدار از شهر، مزدوران فاشیست و خونخوار سلطنت سیاه خمینی هر چه توانستند بر مردم دلاور این شهر فشار آوردند. صدها نفر از جوانان شهر را به زندان انداختند. دهها نفرشان را تیرباران کردند. بسیاری خانه ها را ویران یا مصادره کردند و آنچنان جوی از ترور و اختناق بوجود آوردند که در حیات این مردم آگاه و رزمنده سابقه نداشت. و این همه به این امید بود که مردم را ترسانده و به پشتیبانی از دسایس و جنایات خود وادارند، و در مراسم «هفتم فاجعه آمل» میبایست خار این جنایات به بار بنشیند. و مردم آمل از وحشت جباری های حکمران تبهکار، در غم پاسداران معدوم بر سر وسینه زنند. اما مردم قهرمان و آگاه آمل آنچنان به این مراسم و به دلنکان حزب الهی همه جا در صحنه اش که از یزد و شهرضا و اصفهان تا ارومیه و انزلی و گرگان، همه جا جمع آوری شده بودند، برخورد کردند و آنچنان خود را علیرغم تمام فشارها از این جریان ننگین کنار کشیدند که شعار اصلی حزب الله به جای «مرگ بر منافق جنگلی»، «مرگ بر بی طرف بی شرف» شد. و مردم دلیر و هوشیار آمل به خاطر تن ندادن به ننگ همکاری با رژیم خمینی - حتی در حد شرکت در یک تظاهرات - از این دلنکان رژیم لقب «بی طرف بی شرف» گرفتند و این نه تنها وضعیت مردم آمل و ارتباط این شهر با رژیم خمینی بلکه این وضعیت تمامی مردم ایران است. این نه جدائی مردم یک شهر، که جدائی ملتی غیرتمند و رزمنده است از یک باند تبهکار خائن و امروز باز بر ماست - بر ما نیروهای سیاسی - که انفراد کامل رژیم و این خشم عمیق توده نسبت به دربار ولایت فقیه را دریابیم، و بکوشیم تا حرکتی منطبق با این آمادگی و خواست توده را سازمان دهیم. مهمترین حاصلی که قیام پنجم بهمن آمل داشت، اثبات این نکته بود که: تو اگر سیاستی صحیح در پیش گیری و به زبانی که با سطح توقعات مردم در انطباق است، با دشمن مردم سخن بگویی، توده وسیع خلق ترا به پیشوائی میپذیرد.

جنبش کمونیستی و انقلابی ایران روزها و هفته های تاریخی زمان کودتا را از دست داد. شرایط انقلابی را که توده برای فتح قلعه دشمن خیز برداشته بود از دست داد. و امروز در شرایطی متفاوت با آنروز است. اما کماکان در پیش پایش راهی جز جنگ مقاومت در برابر کودتا و جز نبرد مسلحانه با

دشمن وحشی و تا دندان مسلح نیست. غفلت دیروز، نبرد امروز ما را طولانی تر میکند. اما تداومش جز از راه نبرد مسلحانه امکان پذیر نیست.

سربداران ایران مصمم اند راهی را که آغاز کرده اند، تا پایان، تا سرنگونی این دستگاه فساد و جباری ادامه دهند و ما از همه نیروهای انقلابی ایران و از همه کمونیستها دعوت میکنیم که با تشخیص ضرورت زمان، راه صحیح پاسخ به کودتای خمینی، راه سازمان دادن نبرد مقاومت، راه سربداران را در پیش گیرند. از همه نیروهای کمونیست و انقلابی دعوت میکنیم که به این نهضت انقلابی پیوسته، شعله ای را که از فداکارترین کمونیستهای ایران بپای افروختن اش جان دادند، سوزان تر ساخته، خاکستر نمودن رژیم خائن خمینی را تدارک ببینند.

دو خبر کوتاه

طی روزهای ۱۸ و ۱۹ بهمن ماه در مسجد سلیمان شدیداً شایع شده بود که سربداران میخواهند به آنجا حمله کنند و بر مبنای این شایعه، رژیم تمام آدمهای خود را شبها مسلحانه با تقسیم مناطق به گشت و امیداشت و کنترل شدیدی بر رفت و آمدها اعمال میکرد. ساعت ۵ بعدازظهر دوشنبه ۱۸ بهمن چهار راه های مختلف از جمله نفتون را بستند و تمام وسائل نقلیه را بازرسی کردند، تمام نقاط حساس شهر را مسلح به تیربار کردند و همچنان این آمادگی را تا چند روز حفظ کردند. نقطه قابل ذکر دیگر اینکه اعلامیه های سربداران وسیعاً در مناطق مختلف مسجدسلیمان پخش شده، منجمله در چندین مدرسه و محلاتی مانند نفتون، چهار بیشه و... در یک مورد به عامل پخش اعلامیه تیراندازی شد که رفیق مسئول به سلامت از مهلکه بیرون رفت. حزب الله وحشترده در ساعات چهار صبح درب منازل را میکوبید و خواهان جمع آوری اعلامیه های سربداران از دست مردم بود. استقبال مردم از اعلامیه های مذکور عالی بوده است.

چندی پیش در نماز جمعه شیراز در سخنرانی پیش از خطبه ها، نماینده سپاه پاسداران شیراز حضور میابد و با برافروختگی اعلام میکند که در شیراز اعلامیه سربداران وسیعاً پخش شده است و این نشانگر این است که سربداران میخواهند به اینجا حمله کنند، همانگونه که در آمل قبل از حمله اعلامیه پخش کرده بودند. پاسدار مزبور سپس از مردم عاجزانه «خواهش» میکند که هر فردی از اعضاء اتحادیه کمونیستهای ایران را که میشناسند و هر اطلاعاتی که از آنان دارند در اختیار سپاه قرار دهند.

اطلاعیه نظامی شماره ۱ سربداران گزارشی مختصر از عملیات اولیه سربداران

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران - شماره ۱۴۸، ۱۴ آذر ۱۳۶۰

سربداران، جریانی که با هدفگیری مشخص سرنگونی رژیم جبار و خیانت پیشه خمینی و با ایمان به لزوم قیام نیروهای انقلابی به عنوان تنها راه نجات میهن و مردم از سلطه حکام خون آشام، در شرایط پس از کودتای خرداد تدارک فعالیت نظامی خود را آغاز کرده بود، بدنبال کسب آمادگیهای اولیه، میدان نبرد روبروی با مزدوران رژیم خمینی را گشود و امروز در حالیکه کماکان در آغاز این راه است لازم میدانند گزارشی مختصر از عملیات اولیه خود را به پیشگاه شما مردم آگاه و مبارز تقدیم داشته، آغاز حرکت قیامگران خود را اعلام دارد.

۱- راهبندان جاده تهران-آمل: روز هیجدهم آبان جاری رزمندگان سربدار راس ساعت ۵/۳۰ جاده تهران-آمل را در بین دو روستای «محمدآباد» و «رزکه» بستند و به پخش اعلامیه سربداران که شامل اعلام موجودیت و مواضع و اهداف اساسی ما بود پرداختند. این راهبندان دو ساعت و نیم ادامه داشت و طی این دو ساعت و نیم در حالیکه گروهی از رزمندگان در کمین های خود مترصد دیده شدن کوچکترین حرکتی از طرف مزدوران دشمن بودند گروهی دیگر در روی جاده به گفتگو با مردم، پخش اعلامیه و توضیح اهداف و نظرات سربداران پرداختند. این حرکت ما با استقبال پرشور مردم روبرو گردید. بسیاری از جوانانی که در دو طرف راهبندان مانده بودند، در پخش اعلامیه و بستن راه به کمک یاران ما پرداختند. مردم برای دادن هرگونه کمکی به سربداران آماده بودند و راستی این شور و شوق در همکاری و همدلی مردم با سربداران برای خود ما نیز مافوق تصور بود.

پاسداران دشمن با شنیدن خبر حضور سربداران در جاده پاسگاه کره سنگ را در چند کیلومتری محل راهبندان تخلیه کرده بسرعت گریختند و رزمندگان سربدار بدون هیچگونه درگیری برنامه عملیاتی خود را به پایان رسانده، جاده را ترک کردند. در تمام طول این ۲ ساعت و نیم حتی یک گشتی دشمن جرئت نزدیک شدن به محل راهبندان را نکرد. این مزدوران خودفروخته در همان حد که از آتش سلاح سربداران وحشت دارند، از خشم و غضب مردم آگاه ما نیز در بیم اند و راهبندان جاده آمل تهران مرکز تلاقی و پیوند آتش سلاح سربداران و تجمع شورانگیز مردم دلاور ما بود.

۲- درگیری در جاده امامزاده عبدالله - عصر همین روز هیجدهم آبان یک گروه از رزمندگان ما با یک واحد گشتی دشمن کنار جاده امامزاده عبدالله درگیر شدند. در این درگیری از سه نفر واحد گشتی دشمن، دو نفرشان که یکی از آنان رئیس بسیج آمل بود کشته شدند و نفر سوم زخمی گردیده، گریخت. یکی از رزمندگان ما نیز در این درگیری به شهادت رسید که به موقع خود نام این شهید افتخارآفرین، اولین گل سرخ حرکت انقلابی سربداران اعلام خواهد گردید.

۳- درگیری جمعه ۲۲ آبان در جنگل - این درگیری بزرگترین درگیری ئی بوده که تاکنون ما با مزدوران رژیم خمینی داشته ایم. ویژگی این درگیری این بود که از طرف رژیم طرحریزی شده بود و باصطلاح ابتکار عملش در دست آدمکشان رژیم بود. برنامه ای بود که طبق اطلاعاتی

که بعداً از اسناد بدست آمده و اسرای دشمن کسب کردیم، حاصل زحمت بیش از یک ماه جاسوسان محلی، سپاه امل، ژاندارمری و فرماندهی عملیات در تهران بود. دشمن توسط سه تن از مزدوران محلی خود - که هر سه شناخته شده اند و بزودی به سزای خیانت خود خواهند رسید - و هم چنین با کمک هلیکوپتر، محل استقرار بخشی از نیروهای ما را در منطقه جنگلی امل شناسایی کرده و تدارک یک حمله غافلگیرانه به ما را دیده بود. این برنامه تدارکاتی که طبق اسناد بدست آمده بیش از یک ماه انجامش طول کشیده، تحت رهبری یک سرهنگ و در ستاد فرماندهی ای در تهران هدایت میشده و سپاه و بسیج گیلان و مازندران، ژاندارمری و انجمن های اسلامی شهرها و روستاهای مازندران در عملی کردن آن شرکت داشته اند. دشمن در این عملیات «محاصره و سرکوب» خود از همه سلاح های قابل حمل به منطقه کوهستانی، از تفنگ و نارنجک انداز تا آر.پی.جی و خمپاره استفاده کرد. حدود هزار نفر را که از خودفروختگان سپاهی، از بندرانزلی تا گرگان همه را در برمیگرفت بسیج کرده و با ۴۸۰ نفر نیروی زنده و آماده! خود به محاصره محل استقرار نیروهای ما پرداخت. اما رزمندگان سربدار در این نبرد درسی به دشمن دادند که تا پایان عمرش - که بسیار نزدیک است - هرگز فراموش نخواهد کرد.

دشمن طبق نقشه ای که از درون وسایل یکی از فرماندهان یک گروه از نیروهای موسوم به «چکش» بدست آمد بخشی از نیروهای خود را در سه جبهه در اطراف ما از شب قبل آرایش داده بود و برنامه داشت که صبح زود ما را غافلگیر کرده، به خیال خود بین «چکش» و «سندان» قرارمان دهد. اما برخلاف تصورش هم چکش و هم سندان هر دو به دام رزمندگان سربدار افتاده، آنچنان گوشمالی دیدند که در تاریخ شکستهای مرتجعین به عنوان یکی از مفتضحتترین نمونه ها ثبت خواهد شد.

دشمن ساعت ۷ و ده دقیقه کم صبح جمعه با تیراندازیهایی وسیع و انفجارات پی در پی در تمام جبهه ها که حاکی از وحشتش در نزدیکی به مقرهای سربداران بود جنگ را آغاز کرد و همزمان با آن هلیکوپترها نیز بر فراز منطقه زد و خورد به پروزا درآمدند. این زد و خورد تا ساعت ۳ بعدازظهر ادامه داشت و پس از آن مزدوران نظام ولایت فقیه با بجا گذاشتن ۴۴ کشته، مقادیر بسیاری سلاح و مهمات، دو خودروی سوخته شده و بی سیم و اسناد عملیاتشان پا به فرار گذاشتند.

در جاده معدن «سنگ درگاه» پاسداران رژیم دو بار به دام رزمندگان ما افتادند. بار اول درست راس ساعت ۷ صبح یک گروه ۲۰ نفریشان، گرفتار کمین سربداران شدند که همگی بدون استثنا کشته یا زخمی گردیدند. بار دوم نیز هنگام عقب نشینی، باز در همان نقطه، سه خودرویشان که نفرات باقی مانده را سوار کرده و آماده فرار بودند، باز بدام رزمندگان سربدار افتادند که با آر.پی.جی نفربر اول که ۱۶ سرنشین داشت منفجر گردید و در اثر انفجار آن خودروی دوم نیز با سرنشینیاش منفجر شد. در این نقطه ضربات سختی به دشمن وارد آمد که سندانش را در جا خرد کرد. در روی یال «منگله» و دره «آلشرد» نیز نفرات پراکنده اش که در اولین حمله سه تن از فرماندهان خود را از دست داده بودند، زیر ضربات قهرمانانه سربداران قرار گرفته ۱۴ کشته بجای گذاشتند و گریختند. مزدوران مهاجم که باصطلاح برای خرد کردن سربداران بین «چکش» و «سندان» شان آمده بودند، با چشیدن ضرب شصت دلاوران ما آنچنان روحیه خود را باختند و پا به فرار گذاشتند که فرصت نکردند حتی جنازه یکی از کشته شدگان خود را از صحنه خارج کنند و اجساد جنایتکارانی که در این نبرد به سزای خیانتهای خود رسیده بودند تا سه روز روی زمین مانده بود و علی رغم پیامهای متوالی که برای سپاه و

بسیج و ژاندامری فرستادیم که میتوانید بدون سلاح و همراه خانواده های این کشته شدگان برای تحویل گرفتن اجساد مراجعه کنید، جرئت نزدیک شدن به محل درگیری را نکردند و بالاخره ما خود به احترام خانواده هاشان، اجساد را که میرفت تا محیط را آلوده ساخته، زندگی و سلامت گالشها و دهقانان زحمتکش منطقه را به خطر اندازد در همانجا دفن کردیم.

در این عملیات یک نفر از رزمندگان ما به شهادت رسید و دو نفر دیگر نیز زخمی شدند. غنائمی که از این نبرد برای ما به جای ماند بسیار بود. مقادیر بسیاری سلاح که جوانانی دیگر را در کنار ما و برای به پیش بردن نبردهای بزرگتر مسلح خواهد کرد بدست ما افتاد، اما بزرگترین ثمره این نبرد برای ما برانگیخته شدن شور و شوق مردم و اعلام آمادگی توده ها برای پشتیبانی از ما و در هم ریختگی روحیه سپاه و دیگر مزدوران رژیم جبار حاکم بود. این وضع تا بدانجا رسید که از یکسو در شهرهایی نظیر آمل و بابل امروز دیگر جاسوسان رژیم هیچگونه کنترلی بر مردم ندارند و از سوی دیگر سپاه مجبور است به در و دیوار شهرها بنویسد که: «روحیه سپاه بسیار عالیست» یعنی که نیست. سرداران با خون شهدای دلاور خود، با خون بیش از هزار جوان انقلابی که طی چند ماهه پس از کودتا به جوخه های اعدام سپرده شده اند و با خون ۷۰ هزار شهید انقلاب خلق پیمان بسته اند که تا سرنگونی رژیم فاسد و تبهکار خمینی و نجات میهن و ملت از چنگال مزدوران و عوامل غرب و شرق لحظه ای از پای ننشینند.

سرداران با توده های محروم و ستم زده این ملت با مردمی که رژیم ددمنش خمینی این چنین خیانتی عظیم به انقلابشان کرده پیمان میبندند، که تا برکندن آخرین ریشه های ظلم و بیاداد و تا براندازی تمامی مظاهر جهل و فساد و ستمگری، آنی از تلاش انقلابی فرو گذار نکنند. آتش سلاح سرداران در هر لحظه آمده شکافتن قلب آن مزدورانی است که در خدمت مشتی مرتجع خونخوار که خود عامل بی اراده دو ابرقدرت جنایتکارند و به این خلق محروم و ستمزده خیانت میکنند. ما از تمامی مردم ایران بویژه مردم شمال کشور و بطور اخص مردم شهرهای منطقه آمل و بابل دعوت می کنیم که از همین امروز برای به پایان رساندن نبرد آخرین آماده گردند. شور و شوق انقلابی باید به حرکت مشخص عملی تبدیل گردد. به هر وسیله ممکن سلاح تهیه کنید. سلاحهای دست ساز، کوکتل، سه راهی و ... بسازید، برای سنگربندی شهرها آماده شود. سرداران به عنوان نوک پیکان، پشتیبانی و شرکت فعال شما مردم را در این نبرد طلب میکنند و این تنها عامل تضمین کننده پیروزی است.

به امید پیروزی حتمی و زود آینده

سربداران
۲۹ آبان ۶۰

مردم مبارز ایران!

سرداران نهضتی که فرزندان آگاه و غیرتمند شما مردم با الهام از سنن انقلابی رهبران و سرداران جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی این مرز و بوم و با اتکا به شور و تکان انقلابی شما مردم پایه گذاشته اند امروز پنجه در پنجه حکومت فاسد و تبهکار خمینی انداخته جانمایه گرامی رزمندگان دلاور خود را وثیقه نجات جان میهن و آزادی از زنجیرهای شوم و خون گرفته سلطه ننگین دستگاه اهریمنی باند جنایتکار این دیو سیاه ساخته و بر آنست تا در این نبرد سرنوشت ساز راه قیامگران ارجمند بهمین ۵۷ را تداوم بخشیده پیکر به خون نشسته آمال و آرزوهای شما مردم را از اسارت چنگال این حکام پلید خون آشام رهائی بخشد.

مردم دلاور ایران!

میهن بلازده ما که مورد یورش بیرحمانه و قرون وسطائی مشتی جاهل و فاسد قرار گرفته و میرود تا بار دیگر با وطن فروشان ملایان خیره سر و خودفروش به چراگاه امن امپریالیستهای خونخوار غرب و شرق تبدیل گردد، به بهای از جان گذشتگیهای انقلاب شکوهمند ۵۷ که بازیچه دست اوباش و اراذل دربار خمینی گشته و جان و مال و ناموس ملت که به وقیحانه ترین شکل ممکن مورد تعرض و تجاوز دیوسیرتان شیاد حاکم قرار گرفته، باید هر چه سریعتر نجات یافته و به این همه بیداد و ستم پایان داده شود. این وظیفه انقلابی و میهنی یکایک ماست و در این راه است که سرداران بعنوان بخش پیشرو جنبش انقلابی خلق به نبرد و رویارویی با آدمکشان خمینی ایستاده و هر تعرض این مزدوران را با آتش سلاح دلاوران خود پاسخ میگویند.

در اطلاعیه نظامی شماره ۱ بخشی از اولین درگیریهای خود را با مسلسل چپان ترسو و خودباخته خمینی و دستاوردهای رزمندگان مان را در این درگیریها به اطلاع شما مردم رساندیم و اینبار گزارشی دیگر از دو درگیری دیگر:

۱- درگیری در جاده معدن رزکه:

سیاه پاسداران ضدانقلاب پس از آنکه در نبرد ۲۲ آبان با شکستی آنچنان مفتضحانه روبرو شد و شیرازه همه سازماندهی دوماهه اش درهم پاشید و حدود ۵۰ کشته و آنهمه اسلحه و مهمات بجای گذاشت و گریخت، بر آن شد که چون توان مقابله با قیامگران سردبار در جنگل را ندارد در سر راههای ورودی به جنگل نیرو گذاشته ما را به اصطلاح به محاصره نظامی و اقتصادی بیندازد این برنامه بطور مشخص از ۱۷ آذرماه جاری قرار بود آغاز گردد. باید در سرراههای رزکه، محمدآباد، امامزاده عبدالله و اسکو محله نیرو گذاشته میشد و هرگونه حرکتی به جنگل و به بیرون آن کنترل میشد!! این ابلهان بزدل گمان میکنند رزمندگان سرداران نیز چون آنانند که جز در پناه خودروهایی زرهی و زیر سایه سلاحهای نیمه سنگین جرات نزدیکی به حاشیه جنگل را نداشته باشند. غافل از اینکه برای هر سردبار

هر تک درخت این جنگل های وسیع و انبوه سنگری است برای رزم و هر یک وجب خاک سراسر این خطه و تمامی ایران نقطه امنی است برای ارتباط با مردم - به گمان اینکه نقطه ارتباط سربداران و مردم تنها راههای ماشین رو است، باید این راهها کنترل میشد. ما پیشاپیش از چنین برنامه هایی خبر داشتیم و ظهر روز هفدهم اطلاع دقیق از چگونگی استقرار نیروهای دشمن در این راهها به رزمندگان ما رسید. هنوز چند ساعت بیشتر از آمدن آنان به حواشی جنگل نگذشته بود که ما بر اساس اطلاعات رسیده تصمیم گرفتیم راه نفوذ آنان را هر چه سریعتر سد کنیم. بدین منظور صبح روز هجدهم نیروهای ما در سه جبهه رزکه محمدآباد و جاده امامزاده عبدالله آماده مقابله با دشمن شدند. در جاده امامزاده عبدالله و محمدآباد علیرغم حضور عینی چندین ساعته رزمندگان سربدار و رخداد یک مورد تیراندازی نیروهای دشمن حتی جرات یک گام به پیش نهادن را نکردند. در جاده معدن رزکه مزدوران دشمن به دام سربداران افتادند و طی نبردی که بیش از یکساعت و نیم از ۱۱ تا ۱۲/۵ ظهر طول کشید به اعتراف خودشان ۸ کشته و تعداد زیادی زخمی دادند. چادرها و مهمات و تدارکاتشان به وسیله رزمندگان ما به آتش کشیده شد و هر یک از راهی گریختند. در این نبرد ما هیچگونه تلفاتی نداشتیم. جاسوسان حزب الهی، آنچه تیپ و لشکر و گردان با شماره و بی شماره حزب الهی که در مقابل زنان و کودکان بی پناه در شهرها چنان «شیردل» و عریده کشند در اینجا و در برابر نیروهای مسلح سربدار واقعیت پوچی و بزدلی خود را بخوبی نشان میدهند و ما آماده استقبال از تمامی آنانیم.

۲- درگیری ۲۰ آذرماه - جاده زرکه:

روز بیستم آذر یک گروه از رزمندگان ما به محل درگیری دو روز قبل رفتند تا از وضعیت نیروهای دشمن خبر بگیرند. که باز با گروهی از آنان که به ابتدای همان جاده آمده و در حال بازگشت بودند روبرو شدند. درگیری نزدیک ساعت ۴ بعد از ظهر آغاز شد و با بجای ماندن ۱۲ کشته از مزدوران سپاه پاسداران ضد انقلاب پایان یافت. در این درگیری برق آسای رزمندگان ما آنچنان ضربه شستی به آدمکشان خمینی نشان دادند که هرگز فراموششان نخواهد شد. مردم این منطقه که تحت فشار گشتیها و مقرهای سپاه به جان رسیده اند نقش ویژه در کمک به ما ایفای کردند و ما بخشی بزرگ از موفقیتمان را مدیون این عزیزانیم. نکته ای که در اینجا باید بدان اشاره شود، استفاده رژیم روباه صفت خمینی از سپاهیان غیر محلی و نا آگاه به مسائل منطقه در برنامه محاصره جنگل است. تا آنجا که اطلاع داریم اکثر سپاهیان که به نقاط اطراف جنگل آورده شده اند غیر بومی هستند و بسیاری شان هیچ اطلاعی از درگیریهای قبلی و وضعیت نیروهای ما ندارند و دستگاه پوسیده حاکم نیز با تلاش تمام میکوشد از رسیدن اخبار مبارزات ما به مردم و حتی نیروهای خودشان جلوگیری کند. بطوریکه روز نوزدهم آذر تشیع ۸ تن از «شهدای سپاه» را گذاشت اما هیچ اشاره ای نکرد که این مزدوران در کجا شربت موعود را نوشیده اند. ما بر آنیم که این توطئه سکوت را نیز درهم شکنیم و در این راه دست استمدادمان به سوی تمامی نیروهای انقلابی و تمام مردم ایران دراز است و در چنین شرایط توطئه آمیزی تنها همدستی و یآوری شماسست که میتواند کار ساز باشد و باز در این راه مردم منطقه مازندران وظیفه ویژه ای دارند و نه تنها در یاری برای شکست دیوار توطئه سکوت، که در جان بخشیدن به تمامی پیکر این قیام.

پیش از این گفته و بار دیگر تکرار میکنیم که:

«ای مردم دلیر مازندران و ای فرزندان رشید آمل و بابل و سایر شهرها و روستاها و دشتها و کوههای شمال! این چنین شد که نخستین میدان جنگ سربداران و اولین قربانگاه دشمنان کینه توز

ملت ایران خطه گردپرور شما باشد. اینجا نخستین سنگر شلعه کش قیام سربداران و آغازگاه قیام حریق آسای عمومی مردم ایران خواهد بود. بپاخیزید و به قوای مسلح سربداران ایران بپیوندید تا با بسیج و بپا کردن سپاهی عظیم همه مازندران و سراسر ایران را به میدان جنگ آزادی با استبداد تبدیل کنیم و میهن عزیزمان را آزاد گردانیم.»

پیروز باد نبرد مسلحانه سربداران ایران ! برافراشته باد پرچم رزم استقلال طلبانه و آزادیخواهانه خلق ! سرنگون باد رژیم ضحاکي خميني جلاد !

سربداران

۲۵ آذر ماه

توضیح: اطلاعیه های نظامی شماره ۳ و ۴ سربداران در دسترس نیست.

پس از قیام پنجم بهمن آمل و ضربه ای که رژیم خائن خمینی از دست سرداران خورد، دستگاههای دروغ پرداز و حيله گر باند حاکم کوشیدند تا با وارونه جلوه دادن واقعیات، نهضت سرداران را پایان یافته، خلق را همراه خود و خود را غالب و حاکم مطلق وانمود کنند. اما با گذشت زمان، با روشن شدن نقیض گوئی های درباریان خمینی و با آشکار گردیدن غیض و غضب این «فاتحان» دیروزی نسبت به «فاجعه» ای که ما «جنایتکاران» در آمل برایشان پرداخته بودیم، واقعیات بر همگان روشن شد. همگان دانستند که ضربه خرد کننده را چه کسی خورده است و آنهمه دروغ و دغل دستگاههای تبلیغاتی این اسلام پناهان رسوا گردید. مزدوران دستگاه ولایت فقیه که از این راه طرفی نبستند. بر آن شدند تا بار دیگر در جنگل شانس خود را آزمایش کنند و بدین منظور روز هجدهم بهمن بخشی از نیروهای ما را در دهکده ی بیلاقی «گزناسرا» با سلاح های سنگین مورد حمله قرار دادند. در این حملات که از ساعت ۱۰ صبح آغاز شد و حدود سه ساعت بطول انجامید سه فروندهلیکوپتر دشمن با تعدادی بسیاری نیرو که در جاده معدن مستقر شده بودند و بوسیله هلیکوپتر به محل درگیری انتقال می یافتند، شرکت داشتند.

دشمن از ساعت ۹ صبح با هلیکوپترهای گشتی اش منطقه را شناسائی کرده به برنامه ریزی پرداخت و بالاخره پس از انجام چند پرواز بر فراز دهکده، نزدیک ساعت ۱۰ یک فروند از هلیکوپترها نیروهای خود را - که همه سپاهی پاسدار بودند- در نزدیکی محل استقرار رفقای ما پیاده کرد. پاسداران علیرغم اینکه محل استقرار رفقای ما را نمی دانستند بمجرد فرود آمدن بطور پراکنده و بی هدف شروع به تیراندازی کردند. و رفقای ما که تا این زمان در فکر دستگیر کردن آنان بودند، ناچار به مقابله با آنها شدند. در همان ابتدای کار دو نفر از آنها که یک نفرشان رئیس سپاه پاسداران ساری بود کشته شده، دو نفر دیگر زخمی گردیدند و همه گریختند. با فرار اینان یک فروند دیگر از هلیکوپترها در فاصله ای دورتر یک قبضه خمپاره ۶ پیاده کرده و از همان دور دهکده و تمام منطقه را به خمپاره بستند. امری که در این جریان بما کمک ارزنده کرد وجود برف سنگین بر روی زمین بود که از انفجار اکثر گلوله های خمپاره جلوگیری میکرد - در اینجا رزمندگان سردار با توجه به اوضاع جوی و همچنین بخاطر جلوگیری از بروز خساراتی که میتوانست با انفجار خانه ها و با آتش سوزی در اثر پرتاب خمپاره از سوی دشمن به مردم وارد آید، تصمیم به عقب نشینی گرفتند. این عقب نشینی ابتدا بسوی «علمده» آغاز شد و از آنجا که هلیکوپترهای دشمن مدام بر فراز منطقه میچرخیدند با یک مانور نظامی و بدون هیچگونه تلفاتی به داخل جنگل پایان یافت. و دشمن که میخواست با این برنامه ضربه پنجم بهمن و رسوائی تبلیغاتی خود را باصطلاح جبران کند بار دیگر با از دست دادن تعدادی از آدمکشانش به عنوان دروغگوئی روسیاه و دستگاهی لرزان و ناتوان ماهیت خویش را در برابر مردم عریان ساخت.

رزمندگان سردار با این مقابله بی باکانه خود با دشمن و ضرب شستی که بار دیگر به مزدوران باند حاکم نشان دادند، ثابت کردند که شعله ای را که پیکارگران راه خلق با الهام از خواست و نیاز توده های رنجبر و ستمدیده مردم خود برافروخته اند، نه تنها خاموش شدنی نیست که مدام نیز در حال

اسناد ۲۷۱

گسترش است و با هر مرتجع تبهکاری که امید به دستگاه های سرکوب و فریب خود بسته باشد، همان خواهد کرد که با نظام فرتوت شاهنشاهی کرد.

پیروز باد قیام مسلحانه سرداران ایران!
ننگ و نفرت بر رژیم تبهکار و خیانت پیشه خمینی!

سربداران
۱۳۶۰/۱۲/۵

مردم قهرمان ایران!

روز دوشنبه ۹ فروردین حدود ساعت دو و نیم بعداز ظهر صدای شلیک گلوله های سرداران در جنگل های مازندران بار دیگر مزدوران پاسدار خمینی را از ترس به فراری مفتخضانه واداشت و خواب های خوش دشمن را که تبلیغات کر کننده اش، انکار خودش را هم به اشتباه انداخته بود، برهم زد. رادیو، تلویزیون، سخنرانی های فتنه انگیز امام جمعه ها و روزی نامه های رژیم کودتای حاکم، داد و فریادهای زیادی براه انداخته بودند که «کار سرداران تمام شد... جنگل های شمال پاکسازی شدند» و غیره. باند حاکم حتماً این قصه شاه پریان را باور کرده بود که جرئت کرده گروه های گشتی خود را روانه جنگل کند!

پاسداران خمینی در اینروز پس از شناسائی محل استقرار بخشی از نیروهای ما به خیال خود قصد داشتند ما را غافلگیر کنند. بهمین خاطر طرح محاصره را ریخته و در سنگرها مستقر شده بودند و لابد مست از موفقیت اولیه بودند که ناگهان باران گلوله های سرداران اجل معلق را در نظرشان آورد! مفلوک ها آنقدر ترسیده بودند که دو پای اضافی قرض کرده و پا به فرار گذاشتند، برای آنکه سبکتر بتوانند از مهلکه جان بدر برند خشاب های فشنگ بود که بر زمین می ریختند و می گریختند!

سرداران، رزمندگانی که با شلیک اولین گلوله های خود در ۱۸ آبان ۱۳۶۰ جبهه مقاومت مسلحانه را بر علیه حکومت خون و شلاق خمینی جنایتکار اعلام کردند و در جنگ های قهرمانانه خود در جنگل و آمل آنها تا بحال ادامه داده اند، تازه در آغاز راهند. این مرتجعین کوردل بدانند که جنگ ما ادامه خواهد داشت، ارتش ما روز بروز گسترش خواهد یافت و ملت قهرمان ایران به جوانان از جان گذشته خود خواهد پیوست تا ایران عزیز را از دست کسانی که به خون شهیدان انقلاب ۲۲ بهمن خیانت کرده و دستگاه آدمکشی و سرسپردگی براه انداخته اند رها سازد. سخن ما با خمینی جلااد این است که:

باش تا صبح دولتت بدمد

کاین هنوز از نتایج سحر است

سرداران

۱۴ فروردین ۶۱

اطلاعیه نظامی شماره ۷ سربداران پیروزباد جنگ مقاومت مسلحانه توده ای

سربداران، ۲۰ اسفند ۱۳۶۱

ملت مبارز و آزادیخواه ایران: کارگران، دهقانان، بازاریان، روشنفکران و پرسنل انقلابی ارتش!
با درود به کلیه شهدای راه انقلاب و با الهام از آرمان مقدس آنها، نهضت سربداران ایران بیانیۀ نظامی شماره ۷ خویش را به اطلاع هم میهنان و کلیه نیروهای رزمندۀ انقلابی می رساند.

هم وطنان مبارز!

بار دیگر صفیر گلوله های آتشین سربداران سینه سپاهیان مزدور رژیم خمینی را شکافت و برای چندمین بار تبلیغات پوچ و دروغین رژیم را نقش بر آب ساخت. هر چند که از نظر ملت آزادیخواه ایران ماهیت پوچ این تبلیغات همواره روشن بوده و هست.

در روز پنج شنبه ۱۲ / ۱۲ / ۶۱ حدود ساعت ۹ صبح تعداد زیادی از سپاهیان مزدور خمینی که از قبل در نقاط استراتژیکی در جاده هراز بین دو روستای «کلرد» و «منگل» واقع در ۲۴ کیلومتری آمل مستقر شده بودند بقصد محاصره و سرکوب واحدی از نیروهای مسلح سربداران بنام واحد «شهید کاک اسماعیل» (فرمانده نظامی سربداران که در قیام ۵ بهمن آمل به شهادت رسید) صف آرائی کرده بودند. در این بین چند نفر از رزمندگان این واحد که جهت گشت و همچنین شناسائی اطراف محل استقرار این واحد رفته بودند مواجه با بخشی از نیروهای دشمن میشوند و بین آنها درگیری شروع میشود و لحظاتی بعد این نبرد به محل استقرار این واحد که در محاصره کامل مزدوران بود کشیده میشود. این نبرد تا حوالی ۶ بعدازظهر همانروز بطور متناوب ادامه داشت که علیرغم شروع حمله از طرف سپاهیان مزدور خمینی و پاره ای از کمبودها، واحد مسلح سربداران بموقع دست به عقب نشینی با نقشه زده و ابتکار عمل را در دست خود میگیرد بنحوی که در بعدازظهر همان روز یک دسته ۴۰ تا ۵۰ نفری از آنها را غافلگیر نموده و با استقرار در نقاط مسلط سوق الجیشی تعداد زیادی از آنها را کشته و یا زخمی و بقیه دست به یک فرار مفتضحانه زدند. دشمن علیرغم کنترل جاده ها از قبل و علیرغم اعزام نیروهای کمکی و هلی کوپترهای نظامی چنان روحیه خود را باخته بود که در موقع فرار کلیه وسائل و تجهیزات خود را بجای گذاشته و این در حالی بود که سربداران با تعقیب آنها و دادن شعارهایی کوبنده روحیه انقلابی خود را به نمایش گذاشتند. از آنجائیکه این نبرد در نزدیکی جاده هراز صورت گرفته بود و تردد آمبولانس های حامل معدومین و مجروحین دشمن موجب بوجود آمدن ترافیک سنگینی در این جاده پر رفت و آمد گشته و مردمیکه همیشه نتایج نبردهای خونین فرزندانشان برایشان اهمیت ویژه ای دارد با پیاده شدن از ماشین های خود و ازدحام در محل درگیری باز مصیبت دیگری بر این مزدوران تحمیل کردند. فشار دشمن بزبون بر مردم جهت ترک صحنه نبرد که ناشی از ترس مرگبارشان از آگاهی مردم میباشد بار دیگر ادعای دروغین رژیم را مبنی بر «حضور مردم در صحنه» ثابت نموده است.

در این نبرد قهرمانانه دو نفر از پارتیزانهای قهرمان و از جان گذشته سربدار به خیل شهدای انقلاب ایران پیوستند و با ریختن خون پاک خویش تنها راه پیروزی انقلاب ایران یعنی راه سرخ مبارزه

مسلحانه توده ای بر علیه دژخیمان را رقم زده و به اثبات رساندند. و اما دشمن زبون که با دادن حدود ۴۰ کشته و تعداد زیادی زخمی و بجای گذاشتن مقادیر زیادی از تدارکات نظامی و غیرنظامی خود دست به فرار مفتضحانه زده بود، ۳ روز بعد با اعلام تشیع جنازه ۶ تن از مزدوران خویش تنها در شهر آمل، که آنهم علیرغم اعلام رسمی اش بنا به اطلاع دقیق و مشاهدات عینی به ۱۵ جسد رسیده بود، به نمایش گذاشت. رژیم سفاک خمینی آدمکش که چندی پیش با برپائی نمایش تلویزیونی محاکمه کذائی جمعی از اعضاء سرداران و اعدام آنان قصدش این بود اینطور وانمود سازد که این حرکت انقلابی را نه تنها «سروکوب» بلکه کاملاً «نابود» ساخته، در اثر این ضربه نیرومند که از بعد وسیع تبلیغی (حضور مردم) هم برخوردار بود، آنچنان وحشت زده شد که تیتراژ اول تمام روزی نامه هایش را به این موضوع اختصاص داده و از رفسنجانی خائن «در نطق پیش از دستور مجلس» گرفته تا نوروزی معلوم الحال نمایندهٔ مزدور رژیم در آمل و امام جمعه آمل و تا اعلامیه های کذائی دادستانی و سپاه مزدور آمل همگی شروع به عجز و لابه پرداخته و با تائید ضمنی حرکت فوق و به اصطلاح «محکوم کردن» دفاع جانانهٔ سرداران! شیدای خود را در عرصه سیاسی جامعه به نمایش گذاشتند. آنچه که برجستگی یافته و بساط تبلیغاتی رژیم را در هم پیچیده است، اینست که «نهیضت سرداران» زنده است و رژیم سفاک خمینی هرگز قادر به نابودی آن نیست.

ملت آزاده و استقلال طلب ایران!

افکار عمومی جهان علیه این حکومت خونخوار قرون وسطائی شوریده و این حکومت را به عنوان خونخوارترین حکومت تاریخ میشمردند. این حکومت هزاران تن از بهترین فرزندان این آب و خاک را به جوخه اعدام سپرده و هزاران تن دیگر را به زندانها افکنده است و این در حالیست که عمال رژیم سابق و ساواکی ها و ضدانقلابیون و خودفروختگان سیاسی در بارگاه خلافت ولایت فقیه خمینی جایگاه رفیعی یافته اند. این حکومت بر خلاف تبلیغات دروغین، به بند و بست با دول امپریالیستی بطور مستقیم و غیر مستقیم پرداخته و با ارتجاعی ترین دول دست نشانده و وابسته به قدرتهای امپریالیستی جهان مراودت حسنه و مخفیانه برقرار نموده و ثروتهای ملی و طبیعی ما بویژه نفت را برایگان در اختیار آنها قرار میدهد و در عین حال برای شرکت های اسلحه سازی آنها مشتری بسیار خوبی گشته است. این حکومت جنگ را بر خلاف مصالح ملی و میهنی ملت های ایران و عراق و در جهت تامین منافع مرتجعانه خویش و در جهت مصالح دول امپریالیستی ادامه میدهد. و همانگونه که خود را تسلیم امپریالیستها نموده، سعی دارد تا انقلاب خونبار ملت ایران را هم به تسلیم و سازش بکشاند و از طرف دیگر کشمکش های ارتجاعی بر سر کسب قدرت سیاسی که در این حکومت جریان دارد بر بی ثباتیش افزوده و شرایط را برای سرنگونی اش سهل تر میسازد. در چنین شرایطی است که جنگ مقاومت مسلحانه جهت سرنگونی رژیم خونخوار خمینی و ایجاد یک حکومت ملی و دموکراتیک اهمیت درجه اول یافته و بر این اساس است که رژیم خمینی و امپریالیستها بیشترین حساسیت را نسبت بدان دارا هستند و در بوق و کرناهای تبلیغاتی خود میکوشند تا صدای گلوله های آتشین رزمندگان را از خطه سرخ کردستان گرفته تا شمال خونین و سراسر میهن بلازده که بدرستی قلب مزدوران را هدف گرفته و پایه های حکومت پویشالی اش را متزلزل ساخته خفه سازند.

هم میهنان مبارز و انقلابی!
نهضت سرداران از شما میطلبد با حضور هر چه بیشتر خود در این نبرد، کشتی طوفان زده انقلاب ایران را به ساحل نجات رسانید. هر قدمی را که شما در راه جنگ مقاومت فرزندانان بردارید به مثابه پتکی است که بر فرق ضحاک زمان، خمینی خون آشام و حکومت فاسدش فرود می آید.
پرچم سرخ انقلاب را هر چه با شکوه تر در چهارگوشه ایران زمین برافرازیم و دین خود را در قبال خلق های انقلابی ایران و جهان بدینوسیله ادا نمائیم.

پیروز باد مبارزه مسلحانه سرداران!
پیروز باد جنگ مسلحانه همه نیروهای انقلابی و ملی علیه رژیم خمینی!
برقرار باد حکومت ملی و دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر!

سرداران
۲۰ اسفند ۱۳۶۱

بیتابیت دومین سالگرد حادثه ششم بهمن
در شهر آمل

شکست تحلیل‌های ضداقلاب از حضور مردم در صحنه انقلاب

فوتال پیش فرجه‌بند موزی چاهه ضداقلاب، داعی باید
برای زوری «خوب و بی‌بسی شده و بسیار ضعیف انقلاب»
نامی فرجه‌بند داعی «و جراحی» و خارج نامی «پرواز»
بردی از صحنه انقلاب، دست به حرکت ضعیف‌شکل در شهر آمل
به که این فعالیت با توجه به این‌که نامی از جمله از
بومیان حضور مردم ترجمه و این توان «پرواز» انقلاب
بویژه «شکست» زورمند، برای آشنایی بیشتر
شرح «کار» از شناخته منبع زمانی این حادثه

مرکز نقطه در زمان شکل و صورت گرفته است
کوشش مردم آمل با وادار به مبارزه سیاسی
که بتواند از این طریق از نفوذ حاکمیت
های فئودالی و استبداد حاکمیت مردم
تا یافتن انقلاب اسلامی را در منطقه شش ماهه
از روز اول آمل را به در داخل کشور نیز
مناطق بلوچستان، فارس، خوزستان، آذربایجان
سراسر و کردستان سعی می‌کردند. گروه مدینه ششم
رازی در گروه و کار «پرواز» بود. از بلوچستان
بزرگان، افرادی «توانمند» بود و «پرواز»
بود. از فارس، «سوز» فکری «مدینه» داشتند
به «پرواز» توانمندی برای فارس و خوزستان داشتند
فارسان از گروه مدینه «پرواز» پیش انقلابی‌ها
«سوز» اعلام مردم کرد و در مناطق شش ماهه
فرمانده «پرواز» در شهرستان، «سوز» مدینه «پرواز»

ما باید از شهر آمل و مردم ما کار آن لشکر کنیم.

امام خمینی (ره)

فراخوان مقاله

بدینوسیله با احترام تقدیمات، دانشمندان، نویسندگان، طلاب و دانشوران میسرماند که اولین
مسیار علمی هم‌رسنامه مردم آمل در هفته سال ۴۰۰۰ میل جول جمهوری زیر و روزهای «پرواز»
ششم بهمن ماه سال جاری با مشارکت صاحب نظران و کارشناسان در شهرستان قرار سنگر آمل
برگزار می‌گردد.

موضوعات:

- ۱- تشریح، تبیین و تحلیل حادثه ۶ بهمن سال ۶۰ آمل
- ۲- بررسی نقش زنان در حادثه ۶ بهمن سال ۶۰ آمل
- ۳- بررسی ماهیت اجتماعی کنونیست‌های ایران
- ۴- آمل از دیدگاه تاریخ
- ۵- بررسی نقش انقلابی، اجتماعی، سیاسی و نظامی بسیجیان و مردم در سرکری اجتماعی
کنونیست‌های ایران
- ۶- مقایسه مردم از دیدگاه قرآن، هیچ‌الایه و تاریخ اسلام
- ۷- بررسی عوامل بن‌براهای طبیعی و سیاسی سزاسزبان
- ۸- بررسی فرآیندهای مردمی ماژولان
- ۹- تحلیل واقع‌آباد نامی توسط گروه‌های مدینه در استان ماژولان (بعد از انقلاب اسلامی
ایران)
- ۱۰- عنوانی که مایل به ارائه مقاله می‌باشد به آدرس زیر مکاتبه یا برای کسب فرم، اطلاعات
بیشتر یا شماره تلفن ۳۳۹۰۶۰ آمل که ۱۲۲۱ - (صبحها از ساعت ۸ الی ۱۲ و عصرها از ساعت ۲
الی ۵) تماس حاصل فرمایند. آدرس دفتر میهنی: آمل - سوزمیان - جنب دفتر معالی جمعه
صادق پستی ۳۲۱۲۵/۳۲۲
- ۱۱- یاد آوری: لغت - آخرین مهلت ارسال مقاله تا تاریخ ۱۳۰۰/۰۶/۱۵ خواهد بود.
- ۱۲- مقالات ارسالی تا حد امکان باید تپ شده باشد. در غیر اینصورت، مقاله را با خط خوانا
بر برگه روی کاغذ بنویسید.
- ۱۳- شماره مقاله ارسالی، آدرس محل اشتغال و در صورت امکان شماره تلفن که بتواند در
موقع لازم با شما تماس گرفت را قید فرمایند.
- ۱۴- در صورت استفاده از مآخذ منابع موضوعی، منبع یا منابع مورد استفاده را در مقدمه پایان
مقاله اشاره فرمایند.
- ۱۵- هر چه در نظر است از بهترین مقالات رسیده بویژه برای چاپ در پرنده نو، دو دست تهیه از
جمله در نشریات استفاده شود. لطفاً همراه مقاله ارسالی ۲ قطعه عکس خود را ضمیمه نمایند
و در صورت مطالب ارسالی را نیز خود نگه دارند. زیرا مقالات ارسالی سزاسزبانند. قد.
- ۱۶- دبیرخانه میهنی - آمل

نشانی: آمل، پ. م. ۳۲۱۲۵ - ۱۷۰ جمعه، ۱۳۰۰/۰۶/۱۵
تلفن: ۳۲۱۲۵ - شماره: ۳۲۱۲۵

فصل سوم

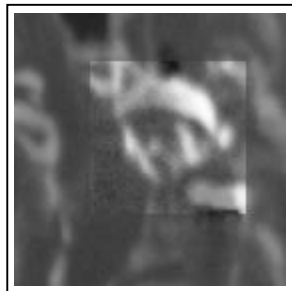
آنانی که در زندگی مظهر
جامعه نوین بودند و در مرگ بذر آن ا



**اسامی، تصاویر و زندگینامه
برخی رفقای شرکت کننده در مبارزه
مسلمانان سربداران و قیام آمل**

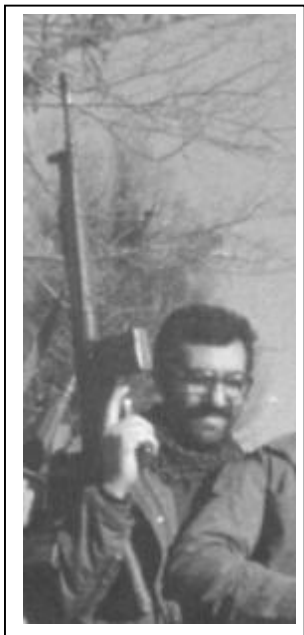
سیامک زعیم (شهاب)

بنیانگذار سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)، رهبر ایدئولوژیک - سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران و مسئول سیاسی و طراح اصلی قیام سربداران. وی در سالهای ۴۲ - ۳۹ از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز بود. در دوره دانشجویی از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بود. همان زمان نامش توسط اف بی آی در فهرست کمونیستهای خطرناک ثبت شد. در سال ۵۷ به ایران برگشت. او در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل یک روز پس از شکست قیام دستگیر و در سال ۶۳ اعدام شد.



حسین تاجمیر ریاحی (ناصر)

از بنیان گذاران اتحادیه کمونیست های ایران و از اعضای رهبری که نقش تعیین کننده ای در طرح و اجرای قیام سربداران داشت. از فعالین جنبش دانشجویی در تهران در سالهای ۴۲ - ۳۹، از سازمان دهندگان تظاهرات مراسم چهلم تختی، از اعضا «گروه فلسطین» که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاههای فلسطینی برود. وی مدت چند سال مسئول برنامه ای در «راديو میهن پرستان» در عراق بود. حسین چند ماه قبل از قیام ۲۲ بهمن به ایران بازگشت. حسین ریاحی در ضربه سراسری تیر ماه سال ۶۱ دستگیر شد و در ۵ بهمن سال ۶۱ پس از محاکمه در یک دادگاه قرون وسطایی همراه با ۲۱ نفر دیگر از اعضا و فعالین اتحادیه در آمل تیرباران شد.



غلامعباس درخشان (مراد)



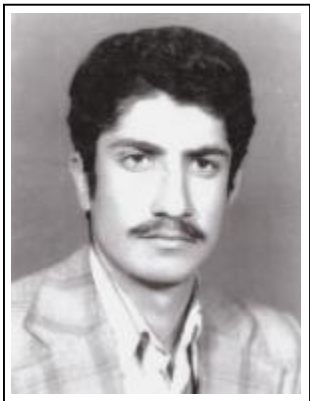
عضو کمیته دائم رهبری در سال ۱۳۶۰. مراد زمان قیام آمل سی ساله بود. او از فرزندان پرولتراهی شرکت نفت در آبادان بود. در سال ۱۳۵۵ برای آشنائی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آمریکا رفت. او خیلی زود یکی از فعالین اتحادیه کمونیستهای ایران شد و جزء اولین رفقائی بود که قبل از انقلاب ۵۷ به ایران بازگشت و مسئولیت سازماندهی رفقائی جنوب را بر عهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت. مسئولیتهای مهم و گوناگونی در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات مسلح اتحادیه در کردستان) بر عهده گرفت. قبل از طرح قیام آمل مسئولیت شاخه کردستان اتحادیه را بر عهده داشت. مراد نقش تعیین کننده ای در رهبری و تدارک قیام سرداران داشت. او یک روز پس از شکست قیام در شهر آمل توسط دشمن دستگیر و شناسائی شد. مراد در تابستان سال ۶۱ زیر شکنجه جان باخت.

پیروت محمدی (کاک اسماعیل)



کاک اسماعیل اهل مهاباد، زمان قیام آمل ۲۷ ساله بود. او فرمانده نظامی سرداران و عضو کمیته دائم رهبری اتحادیه بود. اسماعیل از رهبران گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر بود که در سال ۵۸ با اتحادیه وحدت کرد. اسماعیل جزء معدود کمونیستهای انقلابی کرد بود که از همان ابتدا دید سراسری داشت و برای رهبری کل طبقه کارگر ایران مبارزه میکرد. اسماعیل قبل از انقلاب مدتی در اصفهان در بین کارگران ذوب آهن به فعالیت مشغول شد. سپس به کارخانه تراکتور سازی تبریز رفت. پس از انقلاب ۵۷ در جنگهای دهقانی کردستان شرکت کرد در جریان جنگ «کرفتو» اسیر فتودالهای محلی شد و برای اعدام به

خلخالی جلاذ تحویل داده شد اما با هشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. او فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود و در جریان جنگهای سنندج، کامیاران، بانه و بوکان آبدیده شد. مدتی مسولیت ستاد نظامی اتحادیه در آبادان را بر عهده داشت. اسماعیل در روز ۶ بهمن ۶۰ در آمل در جریان درگیری مسلحانه جان باخت.



رسول محمدی (کاک محمد)

از فعالین اصلی «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر»، از رهبران نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در شهرهای بوکان و سقز. عضو شورای رهبری سرداران، معاون نظامی اول سرداران.

کاک محمد که برادر دوقلوی کاک اسماعیل بود در سال ۱۳۳۳ در مهاباد متولد شد. او پس از پایان تحصیلات دبیرستان در این شهر، در دانشگاه اقتصاد قزوین به تحصیل ادامه داد. وی در آن دوره با افکار چپ آشنا شد و

در سال ۱۳۵۶ همراه با یاران دیگرش «گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» را بنیان نهاد. کاک محمد نقش تعیین کننده ای در ایجاد «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» داشت. کاک محمد بخاطر تلاشهایش در متشکل کردن دهقانان کردستان، از نفوذ و محبوبیت وسیعی برخوردار بود. وی نقش برجسته ای در جنگ بانه در سال ۵۸ ایفا کرد و با وارد آوردن ضربات مهلک، مانع از ورود یک ستون ارتشی به شهر بانه شد. فرماندهی عملیات نیروهای پیشمرگه سازمان در جنگ مهاباد نیز بر عهده وی بود.

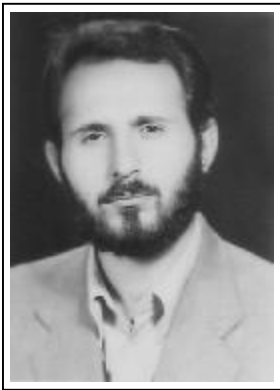
او در سال ۵۹ مدتی در بین کارگران کرد کوره پزخانه های تهران و شهرک صنعتی البرز در شهر قزوین فعالیت کرد. نقش تعیین کننده او در هدایت مبارزه مسلحانه سرداران در نبردهای جنگل و شهر فراموش نشدنی است. او در جنگل مسئولیت نظامی کمپ بالا و سپس گروه بهنام را بر عهده داشت. کاک محمد تلاش زیادی برای سازمان دادن عقب نشینی منظم قوای سرداران در آمل نمود و جانش را بر سر اینکار گذاشت.

سهیل سهیلی (یوسف گرچی)



از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستها، از فرماندهان نظامی سربداران. وی قبل از انقلاب در دوران دانشجویی از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا بود. سهیل پس از بازگشت مدتی در خانه کارگر تهران فعالیت کرد. سپس به کار و فعالیت در محلات جنوب شهر تهران پرداخت. در سال ۱۳۵۹ برای آموزش نظامی به کردستان رفت. سهیل نقش مهمی در تامین سلاح برای تدارک قیام سربداران از جبهه های جنگ جنوب داشت. او از جسورترین و قابل ترین فرماندهان نظامی سربداران بود که نقش بسزائی در پرورش جوانترین رفقای سربدار داشت. سهیل قابلیت زیادی در القاء سرزندگی و شادابی و روحیه کمونیستی در بین رفقا داشت. وی هنگام سازمان دادن عقب نشینی رفقا در روز ششم بهمن ماه در آمل جان باخت.

فریدون خرم روز (میرزا یوسف)

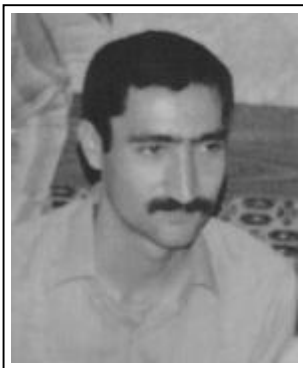


از فعالین جنبش دانشجویی دانشگاه تهران، از تشکیل دهندگان «گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر»، از بنیان گذاران تشکل «دانشجویان مبارز»، مسئول تشکیلات اتحادیه کمونیستها در شهر اصفهان، از اعضاء اولیه ستاد رهبری قیام سربداران، عضو شورای رهبری سربداران، مسئول سیاسی گروه قاسم.

فریدون در سال ۱۳۳۵ در آبادان متولد شد. پس از نبرد آمل فریدون مسئولیت ارتباطات رفقای جنگل را برعهده داشت. وی در جریان ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دستگیر شد. دشمن که از موقعیت وی و میزان وسیع اطلاعات و حجم گسترده ارتباطات وی مطلع بود او را زیر شکنجه های وحشیانه برد، اما هیچ فشاری قادر به در هم شکستن اراده انقلابیش نشد. در یکی از روزهای مرداد ۶۱، هنگامی که چند پاسدار پیکر شکنجه شده اش را از دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان

بالا می کشیدند، در طبقه چهارم ساختمان بناگاه فریدون با قاطعیت و قدرتی فوق العاده خود را به پنجره مشرف به خیابان کوبید و زندانبانان را با خود به بیرون پرتاب کرد و بدین طریق موجبات مرگ دو پاسدار را فراهم کرد. هنوز که هنوز است مردم اصفهان هنگام عبور از کنار این ساختمان مرگ بیباکانه فریدون را بخاطر می آورند، قهرمانی که سر داد اما سر نداد.

بهروز فتحی (ناصر اهواز)



از فعالین جنبش دانشجویی زمان شاه در دانشگاه صنعتی، از مسئولین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در شهر لوس آنجلس آمریکا. وی پس از انقلاب ۵۷ از مسئولین کمیته شهر اهواز، از اعضای شورای رهبری سرداران، مسئول سیاسی گروه وریا، رهبری منتخب شورای چهار. پس از شکست قیام آمل، بهروز نقش برجسته ای در ادامه حرکت سرداران و بازسازی اتحادیه ایفا نمود. وی نقش محوری و تعیین کننده ای در پیشبرد

شورای چهارم سازمان داشت. در سال ۶۲ رژیم نیروی ویژه و متمرکزی برای دستگیری وی اختصاص داد. سرانجام در شهریور ماه همان سال موفق به دستگیری اش شد. مقاومت بهروز در برابر چهار ماه شکنجه های قرون وسطائی در زندان اوین زبانزد همگان بود. او که اکثر ارتباطات سازمانی در دستش متمرکز بود، سر سوزنی کوتاه نیامد و هیچگونه اطلاعاتی نداد. سرانجام در دهم دیماه همان سال زیر شکنجه جان باخت. بهروز در جواب به بازجویانی که به قیام مسلحانه سرداران انگ آمریکائی می زدند گفت تاریخ ثابت می کند که چه کسی نوکر امپریالیسم است.

حسن (اکبر اصفهان)



حسن، از فعالین جنبش کارگری اصفهان، از مسئولین تشکیلات اصفهان، مسئول سیاسی گروه بهنام در جنگل. اکبر در درگیری دی ماه سال ۶۰ در جنگل جان باخت.

اصغر امیری (کاک پرویز)



از بنیانگذاران «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر»، مسئول تشکیلات اتحادیه کمونیستها در کرمانشان. عضو شورای رهبری سرداران، مسئول سیاسی گروه امین اسدی در جنگل.

اصغر از سازماندهندگان تظاهرات تاریخی و به یاد ماندنی اول ماه مه سال ۵۸ در کرمانشان بود. او نقش مهمی در تامین تدارکات «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در سالهای ۵۸ و ۵۹ داشت. او نقش تعیین کننده ای در بسیج رفقای کرمانشان برای پیشبرد طرح قیام سرداران ایفا کرد. پس از درگیری «گزناسرا» و شرایط دشواری که رفقای باقیمانده با آن روبرو بودند، اصغر نقش موثری در حفظ وحدت سیاسی گروه ایفا کرد. اصغر در پائیز سال ۶۲ در پی پیگردهای ادامه دار دشمن دستگیر و در سال ۶۳ به جوخه اعدام سپرده شد.

حشمت الله اسدی پور (مجتبی)



از فعالین جنبش دانشجویی مدرسه عالی علوم اقتصادی بابلسر، از فعالین سرشناس خط ۳ در آمل و سازمانده محافل چپ، از سازماندهندگان تظاهرات توده ای، اعتصابات کارگری و جنبش های دهقانی علیه رژیم شاه، از سازماندهندگان حکومت مردمی در آبان ۵۷ در شهر آمل، از بنیان گذاران دفتر دانش آموزان و دانشجویان مبارز در آمل، از اعضاء برجسته اتحادیه، از اعضاء اولیه ستاد رهبری قیام آمل و عضو شورای رهبری سرداران.

حشمت در سال ۱۳۳۴ در شهر آمل متولد شد. از نوجوانی به مکتب کمونیسم گرائید. پاپیای شرکت در مبارزات متنوع انقلابی از محبوبیت توده

ای وسیعی برخوردار شد. وی به‌همراه غلامعباس درخشان نقش تعیین‌کننده‌ای در تدارک عملی قیام ایفا کرد. حشمت در هفتم بهمن ماه ۶۰ در شهر آمل به شهادت رسید.

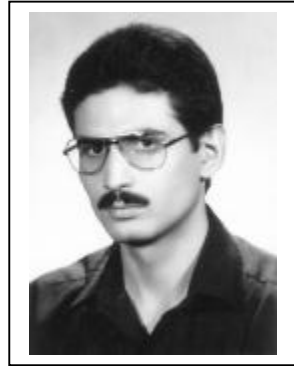
فرامرز فرزاد



در دوره رژیم شاه، از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا بود. او از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران، معاون نظامی گروه قاسم، فرمانده گروه عملیاتی بسیج بود. فرامرز پس از بازگشت به ایران، در جریان مبارزات انقلابی توده‌ای فعالانه شرکت جست. مدتی در تیم تبلیغات و محلات همراه با سهیل سهیلی فعالیت نمود. مدتی در جبهه آبادان بسر برد. دانش و قابلیت‌های نظامی خود را بالا برد. فرامرز، در دوره اول در جنگل

مسئولیت آموزش نظامی رفقا را بر عهده گرفت. کار با انواع سلاحها بویژه آر پی جی هفت را با جدیت به رفقای دیگر آموزش داد. فرامرز که از ذوق هنری برخوردار بود، همراه با سهیل سهیلی در جنگل گروه کر سازمان داد و نواری از سرودهای انقلابی سربداران تهیه نمود. فرامرز از آن دسته کمونیست‌هایی بود که همواره داوطلب انجام سخت‌ترین وظایف می‌شد. در جریان درگیری ۲۲ آبان همراه با رفیقی دیگر، یکی از گروه‌های دشمن را در هم کوبید. در جریان درگیری «رزکه» زخمی و به شهر منتقل شد. اما پس از مداوا سریعاً به جنگل بازگشت. به دلیل قاطعیت و جسارت فوق‌العاده اش، کاک اسماعیل وی را بعنوان فرمانده عملیات بسیج و آغازگر کل عملیات در شهر انتخاب کرد. فرامرز در شب نبرد آمل، با شجاعتی وصف‌ناپذیر رفقای تحت مسئولیت خود را رهبری کرد و پایای آنها علیه نیروهای مستقر در بسیج جنگید. فردا صبح که اکثریت اعضای گروه وی توسط دشمن محاصره شدند در کنار آنان قرار گرفت. حتی زمانیکه هیچ نور امیدی به چشم نمی‌خورد، او تا آخرین دقایق زندگی روحیه انقلابی خود را حفظ کرد و به دیگران روحیه داد و مسئولیت خود را قهرمانانه به پیش برد و سرانجام با دیگر هم‌زمانش به استقبال مرگی حماسی رفت.

بهروز غفوری

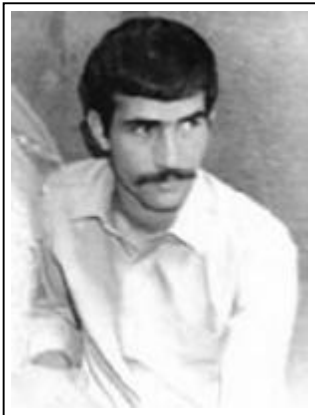


در زمان رژیم شاه از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در انگلستان بود. وی از اعضاء برجسته اتحادیه در آبادان، از مسئولین نظامی سرداران، عضو رهبری منتخب شورای چهارم و مسئول نظامی سازمان در سال ۱۳۶۲ بود.

بهروز در سال ۱۳۳۴ در آبادان بدنیا آمد، مدتی در پالایشگاه آبادان به کار پرداخت، سپس برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت. او پس از انقلاب نقش فعالی در مبارزات انقلابی مردم آبادان ایفا نمود. بهروز از جمله رفقای بود

که پس از ضربه سال ۶۱، در مبارزه علیه انحلال طلبی بار بازسازی سازمان را بدوش کشید و نقش مهمی در برگزاری شورای چهارم و مباحث آن داشت. در اواخر آبان ۶۲ بهروز در پی تعقیب مراقبت های گسترده دستگیر شد. وی از آخرین نبرد خویش نیز سرفراز و سربلند بیرون آمد و سرانجام در پنجم خرداد ماه ۶۳ تیرباران شد.

حسن امیری (کاک جلال)



از فعالین «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر»، از فعالین جنبش کارگری در شهر اصفهان در سال ۵۷، از اعضاء برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران و از مسئولین نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در بوکان. معاون نظامی گروه وریا در جنگل.

رفیق حسن با وجود اینکه طرفدار نظرات رفیق جانباخته هاشم مازندرانی - مسئول شاخه آذربایجان اتحادیه - و مخالف طرح سرداران بود، اما فعالانه برای به اجرا

درآوردن طرح اکثریت سازمان تلاش کرد و نقش و مسئولیتهای مهم بر عهده گرفت. او نمونه برجسته ای از بکاربست پرنسیپهای کمونیستی در رابطه با مناسبات میان اقلیت و اکثریت در یک سازمان کمونیستی بود. او در عین مبارزه اصولی برای نظرات خویش، تلاش داشت که

اتحاد عمل سازمان حفظ شود. رفیق حسن در پاییز سال ۶۲ دستگیر شد. قهرمانانه در مقابل فشارهای دشمن ایستادگی کرد و به دفاع از آرمانهای کمونیستی پرداخت. رفیق حسن امیری در سال ۶۳ به جوخه اعدام سپرده شد

علی چهار محالی کائیدی (رحمان)



از کادرهای برجسته و با سابقه جنبش نوین کمونیستی ایران، از رهبران شناخته شده جنبش کارگری. رحمان در دهه ۴۰ در خارج از کشور به «سازمان انقلابی حزب توده» پیوست و سپس به یاری جنبش مسلحانه فارس شتافت. برای آموزش سیاسی نظامی به کوبا و چین سفر کرد. مدتی در دوبی در بین کارگران ایرانی به فعالیت سیاسی پرداخت و قبل از انقلاب به ایران منتقل شد. در دوره انقلاب رحمان از بنیان گذاران اصلی «سندیکای پروژه ای آبادان» بود. او در همان دوره به اتحادیه پیوست و در شورای سوم اتحادیه شرکت کرد. رحمان بعنوان مسئول فارس سازمان نقش مهمی در کمک به تدارک قیام سربداران ایفا کرد. پس از ضربه سال ۶۱ رحمان نقش مهم و کلیدی در بازسازی اتحادیه ایفا کرد. عملیات مسلحانه ۱۲ اسفند را سازمان داد. پس از بازگشت از شورای چهارم در تهران دستگیر شد. در زندان و دادگاه از اتحادیه کمونیستها قهرمانانه دفاع کرد و سرانجام در اول ماه مه ۱۳۶۳ در زندان اوین اعدام شد.

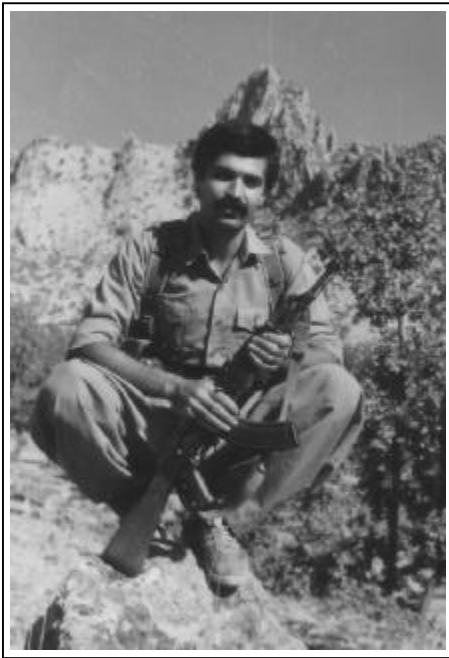
محمد توکلی (مسعود)

از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا، از اعضای برجسته اتحادیه و مسئول تشکلات دمکراتیک وابسته به اتحادیه در آبادان، از مسئولین نظامی سربداران، عضو منتخب رهبری شورای چهارم.

مسعود در سال ۱۳۳۰ در آبادان متولد شد. مدتی در شرکت نفت آبادان به کار مشغول شد. سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به یکی از فعالین کنفدراسیون



احیاء بدل شد. او درست دو روز بعد از به آتش کشیده شدن سینما رکس، به آبادان بازگشت و فعالانه در مبارزات توده ای و شکل دادن هسته های هوادار اتحادیه در آن شهر شرکت جست. مسعود در جنگل، معاونت نظامی یک از گروههای نظامی را بر عهده داشت. در نبرد آمل زخمی شد اما توانست با کمک رفقای تشکیلات از شهر خارج شود. مسعود نقش موثری در بازسازی اتحادیه ایفا کرد. نقش وی در هدایت درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ تعیین کننده بود. او پس از شورای چهارم کار دشوار حفظ ارتباطات رفقای سازمانی پس از دستگیری رفقا بهروز فتحی و بهروز غفوری را بر عهده داشت. در سال ۱۳۶۳ برای پیشبرد فعالیتهای کمیته سیاسی سازمان به کردستان رفت. اواخر همان سال مجدداً به تهران بازگشت. در جریان ضربه شهریور ماه سال ۱۳۶۴ همراه با تعداد دیگری از رفقا دستگیر و سرانجام در فروردین ۱۳۶۶ همراه با ۹ تن دیگر از رفقا در اوین اعدام شد.



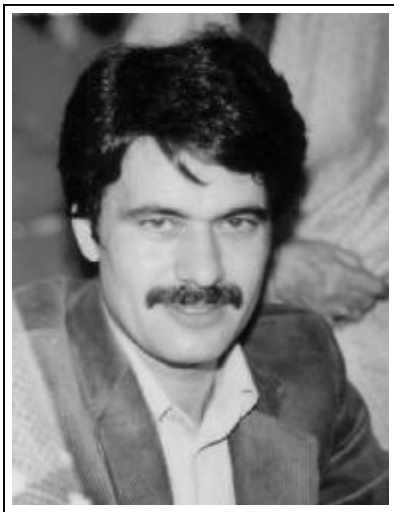
محمد پوئید (حیدر، یوسف)

از فعالین کنفدراسیون احیاء در انگلستان قبل از انقلاب، از اعضای برجسته اتحادیه و سازماندهان جنبش کارگری در اهواز، از مسئولین تشکیلات شهر اهواز، از مسئولین نظامی در جنگل، از اعضای رهبری سازمان پس از شورای چهارم.

محمد در سال ۱۳۳۲ در یک خانواده پرجمعیت کارگری در اهواز به دنیا آمد. دوران نوجوانی با ادبیات چپ آشنا شد. پس از کسب دیپلم و گذراندن سربازی مدتی به کار مشغول شد و سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و به یکی از فعالین

کنفدراسیون احیاء بدل شد. در پائیز ۵۷ به نمایندگی از طرف دانشجویان بیرمنگام در کنگره ۲۶ کنفدراسیون احیاء شرکت کرد و سپس به ایران بازگشت و در میان کارگران به فعالیت

پرداخت و نقش فعالی در سازماندهی اعتصابات و اعتراضات کارگری بر عهده گرفت. پس از فعالیت در کمیته کارگری سازمان در اهواز به عضویت کمیته شهر در آمد. تا قبل از خرداد ۶۰ دوبار به دلیل فعالیتهای انقلابی دستگیر و آزاد شد. وی همراه با سهیل سهیلی نقش فعالی در انتقال سلاح و مهمات برای قیام سربداران از جنوب به تهران ایفاء کرد. در جنگل معاونت نظامی گروه بهنام را بر عهده داشت. علیرغم اینکه در جریان قیام آمل دوبار زخم عمیق برداشت، توانست همراه با دیگر رفقا از شهر عقب نشینی کند. پوئید در شورای چهارم سازمان شرکت فعال داشت. پس از ضربه ای که بعد از شورا به سازمان وارد شد، به عضویت رهبری سازمان درآمد و به عنوان عضو کمیته سیاسی سازمان در سال ۱۳۶۳ راهی کردستان شد. او یکسال بعد به تهران بازگشت، در جریان ضربه سال ۶۴ دستگیر و در فروردین ۱۳۶۶ در تهران اعدام شد.

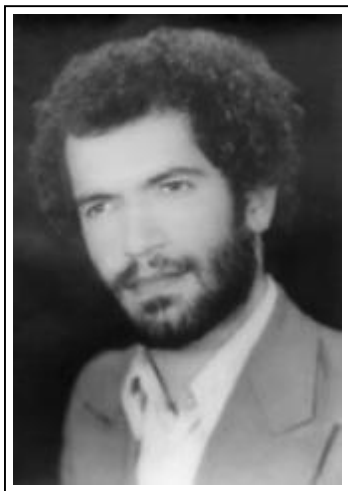


حسین عطائی (محمد تی ان تی)

از اعضای برجسته و قدیمی اتحادیه کمونیستهای ایران، مسئول انفجارات سربداران. قبل از انقلاب از فعالین کنفدراسیون احیاء در شهر آخن آلمان. محمد مدتی برای آموزش نظامی به اردوگاههای فلسطینی در منطقه رفت. پس از انقلاب به کردستان رفت و مسئولیت انفجارات «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» را بر عهده گرفت. او در سال ۵۹ با مطالعات گسترده و بر مبنای تجاربش بمبی موسوم به

«بمب حیدر» ساخت. بمبی که از قدرت تخریبی بالا برخوردار بود و براحتی و بدون خطر، محلولش قابل حمل و نقل بود. جزوه «طرز کار با مواد منفجره» حاصل تحقیقات و تجربیاتش بود. عطائی مسئولیت انفجارات و آموزش نظامی رفقا در جنگل را بر عهده داشت. در صبح روز ششم بهمن، عطائی بی محابا به کمک رفقای محاصره شده و حمل پیکر جانباخته عبدالرحیم بیگلر شتافت. اما خود، در همان حلقه محاصره قرار گرفت و در ادامه درگیرها جان باخت.

منصور قماشی



متولد ۱۳۳۳ در شهر آمل. از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستها، نماینده شورای کارگران کارخانه چوکا، از بنیان گذاران اتحادیه شوراهای کارگران گیلان در دوره انقلاب.

پس از آغاز حرکت سرداران منصور بدلیل محلی بودن و بدلیل آنکه هویت سیاسی اش در شهر آمل برای دشمن نامعلوم بود، مسئولیت ارتباط بین تشکیلات جنگل و شهر را بر عهده گرفت و خدمات تعیین کننده ای به امر تدارک آن قیام نمود. شب پنجم بهمن ماه، منصور نقش فعالی در انتقال و استقرار قوای سرداران در مناطق مختلف شهر داشت.

منصور جزء رفقائی بود که در جمعبندهای اولیه ای که در جنگل صورت گرفت، شرکت فعال داشت و بر ادامه مبارزه مسلحانه انقلابی پای فشرد. محاصره نظامی دشمن در ۱۳ خرداد ۶۱ به همت و جسارت رفقائی چون منصور درهم شکست. در بهار ۶۲، منصور برای شرکت در شورای چهارم سازمان به کردستان رفت. کمی پس از بازگشت رفقا از کردستان، رهبری منتخب شورای چهارم سازمان ضربه خورد. منصور بدون ذره ای تردید قدم پیش گذاشت و داوطلب بر عهده گرفتن مسئولیت خطیر رهبری در آن دوران سخت شد.

وی تا زمان دستگیری در ضربه شهریور ماه سال ۶۴، با خوشبینی انقلابی وظایف خود را در کمیته اجرایی سازمان به پیش برد. برجسته ترین خدمت منصور و رفقائی چون او دمیدن روحیه انقلابی تازه به زندانیان سیاسی اوین بود. آنان هنگام ورود به جمع زندانیان سیاسی، جمعبندهی از انقلاب و دلایل شکست قیام سرداران، خبر تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و اخبار مبارزاتی مربوط به جنگ خلق در پرو را به ارمغان بردند. در اسفند ماه سال ۱۳۶۵ منصور از مبتکرین اعتصاب غذای بند سر موضعی ها در اوین بود. اعتصاب غذای قهرمانانه ای که دشمن زبون را بزانو در آورد. در نوروز ۶۶ منصور را به همراه تعداد دیگری از رفقا به دار آویختند.

بهروز (بهبزاد گیلان)

بهبزاد از اعضای فعال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (احیاء) در آلمان و عضو اتحادیه کمونیستهای ایران بود. وی پس از بازگشت به ایران نقش فعالی در سازمان دادن مبارزات کارگران بیکار رشت ایفاء نمود. او از شرکت کنندگان در قیام سربداران بود و در جریان آن قیام زخمی شد. پس از ضربه سراسری تیر ماه سال ۶۱، بهبزاد نقش فعالی در بازسازی سازمان ایفاء کرد. در بهمن ماه سال ۶۱، او بخاطر اجرای ماموریتی برای آغاز مجدد مبارزه مسلحانه به جنگلهای آمل رفت. بعلت حادثه ای که جزئیاتش هنوز روشن نیست، بهبزاد به همراه عبدالله میرآویسی اسیر شدند. آنان زیر شکنجه های وحشیانه دشمن حتی از ذکر نام خود خودداری کردند. به احتمال زیاد این دو رفیق زیر شکنجه جان باختند. در فروردین سال ۶۲، رژیم خبر اعدام دو تن از اعضای سربداران را اعلام نمود.

حجت محمدپور (امیر)



متولد ۱۳۳۴ در مسجد سلیمان. از اعضای اتحادیه، از فعالین جنبش کارگری در شهر اهواز، از شرکت کنندگان در نبردهای جنگل و شهر.

پس از ضربه سراسری سال ۶۱ ارتباط حجت با رفقای باقیمانده بکلی قطع شد. تلاشهای وی برای ارتباط گیری ثمری نداد. او به ابتکار شخصی راهی چاه بهار شد و مدتی در آنجا مشغول بکار شد و پس از مدتی با جور کردن امکانات اولیه توانست غیر قانونی از مرز خارج شده و به پاکستان برود.

در بهار سال ۶۲ به قصد شرکت در شورای چهارم سازمان به ایران بازگشت. متأسفانه حجت موفق به برقراری تماس و حضور در شورای چهارم سازمان نشد. پس از دستگیری رفقائی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری حجت پا پیش گذاشت، به عضویت کمیته اجرائی

سازمان در آمد. متاسفانه حجت در ضربه شهریور ماه ۶۴ به اسارت دشمن در آمد. حجت به‌همراه رفقای چون منصور قماش، خلیفه مردانی و داریوش کائید پور (از رهبران رفقای «سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر») پرچم کمونیسم را در سیاهچالهای جمهوری اسلامی به اهتزاز در آوردند. این رفقا شور و شوق مبارزاتی نوینی را با خود به زندان اوین به ارمغان بردند. پس از اعدام رفقای چون منصور قماش و خلیفه مردانی، حجت مسئولیت سخنگویی اتحادیه را در زندان بر عهده گرفت. در مراسم اول ماه مه سال ۶۶ که بطور علنی در زندان اوین برگزار شد، از جانب رفقا بیانیه اول ماه مه اتحادیه را تهیه کرد و خواند. بیانیه ای تاریخی که مهر دفاع از انترناسیونالیسم انقلابی، مهر دفاع از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بر تارک آن نقش بسته بود. سرانجام حجت در ۶ خرداد ۶۶ اعدام شد.

سوسن امیری (سحر)

متولد ۱۳۳۷ در کرمانشان، از فعالین گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر، از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران، مسئول بخش دانش آموزی اتحادیه در این شهر.

اواسط دهه ۵۰ برادران سوسن یعنی رفقای جانباخته اصغر و حسن امیری با چند تن دیگر محفلی کمونیستی تشکیل دادند. سوسن در ارتباط با این محفل قرار گرفت و در همینجا با پیروت محمدی (کاک اسماعیل)



آشنا شد و ازدواج کرد. فعالیت محفل گسترش یافت در ایندوره سوسن و کاک اسماعیل محل فعالیت خود را تغییر داده و به فعالیت در بین کارگران تراکتور سازی تبریز پرداختند.

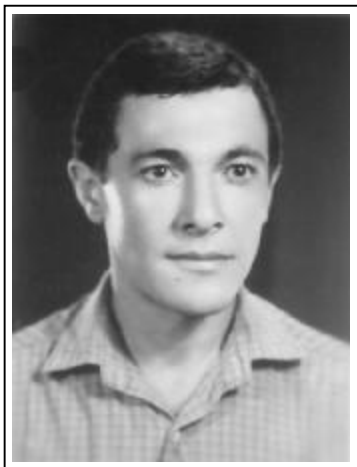
پس از قیام ۵۷ سوسن در جنبش دانش آموزی کرمانشان به فعالیت پرداخت و جوانان مبارز این شهر را جذب اتحادیه کرد. سازماندهی تظاهرات اول ماه مه ۵۸ میدان جوانشیر کرمانشان که در آن ۱۵۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند مرهون تلاش رفقای چون سوسن بود.

با شروع جنگ مقاومت یکماهه مردم سندج در سال ۵۹ به این شهر اعزام شد و جزء اولین تیم دسته زنان مسلح در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود.

پس از جنگ سسندج سوسن به تهران منتقل شد و در کارخانه کفش ملی استخدام و به فعالیت در بین کارگران مشغول شد و مسئولیت یکی از حوزه های کارگری سازمان را بر عهده گرفت. پس از شکست قیام آمل و جانباختن کاک اسماعیل سوسن مجبور به ترک محیط کارش شد. او به رفقای جنگل پیوست. سوسن در درگیری نظامی ۱۳ خرداد ماه شرکت کرد. در این درگیری، بطور خودبخودی و بر طبق عادت، رفقای مرد به سنگرهای جلویی فرستاده شدند و به رفقای زن مسئولیت رسیدگی به زخمی ها و امور تدارکاتی داده شد. سوسن در جلسه جمعبندی از آن درگیری به چگونگی سازماندهی قوا هنگام جنگ انتقاد کرد. او افکار کهنه را که زنان را شایسته شرکت مستقیم در جنگ انقلابی و نقش گرفتن بعنوان رزمندگان و فرماندهان نمی بینند به نقد کشید.

در آبان ۶۲ سحر دستگیر و در شهریور سال ۶۳ اعدام شد.

شکرالله احمدی (محمود اف - شکور)



متولد ۱۳۳۰ در کرمانشان. او همانند بسیاری از جوانان انقلابی آن دوره، شیوه زندگی صمد بهرنگی را الگو قرار داد و شغل معلمی را انتخاب کرد و راهی روستاهای مناطق عقب مانده مرزی درمنطقه ثلاث باباجانی شد. او توانست مناسبات عمیق و فشرده ای با توده های روستایی برقرار کند. شکرالله با کسب آگاهی انقلابی، به عمق مناسبات عقب مانده حاکم بر جامعه پی برد. در اواسط دهه ۵۰ به سازمان کمونیستی شفق سرخ پیوست. او مبلغ پیگیر ایده های کمونیستی در میان جوانان

منطقه شد. یک بار به آلمان سفر کرد و با کوله باری از کتب و نشریات کمونیستی بازگشت.

«شکور» نقش مهمی در مبارزات مردم منطقه علیه رژیم شاه داشت. با منحل شدن «شفق سرخ» در سال ۵۸ وی به صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. او از بنیانگزاران و فعالین اتحادیه دهقانی منطقه روانسر بود. شکرالله احمدی در مهرماه سال ۱۳۶۰ پیشقدم شرکت در مبارزه مسلحانه سربداران شد. «شکور» پس از مقاومت قهرمانانه ای که رفقا هنگام عقب نشینی در باغ نارنج سازمان دادند و در هنگامه نبرد تن به تن زمانیکه اسلحه اش از کار

افتاده بود، به اسارت دشمن درآمد. در روز ۹ بهمن ۱۳۶۰، همراه با رفقای دیگر در استادیوم شهر در ملاء عام تیرباران شد.

محمد صادق یزدان پناه

(محسن آشپز)



در سال ۱۳۲۸ در اصفهان متولد شد. در سالهای قبل از انقلاب از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در آمریکا و از اعضاء برجسته اتحادیه در اصفهان بود. صادق استاد دانشگاه اصفهان بود. او در نبرد آمل، در روز ششم بهمن ۱۳۶۰ جان باخت.

منیر نورمحمدی

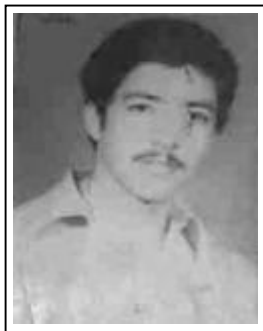
متولد ۱۳۳۶ در آمل، از فعالین خط سه در دوره قبل از انقلاب در آمل. منیر در سال ۵۹ به صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. وی زنی پیشرو و حساس نسبت به مسئله زنان بود. زمانی که قیود خانوادگی مانع فعالیتهای وی شد جسورانه آنها را از هم گسیخت، ارتباطات خود را با خانواده قطع کرد و با اتکاء به یک خانواده کارگری زندگی مستقل خود را سازمان داد.

منیر مسئولیت شناسایی از مقرهای دشمن را بر عهده داشت. منیر در تامین تدارکات سربداران در زمینه های گوناگون و پخش اطلاعیه های نظامی سربداران در آمل فعالانه نقش گرفت. او مدت کوتاهی قبل از قیام دستگیر شد اما با هشیاری انقلابی توانست دشمن را فریب داده و آزاد شود. در روزهای پنجم و ششم بهمن به یاری رفقای سربداران شتافت و راهنمای دسته های قیامگر شد. مدت کوتاهی پس از قیام آمل مجددا دستگیر شد. درخت زندگی پربار و نمونه وارث در مرداد ماه ۶۱ توسط مزدوران اسلامی قطع شد.

البرز جاوری شهینی (اکبر، محمد)

متولد ۱۳۳۲ در مسجد سلیمان، از فعالین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی احیاء در ایالت تگزاس آمریکا، از بنیانگذاران تشکل «مارکسیست - لنینیستهای جنوب» معروف به «رزم خونین»، از اعضای اتحادیه، از اعضای هیئت مسئولین شهر اهواز.

البرز یاری رسان رفقا در نقل و انتقال سلاح از جنوب به تهران برای آغاز مبارزه مسلحانه سربداران بود. پس از ضربه سراسری در تابستان ۶۱، رژیم اقدامات گسترده ای برای دستگیری این کمونیست انقلابی سازمان داد. خانه ای که البرز در شهر اهواز در آن مخفی بود، مورد شناسایی مزدوران رژیم قرار گرفت. البرز علیرغم تیری که در اثر تیراندازی پاسداران به پایش خورده بود با هشیاری توانست از دست پاسداران بگریزد و از طریق نواحی روستایی خود را به اصفهان برساند. او در زمستان ۱۳۶۱ به جنگلهای آمل اعزام شد. متأسفانه البرز در درگیری ۱۲ اسفند سال ۱۳۶۱، مورد اصابت گلوله پاسداران قرار گرفت و جان باخت.



بهنام رودگرمی (باقر)

از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در آمریکا در سالهای قبل از انقلاب، از فعالین بخش کارگری در تهران. بهنام اولین شهید سربداران بود که در جریان درگیری نظامی ۱۸ آبان ۱۳۶۰ جان باخت.

بهناد گوگوشویلی

در دوره رژیم شاه، بهناد بنیان گذار گروه دانش آموزی صمد در دبیرستان البرز بود. پس از انقلاب، عضو مرکزیت سازمان دانشجویی و دانش آموزی «ستاد»، و بعدها عضو کمیته تبلیغات اتحادیه در تهران بود. بهناد زمستان ۱۳۵۸ برای آموزش نظامی به کردستان رفت. چند ماه بعد به ستاد نظامی اتحادیه در آبادان پیوست. در آنجا بود که بهنگام تلاش برای نجات رفقای زخمی از تیررس دشمن از خود گذشتگی و شجاعت بی نظیری از خود نشان

داد. بهناد خصوصیاتی چون قاطعیت انقلابی، بی باکی و فداکاری پرشور و خونسردی آگاهانه را در خود جمع داشت.



بعداز ظهر ششم بهمن ۱۳۶۰ در آمل بود که بهناد متوجه شد رفیق دیرینه اش احمد سینا که در مرکزیت دانش آموزان هوادار اتحادیه و سپس در بخش تبلیغات جنوب تهران با هم فعالیت داشتند از ناحیه شکم هدف گلوله های دشمن قرار گرفته و در پشت دیوار خانه ای که محل استقرار مزدوران بود به زمین افتاده. بهناد تصمیم گرفت برای نجات وی از سنگر خارج شود. اما بمحض بیرون جستن از سنگر، خود نیز هدف گلوله قرار گرفت و در سن ۲۱ سالگی خون سرخش پرچم رزم پرولتاریا را گلگون تر ساخت.

ناصر قاضی زاده (کاک آزاد)



از فعالین تشکیلات مهباد و بوکان اتحادیه کمونیست های ایران، از پیشمرگان «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان». ناصر قاضی زاده در آذر ماه سال ۶۰ بصفوف سربداران پیوست، ششم بهمن ماه سال ۶۰، در نبرد آمل پس از ضربات نظامی که به مزدوران مستقر در ساختمان بسیج وارد نمود طی مقاومتی قهرمانانه جان باخت.

احمد سینا

متولد ۱۳۴۰، از اعضای مرکزیت ستاد (سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش آموزان)، از اعضای اتحادیه. از فعالین بخش تبلیغات سازمان در تهران احمد از دوران دبیرستان با مبارزه سیاسی و کمونیسم انقلابی آشنا شد. در قیام ۲۲ بهمن



۵۷، در هجوم به کلاتتری منطقه شاهپور تهران و مصادره سلاح جسارت فوق العاده ای از خود بروز داد. در روزهای توفانی خرداد ۶۰، احمد برای نجات چند مبارز که در خیابان مورد ضرب و شتم چاقوکشان حزب اللهی قرار گرفته بودند، درگیر شد. او را به زندان کميته بردند. در آنجا به همراه یک رفیق پیکاری به سازماندهی اعتراض جمعی پرداخت. مزدوران کميته او را زیر ضربات قندان تفنگ قرار دادند و پرده گوشش را پاره کردند. او که به شدت زخمی شده بود تحت الحفظ به بیمارستان منتقل شد. ولی از آنجا فرار کرد. شهریور همان سال، احمد عازم جنگلهای اطراف آمل شد و به سربداران پیوست. در درگیری های چند ماهه قبل از قیام آمل و در امر تدارکات سنگین درون جنگل، احمد شجاعانه شرکت کرد. احمد سینا سرانجام بعد از ظهر ۶ بهمن ۶۰ در جریان قیام مسلحانه آمل جان باخت.

فرح خرم نژاد

به هنگام قیام آمل ۲۰ سال داشت. از یک خانواده کارگری در آبادان برخاسته بود. عضو کميته زنان تشکيلات اتحاديه در آبادان، عضو هسته رهبری سازمان دانشجویی و دانش آموزی (ستاد) و مسئول چند هسته تبلیغ و ترویج کمونيستی در بين نوجوانان شهر بود. او بعنوان عضو گروه پزشکی و پرستاری به جنگل رفت. اما در انجام وظایف گوناگون همیشه پیشقدم بود. فرح بحث و مبارزه مشخصی را بر سر ضرورت سپردن هرگونه وظیفه انقلابی به زنان سربدار، در میان رفقا دامن زد. در روزهای سخت محاصره اقتصادی، فرح داوطلب شرکت در تیم تهیه آذوقه از دل راههای صعب العبور و پر برف شد. در قیام ۵ بهمن، او و چند تن از یارانش به اسارت



مزدوران رژیم در آمدند. روز بعد در استادیوم آمل، فرح با شعار زنده باد آزادی، دوشادوش دیگر رفقای اسیر، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و قهرمانانه جان باخت.



فرهنگ سراج

فرهنگ سراج در سال ۱۳۳۴ در آبادان متولد شد و در دامان کارگران شرکت نفت پرورش یافت. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی (احیاء) پیوست.

او از فعالین برجسته اتحادیه در فاصله سالهای ۶۰ - ۵۷ در آبادان بود. او از سازماندهندگان تظاهرات قربانیان سینما رکس در آبادان بود و به همین دلیل توسط پاسداران دستگیر

شد. فرهنگ در مقاومت مردمی آبادان و خرمشهر در مقابل نیروهای عراقی شرکت جست و تجربه نظامی کسب کرد. فرهنگ سراج از ایدئولوژیک ترین و محکمترین و صادق ترین رفقای جنگل بود. او مسئولیت حفاظت از رهبری را بعهدہ داشت. فرهنگ این وظیفه را با هشیاری، دقت و تعهد بالا به پیش برد. یک روز پس از قیام آمل فرهنگ همراه با تعداد دیگری از رفقا منجمله سیامک زعیم و برخی رفقای دیگر در خانه ای به اسارت نیروهای دشمن درآمدند. فرهنگ همراه با نه نفر دیگر از رفقا در روز نهم بهمن ۶۰ در ملاء عام تیرباران شدند.

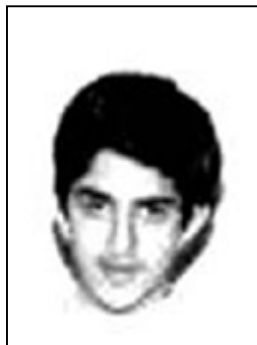
حمید راج پوت



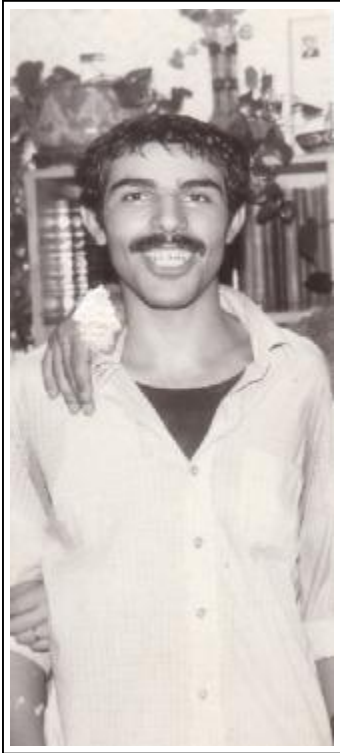
در جریان انقلاب ۵۷، جوانی دانش آموز بود که به صف هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. حمید جزء اولین تیمهای اعزامی به جنگل در اوایل شهریور ماه ۶۰ بود. او نقش فعالی در تدارکات اولیه جنگل بر عهده داشت. حمید از جمله رفقای جوانی بود که با سخت تر شدن شرایط مبارزه در جنگل، شکوفا شدند و روحیه انقلابی جمع را تقویت نمودند. وی در شب قیام آمل با مهارت فوق العاده، سنگر پاسداران در مقر بسیج را با شلیک گلوله آر پی جی در هم کوبید. حمید جزء معدود رفقای بود که توانست از حلقه محاصره بسیج خارج شود. لیکن روز هفتم بهمن ماه، او که به همراه عده ای دیگر از رفقا در خانه ای پناه گرفته بودند، اسیر شدند. دو روز بعد، حمید در کنار چند تن دیگر از رفقا در استادیوم آمل تیرباران شد.

روزبه منافی

روزبه در سال ۱۳۳۹ بدنیا آمد. برای تحصیلات راهی آمریکا شد و به کنفدراسیون احیاء پیوست. همزمان با قیام ۵۷ به ایران بازگشت و بعنوان یکی از مسئولین تشکیلات ستاد (شاخه دانش آموزی اتحادیه) به فعالیت پرداخت. مدتی مسئول انتقال نشریه حقیقت به خوزستان بود. سپس در بخش تبلیغات اتحادیه در تهران فعال شد. پائیز ۵۹ به آبادان رفت و دوره آموزش نظامی را گذراند. بعد به تهران برگشت و در بخش کارگری فعالیت خود را ادامه داد. با طرح قیام مسلحانه از طرف اتحادیه روزبه بیدرنگ داوطلب پیوستن به سربداران شد. او درست یکروز قبل از قیام آمل خود را به شهر رساند. او سنگر به سنگر با مزدوران رژیم جنگید تا آن هنگام که زخمی سخت برداشت در جریان خانه گردیهای پاسداران بعد از نبرد آمل صبح ۷ بهمن دستگیر شد. روزنهم بهمن روزبه در کنار ۹ تن از یاران سربدارش تیرباران شد



مجتبی سلیمانی (کاک سهراب)



متولد ۱۳۴۱ در کرمانشان، عضو کمیته رهبری «سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش آموزان (ستاد)» در کرمانشان.

او از طریق «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» با کمونیسم انقلابی آشنا شد. و در دوران انقلاب ۵۷ زمانی که ۱۶ سال داشت فعالیت متشکل را در رابطه با این گروه آغاز کرد. در سال ۵۹ به فعالیت در بین کارگران کوره پزخانه های کرمانشان پرداخت. او از سازمان دهندگان تظاهراتی توده ای در بهار سال ۶۰ در کرمانشان بود و با بسیج جوانان شهر توانست دفتر حزب جمهوری اسلامی را به آتش بکشد.

در مهرماه سال ۶۰ به جنگل اعزام شد. او بعنوان جنگاوری کمونیست و مقاوم که همواره داوطلب دشوارترین ماموریتهاست خود را شناساند. سهراب در جریان نبرد آمل زخمی شد. او در خانه ای همراه با شاهپور عالی پور (امین) سنگر گرفت تا رفقای دیگر

بتوانند عقب نشینی کنند. او تا آخرین گلوله قهرمانانه جنگید تا به اسارت دشمن در آمد. مزدوران جمهوری اسلامی بشکل دیوانه وار پیکر زخمی او را چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که لحظاتی بعد خون سرخش درفش رزم طبقه کارگر جهانی را گلگون ساخت.

عبدالله میرآویسی (رسول - عبه)

متولد ۱۳۴۲ در روستای «خلیفه ترخان» در حوالی سنندج. او در سال ۵۹ با پیوستن به صفوف «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» آگاهی سیاسی اش ارتقاء یافت و بر پرچم کمونیسم انقلابی بوسه زد.

عبه در سال ۵۹ یک دکه روزنامه فروشی در شهر سنندج دائر کرد و به پخش آثار

جانباختگان ۳۰۷

سازمان در شهر یاری رساند. عبه در اواخر پائیز سال ۶۰ به صفوف سربداران پیوست. در شب و روز قیام آمل مردم شهر، یک کرد انقلابی ریز نقش و پر نشاطی را مشاهده کردند که با غرور و افتخار و ماهرانه علیه پاسداران می جنگد. عبه جزء گروه کمین جاده هراز بود و با رفقائی چون بهروز فتحی و حسن امیری تا عصر روز ششم بهمن به دفاع از سنگر خود پرداختند. پس از شکست قیام با شکستن حلقه محاصره دشمن، تا جنگل عقب نشستند، این گروه تنها گروهی بود که مسیر خود تا جنگل را با جنگ گشود و چندین بار با مزدوران



مسلح رژیم مستقر در دهات درگیر شد. علیرغم زخمی که عبه در شهر برداشت رشادت و دلاوری بی نظیری از خود در این درگیریها نشان داد.

هشیاری و سرعت عمل وی در درگیری ۱۳ خرداد ۶۱ نقش تعیین کننده ای در حفظ رفقا و شکستن حلقه محاصره دشمن داشت. عبه علیرغم آنکه گلوله ای شانه اش را خراشید چست و چالاک از این سنگر به آن سنگر می دوید و با جسارت تمام بر پاسداران ترسو هجوم می آورد. رفیق عبه در چارچوب طرحهای کمیته موقت که منجر به عملیات نظامی ۱۲ اسفند ماه سال ۶۱ شد در بهمن ماه همانسال برای برخی تدارکات با رفیق بهزاد گیلان به جنگل رفت. هیچگاه بر ما مشخص نشد که او و رفیق بهزاد چگونه بدام دشمن افتاده و اسیر شدند. هر دو رفیق تحت شکنجه های وحشیانه قرار گرفتند، عبه حتی داغ شنیدن نام واقعی خود را بر دل دشمن نشانند. رژیم در فروردین ماه سال ۶۲ اعلام کرد که دو تن از سربداران را در آمل اعدام کرد.

فرشته ازلی

فرشته در سال ۱۳۴۱ در میان خانواده ای تهیدست و پر جمعیت در شهر آمل چشم به جهان گشود. در دوران انقلاب به واسطه آشنائی با رفیق منصور قماش به آگاهی سیاسی دست یافت. روحیه شاد فرشته جوان در مبارزات انقلابی آن سالها به روحیه ای پر شور و شورشگر تکامل یافت. در سال ۵۸ به صفوف هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. در

سال ۶۰، فرشته جزء کسانی بود که از همان ابتدا مستقیماً در تدارک قیام آمل شرکت جست. نقش مهمی در شناسائی مقرهای دشمن و دیگر فعالیتهای تدارکاتی داشت. او با پخش اعلامیه های سازمان، پیام رسان اهداف مبارزه مسلحانه انقلابی سربداران در بین توده های وسیع بود. در روز نبرد آمل فرشته بیاری رفقایش شتافت و مسئولیت راهنمایی یکی از دسته های قیامگر و خبر رسانی بین دسته های مختلف را بر عهده گرفت. فرشته در اواسط بهار ۶۱ برای دومین بار دستگیر و نقش او در قیام بر دشمن کاملاً آشکار شده بود. او در زندان نه تنها روحیه انقلابی خود را حفظ کرد، بلکه در حفظ روحیه مبارزاتی در زندان زنان آمل به سال ۶۱ نقشی محوری و برجسته داشت و مورد احترام کلیه زندانیان بود. وی در آن دوره تلاش دائم داشت که به طرق مختلف با رفقای سازمان تماس داشته باشد و هشیاری تشکیلات را بالا ببرد. سرانجام در ۱۸ دیماه همانسال فرشته به جرم شرکت در قیام آمل تیرباران شد.

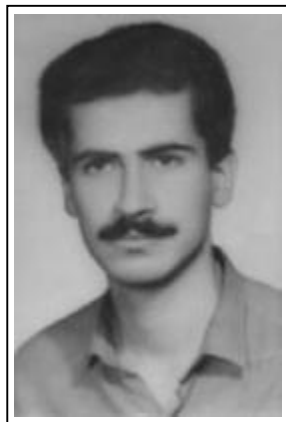


حمیدرضا خیابانی (رضا کرمانشان)



حمیدرضا خیابانی در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای فقیر در کرمانشان چشم بر جهان گشود. او از همان زمان کودکی برای تامین معاش مجبور به کار بود. رضا در جریان مبارزات انقلابی ۵۷ آبدیده شد. او پس از انقلاب به "ستاد" تشکیلات دانشجویی دانش آموزی وابسته به اتحادیه کمونیستهای ایران در شهر کرمانشان پیوست. در تابستان ۶۰ برای مدت کوتاهی دستگیر شد. وی در سال ۶۰ برای شرکت در مبارزه مسلحانه عازم جنگلهای شمال شد. و در نبردهای مسلحانه سربداران شرکت جست. حمیدرضا خیابانی در سال ۱۳۶۳ در سنندج دستگیر شد. او را بلافاصله به زندان اوین منتقل کردند و در ۲۸ خرداد همان سال به جوخه اعدام سپردند.

امید قماشی



متولد ۱۳۴۵ در آمل. از فعالین بخش دانش آموزی اتحادیه، از اعضای تیم تبلیغات. امید نقش مهمی در پخش اعلامیه های سرداران در آمل داشت. شب چهارم بهمن در کنار کمربندی آمل به استقبال نیروهای سردار شتافت و در نبرد آمل و خلع سلاح جاسوسان «قادی محله» با پوشاندن چهره خود شرکت جست. او در روز قیام برقراری ارتباط بین تیم های سرداران در نقاط مختلف شهر را بعهدہ داشت.

در سن ۱۶ سالگی امید مجبور شد به زندگی مخفی روی آورد و تا زمان دستگیری در سال ۱۳۶۴ آگاهانه و استوارانه در راه بازسازی اتحادیه تلاش کرد. او در اسفند ماه ۱۳۶۵ اعدام شد.

رحمت چمن سرا (تقی)

متولد ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای جنوب آمل در یک خانواده فقیر دهقانی. با از دست دادن پدر و کوچ خانواده به شهر، رحمت از همان کودکی مجبور به شرکت در کار خانگی یا کارهایی از قبیل پادوئی بازار و کارهای ساختمانی و باغبانی بود. انقلاب ۵۷ رحمت را به صحنه مبارزه انقلابی کشاند. در گیری های خیابانی و تجربه حکومت مردمی در آمل، زمین تمرینی بود که ذهن و عمل او را پالایش و تکامل داد. او بواسطه آشنائی با روشنفکران انقلابی جذب کمونیسم شد. در سال ۵۸ وی فعالیت خود را در بخش دانش آموزی تشکیلات (ستاد) ادامه داد.

در پائیز سال ۵۹ به کار در کوره پزخانه و فعالیت در بین کارگران پرداخت. و توانست با کارگران بسیاری روابط انقلابی برقرار کند. او همزمان با بر عهده داشتن مسئولیت تیم تبلیغات اتحادیه نقش فعالی در مبارزات ضد رژیم و پخش اعلامیه های سازمان در بهار ۶۰ ایفا کرد. با طرح قیام سرداران مسئولیت های خطیرتری را بر دوش گرفت. هنگامی که عملاً در شهر حکومت نظامی برقرار بود، رحمت در پائیز و زمستان ۶۰ مسئولیت تیم تبلیغات و کمک به کارهای تدارکاتی را بر عهده گرفت. رحمت با پوشاندن چهره خود در قیام آمل

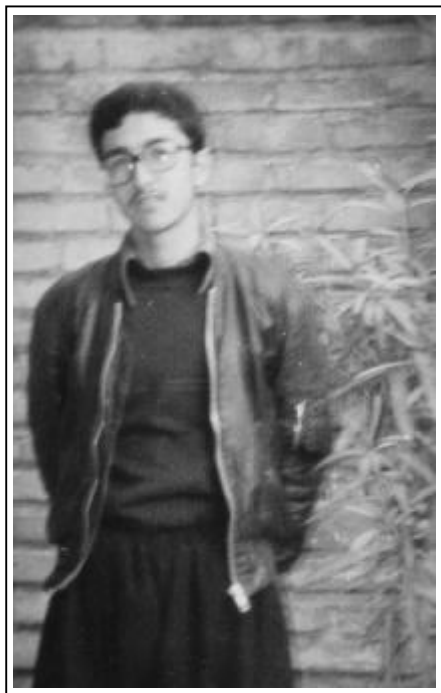
شرکت جست، و تماس بین گروههای مختلف نظامی سرداران را برقرار کرد. او تابستان سال ۶۱ به زندگی مخفی روی آورد و بدون ذره ای تردید به حمایت از «کمیته موقت رهبری» در بازسازی اتحادیه برخاست. در درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ و همچنین شورای چهارم سازمان در کردستان شرکت جست. پس از بازگشت از کردستان بخش جعلیات را سازمان داد.

رحمت طی ضربه وارده بر سازمان در شهریور ماه ۶۴ به اسارت دشمن در آمد و سرانجام در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۶۶ هنگامی که ۲۲ سال بیشتر نداشت اعدام شد.

جمشید پرنده

جمشید در سال ۱۳۴۳ در یک خانواده زحمتکش کرد در شهر سنندج دنیا آمد. زندگی مبارزاتی وی از سالهای توفانی ۵۷ - ۵۶ آغاز شد. بعد از قیام بهمن ۵۷ در بخش تشکیلات ستاد یعنی بخش دانش آموزی اتحادیه کمونیستهای ایران متشکل گشت و پا به عرصه فعالیت سازمانیافته کمونیستی نهاد و طولی نکشید که مسئول یکی از هسته های دانش آموزی هوادار اتحادیه گشت.

او در جریان بازسازی سازمان در سال ۶۱ به جنگل شمال اعزام شد و در درگیری ۱۲ اسفند شرکت جست. به فاصله کوتاهی پس از بازگشت به سنندج توسط مزدوران رژیم بازداشت شد. برخورد سازش ناپذیر و روحیه شاداب و شورشگرانه اش در زندان سنندج



هنوز زبازند کلیه مبارزان اسیر آندوره است. او علیرغم جوانی اش محکم در مقابل شکنجه، تهدید و تطمیع و آزادی به شرط مصاحبه تلویزیونی ایستاد و هیچ اطلاعاتی را تأیید نکرد و حاضر نشد ذره ای بر سر جان خود با دشمنان خلق چانه بزند. زمانی که او را با وحید سریع القلم از مسئولین بالای سازمان که خیانت کرده بود و به عامل دشمن بدل شده بود، روبرو

جانباختگان ۳۱۱

کردند، حاضر به صحبت با وی نشد و تف به صورت این خائن انداخت. او حاضر نشد در مقابل مقررات اسلامی رژیم که سعی در اعمال آنها در زندان داشت، سر فرود آورد. او مدام تکرار می کرد «من یک کمونیستم و به این چیزها اعتقادی ندارم.» سرانجام رفیق جمشید پرند در سحرگاه پنجم شهریور ماه ۱۳۶۲ به جوخه اعدام سپرده شد. روز بعد مزدوران رژیم در برابر سؤال خانواده جمشید که او را به چه جرمی اعدام کردید؟ او که مسلح نبود؟ پاسخ دادند: «جمشید مغزش مسلح بود!»

★ مرتضی رهبر (مصطفی)

از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در ایتالیا، از اعضای برجسته اتحادیه، مسئول تشکیلات اتحادیه در تنکابن، که در جریان درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰ جان باخت.

★ کاظم

از رفقای تشکیلات شیراز که در جریان درگیری ۲۲ آبان ناپدید شد.

★ قادر خضری (صلاح انباری)

متولد ۱۳۴۰ در روستای «گردی قبران» بوکان، که در سال ۵۸ به «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در کردستان پیوست. او در صبح روز ششم بهمن در آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ خلیل امیری (کوروش)

از رفقای تشکیلات کرمانشان، که در جریان نبرد آمل جان باخت.

★ عبدالرحیم بیگلر (کاوه)

از اعضای ستاد کرمانشان (تشکیلات دانشجویی و دانش آموزی) که در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

۳۱۲ پرنده نو پرواز

★ مهدی

از فعالین تشکیلات ستاد و تبلیغات تهران، در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ مالک (آذری)

از رفقای تشکیلات ستاد تهران که در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.



علی صفاری (حسین)

از رفقای تشکیلات ساری، در جریان نبرد آمل به اسارت در آمد و در روز نهم بهمن ماه در ملا عام در استادیوم شهر تیرباران شد.

★ بیژن رحمتی

متولد ۱۳۴۰، از رفقای تشکیلات مسجد سلیمان، در جریان نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ رضا میر حسینی

از رفقای حزب کار ایران (توفان) که در دیماه ۱۳۶۰ به صفوف سرداران پیوست. او در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ بهزاد یزدانی

از اعضای بخش کارگری تشکیلات در تهران، او در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ فرامرز (خسرو مشهد)

از فعالین سازمان در مشهد، او در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ محسن

از رفقای تشکیلات ستاد کرمانشان. او در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ علی فردوست (بابک)

از رفقای تشکیلات ستاد کرمان، از جوانترین رفقای جنگل، مسئول تدارکات گروه قاسم. او در نبرد آمل در جریان محاصره مقر بسیج جان باخت.

★ احمد فردوست (حیدر)

از فعالین ستاد اصفهان، مسئول تدارکات گروه بهنام، اولین شهید سربداران در شهر که در جریان محاصره مقر سپاه پاسداران جان باخت.

★ فریبرز امیری (بیژن، شوان)

از رفقای جوان تشکیلات کرمانشان که در جریان نبرد آمل در محله «رضوانیه» جان باخت.

★ اسماعیل صمدی (مرتضی آغاچاری)

متولد ۱۳۳۸ در شهرکرد، از فعالین اتحادیه در آغاچاری، او به همراه رفیق یاسین صادقی در سال ۶۰ بازداشت شد، ولیکن توانست بگریزد. رفیق یاسین سریعاً اعدام شد. رفیق اسماعیل صمدی در جریان نبرد آمل جان باخت.

★ بهرام خرمشهر

از رفقای عرب تشکیلات خرمشهر و اهواز که پس از زخمی شدن در جریان نبرد آمل با انفجار یک نارنجک خود و سه پاسدار را کشت.

★ عادل (کمال عرب)

از رفقای تشکیلات اهواز که در نبرد آمل جان باخت.

★ شاهپور عالی پور (امین)

از اعضای برجسته اتحادیه در مسجد سلیمان، او پس از زخمی شدن در جریان نبرد آمل در محله «رضوانیه» به اسارت دشمن در آمد و در اثر ضرب و شتم مزدوران رژیم جان باخت.

تورج علی ملایری (علی)

از فعالین تشکیلات ستاد و بخش تبلیغات سازمان در تهران. او در جریان نبرد آمل به اسارت در آمد و در روز نهم بهمن ماه در ملا عام در استادیوم شهر تیرباران شد



★ اسعد شرهانی نژاد (اسد)

از فعالین اتحادیه در خرمشهر و آبادان، اسد هنگام عقب نشینی از شهر زخمی شد و به اسارت دشمن در آمد. او در روز نهم بهمن روی برانکارد تیرباران شد.

★ علی اصغر آیت الله زاده

کارگر نجار جوان هفده ساله، عضو تیم تبلیغات شهر آمل. او روز قیام به صفوف سرداران پیوست. علی اصغر در جریان نبرد آمل به اسارت در آمد و در روز نهم بهمن ماه در ملا عام در استادیوم شهر تیرباران شد.

★ مسعود حیدری

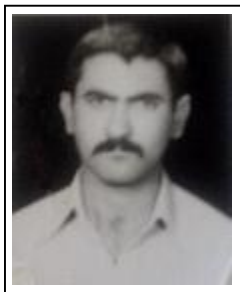
از فعالین سازمان پیکار در آمل، که در آبان ماه به صفوف سرداران پیوست. او در جریان نبرد آمل به اسارت دشمن در آمد و در فروردین ۶۱ اعدام شد.

★ فریدون (شمال)

از فعالین سازمان در تنکابن. رفیق فریدون پس از درگیری نظامی ۲۲ آبان برای تقویت تشکیلات شهر ساکن آمل شد. او در جریان نبرد آمل زخمی شد و چند روز بعد در چالوس اعدام شد.

★ فرزاد ستوده (امیر جنوب)

از فعالین اتحادیه در مسجد سلیمان، او در درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ در جنگل جان باخت.



علی گلگیری

از فعالین اتحادیه کمونیستهای ایران، مسجد سلیمان. در درگیری ۲۲ آبان زخمی شد. در سال ۶۱ دستگیر و پس از مدتی اعدام شد

★ فریدون سراج (منوچهر)

از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا، از اعضای اتحادیه، از مسولین تشکیلات در خرمشهر و آبادان، معاون نظامی گروه امین اسدی در جنگل، او در درگیری نظامی ۱۳ خرداد ۱۳۶۱ زخمی شد. در آبان ۱۳۶۲ همراه با رفیق سوسن امیری دستگیر و در تابستان سال ۶۳ در اوین اعدام شد.

محمد نوروزی (مالک)



متولد آبادان، از اعضای فعال تشکیلات اتحادیه در آغاچاری که در بین کارکنان شرکت نفت فعالیت می کرد. وی در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ به جرم شرکت در نبردهای نظامی جنگل و شهر اعدام شد.

محمود آزادی (مصطفی)

متولد اهواز، از اعضای اتحادیه و فعالین تشکیلات خوزستان. او نقش مهمی در ضربه زدن به دشمن در درگیری ۲۲ آبان داشت. محمود تنها رفیقی از گروه محاصره کننده مقر بسیج بود که توانست نجات پیدا کند و با کمک مردم از شهر خارج شود. او در درگیری ۱۳ خرداد ۶۱ نیز شرکت داشت. در تابستان سال ۶۱ همراه عیدی محمد نوذری (عبدی) در تهران به عنوان مشکوک دستگیر شد و مورد شناسائی قرار گرفت. در بهمن همانسال در «دادگاه اتحادیه» به اعدام محکوم شد و پس از انتقال به آمل در ششم بهمن ماه همراه با ۲۱ تن از دیگر رفقا اعدام شد.



عیدی محمد نوذری (عبدی)

از اعضای فعال تشکیلات اتحادیه در آغاچاری، از مسئولین نظامی سربداران در جریان درگیری ۱۳ خرداد ۶۱، او در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.



★ فروهر فرجاد

از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در آمریکا، از رفقای تشکیلات تهران، پس از درگیری ۲۲ آبان، نقش موثری در تامین تدارکات سربداران در تهران ایفا کرد. وی در ششم بهمن ماه ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.



رهام ضرغامی (داود)

از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا، از فعالین خانه کارگر و عضو کمیته کارگری تشکیلات تهران. او پس از درگیری نظامی ۲۲ آبان مسئولیت فعالیتهای تدارکاتی جنگل در تهران را بر عهده داشت. وی در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.

★ ضیا عبدالمنافی (عباس)

از فعالین قدیمی کنفدراسیون دانشجویی احیاء، از اعضای اتحادیه، از فعالین خانه کارگر و کمیته کارگری تشکیلات تهران. معاون نظامی گروه رهبر در جنگل. وی در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.

احمد تیموری گرگانی (حجت)

او در درگیری نظامی ۲۲ آبان شرکت داشت و در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.



علی علیزاده

از هواداران اتحادیه در تهران، از رفقای جوان سربداران که در درگیریهای نظامی جنگل و شهر نقش فعالی داشت. وی در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.

جهانگیر احمدی گل تپه (جهان)

او نقش فعالی در شکستن محاصره دشمن در درگیری نظامی «گزناسرا» داشت و زخمی شد. او در ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در آمل اعدام شد.



★ ذبیح الله ناصر نژاد

از فعالین تشکلات دهقانی اتحادیه در آمل، عضو شورای دهقانی روستاهای آمل، پس از درگیری نظامی ۲۲ آبان، در اواخر پائیز ۶۰ در آمل دستگیر شد. رژیم در اواخر خرداد ماه سال ۶۱، به تلافی درگیری نظامی ۱۳ خرداد او را اعدام کرد.

★ علی مشاعری

از فعالین اتحادیه در محمود آباد. پس از درگیری نظامی ۲۲ آبان، در اواخر پائیز ۶۰ در آمل دستگیر شد. رژیم در اواخر خرداد ماه سال ۶۱، به تلافی درگیری نظامی ۱۳ خرداد او را اعدام کرد.

★ محمود هاشمی (محمود آر پی جی)

از اعضای فعال اتحادیه، عضو تشکیلات ستاد دانشجویی پلی تکنیک، مسئول تدارکات گروه وریا در جنگل. او چند سال بعد از نبرد آمل در تهران بازداشت و اعدام شد.

★ منصور ربیعی (منصور مخبرات)

از رفقای تشکیلات تهران، مسئول مخبرات سربداران، در سال ۶۲ در زندان اوین اعدام شد.

★ صفر قریشوندی (ستار)

از رفقای تشکیلات مسجد سلیمان. در سال ۶۲ اعدام شد.

★ غلامرضا سپرغمی

متولد ۱۳۳۴ در آمل، از دانشجویان مبارز دانشگاه تبریز. از اعضای شورای خوابگاه دانشگاه تبریز در دوران انقلاب، از اعضای رهبری شورای محله «رضوانیه» در آمل در سال ۵۷، از فعالین اتحادیه در شهر آمل، او در نبردهای جنگل و شهر فعالانه شرکت داشت. او پس از شرکت در شواری چهارم سازمان در کردستان به عضویت کمیته اجرائی سازمان در آمد. در جریان ضربه سال ۱۳۶۴ بازداشت و در فروردین سال ۱۳۶۶ با جمعی دیگر از رفقا اعدام شد.

★ قدرت مسیحا

دانش آموز، از جوانانی که به همراه رفیق امید قماشی در قیام آمل شرکت کرد. پس از مدتی کوتاه، مورد شناسائی و بازداشت قرار گرفت و اعدام شد.

★ سیروس عباسی فر (اکبر)

از رفقای تشکیلات تهران، پس از درگیری ۲۲ آبان در بخش تدارکات شهر به فعالیت پرداخت. در جریان ضربه سال ۱۳۶۴ بازداشت و در فروردین سال ۱۳۶۶ با جمعی دیگر از رفقا اعدام شد.

★ محمد آغاچاری (محمد دکتر)

از اعضای فعال تشکیلات اتحادیه در آغاچاری، عضو گروه پزشکی در جنگل، در جریان نبرد آمل به اسارت در آمد و مدتی بعد اعدام شد.



محمد معادی (مصطفی)

از فعالین سازمان مجاهدین در آمل، که در مهر ماه به صفوف سربداران پیوست. او در جریان راهپیمائی پس از نبرد «گزنا سرا» در اثر سرما پاهایش سیاه شد. هنگام رفتن به شهر در کناره جنگل بازداشت شد و مدتی بعد اعدام شد.

★ سید صادق موسوی مرزنکلائی

از هواداران سازمان مجاهدین در روستای مرزنکلا. او در مهر ماه سال ۶۰ به صفوف سربداران پیوست. در زمستان سال ۶۰ در آمل دستگیر شد. رژیم در اواخر خرداد ماه سال ۶۱، به تلافی درگیری نظامی ۱۳ خرداد او را اعدام کرد.

★ جواد یقینی

از فعالین مجاهدین خلق، در مهرماه ۶۰ به صفوف سربداران پیوست. در درگیری نظامی ۲۲ آبان شرکت داشت. پس از پائین آمدن از جنگل، مدتی بعد توسط رژیم بازداشت و اعدام شد.

★ علی رجائی (آرش)

از فعالین مجاهدین خلق، در مهرماه ۶۰ به صفوف سربداران پیوست. در درگیری نظامی ۲۲ آبان شرکت داشت. پس از پائین آمدن از جنگل، بازداشت و اعدام شد.

اسامی کلیه رفقای جانبافته
اتحادیه کمونیست ایران

کمونیستهای انقلابی پیشروان و رهبران آگاه طبقه کارگرند. آنها در جریان نبرد طبقاتی گداخته و آبدیده گشته اند. آگاهی و وفاداری به منافع خلق، تهور و گذشتن از منافع شخصی، سازش ناپذیری در برابر دشمن و پایداری بر اصول و آرمانهای انقلابی آنها را مظهر جامعه نوین ساخته است. و اگر در میدان جنگ انقلابی، زیر شکنجه یا در مقابل جوخه اعدام یا مرگ در راه بشریت ستمدیده روبرو شوند، آنرا قهرمانانه می پذیرند. جانباختن کمونیستهای انقلابی افشاندن بذر جامعه نوین است.

در راه نبرد برای کمونیسم، همواره افرادی در صحنه مبارزه ظهور می یابند که بیش از دیگران در این راه تلاش کرده و تاثیرات کیفی عمیقتری بر جای می گذارند. اینها آمیزه ای از استواری بر اصول کمونیسم و قدرت بکارگیری این علم و توان هدایت و هماهنگ ساختن مجموعه نیروهای آگاه طبقه را در خود فشرده کرده اند و به مفهومی خود بهترین و روشنترین بیان جهانی، سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا هستند. اینها رهبران کمونیست اند که زندگی و حرکت انقلابی شان به نمونه و سرمشقی برای تمام کمونیستها و کارگران و خلقهای ستمدیده تبدیل می گردد، و در عین حال این زندگی و حرکت خود از پراتیک و تجربه انقلابی توده ها و آنچه آنها به پیشروان می آموزند سرچشمه گرفته است.

توضیحاتی در مورد لیست زیر:

این لیست شامل اسامی و زندگینامه کلیه رفقای جانباخته اتحادیه کمونیستهای ایران نیست. برای کامل کردن آن به کمک شما نیاز داریم. اگر از رفقای که نام شان در این لیست است، اطلاعات بیشتری دارید، اگر رفقای را می شناسید که اسم شان در این لیست نیست، یا اگر عکسهائی از رفقا در اختیار دارید، حتما ما را در جریان بگذارید تا بتوانیم زندگی پربار این عزیزان را به سرمشقی برای نسل جوان انقلابی بدل کنیم.

بسیاری از رفقای که نام شان در لیست زیر موجود است پس از مدتی اسارت در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی ایران اعدام شدند. اکثریت این رفقا تا به آخر قهرمانانه مقاومت کردند و در مقابل رژیم کوتاه نیامدند. در عین حال در رابطه با برخی دیگر، ما با درجات متفاوتی از مقاومت و ضعف روبرو بودیم. ما هنوز از جزئیات برخورد تک تک این رفقا در زندانهای رژیم باخبر نیستیم. اینکه این دسته از رفقای اسیر در زندانها و در آخرین نبردشان چه انتخابی کردند و مسئولیت های انقلابی خود را بطور کامل و تا به آخر پیش بردند و آنگونه که شایسته بود عمل کردند یا خیر به معنی انکار خدماتی که آنان قبل از دستگیری در راه انقلاب و مردم انجام دادند، نیست. آنها آن خدمات را با انتخاب آزادانه و آگاهانه خویش انجام دادند، یعنی در شرایطی که با موقعیت اسارت و تحت شکنجه های وحشیانه جسمی و روانی متفاوت است. به همین دلیل نام اینان نیز در دفتر جانباختگان راه رهایی طبقه کارگر و توده های ستمدیده ثبت شده است.

- ★ آزادی محمود
- ★ احمدی شکرالله (محمود اف)
- ★ آزمایش عبدالرحمان
- ★ احمدی محمد
- ★ آیت الله زاده علی اصغر
- ★ ازلی فرشته
- ★ ابراهیمی سیدعبدالرضا
- ★ اسدالله زاده کاظم
- ★ ابوالقاسمی غلامحسین
- ★ اسدی مسعود
- ★ ابوالقاسمی حسن
- ★ اسدیان امین
- ★ اثنی عشری نرگس
- ★ اسدی پور حشمت الله (مجتبی)
- ★ احمد گل تپه جهانگیر (جهان)
- ★ اسلامی نادر

- ★ اصالت جمشید
- ★ افتخاری هادی
- ★ اکبر اصفهان (حسن)
- ★ اکبرپور محمدرحیم (رستم)
- ★ اماره ابراهیم
- ★ امانی نادر
- ★ امیری اصغر (پرویز)
- ★ امیری حسن (جلال)
- ★ امیری خلیل (کوروش)
- ★ امیری سوسن (سحر)
- ★ امیری فریبرز (بیژن، شوان)
- ★ امین اسدی محمد
- ★ امینی ایرج
- ★ امینی شهرام
- ★ اهوازی حمید
- ★ اهوازی مجید
- ★ بابا احمدی
- ★ بازرگان بیژن
- ★ بدر رضا
- ★ بلوردی محمود
- ★ بهادری کیانوش
- ★ بهادری منوچهر
- ★ بهادری نوذر
- ★ بهرام (خرمشهر)
- ★ بهرامی ناصر
- ★ بهروز (بهزاد گیلان)
- ★ بیات جعفر
- ★ بیگلہ عبدالرحیم (کاوه)
- ★ پرتوی فریدون
- ★ پرند جمشید
- ★ پرویزی
- ★ پویید محمد (یوسف، حیدر)
- ★ تاجمیر ریاحی حسین (ناصر)
- ★ تحویلی رحیم
- ★ توفیقیان ناصر
- ★ توکلی محمد (مسعود)
- ★ تهرانی مرتضی
- ★ تیموری گرگانی احمد (حجت)
- ★ جاوری شهنی البرز (محمد)
- ★ جاوید نازنین
- ★ جزایری نسرین
- ★ جوانبخت نادر (ابراهیم)
- ★ چمن سرا رحمت الله (تقی)

- | | |
|-------------------------------|---------------------------|
| ★ چہارمحالی کائیدی علی | ★ رجایی علی (آرش) |
| (رحمان، حاجی) | ★ رحمتی بیژن |
| ★ حاتم نژاد حسن | ★ رحمانی علی |
| ★ حاتم نژاد قاسم | ★ رحمانی عباسی رستم |
| ★ حمید | ★ رحیمی |
| ★ حیدرنژاد | ★ رحیمی پرویز |
| ★ حیدری مسعود | ★ روح شهباز کامبیز |
| ★ حیدری نژاد امیر | ★ رودگرمی بہنام (باقر) |
| ★ خباز صادق | ★ رہبر مرتضی (مصطفی) |
| ★ خدامراد پور نادر | ★ ریاحی صدری |
| ★ خرم روز سیاوش | ★ زارع فرخ (از اہالی آمل) |
| ★ خرم روز فریدون (میرزا یوسف) | ★ زعیم سیامک (شہاب) |
| ★ خرم نژاد فرح | ★ زمانپور قاسم |
| ★ خرمیان رسول | ★ سپرغمی غلامرضا |
| ★ خضری قادر (صلاح) | ★ ستودہ فرزاد (امیر جنوب) |
| ★ خنجری ابوالقاسم | ★ سجاد فریدون |
| ★ خیابانی حمیدرضا (رضا) | ★ سلیمانی مجتبی (سہراب) |
| ★ درخشان غلامعباس (مراد) | ★ سلیمی ابوالفضل |
| ★ دوانی بہرام | ★ سراج فرہنگ |
| ★ دوستی مسعود | ★ سراج فریدون (منوچہر) |
| ★ راجپوت حمید | ★ سریع القلم فرید |
| ★ ربیعی منصور | ★ سہیلی سہیل (یوسف گرجی) |

- | | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ★ عطایی حسین (مدد تی ان تی) | ★ سینا احمد |
| ★ علاسوند حمید | ★ شرهانی نژاد اسعد (اسد) |
| ★ علی (مغان) | ★ شکری قربانعلی |
| ★ علی آبادی حسین (فریدون) | ★ شمس برهان صلاح الدین |
| ★ علی زاده علی | ★ شیرانی اسد |
| ★ علی ملایری تورج | ★ شیرعلی ایرج (مسعود) |
| ★ علیرضا (تبریز) | ★ صابر داریوش |
| ★ غفوری بهروز (محمود) | ★ صادقی عبدالرضا |
| ★ غفوری روزبه | ★ صادقی یاسین |
| ★ فاضلی حسین | ★ صراف زاده قاسم |
| ★ فتاحی بیژن | ★ صفاری علی |
| ★ فتحی بهروز (ناصر) | ★ صمدی اسماعیل |
| ★ فتحی یدالله | ★ صمیمی بهبهانی کامران |
| ★ فرامرز (خسرو مشهد) | ★ ضرغامی رهام |
| ★ فرجاد فروهر (فرخ) | ★ طلوعی سمنانی فرامرز |
| ★ فرزاد فرامرز | ★ عادل (کمال عرب) |
| ★ فرهادی محمد (رالا) | ★ عالی پور شاپور (امین) |
| ★ فریدون شمال | ★ عالی پور نوذر |
| ★ فردوس احمد (حیدر) | ★ عبدمنافی ضیاء (عباس آقا) |
| ★ فردوس علی (بابک) | ★ عباسی فر سیروس (اکبر |
| ★ قادر (صلاح انبار) | برشت) |
| ★ قاضی زاده ناصر (آزاد) | ★ عدلو کاظم |

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ★ مدی مسعود | ★ قدک بهرام (احمد) |
| ★ مردانی خلیفه (ابراهیم) | ★ قربانی داوود |
| ★ مزدایی کامران | ★ قریشوندی صفر |
| ★ مسعودی محمد علی | ★ قماشى امید |
| ★ مسیحا قدرت | ★ قماشى منصور |
| ★ مشاعری علی | ★ قنبرزاده اسکندر |
| ★ معادی محمد | ★ کاویانی تاش تیمور |
| ★ معادی مصطفی | ★ کاشانی محمد |
| ★ معمارنژاد محمدعلی | ★ کاظم |
| ★ مکارم شیرازی مصطفی | ★ گرگی پور محمود |
| ★ ملک محمدی مصطفی | ★ گلگیری علی |
| ★ منافی روزبه | ★ گوگوشویلی بهناد |
| ★ منصور کامران (منوچهر) | ★ لسانی فرج الله (فریبرز) |
| ★ موسوی مرزن کلائی صادق | ★ مازندرانی هاشم (احمد، کمال) |
| ★ مهدی | ★ مالک (تهران، آذری) |
| ★ مهرپور مهرداد | ★ محسن (کرماشان) |
| ★ میر آویسی عبدالله (عبه سنندج) | ★ محمد (آغاچاری) |
| ★ میرحسینی رضا | ★ محمدپور حجت (امیرجنوب) |
| ★ میرهاشمی | ★ محمدی پیروت (اسماعیل) |
| ★ ناصرنژاد ذبیح الله | ★ محمدی رسول (محمد) |
| ★ نقدی اصغر | ★ محمدیان حشمت رضا |
| ★ نوذری عیدی محمد (عبدی) | ★ مدرسی وریا |

- ★ نوذری کیومرث
- ★ همتیان محمد رضا
- ★ نورمحمدی خیرنساء (منیر)
- ★ یزدان پناه صادق (محسن)
- ★ نوروزی محمد (مالک)
- ★ یزدانی بهزاد
- ★ وثوق محمدرضا
- ★ یزدانی سیروس
- ★ هاشمی محمود
- ★ یقینی اصغر
- ★ یقینی جواد
- ★ همتیان غلام

آلبوم عکس









سرود سرداران

<p>(۲ بار) تا بدست آید آزادی و صلح لاجرم چاره جنگ است، جنگ است</p>	<p>(۲ بار) سرداران، جان سپاران بهر آزادی و فر ایران</p>
<p>(۲ بار) سرداران، جان سپاران یاوران خلق ایران بزم پیروزی رزمستان آهنین بادا عزمستان با شما پیمان بسته ایم ما هم از پای ننشسته ایم بشکنیم با قیامی دگر بار چنگ و دندان خونین گفتار بشکنیم بهر آزادی از جان بشکنیم قفل زندان ایران</p>	<p>ای گرفته ز تاریخ مان پند ز آنچه ستار و حیدر نمودند درس خونین آزادگی خوان بر کن این ظلم و کشتار و زندان روی خورشید، ابر خونین خاک ایران زخون گشته رنگین مرتجع این، جغد نادان تیره کرده روز ایران شسته بخون فرزندانمان جوخه اعدام این آدمکشان همت ای کارگر وقت تنگ است یاری ای برزگر وقت تنگ است</p>
<p>(۲ بار) خون همسنگران می دهد پیام ای ستمدیده مردم ز نو قیام همت سرداران ندا دهد خلق ایران از این فتنه می رهد</p>	<p>جنبش ای خلق حق خواه و بیدار با چنین جانپان صبر ننگ است آخرین چاره عزم و تفنگ است پاسخ مسبتدین فشنگ است</p>

توضیح عکسهای صفحات قبل:

صفحه ۳۳۳ - جنگل، دی ۱۳۶۰

صفحه ۳۳۴ - جنگل، مهر ۱۳۶۰

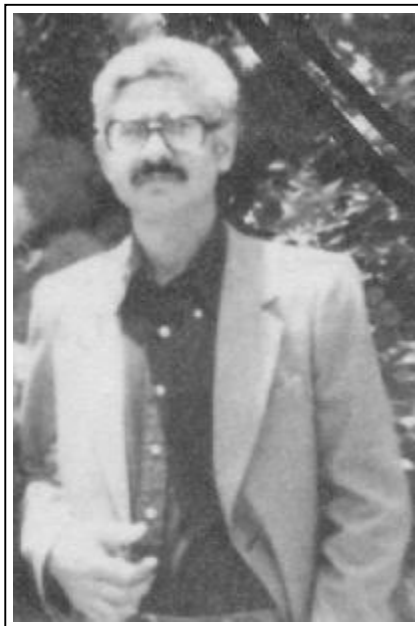
صفحه ۳۳۵ - جنگل، ۱۹ آبان، مراسم یادبود اولین شهید سرداران، رفیق بهنام رودگرمی

صفحه ۳۳۶ - جنگل، ۱۹ آبان، تشییع جنازه رفیق بهنام رودگرمی

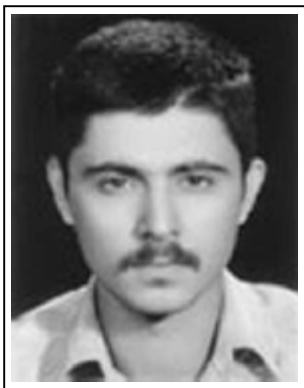
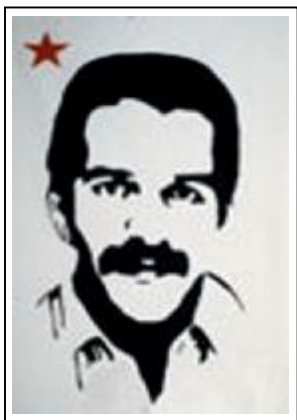
راست: فرح خرم نژاد
وسط: محمد رحیم اکبرپور (رستم)
پائین: کامران منصور



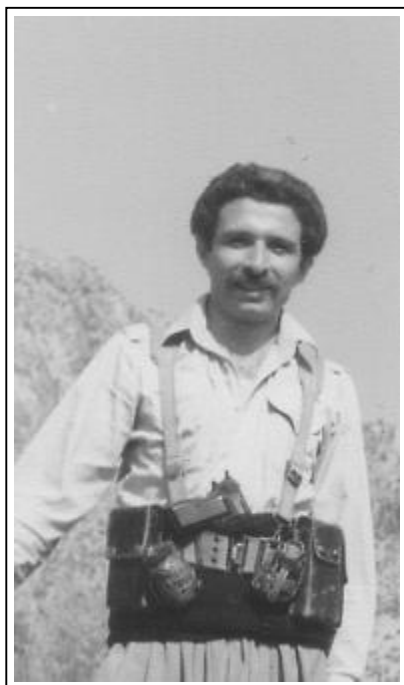
راست: هاشم مازندرانی
وسط: فریبرز لسانی
پائین: بهروز و روزبه غفوری

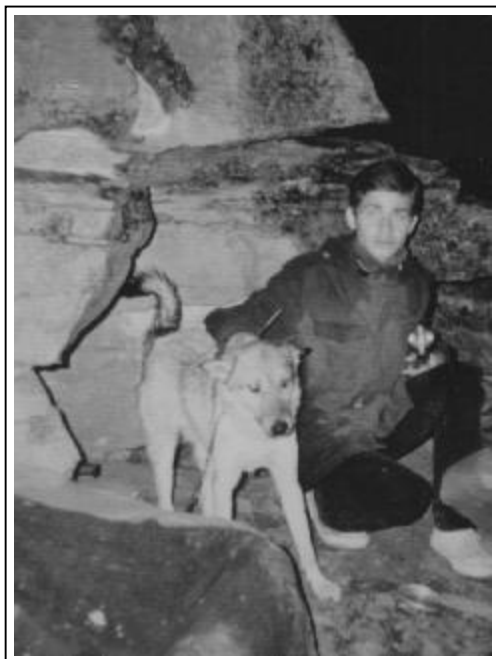


راست: منوچهر بهادری
وسط، چپ: قاسم صراف زاده
وسط، راست: داریوش صابر
پائین: خلیفه مردانی



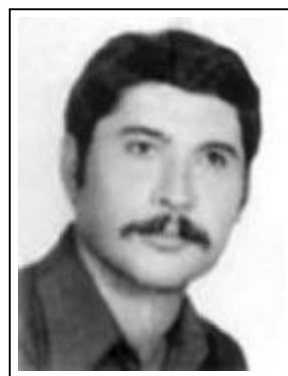
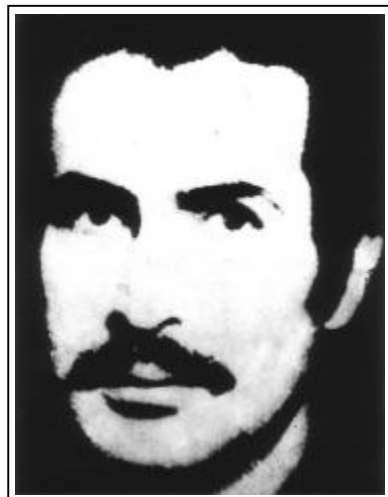
راست: بهرام قدک
وسط: عبدالرحمان آزمایش
پائین راست: بیژن فتاحی
پائین چپ: فریدون علی آبادی

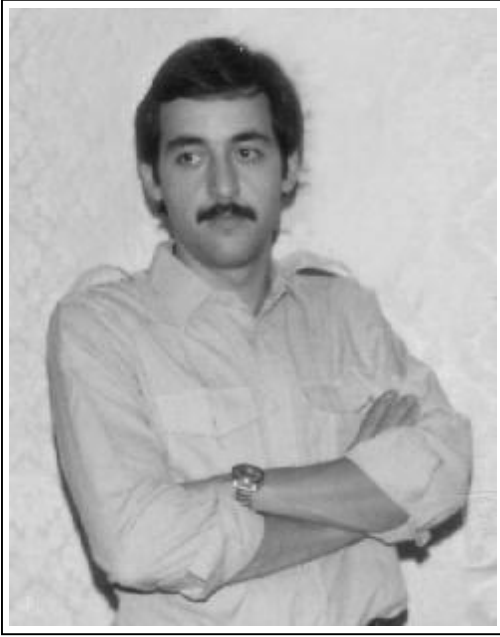




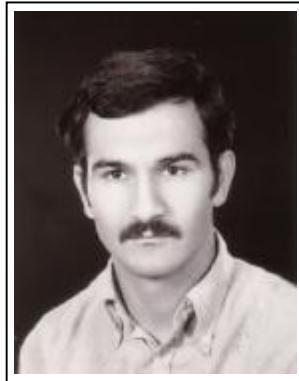
چپ بالا: حمید راج پوت
راست بالا: محمدرضا وثوق
چپ: فرامرز طلوعی سمنانی

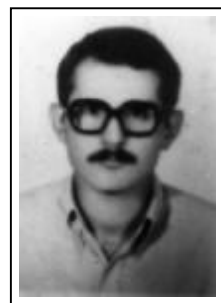
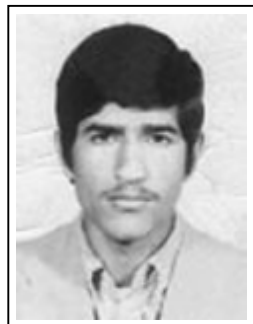
راست: صلاح الدین شمس برهان
راست پائین: سیاوش خرم روز
پائین: نادر اسلامی





چپ: هادی افتخاری
راست: عبدالرضا ابراهیمی
پائین: محمد فرهادی





بالا: مهاباد، ۱۳۵۸، پیروت محمدی و سحر امیری

راست بالا: کیانوش بهادری

راست پائین: فریدون خرم روز



بالا: غلام عباس درخشان
راست بالا: حسین تاجمیر ریاحی
راست پائین: فرید سریع القلم

هست ننگین استبداد گر بر باد باد!

یک شب سرد زمستانی تاریک و بلند
سربداران گرد آتش نزد هم بنشسته اند
خورد و خواب و خستگی گوئی ز خاطر برده اند
توشه پیکار فردا را مهیا می کنند
این یکی آماده می سازد تفنگ خویش را
می شمارد دیگری از نو فشنگ خویش را
نقش و برنامه و مسئولیتها را دقیق
گفته و شرح و دلیلش باز گوید یک رفیق
شب سیاه و قلب جنگل می تپد از التهاب
شعله های هیزم آتش زده در پیچ و تاب
وقتی آتش قد کشید و صحنه را روشن نمود
عزم در چشمان براق همه لبریز بود
گفتگو پایان گرفت و سر به بالین تفنگ
هر رفیقی خفت روی بستر خاشاک و سنگ
شب به پایان می رسد، چشم رفیقان خواب نیست
زانکه فردا روز خون، تکلیف مرگ و زندگی است
تا که باران قصد منزلگاه یاران کرده است
هر درختی دامنش را چتر یاران کرده است
باز می پیچد صدای مفرط فریاد باد
هستی ننگین استبداد گر بر باد باد

این شعر توسط مادر یکی از رفقا با الهام از نامه آن رفیق که موقعیت زندگی و مبارزه در جنگل را برایش توصیف کرده بود، سروده شد.

پائین: آمل، امامزاده قاسم. بهمن ۱۳۶۱. تجمع خانواده های رفقای جانباخته
پائین راست: آمل، امام زاده قاسم، مزار رفقای جانباخته
پائین چپ: اصفهان، مزار رفیق فریدون خرم روز



راست: آمل، امام زاده قاسم، مزار رفقای
جانباخته

پائین: آمل، امامزاده قاسم. بهمن ۱۳۶۱.
تجمع خانواده های رفقای جانباخته



